



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين ونتوكل على فضله
الحمد لله رب العالمين والصلاة على المصطفى غوارب الرسالة واعلى
مناكب الهداية من الصلوات محمد وآله الاخيار واصحابه الابرار چنين
گويد خواجه امام اجل محترم حجة الدين فريد خراسان ابو الحسين بن
الامام ابي القسم زيد بن الامام اميرك محمد بن الحاكم الامام ابي علي الحسن
الامام ابي سليمن فندق بن ايوب بن الحسين وهو يعني الحسن ساكن
بسواي من نواحي بست والامام اجل العالم ابو الحسن مصنف الكتاب
مقيم نيسابور وهو من نواحيها ويعرف بالامام ابي الحسن الامام
ابي القسم البيهقي ونسبه ابو الحسن علي بن ابي القسم زيد بن اميرك محمد

بن علي حسين بن ابي سليمن فندق بن ايوب بن الحسين احمد بن عبد
الرحمن بن عبد الله بن عمر بن الحجر بن عثمان بن ايوب بن خزيمة
بن عمي بن خزيمة بن ثابت ذي الشهادتين صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم
كه در هر نوعي از انواع علوم عمري صرف كردم بمقدار استعداد و دانش
خويش و در هر فني تصنيفي ساختم در صرف ادب وشاح دمية
القصر و لماح روضة العصر و اختيارات اشعار اهل عصر كه بعد از
تصنيف دمية القصر كه خواجه علي بن الحسن الباخرزي رحمه الله
كرده بود هر يك مجلد ضخم و در رسايل درر السحاب و سبايك
الذهب في الرسايل و اين هر دو يك مجلد است و كتاب العروض و الرسايل
الحنفية يك مجلد ديگر و قوام علوم الطب يك مجلد اطعمة المرضي
يك مجلد الوسعه في مكي الشرعية يك مجلد و ذخاير الحكم يك مجلد
كنز الحجج در اصول يك مجلد عرايس النفايس في اصناف العلوم
يك مجلد ... المعجات في شرح كتاب النجاة سه مجلد تنبيه
العلماء على تمويه المتشبهين بالحكماء يك مجلد مجامع الامثال
چهار مجلد شرح مقامات حريري يك مجلد ازاهير الرياض المريعه

وشرح الالفاظ المستعملة في المحاورة والشريعة يك مجلد ... بالد
النجومية يك مجلد قرائن آيات القرآن يك مجلد كتاب ازهار اغار
الاشعار يك مجلد كتاب ربيع العارف يك مجلد آداب السفر ومعرفة
الكرة وذات الحلق والاسطرلاب يك مجلد كتاب بساتين الانس
في براهين النفس يك مجلد كتاب المشتهر في نقض كتاب المعتبر يك مجلد
تحرير التذكير يك مجلد مشارب التجارب في التواريخ دو مجلد شرح كتاب
نهج البلاغة يك مجلد كتاب صواب الحكمة يك مجلد كتاب درة التاج
يك مجلد ورسايل ومختصرات ديكر بسيار دوستان از من التماس كردند
كه اكرچه معرفت احكام نجوم درميان خلق مشهور است وملوك وسلاطين را
بآن تقربي هست وفكرتها ورايهاي خويش را برمحك آن مي‌نهند اما
الحق برهان مقبول نيست ومعرفت آن طريقي نيست وهركه درين
باب سخن گفته است از طريق تفال گفته است وشرح اين را منكر
من اتى كاهنا او منجما فصدقه بما قال و ... انزل على
...د وحكما متابعت شريعت كرده اند درين باب ودر كتاب شفا
نجاة تزييف احكام نجوم براهين تقرير كرده وابو نصر فارابي رسالة

خاص

خاص كرده در تهجين مدعيان اين نوع ودر كتاب ذخاير الحكم وعرايس
النفايس در ابطال احكام نجوم سخنهاي درست وبراهين آورده
تا زين همه منكر آنچه معتمدتر است از آنها وبطلان احكاميان اكر در
مجلدي جمع باشد اكر كسي بتامل در آن مضطر كردد يا كسي از آنجا
كسب دنيا سازد وجاري مجري صنايع وحرف ديكر بلكه صنايع
وحرف ديكر رجحان دارد بوجوه اولي تر بود من اين جماعت را
كه از من اين التماس كردند كفتم اين التماس باز اين مقدمات
ما را نه مي‌خوانند وچون شما را ضعف داري وركاكت كلام
احكاميان ومعطل بودن ايشان از براهين معلوم است
درين تصنيف خواستن از كسي كه در تهجين اين تصنيفها كرده باشد
خطا بود كفتند ما مضطريم بخدمت ملوك وسلاطين از امثال اين
جنس برسند وخواهند وما را دونكار كه كتب بسيار تامل كنيم
مساعد ... بر طريق دفع وذي ذهن ما تصنيف ببايد كرد
پس ايشان را اجابت كردم وچون اين كتاب را براي ملوك
خواستند بپارسي جمع كردم تا اكر از آنجا فصلي كه در آن نزاعي رود

میان احکامیان و سلاطین و ملوک خوانند بترجمانی مفسّری
حاجت نیفتد و این کتاب جوامع احکام النجوم نام کردم ان شاء
الله تعالی که کتاب مطابق و ملایم مضمون کتاب بود و این کتاب را
از دویست و پنجاه و هفت مجلد از کتب احکام جمع کردم از کتب متقدمان
و متأخران این صناعت و هرچه لباب این دویست و پنجاه و هفت
مجلد بود درین جای یاد کردم و تکرار و بقصد از سر جنس که درین
کتاب بکار آید در نگذشتم الا که آدمی از سهو و نقصان و قصور
و نسیان خالی نیست و اعتماد بیشتر بر کتب زرادشت و ما شاء
الله و ابو المعشر و احمد بن عبد الحمید و ابن الخصیب و غلام زحل و قتیل
رومی و جنه هندی کردم و انا استغفر الله و اتوب الیه من جمیع
ما یقع اسم الکذب علیه و وصیت من درین باب آنست که در مستقبل
بر طریق امکان گوید هرچه ازین احکام گویند و دعوی دانستن
اسباب بتفصیل نکنند چه در ممکنات مستقبل و کذب
متغیر نشود مثلاً گویند که ممکن است که فلان وقت چنین
بود و ممکن از فلان تسییر فلان طالع را نکبتی رسد و امثال این

و نذر

و تدبیر امکان آن وقت حکم کند که زیادت از یک دلیل و امارة
بیند و جزم آن بود که تا سه امارة او را حاصل نشود و هم
برین ممکن در مستقبل حکم بناید کرد و بامکان قریب و کارها
باشد که آنرا باستعداد حاجت افتد مثلا حکم فرزندان آن وقت
ممکن بود که مرد جوان و تن درسوار بود و متأهل و حکم مریخ در
تجارت و معاملت آن وقت ممکن بود که مرد بصناعات تجارت
و استعداد آن دارد پس در امثال این احکام از استعداد و اوتاد
غافل نباید بود و وقتی که احکام کند نگاه دارد منجم تا دران
وقت عطارد منحوس نبود و مریخ در طالع او تا دان وقت نبود
و قمر در بیوت مریخ نبود که اگر چنین بود فاحش خطاها افتد
و چند دقیقه دیگرست که درین باب نگاه باید داشت بموضع
خویش هر یکی یاد کرده آید ان شاء الله تعالی و بنا این کتاب
نهاده ام بر ده فصل تا ازین فصول آنچه مطلوبست زودتر
بادست آید **فصل اول** در دانستن آنچه مولود از کدام
نوع است از حیوانات انسانست یا غیر او و از انواع اخیر که درخت

درست

حیوان باشد **فصل دوم** در مسقط نطفه و احکام ماههای آن
فصل سیوم در آنکه مولود تام خلقت است یا ناقص خلقت و در
دلایل تربیت کودک **فصل چهارم** در هیلاج و کدخدای
و قانون عمر **فصل پنجم** در احکام دوازده خانه از طالع
فصل ششم در احکام بودن کواکب در بیوت و حدود و وجوه
و مثلثات **فصل هفتم** در احکام سهام طالع و دلایل
فصل هشتم در احکام اثناعشریات و ابار بروج و احکام
نظر کواکب بیکدیگر در وقت ولادت و احکام راس و ذنب
فصل نهم در احکامهای تحویل واسها و صاحب طالع
فصل دهم در احکامهای سالها عالم بر طریق جاه و برادکر
اختیارات کلیه بزوی کارها و مسایل و این فصول بعضی
مبنی باشد بر ارکان و بر کتابها اشود و ممیز آنچه مندرج است
در تحت هر فصلی چنانکه بر آن اطلاع افتد ان [illegible] تعالی
و درین کتاب تعرض آنچه با عمال تعلق دارد هیچ نرفته است
زیرا که در کتاب خلاصة الزیجات از تصنیف من و در کتاب اشلة

الاعمال النجومیة آنچه شرط توانش من بود در آن باب تقدیم
افتاده بود و غرض در تصنیف این کتاب محض احکام بود و آنچه
را معتمدتر بود ازین فن والله تعالی حسبنا و نعم الوکیل
فصل اول در دانستن آنکه مولود از کدام نوع است از
انواع حیوانات آن آدمی است یا از انواع دیگر و این فصل را
ارکان نیست و آن عجایبی که من درین باب [illegible] بی زان
امیری کرد آورد ارتفاع آن وقت بگرفتند و بدین منجمی
صورتی دادند و گفتند امیر را پسری آمده است و این ارتفاع
وقت ولادت است و آن منجم بیچاره عمرها در آن صرف کرده تا
آنچه دانست از اعمال و احکام در آن طالع بجای آورد و آن حکم
گشت پس از این معنی غافل نباید بود و آن طالع آن وقت که چنین
چیزی از تو پرسند و بر تو عرض دهند و سهم مکر و خداع از طالع
وقت [illegible] از شناختن و سهم الحیل اجر هوام باطل ولادت بر نوع
مولود بشهادات کواکب بر آن شناخت و بودن اکثر آن سان در
بروجی که برین نوع دلالت کند علی الخصوص که در اوتاد بود

خاصه از باب مثلثات طالع نیرین وسهم السعادة وجز سدم
واکر این دلایل یا بیشتر ازین ساقط بود در بروج سباع وذوات
بود ونیز در بروج انسی دلیل بود که این مولود از آدمی نبود دلیل دیکر
جون خداوند قسمی بقمر نکرد وخداوند بیت الحیوة بوی
نکرد مولود نه از نوع ادمی بود واکر بصورت آدمی بود بمعنی
بهیمه باشد اکر سعود نظر دارد وآن سباع بود که بادمی الفت
دارد جون سک شکاری وبوزو کربه واکر نحوس ازاوتاد ناظر
بود وسعود ساقط از سباع کزنده کننده بود دلیل دیکر
جون کوکبی سدکرد وقسمت طالع شبی بود وزحل ومریخ از سنبله
بوی ناظر بود وعطارد منحوس بود از مریخ وقمر در احتراق بود
در بروج انسی وصاحب ساعت نحس بود یا ساقط وغریب وجنوبی
بود واین مولود از انواع ثعابین وتماسیح وامثال این بود واکر
بدین شکل بود که یاد کرده شد ومریخ بمشتری [illegible] دارد از
انواع سباع بود دلیل دیکر اثناعشریه هفت کوکب بکیرند
اعتبار بیشتر با اثناعشریه طالع ونیرین بود وبنکرد تا کجا باشد

طالع واثناعشریه

از طالع وبکدام کوکب بایشان نظر دارد اکر این اثناعشریات
نه در بروج انس باشد مولود از نوع آدمی نبود واکر ازین دلایل
اندکتر در بروج انسی باشد مولود سلیم یا بوزینه دار یا مثال
این آدمی باشد بحکم دلایل آن بروج دلیل دیکر از قمر وز [illegible]
از ولادت مثلا از ساعت ولادت هفتاد و [illegible] ساعت حساب کنند
واین ساعات سه شبان روز باشد نه چنانکه جهل وهشتم
ساعت کیرد که دو شبان روز تمام بود وبنکرد تا قمر اکر بزحل
بیوندد نه در برج انس وبنحوس دیکر جون مریخ وآفتاب بقمر نظر
دارد مولود نه از نوع آدمی بود دلیل دیکر جون خداوند
خانهٔ قمر راجع بود وروی با خانهٔ قمر دارد در رجوع وخداوند
خانهٔ اصل راجع بود ودر رجوع روی با طالع دارد وطالع نه از
بروج انس بود ونیرین خالی از دلیل بود که مولود نه از نوع آدمی بود
مثال [illegible] حوت ومشتری راجع از حمل با حوت می آید وقمر
در حمل ومریخ از ثور در رجوع با حمل می آید وطالع نه از بروج انس است
وبرجمله الا امر احکامی باید که سهم الغیب در طالع ولادت قوی

افتاده باشد یا چنانکه حکیم در مقدمهٔ صغری و کبری کرد تا
نتیجهٔ نقیض آن حاصل آید وی در زیر پیدا نکرد و در دلایل و شواهد
آنچه مطلوب بود او را بفعل آید و بقوت حدس خویش در چنان
مرتبه نرسد که آن منجم بیچاره افتاد که اسب کن را بعقل و دین
داری و وفا و سخاوت و الملک و بنده و پرستار و میراث سلطان
حکم کرد ایزد تعالی ما را ازین چیزها نگاه دارد و نصرتی ارزانی
دارد که مردم بدان عیب و نقصان خویش بیند تا هم پاس خویش
دارد و پناه با ایزد تعالی آورد **دلیل دیگر** اگر خداوند خانهٔ قمر یعنی
ننگرد و خداوند طالع بطالع ننگرد خداوند طالع در اربع قوایم
باشند اگر چنین باشد و سعود نظر دارد بقمر و خداوند
طالع و ایشان هر دو از طالع و خانهٔ خویش ساقط باشند این خداوند
طالع دو ظفر و شعر نباشد مانند سگ و گربه و با سباع که با
آدمی الفت گیرد اگر بدل سعود نحوس نظر دارد خداوند طالع از سباع
ضواری و گربه و مردم خورنده باشد چون شیر و پلنگ و امثال این
علی الخصوص که بروج طالع بروج سباع بود **دلیل دیگر** اگر بود سوم

ازولادت

از ولادت قمر در برج ذوات الاربع قوائم بود چون حمل و ثور و اسد
و جدی مولود با سباع بود یا مانندهٔ سباع و بهایم و اگر صاحب
اجتماع و استقبال بغیر مستولی بر درجهٔ اجتماع و استقبال نظر
دارند و نیرین در دوازدهم طالع بود نحوس در اوتاد بود و سعود
نظر ندارد مولود مانند بهایم و انعام بود یا از نوع ایشان
دلیل دیگر اگر نیرین در برج ذوات الاربع قوائم بود و نحوس در اوتاد
بود مولود بهیمه بود اگر نحوس و نیرین بیکدیگر نحوس باشند
از سباع ضواری بود اگر مه در تراشها دنی بود سگی بود و اگر عطارد
با سعود امتزاجی دارد مولود مرغی بود یا کوسفندی اگر دلایل
در برج دلو یا میزان بود و جوزا در آواجی بروج مرغی بود و اگر
در حمل و جدی بود کوسفندی بود **شناختن صنف مولود**
و شناختن آنکه این مولود مذکر است یا مؤنث بآفتاب و ماه
نگرد و ط[illegible] خداوند طالع و برج طالع و نیرین در بروج مذکر
باشند و خداوندان خانهای نیرین در بروج مذکر باشند
مولود مذکر باشد اگر بر خلاف این بود مولود مؤنث بود **دلیل دیگر**

اگر کواکب علی الخصوص نیرین و مستولی بر طالع مشرقی باشند
خداوند طالع مذکر بود اگر مغربی باشند مؤنث بود و همچنین
اگر کواکب در نصف شرقی باشند دلیل مذکر بود و اگر در نیمه
غربی باشند هم آن حکم دارند یعنی که مولود مؤنث بود **دلیل دیگر**
اگر قمر در اثنا عشریه ذکور بود و ساعات مذکر بود و در طالع کوکبی
مذکر بود مولود مذکر بود و اگر بر خلاف این باشد مولود مؤنث بود
دلیل دیگر اگر طالع مذکر بود و در وی کوکبی مذکر و سایر همه
حال مذکر بود و در وی کوکبی مذکر بود مولود مذکر بود
شناختن عدد ابجد حاصل آمده است در وقت ولادت
اگر نیرین در اوتاد باشند در بروج ذو جسدین و طالع ولادت
حوت بود یا حوت از اوتاد بود کودک دو عدد باشند بیک
شکم **دلیل دیگر** اگر کواکب در بروج ذو جسدین باشند جمله
و طالع برجی ذو جسدین بود و عدد این فرزندان از یکی و دو
زیادت بود **دلیل دیگر** اگر نیرین ناظر باشند بزحل و مشتری
و مریخ و این هر سه کوکب در بروج ذو جسدین باشد عدد این

فرزندان

بیکدیگر نظر داشته باشند و از یک
هم در برجی دو جسدین باشند

فرزندان سه پسر بود **دلیل دیگر** اگر زهره و قمر و عطارد در برج
مؤنث باشند ذو جسدین مؤنث بود و نحوس نظر ندارد
عدد سه دختر باشد و این کمتر اتفاق افتد زیرا که تواند که زحل
و مشتری و مریخ در جوزا یا در قوس باشند و نیرین از برج ذو
جسدین بدیشان ناظر تواند بود اما دیر اتفاق افتد که زهره
و عطارد و آفتاب و قمر در برج سنبله یا در حوت بود و وقت
ولادت کسی بر نظر نحوس و اگر مشتری و زحل و زهره چنان
باشند که یاد کرده اند و پسر و دختری باشد و اگر زهره
و قمر و مریخ چنان باشند که یاد کرده اند دو دختر باشند
دلیل دیگر اگر توامان دو پسر باشند اکثر آن باشد که پدر از
پس ولادت ایشان هلاک شود از شادی بافراط و اگر دو دختر
باشند بیشتر آن باشد که مادر هلاک شود از غایت اندوه و اگر
یکی پسر بود یکی دختر از پیش زاید مادر پیش از پدر میرد و اگر
پسر زاید پدر از پیش مادر میرد و اگر هر دو پسر باشند و یا
هر دو دختر هر که بمادر یا بپدر ماننده و از پیش زاید همان

اگر دو دختر هم

حکم بود واگر دو فرزند حاصل آید اتصال اول قمر در آن شبان روز
دلیل اول فرزند بود واتصال قمر ثانی دلیل دیگر فرزند بود
اگرچه در یک برج و درجه باشند وگر حکیمان سؤال کنند که
توامین باشند که معاً باشند در اکثر بلاد چرا باید که میان
احوال انسان تفاوتی باشد مثلاً فرزندی یکی عین فرزند
دیگر بود و زن غیر زنی دیگر بود و مکان و منزل یکی عین مکان
و منزل دیگر و احکامیان گویند جسم و ماده هر یکی از یشان
غیر جسم و ماده دیگرست و روح و نفس هر یکی همچنان پس دلیل
هر یکی بدون درجه طالع و کواکب دیگر باشند و هر چند نطفه
منی و بلغم و کثیف از آن پدر در آن شخص وی بیشتر باشد
یا کمتر دلیل و از طریق مزاج و از طریق احوال دیگر بود و بیان اگر
دلیل هر دو یکی نیست که توامین آنجا که معاً باشند روا بود که
یکی پسر بود و یکی دختر دلیل ذکورت و مادت زاده [illegible] و دلیل
انوثت است و اگر کسی گوید که در مسقط نطفه تفاوتی باشد
هرچه در وقت ولادت نباشد این سخن هم ممکن بود و امکانی

خاص

خاص در احکام این بنگ گوش باید داشت این مقدار در معرفت
نوع و صنف و عدد مولود یاد کرده اند و بعد از این یاد کرده آید
احکام نه ماه و دلایل کواکب و آنچه هر ماهی از اتصالات کواکب
حادث گردد بقوت مفضل چنانکه در معرفت این باصلی دیگر رجوع
باید کرد **فصل دوم** در احکام مادت مکث جنین در قرار
مکین **زحل** دلیل ماه اول بود اگر در وقت قرار گرفتن نطفه در
قرار مکین در خانه حد خویش بود مادر از امراض و اوجاع سلامت
یابد و باز او سیل نیمه روش دارد از شکر و خوابهای نیکو
بیند اگر زحل در حدود مشتری بود مادر شاد بود بدان حمل
و امید نیکو دارد بخدای تعالی بسبب این فرزند و تن درست بود
و اگر زحل در حدود مریخ بود رنج و بیماری بیند مادر و بوی
که در مدت حمل خون بیند و باد در جانب راست بود از شکم
و اگر زحل در خانه زهره بود مادر شاد و خوش دل بود و نطفه
بی آفت بماند و مادر را در این ماه قوت و نشاط بود و اگر در
حدود عطارد بود این حمل خفیف بود و مادر اوقات

واگر همان کوش بفرزند بسپارد واین کودك بسیار جهد ودر
خانها همان حکم دارد که در حدود واگر زحل راجع بود وهابط
ومنحط ودر خانه وحد خویش بود مادر را رنجها بود ودرد سینه
وپشت آید وپسر شاد بود بدان حمل وبر خود بترسد وخوابها
بد بیند واگر در خانه وحد مشتری بود از بادها وحرارت
رنجی رسد اما عاقبت سلامت وقوت بود واگر در خانه یا حد
مریخ بود اوجاع بود مادر را اما با نشاط بود واورا انبساط
وحرکت واگر در حدود وبیوت زهره بود مادر بدان حمل
بس شاد بود اما عاقبت بخیر بود اگر در حدود عطارد بود
وزحل یا ذنب بود هراس بسیار آرد وبود که نطفه تباه
شود واگر در خانه یکی بود مثلا در خانه مشتری بود ودر
حد مریخ وبرین قیاس حکم ترکیب کند از هر دو مشتری
چون آفتاب باز آن درجه ودقیقه رسد [illegible] وقت
زحل بوده باشد در برج دیگر ماه دوم در آید [illegible] اگر در
وقت حمل آفتاب در دلو بود طله چون بحوت آید طله

ماه دوم در آید واین ماه بمشتری منسوب است مستقیم
وصاعد بود دلیل بود که مولود با عقل وفهم بود وبا زیرکی
وذکای تمام اگر در خانه وحد خویش بود یا در شرف دلیل
بود که مولود عالم بود با مورد دین کار ومردم را با دین حق
خواند وفاضل ترین آن بود که در قوس بود مولود صاحب
کرامات واهل بصر بود بوی واگر در خانه وحد زحل بود
دعویهای باطل کند وصاحب مکر وخدیعه وبلعجب بود
وبعید العور واگر در خانه وحد مریخ بود میان خلق تباهی
فکند وایشان را بر قتال ومحاربه وخصومت دارد واگر در بیوت
وحدود زهره بود اورا پندهای نیکو بود وخوش آواز وخلق
بلطایف با مصالح دعوت کند واگر در بیوت وحدود عطارد
بود خلق را غلبه کند بخصومت وجدال وقوت نطق وبدیهه
واگر مشتری راجع بود برگرانی مولود واندکی فهم او نشان د
دانست جیزی الا بعد از رنج بسیار واگر در هر دو فلك در
اوج وتدویر وبر هابطه بود هیچ اعتبار نبود مریخ دلیل ماه

سوم مریخ است چنانکه گفتیم اگر مریخ مستقیم و صاعد بود خداوند
طالع تیز خشم و دلیر و بعید الرضا باشد و سبک روح و شتاب
زده و از مراد خویش هیچ باز نگردد و اگر در هر دو فلک صاعد
بود فتان بود خاصه که در عقرب بود و طالع مسقط شی بود
صاحب حروب بود و بکش کردن نهد و اگر طالع روزی غضوب
بود و متکبر و اندک رحمت و اگر در بیوت و حدود زحل بود
عصور و حقود بود اما بشخص شر و فتنه از خویشتن دور
دارد دشمنی در نهان کند اگر در خانه و حد مشتری بود دین
کند کم دلیر و شجاعت خویش بعقل کار فرماید و از قتل و ظلم
و غدر خویشتن صیانت کند و اگر در حظوظ زهره بود غیور
بود و با حمیت در کار زنان و بدین سبب خویشتن در بلاها
افکند اگر در حظوظ عطارد بود دلیری او نادها و ادب
و مراوغت و سلیح دوست دارد و تیر انداختن و سواری برزد
و ظفر او بر اعدا با عزاز و مراوغه باشد اگر مریخ هابط بود
در فلک اوج بد دلی و ضعیف دل و بی حمیت بود و اگر در فلک

تدبیر

تدبیر بجنین بود مخنث طبع بود او را بد دلی بدان دارد
که پیوسته ذل و استخفاف کشد اگر بر حظوظ خویشتن
بود و با ذنب بهم بود معتوه بود و ابله و در بازار میرود و مردمان
او را لقب نهند و رنجه دارند و او سنگ اندازد و دشنام
دهد الشمس دکین ماه چهارم از مسقط نطفه آفتابست
اگر درین ماه صاعد بود در فلک اوج و قوی بود و جلد و کارها
بزرگ کند و کسان را بقهر و قوت خویش غلبه و بقوت معروف
باشد اگر در حظوظ مریخ باشد مولود قوی رای و شجاع و با
مقدار باشد و در وی کبر و نخوت بود و دشمنان را قهر کند
اگر در حظوظ عطارد بود جلد و با نشاط بود و کاری کم کند
با وقار و رفق و حکمت کند علی الخصوص که آفتاب در جوزا بود
مولود چون آفتاب در جوزا بود درین ماه نیکو ظن و نیکو
خلق و تمام قامت بود اگر در بیوت و حدود زهره بود خاصه
در ثور دهی و حشم و لاف زننده بود و قوت او بیشتر در
گردن و کوشش وی باشد بارهای گران بر تواند گرفت و در طبع

وی بلادتی بود اگر در بروج زحل بود و حظوظ خاصه در دلو
مولود قوی و جلد بود اما بی صبر و بددل بود و فراغ و سلامت
دوست دارد اما نخواهد که با هیبت و حرمت بود اگر در حظوظ
مشتری باشد و هابط بود در فلک اوج دلیل ضعف بدن
و سستی قوت بود علی الخصوص که در حوت باشد یا در
سرطان و در سرطان بتر باشد که عاجز و ضعیف رای بود
الزهره دلیل نجم ماه زهره باشد و چون در ماه پنجم صاعد
بود و در فلک اوج و در حیز خویش بود خاصه در حمل و ثور و جوزا
و مسقط نطفه از اول ساعت روز بوده باشد تا سیوم مولود
نیکو روی و نیکو صورت باشد و تمام خلق و نشاط کننده و شوق
و بسیار شهوت بود اگر در حظوظ بهرام باشد مولود اشقر باشد
و اشهل و شجاع و تیز باشد اما غضوب و سفیه بود اگر در حظوظ
زحل بود سیاه چرده و مشک موی و لاغر و [illegible] بد رنگ
باشد و حقود بود و ظلم کند و مراقبت جانب ایزدی سبحانه
و تعالی کمتر کند که در حظوظ قمر نیکو موی و نیکو روی و فربه

و بزرگ

و بزرگ تن و مرطوبی و بلغمی باشد و اما جاهل و بلید و گران
و اندک اندیشه و اندک علم بود اگر در حظوظ مشتری باشد
علی الخصوص در قوس یا در میزان و جوزا در حدود و وجوه خویش
دارد و دنیادار و پارسا بود و ورع و عفیف و ستوده در بیشتر
از کارها اگر در حظوظ عطارد بود علی الخصوص در طالع شخص که
روی و دراز خد و مدور چشم باشد و بمراض و اندک گوشت
باشد و گزاف بود و سوگند خورنده و خندان و بازی کن و اگر
زهره هابط بود و در حظوظ زحل علی الخصوص در درجات مظلمه
مولود درشت روی باشد و عبوس و اگر با ذنب بهم بود مولود
شوم بود یا زمن ناقص الخلقت العطارد دلیل ماه ششم باشد
اگر صاعد بود در فلک اوج در این ماه مولود تیز زبان باشد
و نیکو سخن و حاضر جواب و علی الخصوص که در بروج و حدود
خویش بود و مشتری بوی ناظر بود بلیغ و فصیح و صاحب نظم
و نثر و تصنیف باشد اگر در حظوظ بهرام بود متکلم و شتاب زده
بود و فصیح اما خطا در لغت بسیار کند و سخن نا اندیشیده

بسیار گوید اگر در حظوظ مشتری باشد حکیم و متکلم و زیرک
باشد اگر در حظوظ زحل باشد گران زبان بود چنانکه سخن
او دشوار توان دانستن اما نیکوی اندیشه و صاحب فکر باشد
و درست و تعلم از احوال عبارت بهتر ازان تواند دادن که نطق
اگر در حظوظ زهره باشد نیکو سخن و پاکیزه اطراف باشد و متملق
و نیکو محاورت و اگر در عطارد هابط بود تباه زبان و گران سخن
بود علی الخصوص که در بروج بی صورت باشد **القمر** دلیل ماه
هفتم است اگر درین ماه بزاید مولود تمام خلقت باشد و اگر نوبت
به ماه هشتم رسد دلیل زحل بود مشاورت ذنب بنزدیک او برای
آنکه دلیل زحل و ذنب اند و ایشان دلیل فنا باشند و کودک در ماه
هفتم حرکت بسیار کرده باشد درین ماه ضعیف و بی قوت
باشد و معلول از قرار مکین انتقال کند بدین عالم مزاج او
احتمال بقا نکند و ماه نهم دلیل مشتری بود و [illegible] بد کودک
چون درین ماه بصحرای وجود آید بتقدیر قدرة الله سبحانه
و تعالی اکنون باید که طالع هر ماهی چنانکه گفتیم بیرون آرد

مواضع کواکب مقوم کرده اند که دلیل آن ماه بود تقویم شامل تر
کند و نطاقات او در فلک اوج و تدویر و میل او در رجوع و استقامت
بماند تا بران بنای احکام بباید کردن والله اعلم **فی ایام**
التربیة من السنین سقوط در رحم و مبداء کون از زحل
آغاز کنند تا بقمر و بعد از ولادت از قمر با زحل چون مولود
درین عالم آید چهار سال تدبیر قمر را بود و این را سن اول گویند
و از طبایع با آب نسبت دارد پس ده سال عطارد را بود و این نیمه
سالهای صغرای او بود و وسط عمر تدبیر آفتاب را باشد بعد
از چهل و یک سال تا سن خامس صغرای پس یازده سال مریخ را بود
و این غایت نهایت جوانی بود و از پنجاه مبداء کهولت بود پس بعد
از پنجاه و شش سال بتدبیر مشتری آید یازده سال و از پنجاه
پس شیخوخیت رسد پس سن رابع رسد بعد از شصت و هفت
سال بعد زحل آید سی سال در تدبیر زحل ماند قوت زایل
شود و سن ضعیف شود اگر ازین سن در گذرد بعد از نود و هشت
سال تدبیر با قمر آید طبع با طبع کودکان شود و ازین گویند که پیر دو

بیمار گردد شود **در شناختن آنکه این مولود از پدر هست**
یا نه بسهم الاب نگرد اگر بسهم السعادة تا مطالع اصل و ماده
طالع بود یا خداوند طالع و خداوند سهم السعادة او را قبول
کند مولود درست نسب بود و اگر برخلاف این بود ولد الزنا باشد
دلیل دیگر اگر ماه با آفتاب بهم باشند نزدیک بکسوف بجرم ذنب
بود این مولود زمن باشد و نطفهٔ او پاک بود علی الخصوص که در
اواخر بروج افتد **دلیل دیگر** اگر خداوند چهارم از برج چهارم
و خداوند خانهٔ آفتاب و خداوند سهم الاب ساقط باشند پدر
مولود پدر نداند **دلیل دیگر** اگر آفتاب بر تثلیث طالع بود
یا خداوند طالع بر تثلیث آفتاب باشد اگر کوکبی نقل النور کند
میان آفتاب و خداوند طالع مولود حلال زاده بود و اگر برخلاف
این باشد ولد الزنا بود **دلیل دیگر** اگر قمر بخداوند خانهٔ
نجم پیوندد و یا هر دو خداوند طالع بپیوندد مولود حلال زاده
باشد و اگر منصرف باشند حرام زاده باشد والله اعلم
اگر سهم و این صاحب سهم الشرف ساقط بود و گرد و از دوم

و سیوم بود مولود حرام زاده بود و اگر برخلاف این بود حلال زاده
باشد والله اعلم بالصواب و احکم بالحکمة **فصل سیوم** اگر
مولود تمام خلقت است یا ناقص و در دلایل تربیت و این تا مدت
چهار سال باشد و در صفت و صورت مولود **بعضی** دلایل نقصان
خلقت و امراض در احکام خانهٔ ششم گفته اند اما اینجا باید که بلو
رود **دلیل** چون قمر از نحوس منصرف بود مولود بیمار روی بود
دلیل دیگر از وجه ثانی از حمل هم برین دلیل بود چون طالع
در اول وجه افتد **دلیل دیگر** وجه اول از ثور دلیل قروح و یرقان
و حصاة بود و همچنین وجه دوم و سوم از ثور و همچنین وجه
دوم از جوزا بر سر پنج ماه او را بیماری بود پس چون سالی و نیم بگذرد
درست آید افتد و هفتم در هفتم سال چون طالع در وجه سیوم
بود از جوزا شش ماهکی تا بسالی و نیم بیمار بود و بر سر چهار
سالگی بیماری کشد سخت و چون طالع ولادت در وجه اول
سرطان بود چون سالی و نیم از عمر او برآید بیماری سخت کشد
و چون دو سال و نیم برآید در آهت او را رنجی بود چون شش سال

شود بیماری کشد وجه دوم از سرطان در هفتم بیماری کشد
دبر وجه اول از اسد بیماری کشد پس از شش ماه وجه دوم بسال
تا هفت سال بیمار بود در وجه دوم از میزان او را دو کس شیر
دهد در ماهی او را بیماری و رعاف بود و چون یک سال
تمام بکذرد همچنان و چون دو سال و شش ماه و بیست روز بکذرد
همچنان و وجه اول از عقرب پس از پنج سال بیمار شود و هر که بوجه
اول زاید از قوس بعد از بیست و پنج روز بیمار شود و در سال
نهم و دهم همچنان از آن بکذرد عمر یابد در وجه ثانی
از قوس بعد از چهار ماه بیمار شود و بعد از دوازده سال اگر
از آن برهد عمر یابد و در وجه سوم جدی بیمار شود او را زنی
غریب پرورد و بندیا مادر او هلاک شود و هر که در وجه
اول از دلو زاید بعد از ده ماه بیمار شود در وجه دوم از دلو
بر بند شوم بود و بیمار شود پس از شش ماه در وجه سوم تا هفت
سال بیمار بود اما در لون و هیئت مولود مزاج و بلاد گوش
باید داشت تا کسی زنکی و حبشی زاید لابد هر چه در اوصاف نشیم

بکند

بکند و ترومی را بصفت زحل دلیل در برج طالع نکرد اگر در وی
خداوند خانه یا خداوند شرف یا خداوند مثلثه را بیند مولود را
بدان کوکب در هیئت نسبت دهد اگر در طالع کوکب بسیار بود
حکم آنرا کند که در وجه در جزو طالع بود بطالع نزدیک تر بود و آنرا
با خداوند صورت در جزو طالع جمع کند و بر آن حکم کند اگر در طالع
کواکب غریب بود همچنان کند که یاد کرده اند جمال مشتری را
بود و بها آفتاب را و قمر را و زشتی مریخ را و زحل را و ظرافت
زهره را و شیرینی عطارد را آمیخته با هر یکی از این که یاد کرده آمد
شهادات اگر درجه طالع در درجات نیر مضیئه باشد
مولود سپید باشد و بغایت سپیدی بود اگر زهره و مشتری
و قمر نظر دارد بدین اگر درجه طالع ذات الظل بود مولود گندم
گون باشد و اگر درجات مظلمه باشد مولود سیاه بود اگر آفتاب
و مریخ بدرجه مضیئه نکرند سرخ و سپید باشد و اگر زحل بدرجه
مظلمه نکرد بغایت سیاه بود اگر قمر و مشتری و زهره بدرجات
مظلمه نکرند مولود گندم گون باشد شهادات اگر در عنق

تحقیقی طلب کند مستولی بر طالع بر موضع صاحب طالع و بر موضع
اجتماع و استقبال نیرین مقدم بر ولادت و بر موضع سهم
السعادة بنگرد و نیرین و آن از مواضع است که هیلاج ازین
مواضع طلب کند این هر پنج موضع نگرد تا کدام قوی تر است و مستولی
برین جمله کدام کوکب است و شرایط این کوکب کیست اگر مستولی زحل
بود و شرقی مولود سیاه چرده بود و سیاه موی و بر سینه او
موی بود و گرد روی و سیاه چشم چنانکه بار زردی زند و اگر
غربی بود مولود کوتاه بود و فرحار موی و گندم گون که با سرخی
زند طبع او سرد و خشک باشد و بجمله چون دلیل زحل بود
موی بسیار دارد بر سر و روی اگر مستولی مشتری بود و مشتری
شرقی بود مولود سپید رنگ بود بزرگ چشم و طبع او بحرارت
و رطوبت مایل بود اگر غربی بود سپید رنگ بود نه خالص
اندک موی چشمهای و میانه طبیعت او رطوبت مایل بود اگر غربی
بود سپید رنگ بود نه خالص اندک موی چشمهای او میانه
طبیعت و رطوبت مایل تر باشد و مشتری دلیل کرد موی

باشد

باشد بزرگ چشم و دراز موی اگر دلیل مریخ بود و مریخ شرقی
بود سرخ و سپید و دراز بود بزرگ ریش مزاج او بگرمی و خشکی
مایل و اگر غربی بود سرخ بود در برخی خرد چشم اشقر اندک
موی و سرخ موی و کمیش چشم و مزاج او مایل بیبوست باشد
و بر جمله مریخ دلیل سرخ رنگ و سرخ موی و دلیل تباهی چشم
باشد و کشاده روی و سرخ رنگ و بزرگ بیشانی و اصلع
و سبک موی و اگر دلیل زهره بود اگر شرقی بود حکم او حکم
مشتری باشد اما بسیار موی بود و جوانمرد و پاکیزه لباس
و خوش خوی و اگر غربی بود زیادت آن دلالت کند که در شرقی
یاد کرده آمد اگر عطارد دلیل بود و شرقی بود مولود اسمر بود
خرد چشم نیکو تقطیع مزاج او مایل بحرارت اگر غربی بود زرد
بود و رنگ او مایل بحمرت گندم گونی باشد مایل بحمرت
مزاج مایل بود بگرمی و خشکی غالب تر بود و اندک موی بر و باشد
اگر دلیل قمر بود سفید رنگ بود و چشم بزرگ بود و زود سخن
بود اگر خوبی راجع بود و مقیم رجوع بود مولود جلد و زیرک

که از بیار خوف واکر
دلیل آفتاب بود
بزرگ چشم

بلغ

شخص قوی و تندرست بود و اگر در اقامت استقامت بود مولود
ضعیف بود و بسیار علل و اگر در میانه رجوع بود میانه حال بود
او و اگر در تحت الشعاع بود دلیل ضعف و علت باشد **شهادة**
اخری شبان روزی بیست و چهار ساعت است از ساعت معوجه
و مستوجه و مستویه در شبان روز است اما بدرازی و کوتاهی
روز بگردد و معوجه بنگردد و دوازده ساعت شب باشد
و دوازده روز هر چهار ساعت سیکی روز باشد و سیکی
شب اگر ولادت مولود از اول روز بود تا چهار ساعت گذشته
از ساعات معوجه دلالت کند بر آنکه مولود شخصی باشد که
روزگار با مود شهوانی گذارد علی الخصوص که زهره درین طالع
حظی دارد تا خداوند روز یا خداوند زهره نیکوروی و با بها
و جمال بود اگر ولادت در سیکی دیم بود و آن ساعت پنجم و ششم
بود و هفتم و هشتم باشد مولود دلیل مریخ بر لون و هیئت
او غالب بود علی الخصوص که مریخ درین اوقات و ساعات حظی
دارد و در ساعت نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم نسبت او

بلغ

بزحل

بزحل بود بر لون و شکل او زحل دلیل بود و گروهی این چهار
قسمت کنند هر قسمتی سه ساعت قسمت اول زهره بود
و دوم مریخ و زحل و سوم و چهارم قمر بود و در ساعت باز
بین از روز دلیل قمر بود مولود بزرگ شخص بود و فتنه
و ساعات مسقط نطفه هم این حکم دارد و ساعات مسقط
نطفه درین باب حکم قوی تر بود بدان اعتبار باید کرد
شهادة اخری چون ولادت مولود وقتی باشد که آفتاب
در حمل و ثور و جوزا باشد مولود تمام قد و نیکو روی
و لون بود مزاج او حار و رطب باشد و تیز فهم بود و اگر
آفتاب در سرطان و اسد و سنبله باشد بالای میانه
بود و رنگ او آمیخته و مزاج او گرم و خشک باشد و اگر آفتاب
در میزان و عقرب و قوس باشد مولود اسمر و لاغر بود سرد دل
و فراخ موی و نیکو چشم بود بر مزاج او سردی و خشکی
غالب بود و اگر آفتاب در جدی و دلو و حوت بود مولود میانه
بالا باشد فراخ موی و گران زبان و نرم پوست بود مزاج

او سردوتر باشد **شهادة اخری** صورت مولود از موضع
زهر نکردد در ماه پنجم از مسقط نطفه چنانکه یاد کرده‌اند
چه آفرینش صورت درین ماه باشد **شهادة اخری** اگر قمر
پس از ولادت بکوکبی پیوندد مذکر در برجی مذکر مولود با پدر
ماند علی الخصوص که خداوند تابع پیوندد یا ببرج راجع شود
واگر بکوکبی مونث پیوندد علی الخصوص ببرج دهم و خداوند
دهم مولود با مادر ماند واگر بکوکبی مذکر پیوندد و در برجی
مونث با خویشان پدر ماند واگر بکوکبی مونث پیوندد در برج
مذکر با خویشان مادر ماند **دلائل حجم و اشکال و الوان**
مولود وجه الاول در حمل خود رفتار باشد و فراخ پیشانی
و اصهب و اندک گوشت و نیکو ساق بود و اما بر ساق وی
گوشت نباشد و بر دست چپ و زیر بغل چپ او علامتی بود
بسیار دوستان بود و مزاح دوست و بسیار سخن بود وجه دوم
حمل سیاه چشم وی بکشتر از سفیدی بود و نیکو روی
باشد و طعام بسیار خورد و فراخ چشم بود و زود خشم

کرد

کیرد و خواهد که با خلق نیکویی کند و حقود باشد و بسیار
دشمن بود وجه سیوم سرخ رنگ بود و پهن روی و بزرگ
سینه و اصهب و نیکو شکل باشد و بدخوی بود و سفر بسیار
کند واگر آخر درجه حمل بود درجه در طالع مولود زشت روی
و زشت صورت باشد **ثور وجه اول** میانه بالا باشد و بعید
الغور و اندک سخن و بزرگ چشم و سبز لب و بر گردن او نشانی
باشد و بر مذاکیر او بخشین و بر پهلوی چپ وی و بینی و بسیار
دوست و خداوند نعمت بود و زود خشم گیرد و خشنود شود
در وجه دوم کرد روی و پهن سینه و شیرین چشم و فراخ
کوشتی بود و بر هر دو دوش وی موی باشد و نشانی او را انجا
که بند ازار بندد و زیرک و نیکبخت و گران زبان بود و اندامهای
او مختلف باشد و فراخ دهن و زود سخن بود وجه سوم
میش چشم و نرم سخن و اندک موی و دراز گردن و نیکو روی باشد
و بر چشم چپ وی نشانی بود و بر قدم و بر کنج زندگانی کند
و بر زنان رغبت کمتر کند واگر در آخر این درجه بود دلیل خصاء

و مخانیث بود **جوزا وجه اوّل** نیکو چشم و بسیار موی و بر
سر و دست وی نشانی باشد و تیز نظر بود و زود خشم
گیرد و بزرگ سینه و باریک ساق و خرد قدم بود وجه دوّم
دو برجی و گندم گون و در شیب بغل او علامتی بود سیاه
و شیرین سخن و اندک گوی و با ملوک مخالطت نماید و ازرق
چشم و کم موی و بسیار سخن باشد وجه سوّم دراز دست
و فراخ موی و باریک روی و خرد چشم و فاحش الکلام باشد
و اگر در آخر جوزا بود سپیدی بر چشم وی افتد که بدان چشم
وی تباه شود **سرطان وجه اوّل** نیکو شخص و نیکو روی
و پیوسته ابرو و دراز بینی و پهن دوش بود و در زیر بغل
او نشانی باشد و یکی در زیر ساعد راست او بود و پاکیزه
نفس و زیرک و کافی و بسیار حیلت و رفت کردن و در چشم
او زردی بود وجه دوّم نیکو رنگ و بر روی وی نشان
سرخ بود و بالا دو برجی باشد و موی روی بسیار ندارد
و چشم او کبود باشد و نشانی سیاه بر چشم او بود و بر

دلها

دلهای مردم محبوب باشد وجه سوّم بزرگ ابرو و پهن سینه
بود و با اوقات از درد دل رنجور باشد و گرد روی و موی سیاه
بر سر وی باشد و خندان روی و بزرگ سینه بود **اسد**
وجه اوّل اندک سخن و بزرگ شکم باشد و براه رفتن
سر در پیش افکند و اندک شرم و بسیار موی بود و رنگ روی
بزردی زند و اما نیکو روی بود و اشهل و بینی او نیکو و پهن
سینه و باریک ساق و در قدم او جراحتی بود و بر خصما
مظفر و تیز نظر باشد وجه دوّم نیکو شخص و پهن سینه
و باریک ساق و ران و اصهب و بزرگوار و فربه تن و بزرگ
قدم وجه سوّم از اسد یا میانه بالا یا دراز قد و شدید
البطش بود و سفید روی که رنگ او با اندک مایه سرخی زند
و عالم و ادیب و مایل بزنان و دوستان بسیار او را باشد
سنبله وجه اوّل دراز بالا و شجاع و نیکو روی و نیکو
چشم و کژبینی و بر ساطر او علامتی باشد و مزاح کننده و بسیار
دوست بود و بر زنان رغبت کمتر کند و اندک موی و ازرق

چشم بود ویا اشهل وسرخ رنگ بود وجه دوم ببالا میانه
وشیرین سخن وضعیف دل وخرد سیاه چشم ونیکو شکل
وبسیار گوشت واورا صورتی زیبا بود وصاحب صوت وذکر
وحکیم وادیب وتیز نظر وپاکیزه نفس بود واز بسیار چیزها
تغافل کند وجه سوم نیکو شکل ونیکو چشم وخرد چشم
وجوان مرد وگندم گون وفربه وسرخ موی وشیرین سخن بود
میزان وجه اول برروی او گوشت باشد وسرخ رنگ
وپاکیزه نفس وبرسر او زخمی بود وبر پیشانی نشانی باشد وان
میان واقوام بیرون رود وازعلم ومال منفعت یابد وحکیم بود و
اقارب اورا باشد در وجه دوم نیکو روی وسیاه موی وبر
پشت وی اندک نشانی باشد وگندم گون واشهل وفراخ دهن
وستبر بینی بود ودر وجه سیوم دراز گردن وخرد چشم
وستبر قدم ونیکو شکل باشد واورا در چشم خللی بود وسخی
ومتبوع عامه باشد **عقرب وجه اول** نیکو شخص ونیکو روی
ومليح واشهل واورا برسر نشانی بود یا چشم ازرق وسینه

خویش

پهن ودوش پهن واورا نشانی بود بر دست راست یا بر قدم چپ
وعاقل وادیب ونیکو تدبیر وقاهر ومیانه بالا بود وزود سخن
وجه دوم سرخ رنگ وبزرگ شکم وخرد ساق وخرد ران ومیانه
بالا وبزرگ سر ونیکو روی واورا بر مذاکیر وبر پشت نشانها
بود وشیرین سخن باشد وجه سیوم کوتاه بالا وسیاه
چرده بود وطعام بسیار خورد ودر رفتار او عیبی بود ؛
قوس وجه اول گران زبان وپهن سینه وشیرین چشم باشد
واورا بر مذاکیر وپشت نشانها بود وادیب وشیرین سخن
بود ودوستان از وی منفعت بینند وجه دوم زرد
روی وپیوسته ابروی وبر سینه وی نشانی بود وبزرگ
بینی وپهن روی باشد وجه سیوم اسمر وباریک موی
بود ودر موی او صعوبت ودراز بالا ونیکو روی وپهن سینه
وشجاع واورا نشانی باشد بر ساق چپ وحکیم وادیب بود
جدی وجه اول نیکو شخص وپهن سینه ونیکو رفتار
بود واورا در زیر بغل نشانی باشد وعاقل وحکیم وزرد

رنگ و خرد چشم و موی اندک و باریک ساق و بر ابروی او موی
اندک بود و در وجه دوم هیبت بینی او زشت و خرد
دهان و گران آواز و بدخوی و حقود و بسیار سفر باشد
و در وجه سوم نیکو شخص و زرد رنگ بود و او را نشانی
بر ران چپ آورد و او را بسیار دوست باشد و زود خشم
گیرد و خرد روی و چشمش کلک بود **دلو وجه اول**
فراخ دهان و خرد پیشانی و بر سر وی موی بسیار بود و او را
نشانی بر ایچه باشد و بر قدم چپ و عدل دوست دارد و
دشمن دوست دارد و در وجه دوم دراز و سیاه چرده
بود و او را نشانی بر پشت و زیر بغل و سینه و تیز نظر باشد
و قدم فراخ نهد در وقت رفتن و وجه سوم کوتاه بالا و شیرین
سخن و پاکیزه نفس و باریک بینی و روی زرد باشد **حوت وجه
اول** نیکو شخص و پهن سینه و او را در زیر بغل نشانی بود و او
مسموع قوی باشد اما لجوج و گندم گون باشد و چشم او
کبودی زند و بسیار موی و خرد قدم بود و در وجه دوم

دو

دو برخی و پیش چشم و پهن روی و دراز دندان باشد
و در وجه سوم تیز نظر و فراخ سینه و کوتاه گردن و اندک
سخن و در وی علم و سکون بود **و چون ازین باب فارغ
شدم دلایل کواکب و بروج و اخلاق و اشکال بیان کرده
آید بتوفیق الله تعالی زحل** سیاه چرده و سبز لب و بزرگ
چشم باشد و بر یک چشم او عیبی بود و یکی بزرگتر از یکی دیگر بود
و پیوسته در زمین نگرد و ترش روی و دندانهای او مختلف
و پاشنه شکافته باشد **مشتری** اسمری بود آمیخته
بسفیدی بزرگ چشم و مشک موی و نیکو هیئت و سبز
بینی و معتدل اللحم و پاکیزه لباس بود **مریخ** سرخ و گرد
روی و بزرگ سر و بینی بزرگ عبوس صنوبری خلقت دارا ان
انگشت اندک گوشت فراخ قدم و با هول بود **آفتاب** سفیدی
چشم او اندک بود و گرد روی و بزرگ سر و گران آواز و معتدل
قامت و در وی نشاط و تصلف و گشاده روی و متکبر باشد
زهره سفید رنگ و نیکو چشم و شیرین نظر و رعنا و شکر

موی سیاه چشم او بیشتر از سفیدی باشد و خرد ابرو
و کرد سر و باریک لب و بر روی او گوشت بود و نیکو گردن
و تنک سینه باشد و نیک ساق و خرد انگشت و روا بود
که میش چشم بود عطارد گندم گونی بود که اندکی به
سبزی زند و میانه بالا و تنک پیشانی و ستبر گوش و نیکو
بینی و فراخ دهن و خرد دندان و تنک موی و ملیح و آهسته
رود و عاقل و فاضل بود قمر سفید رنگ و گرد روی و
نیکو نظر و نیکو موی و روی بود و لون اوصاف باشد و تن
درست و کامل خلق بود حمل بسیار موی و موی جعد
و دراز روی و بزرگ چشم و خرد گوش و دراز گردن بود
ثور فراخ پیشانی و دراز بینی و سوراخ بینی فراخ و چشم
بزرگ و مختلف با خلق ستبر گردن سیاه موی و ضعیف
عقل و نیکو رفتار جوزا معتدل قامت و فراخ سینه
و نیکو هیئت و امیر و کاتب و محاسب و ادیب بود سرطان
سیاه چرده و غلیظ الاعضاء اسفل او اعلی او ستبر دندان

وکن و خرد چشم و واسع المنکبین باشد اسد اصهب و ازرق
بود و اوار اعلا و اسفل غلیظ تر و فراخ سینه و عضوب و قوی
الساقین و کریه اللقا باشد سنبله نیکو قامت و معتدل
خلق و کامل الهیئت و عاقل و فاضل بود میزان نیکو صورت
و معتدل اللحم و القامت و الهیئت باشد عقرب
اسمر رنگ و سیاه موی و خرد چشم و ازرق چشم و گرد روی
و دراز ساق و قدم بزرگ و تمام و خشن بود قوس اشهب اللون
و دراز ران و ستبر ساق و دراز روی و چون در قفای
او نگرند نیکوتر از آن نماید که در مواجهه و موی تنک و سواری
دوست و خداوند ستور بود جدی دقیق الساقین
و خشک تن اسفل روی او باریک تر از بالای روی او با روی
بر تابد و بیشتر چنان باشد که روی او با روی سوریان
کرده ماند و طرف ریش او باریک و بسیار موی بود دلو بالای
او میانه و حسود و حقود و نیک ساق و ستبر تر بود از ساق
دیگر اما سجی و ظاهر الدم و اللون باشد حوت فراخ سینه

وحند سر و عظیم الحدقتین و بسیار خواب و سفید رنگ بود
و در حلق او نقصانی بود و چشم او کژ باشد اینست اوصاف
و اشکال و طریق ممتحن والله اعلم بالصواب **فصل**
فی دلائل التربیت وجودتها وردائتها این فصل مبنی
بود بر چهار قسم قسم اول مولودی بود که از مادر مرده
زاید و در دنیا بقا نبود و برین مولود حکم مادر و پدر نتوان
کرد باید که دوازده ساعت بزید یا از چهارم او حکم پدر و از
دهم او حکم مادر توان کرد و عرض دری باشد که هم
حال چون وقت ولادت افتاد شش برج فوق الارض و دوازده
ساعت بموجب باید تا شش برج بر آید چه اگر بروج بعضی فوق
الارض بود و بعضی را طلوع و غروب بود کودک را هیچ اعتبار
نبود قسم دوم مولود بود که بزاید از مادر اما بقی نزید
و تربیت نیابد قسم سوم مولودی که بزید و تربیت یابد
اما دراز عمر نبود قسم چهارم هشت دلیل بود اول طالع
دوم خداوند طالع سوم سهم السعادة چهارم مستولی بر سهم

السعادة

السعادة پنجم آفتاب ششم ماه هفتم جزو اجتماع یا استقبال
مقدم ولادت هشتم مستولی بر جزو اجتماع یا استقبال و چون
بنا شد از اعتبار مثلثات هر یکی از ایشان **قسم اول در کودکی**
که بمیرد و در دنیا بقا نیابد اگر این هشت دلیل و ارباب مثلثات
این ادله ساقط و زایل بود و نحوس بر طالع مستولی بود کودک
بقا نیابد **دلیل ب** اگر قمر در وتد مغرب بود و هیچ سعدی
بوی نظر ندارد و در اوتاد نحس بود مولود ساعتی بقا نیابد در دنیا
دلیل ج اگر قمر در وتد الارض بود یا زحل یا مریخ و در سابع نحس
بود مثلا قمر یا مریخ در رابع بود و زحل از سابع بوی نظر دارد مولود
از حیاة هیچ نصیب نبود **دلیل د** اگر جزو اجتماع یا استقبال مقدم
بر ولادت بشعاع نحسی منحوس بود و خداوند حد نیز منحوس
بود و طالع و ارباب مثلثات نیر نوبت و خداوند سهم السعادة
مولود مرده بزمین آید **دلیل ه** اگر ارباب مثلثات نیر نوبت و
موضع سهم السعادة و سهم الغیب و تحت الشعاع باشند و نحوس
با یشان نظر و اتصال نامقبول دارد علی الخصوص که نحوس بمقابله

و مقارنه و تربیع نیّرین باشند مولود طمع حیاة نیابد دلیل و
اگر کواکب در سادس طالع یا در ثانی عشر و صاحب طالع بکواکب
نظر ندارد مولود نزید دلیل ز اگر قمر با مریخ در وسط السماء
بود مولود مرده از شکم مادر بیرون آید دلیل ح اگر مریخ و قمر
در طالع بود و زحل در مغرب و سعد بایشان نظر مقبول ندارد
مولود مرده بیرون آید دلیل ط اگر قمر و مریخ در مغرب بود
و زحل در طالع و سعدی مقبول نظر ندارد مولود شبان
روزی بیش نزید دلیل ی اگر برجی که در وی قمر بود و نحس
که قمر را منحوس دارد و سهم السعادة هر سه در برج حیوانات
باشند چون حمل و ثور و جدی و اسد اگر هیلاج قوی بود
در روز بمیرد و اگر هیلاج و کدخدای قوی باشند یا گاو
و امثال این حر خورد دلیل یا روز هفتم بموضع قمر نگرد و
مثلثه دوم طالع و روز چهلم بموضع قمر و مثلثه سیوم طالع
و خداوند حد و قسم نگرد روز سیوم اگر سعد بود نیکو بود
علی الخصوص که موضع وی قوی بود و اگر نحس بود و موضع متولد

بود

بود هلاک و تربیت زیادت نیابد دلیل یب اگر قمر ناقص الضوء
بود و محصور میان دو نحس و سعود نظر ندارد تربیت نیابد
دلیل یج و اگر هر دو نحس و هر دو نیّرین در اوتاد باشند مولود
مرده بزمین آید و اگر سعدی بنیّرین متصل بود بمقدار تسییر
سنوی که اتصال مستولی بنحس رسد عمر یابد قسم دوم در
دلائل که کودکی بزمین آید و زید اما تربیت نیابد دلیل
اوّل چون نیّرین بطالع نظر ندارد مولود اندک زندگانی بود
دلیل ب اگر قمر در نطاق فلک تدویر بالای مریخ کند در
فلک تدویر و بالای آفتاب در فلک اوج از برا که قمر را فلک
اوج نیست و آفتاب را فلک التدویر مولود اندک زندگانی بود
دلیل ج اگر قمر در سیوم درجه عقرب بود و طالع سه درجه
با ربعهٔ اول ثور بود مولود تربیت یابد دلیل د اگر محصور بود
میان دو نحس و هیچ نحسی سعدی بوی ندارد مولود اندک
زندگانی بود دلیل ه اگر زحل و مریخ در طالع بود و سعود از وی
ساقط بود و از برج و درجهٔ اجتماع و نحوس بر اجتماع یا استقبال

ناظر بود مولود اندک زندگانی بود دلیل و اگر قمر در حمل بود
بمقابلهٔ مریخ شود و سعد بری و نظر ندارد مولود ضعیف
التربیت و اندک عمر بود دلیل ز اگر خداوند طالع و خداوند
خانهٔ آفتاب و قمر و خداوند سهم السعادة و تحت الشعاع
آفتاب باشد مولود اندک حیوة بود دلیل ح اگر خداوند
طالع و خداوند خانهٔ آفتاب و قمر و خداوند سهم السعادة
تحت الشعاع آفتاب باشد مولود اندک حیاة بود دلیل ط
اگر راس و زحل و مریخ در برج رابع بود از طالع مولود اندک حیاة
بود دلیل ی اگر زحل و مریخ از مقابله بیکدیگر نگرند
و یکی در طالع بود و یکی در مغرب و قمر در وسط السماء بود
یا در مغرب یا در وتد الارض مولود تربیت نیابد دلیل یا
و اگر قمر در حد زحل یا در حد مریخ بود و نحسی در وتد بود
و هیچ سعد بوی نظر ندارد مولود تربیت نیابد دلیل یب
اگر زحل و مریخ با ذنب در طالع بود و قمر و شمس بوی ناظر
باشد مولود تربیت و حیاة نیابد دلیل یج اگر زحل در طالع

بود و مریخ در وتد مغرب مولود اندک زندگانی بود و همچنین
اگر زحل در مشرق بود و زهره در مغرب دلیل ید اگر نحس
شعاع و درجهٔ طالع دارد مولود تربیت نیابد دلیل یه اگر قمر
منحوس بود اما ساقط بود و دیگر کواکب از طالع یا دوازده سال
که دور بکنند بر عمر مولود حکم نتوان کرد والله تعالی اعلم

قسم سیوم مولودی که بزید و تربیت یابد اما دراز عمر
نبود دلیل اول اگر مشتری در طالع بود یا نظر کند
بدو از تثلیث و تسدیس مولود تربیت نیکو یابد و اگر مشتری
در وتد بود یا در مائل الوتد همین حکم دارد علی الخصوص که زهره
ناظر بود و هر دو از رجوع و احتراق مصون باشند دلیل ب
اگر زحل در وتد بود یا در مثلثهٔ طالع مولود عمر یابد اگر
نه دراز دلیل ج اگر عطارد در طالع بود و مشتری در وتد
تحت الارض مولود عمر یابد نه دراز دلیل د اگر قمر سلیم
بود اما اتصال بنحوس و عیب نبود و اصحاب مثلثات طالع در
اماکن خویش قوی حال باشند و راجع و محترق نباشند علی الخصوص

که در خانهٔ شرف خویش باشند و فاضل‌تر آن بود که قمر متصل
بود بسعود زائد در ضوء و مشتری و مریخ منحوس نبود که
مریخ تربیت بنا کند خاصه در حوالید روزی که خاصه مریخ
فوق الارض بود دلیل ه اگر زحل و مریخ در طالع باشند
قوی حال و از شعاع آفتاب دور باشند مولود عمر دراز
دلیل و اگر کواکب نهاری بروز در بروج نهاری باشند و لیلی
بشب در بروج لیلی این علامت نیکو بود تربیت دلیل ز
اگر زهره از نیمهٔ برج در گذشته باشد و این برج طالع
بود یا وسط السماء این دلیل نیکو بود در بقا و تربیت
دلیل ح آن بود که اگر مثلثات طالع در وسط السماء یا در
برج یازدهم که برج سعادت است برج نجم باشد و این
قوی‌ترین دلائل بود قسم چهارم در آنکه بزید تربیت
یابد و عمر از حق تعالی ارزانی شده دلیل اول
اگر کدخدای قوی حال باشد و کواکب تکبیر بوی دهند و وی
راجع و هابط و محترق نبود مولود عمری دراز یابد

یابد نه

دلد

دلیل ب اگر آفتاب و ماه در دوم و پنجم و هشتم و یازدهم
باشند مولود دراز عمر باشد و مهتر اهل و بیت خویش
شود دلیل ج اگر قمر در وسط السماء بود در نظر سعود
و نحوس از وی ساقط بود مولود دراز عمر بود دلیل د
اگر سعود در برج رابع بود از طالع مولود به پیری رسد
و عمر او دراز بود دلیل ه اگر مشتری در حدود حظ
خویش بود مولود چندان زید که نبیره‌های خویش را ببیند
دلیل و اگر آفتاب در حدود زحل بود دلیل درازی عمر بود
دلیل ز اگر آفتاب در طالع بود و هیچ کس بوی نظر ندارد مولود
دراز عمر بود و مهتر اهل و بیت خویش بود دلیل ح اگر آفتاب
در وسط السماء بود و نحوس بوی مقارنه و مقابله و تربیع
نظر ندارد مولود عمر دراز یابد دلیل ط اگر زهره در طالع
بود و هیچ یک از نحوس ندارد و مشتری بوی ناظر بود مولود
دراز عمر و معیشت بود دلیل ی اگر قمر در طالع بود و نحوس
از وی ساقط مولود دراز بود عمر او دلیل یا اگر عطارد

وزهره بتسمیر ناظر باشند مولود دراز عمر و معتدل المزاج
باشد **دلیل یب** اگر عطارد و قمر در وتد مغرب و یا در
تحت الارض باشند مولود دراز عمر باشد **دلیل یج** اگر
سهم السعادة در طالع بود یا خدا وند او و او مشرقی بود
خارج و منفصل از تحت الشعاع و هیچ نحوس بوی نظر ندارد
مولود دراز عمر و نیکو زندگانی باشد **دلیل ید**
اگر قمر روز سیوم از ولادت و روز هفتم و روز چهل از
ولادت بنگرند و بدان اعتبار کنند **دلیل یه** اگر قمر در روز
سیوم ساقط بود از وتد یا سعدی بوی ناظر بود یا دلیل
تربیت و خاصه زحل در خانه و شرف و حد خویش باشد
مولود روزگار برنج گذارد **فصل چهارم از کتاب
در احکام هیلاج و کدخدای و قانون عمر** هیلاج
از پنج موضع طلب کنند از آفتاب و سهم السعادة و جزو
اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع و درجه طالع اگر طالع
روزی بود ابتدا با آفتاب کنند و اگر شبی بود بماه کنند

واکر

واگر طالع اجتماعی بود جز اجتماع بر سهم السعادة مقدم بود
بنزدیک ابو المعشر آفتاب در طالع و وسط السماء و یازدهم
هیلاج بود اگر برج مذکر بود و اگر مؤنث و مستولی بر موضع
کی برین نظر دارد اما در برج سابع و رابع و ثامن باید که برج
مذکر بود و بنزدیک دیگران باید که آفتاب در برج مذکر بود
و در ربع مذکر آن در درجه وسط السماء بود یا طالع و از درجه
رابع یا سابع و ابو المعشر گوید قمر در چهارم و تد و در یازدهم
و سیوم و پنجم در برج مؤنث هیلاج بود و برج سیوم برای
آنست که برج فرحست و آفتاب در تاسع هم هیلاج را شاید
علی الخصوص که طالع قوس بود آفتاب در اسد یا طالع اسد
بود آفتاب در حمل و چون هیلاج معلوم شد و هیلاج بزیاب
مایل مانده بود و کدخدا مذکر مستولی را بر مکان هیلاج طلب
کنند از خداوند خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه و هر کدام
از ین ارباب حظوظ که قوی حالتر بود و شرقی بود علی الخصوص
که زحل و مریخ و مشتری بود اولیتر بود بکدخدای پس اگر

کدخدای در طالع بود یا در وسط السماء یا در مغرب وقوی
حال بود وسلیم از نحوس ودر خانه بود یا در شرف یا در حد
یا در مثلثه ایزد تعالی سالهای بزرک وی بدهد واکر راجع
بود اکر در اول رجوع بود وخمس در عطیه او نقصان کند
ودر میانه رجوع واخر سدس واکر کواکب در هبوط ووبال
وتیر وتحت الشعاع بود سالهای کوچک دهد وکروهی کفته
اند انه خامس وحادی عشر وثامن وثانی اکر در خانه وشرف
خویش بود سالهای بزرک دهد واکر غریب بود سالهای
میانه واکر سیوم وششم ونهم ودوازدهم بود سالهای
کوچک دهد وماهها وچنانکه هیلاج از پنج موضع طلب
کنند کدخدا را از پنج موضع طلب کنند خداوند خانه وخداوند
شرف وخداوند حد وخداوند مثلثه وخداوند صورت
وباید که کدخدا بهیلاج ناظر بود از تثلیث یا از تسدیس
یا از تربیع یا از مقابله یا از مقارنه یا در دو برج باشند
متفق در مطالع یا در دو برج باشند متفق در ساعات النهار

مثال

مثال انظار مطالعی بیستم درجه حمل باشد وده درجه حوت
وهرده سرطان ودوازده قوس وامثال این چنانکه در جداول
که این معنی را نهاده اند موضوع باشد واتفاق زمانی
چون هشت درجه حمل وبیست ودو درجه سنبله وامثال
این هر دو درجه کرساعات روز در آن وقت که آفتاب
در آن درجه بود یکی وستقدمان اتصال طالعی وزمانی
نکاه داشته اند قومی کفته اند که طالع پدر را بنکرد اکر دلیل
فرزند اوراجع بود ودر دوازده طالع اصل بود که هشتم بیت
الولد است منحوس اورا فرزند قرار نکیرد اکرچه فرزند را هیلاج
وکدخدای قوی افتد باید که دلیل تحویلی وحروی عمر او
قطع افتد کفته اند که قمر اکر هیلاج وکدخدای باشد اکر نه
اورا حظی بود در عمر او تسدیر او بقواطع ونحوس فاعل نباشد
بود وهر به بود که کدخدای او هیلاج او نه آفتاب وقمر بود
ودرجه طالع این مولود که تا عمر بود واکر کدخدای تحت
الشعاع بود هم این حکم دارد وسهل بن بشر چنین آورد که از خداوند

حظوظ هیچ مقدم تر از خداوند حد نیست و دیگران خانه
شرف بوی مقدم دارند و آنچه اتفاق جمهور برین است
آنست که کدخدای که کدخدای در وتد عطیه کبری دهد
و در مایلی الوتد عطیه وسطی و در زایل صغری و گروهی
گفته اند که روا ندکه بر سالها که کدخدای زیادت کنند اگر
در وتد باشند عطیه صغری دهند اگر در مایلی الوتد باشد
دو بهر عطیه صغری اگر در زایل باشد ثلث عطیه صغری
و گروهی گفته که در وتد سالهای صغری دهند در مایل شهور
در زایل ایام اگر قوی حال بود و اگر ضعیف بود بدل سالهای
زحل بزرگ پنجاه و هفت سال میانه چهل و سه سال و شش ماه
خرد سی سال دو بهر سال کوچک بیست سال ثلث سال کوچک
ده سال مشتری را سال بزرگ هفتاد و نه سال میانه چهل
و پنج و نیم کوچک دوازده سال ثلثی کوچک هشت سال ثلث
کوچک چهار سال مریخ را سال بزرگ شصت و شش سال میانه
چهل سال و نیم کوچک پانزده سال ثلثی کوچک ده سال و ثلث

کوچک

کوچک پنج سال آفتاب را سال بزرگ صد و بیست میانه سی
و نه کوچک نوزده و ثلثی صغری او دوازده سال و هشت ماه
ثلث وی شش سال و چهار ماه سالهای بزرگ زهره هشتاد
و دو سال میانه و چهل و پنج سال کوچک هشت دو بهر سال
کوچک پنج سال و چهار ماه ثلث سالهای کوچک دو سال و
هشت ماه سالهای بزرگ عطارد هفتاد و شش سال میانه
چهل و هشت سال کوچک بیست سال و ثلثی عطیه صغری سیزده
سال و چهار ماه ثلث شش سال و هشت ماه سالهای بزرگ
قمر صد و هشت سال میانه سی و نه سال و هم کوچک بیست
و پنج سال دو بهره کوچک شانزده سال و هشت ماه و ثلث
کوچک هشت سال و چهار ماه سالها که زیادت شود بر عطیه
کدخدای بنظر سعود شود و زیادت کنند از کواکب مشتری
بود و زهره و عطارد چون مسعود بود و راس که میان او و کد
کمتر از دوازده درجه بود بنزدیک قومی آفتاب که تثلیث و تثلیث
زیادت کنند و زهره و مشتری از مقارنه و تثلیث و مقابله

خللی

و تربیع زیادت کنند و در جامع شاهی هم این آورده است و اکثر
احکامیان از تربیع و مقابلهٔ سعدین هیچ حکم نکنند بزیادتی
بعضی از احکامیان بر آنند که حکم باید کرد بزیادتی و اما آنچه
نقصان کنند از عطیه کدخدای بمقارنه و مقابله و تربیع
آفتاب و مریخ بود و زحل و عطارد چون منحوس بود و ذنب چون
میان او و کدخدای کمتر از دوازده درجه بود و عطارد اگرچه
مسعود بود از نظر تربیع و مقابله هیچ زیادت نکند و راس
بنزدیک گروهی سه سال افزاید و بنزدیک قومی ربع عطیه کد
خدای کر زیادت کند بنزدیک قومی در افتاد در اوتاد بود
سالهای صغری فزاید اگر در مایلی الاوتاد بود شهور بعدد سالهای
صغری اگر زایل بود ایام بنزدیک قومی ثلثی و ثلث عطیه صغری
افزاید چون مسعود بود اگر کدخدای آن نحس در گذشته باشد
بمقدار تو جرم خویش خواه از مقابله و مقارنه خواه از تربیع
تربیع آن نحس از عطیه شهور یا ایام کمتر کند و همچنین اگر نحس
قبول کند که خدا را و چون کدخدای ... و چون کواه عطیه

ودنب دو سال نقصان
کند و بنزدیک قومی ربع
عطیه کدخدای

بنغ

دهد

دهد و زواید زیادت کند اول عمر در تدبیر کدخدای بود
و دیگر هر چه بدرجه بکدخدای متصل بود و نزدیکتر بود او را
و در زیادت زواید زیادت کند اول عمر در تدبیر کدخدا
بود و دیگر هر چه بدرجه کدخدای متصل بود و نزدیکتر بود او را
بود و در زیادت زواید مولود ضعیف بود و مزاج او زیادت
قوتی ندارد و در هیلاج و کدخدای اقاویل بسیار است آنچه
مشهور بود و متداول میان ارباب این صناعت بیان کرده آمد
طریق دیگر مثل آنچه ابو حامد ابوریحان بیرونی
گوید که خدای سالهای کبری دهد و در مایلی الوتد وسطی در
زایل صغری آنچه میان وتد و زایل یا مایل و زایل بود بعد میان
کوکب و درجه زایلی بگیرد بمطالع حملی و عدد اصغر از عدد سالهای
اکبر بیفکند آنچه بماند فضل بود و درجه زایل از درجه وتدی
که این خانه نسل آن بود بیفکند بمطالع و این را اکل البیت خوانند
آنچه میان وتد و مایل بود درجه کوکب از درجه مقابل نقصان
کند پس بعد در فضل ضرب کند و بر کل البیت قسمت کند باربعه

درو تا مو

اعداد متناسبه تعدیل حاصل آید اگر کوکب از درجهٔ زایل در
گذشته باشد مایل از کبری نقصان کند پس چنانکه مطالع
در تسییر نگاه دارد اعداد سالهای کواکب بحسب مواضع نگاه
دارد و عطارد با کواکب علوی در وسط الرجوع تمام باشد
نزدیک متقدمان و در شرف کواکب خلاف است میان عجم
و هند هند شرف آفتاب در ده درجهٔ حمل گوید شرف قمر
متفق است شرف زحل در بیست درجهٔ میزان و شرف مشتری
در پنج درجهٔ سرطان شرف مریخ و عطارد و زهره متفق است
هند گویند کوکب بر درجهٔ شرف عطیهٔ کبری ندهد و اگر در
وتد بود یا در مایلی یا در زایلی **طریق اصطفن الاسکندرانی**
موضع سهم الغیب بنگرد در هر برج که باشد اگر وتد بود مطالع
وی سال گیرد اگر مایل لوتد بود ماه گیرد اگر در زایل بود ایام
گیرد و در خداوند مطالع بر وی افزاید اگر در وتد باشد صغری
اگر مایل لوتد بود ثلثی صغری اگر در زایل لوتد بود ثلث
صغری با ایام و با خداوند سهم السعادة هم این کند و آنچه

جمع آید قانون هند **طریقی دیگر از گفتهٔ بابلیان** سهم
السعادة بگیرد و بموضع وی اعتبار کند و سالهای وی اثبات
کند و مستولی بر طالع بگیرد و بموضع وی اعتبار کند و سالهای وی
او با آن ضم کند یا کبری یا وسطی و مطالع برج طالع بگیرد و آن
شهور گیرد و جمله بر هم افزاید و بنواقص و زواید اعتبار بکند
آنچه حاصل آید عمر مولود بود **طریقی دیگر** بنگرد تا میان
هیلاج و اول نحسی که بتو روی بود تا بحد وی چند دست آن
درجات بعد در دو جای آرد و ضرب کند آنچه حاصل آید مدت
عمر مولود بود در بعامدت ولایت درجهٔ وسط السماء
بمساعدت
تقوم مقام هیلاج بود و مستولی بر درجهٔ عاشر تقوم مقام
کدخدای و ناظر بکدخدای بنظر مقبول زواید و نحوس بنظر
نامقبول نواقص و این مجربست و در بقاء تزویج درجهٔ سابع
جاری مجری هیلاج بود و مستولی جاری مجری کدخدای و در
بناها و ضیاع خریدن درجهٔ رابع هیلاج بود و مستولی جاری
مجری کدخدای الابنای شهرها و حصارها که در آن سالهای عظیم

بمساعدت و معاونت

اعتبار کنند والله اعلم **طریق دیگر در هیلاج ولد** وخواجه
احمد عبد الجلیل در احکام هیلاج و کدخدای کتابی کرده است
و من بخط وی دیدم گوید زهره و مشتری اگر مقارنه
و تسدیس و تثلیثین و تربیعین و مقابله او سالهای کدخدای
زیادت کنند و قمر از تسدیس و تثلیثین و عطارد چون
مسعود بود از مقارنه و تسدیس و تثلیثین و قوی گویند
آفتاب از تسدیس و تثلیثین زیادت کند و راس از مقارنه
سه سال بنزدیکی قوی ربع عطیه کدخدای و زحل و مریخ
و عطارد و آفتاب چون منحوس بود از مقارنه و تربیعین و
مقابله و ذنب از مقارنه در سال کم رواید چون در اوتاد
بود سالهای صغری فزاید چون مایلی الاوتاد بوقت شهود
چون در زوایل بود بعدد سالهای صغری ایام استخراج هیلاج
بر مذهب هرمس و بطلیموس چون مولود اجتماعی بود و نهاری
در طالع آفتاب و قمر حر اجتماع و سهم السعادة و درجهٔ طالع
بذکورت و انوثت برج اعتبار نیست در دوم حر اجتماع و سهم

السعادة در پنجم قمر و حر اجتماع و سهم السعادة در هفتم
چون طالع در هشتم چون دوم در نهم آفتاب و ماه دهم
و یازدهم چون طالع و اگر مولود را ولادت استقبالی نهاری
بود در طالع آفتاب نگاه قمر و سهم السعادة و حر استقبال
طالع م و درجهٔ در ثانی سهم السعادة و حر استقبال را در سیوم قمر
در چهارم قمر و سهم السعادة و حر استقبال در پنجم همچنان
در هفتم چون طالع هشتم چون دوم در نهم آفتاب و قمر دهم
و یازدهم چون طالع و سابع و چون موالید لیلی اجتماعی
بر مذهب هرمس و بطلیموس قمر را آفتاب مقدم بود دیگر بر
قرار و استقبال همچنان چون ولادت اجتماعی بود نهاری بر
مذهب دورشوش در طالع آفتاب بود و قمر و حر مطالع و حر
اجتماع و سهم السعادة در دوم قمر و حر اجتماع و سهم
السعادة در چهارم قمر چون در برجی مؤنث بود و حر اجتماع
و سهم السعادة در پنجم قمر در برج مؤنث باید و حر اجتماع
و سهم السعادة در هفتم آفتاب در برج مذکر باید و قمر و حر اجتماع

وسهم را اعتباری نبود و در هشتم قمر وحال اجتماع وسهم
السعادة نشاید اما آفتاب در برج مذکر باشد و در عاشر
آفتاب و قمر وحال اجتماع وسهم بی اعتباری ذکورت و انوثت
در یازدهم آفتاب و قمر در برج مونث باشد وحال اجتماع وسهم
السعادة وچون ولادت استقبالی نهاری بود در طالع آفتاب
بود و قمر وحال طالع وسهم السعادة انگاه حال استقبال در ثانی
قمر انگاه حال استقبال سهم السعادة در چهارم قمر در برج
مونث وسهم السعادة وحال استقبال در پنجم قمر در برج مونث
وسهم السعادة وحال امتلا در هفتم آفتاب در برج مذکر قمر
وسهم السعادة وحال استقبال بی اعتبار ذکورت و انوثت
در هشتم آفتاب در برج مذکر و قمر وسهم وحال استقبال
بی اعتبار قمر در برج مونث در یازدهم آفتاب بی اعتبار قمر
در برج مونث انگاه حال استقبال انگاه سهم السعادة وچون ولادت
لیلی بود اجتماع بر مذهب دورشوش در طالع قمر بی اعتبار آفتاب
در برج مذکر در جه طالع اجتماع سهم السعادة در دوم قمر بی

اعتبار

اعتبار انگاه آفتاب در برج مذکر سهم السعادة حال اجتماع
در چهارم قمر در برج مونث انگاه آفتاب وحال اجتماع وسهم
بنجم حکم چهارم دارد هفتم قمر بی اعتبار آفتاب در برج مذکر
حال اجتماع سهم السعادة در هشتم قمر آفتاب در برج مذکر
سهم السعادة حال اجتماع در عاشر در برج مونث انگاه حال اجتماع
انگاه سهم السعادة یازدهم حکم دهم دارد چون ولادت استقبالی
لیلی بود و مذهب دورشوش قمر در طالع بی اعتبار آفتاب
در برج مذکر حال طالع سهم السعادة حال استقبال در دوم قمر بی
اعتبار انگاه آفتاب در برج مذکر حال استقبال سهم السعادة
و چهارم قمر در برج مونث آفتاب بی اعتبار انگاه سهم انگاه
حال استقبال بنجم حکم چهارم دارد هفتم قمر بی اعتبار آفتاب در
برج مذکر پس سهم السعادة پس حال استقبال در هشتم وسهم
السعادة پس حال استقبال در دهم قمر در برج مونث وسهم
السعادة وحال استقبال یازدهم حکم دهم **استخراج هیلاج**
مذهب جمهور چون اجتماعی نهاری بود در طالع آفتاب

وقمر وحر وسهم و درجهٔ طالع بی اعتبار در دهم قمر وحر وسهم
در چهارم قمر در برج مؤنث وحر وسهم در پنجم قمر در برج مؤنث
وحر وسهم در هفتم آفتاب در برج مذکر وقمر بی اعتبار
وحر وسهم هشتم چون هفتم دهم آفتاب بی اعتبار قمر در برج
مؤنث وحر وسهم یازدهم چون دهم چون استقبال نهاری
بود آفتاب وقمر وسهم وحر ودرجهٔ طالع ثانی قمر وسهم
وحر در رابع قمر در برج مؤنث وحر وسهم پنجم چون چهارم
در هفتم آفتاب در برج مذکر وقمر وسهم وحر وهشتم چون
هفتم نهم آفتاب بی اعتبار قمر در برج مؤنث سهم وحر یازدهم
چون دهم چون اجتماعی لیلی بود آفتاب وقمر وسهم وحر ودرجهٔ
طالع که طالع بود قمر وسهم وحر در چهارم قمر در برج مؤنث
وحر استقبال وسهم در پنجم مثل چهارم در هفتم آفتاب در
برج مذکر قمر سهم السعادة حر استقبال هشتم [illegible] هفتم در
دهم قمر در برج مؤنث سهم حر استقبال یازدهم چون دهم چون
ملاحظت استقبال لیلی بود قمر آفتاب در برج مذکر سهم

حر استقبال درجهٔ طالع در دوم پنجمین در چهارم قمر در
برج مؤنث آفتاب وسهم وحر پنجم همچنین هفتم چون طالع
هشتم قمر وسهم وحر دهم قمر در برج مؤنث وسهم وحر یازدهم
چون دهم والله اعلم **استخراج قانون عمر بطریق**
فرخان الطبری اگر طالع روزی بود بگیرد آفتاب را واگر شبی
بود بگیرد ماه را وبگیرد تا بکدام کوکب می پیوندد درجات
بعد میان هر دو اتصال بدرجات راستی بگیرد ودر دوازده
ضرب کند اگر از صد وبیست زیادت باشد صد وبیست
ازوی بیفکند آنچه کمتر از آن بوده باشد بماند تا قانون عمر بود
قانون عمر بطریق ذو وتینوس مصری وقتی کو که هرمس
ادریس پیغمبر بوده ودر یونس یوسف علیه الصلوة والسلام
والله اعلم آزاد قد حمل تا بدرجهٔ طالع بگیرد وتجنیس کند باد قائق
شود واین دقائق بر هفت قسمت کند آنچه کمتر از هفت بماند
اگر یکی بود دلیل او آفتاب بود واگر دو بود دلیل او زهره بود واگر
سه بود دلیل مریخ بود واگر چهار بود دلیل او عطارد بود

واگر پنج بود دلیل مشتری بود واگر شش بود دلیل زهره بود
واگر هفت بود زحل ومکر یک عدد باز کذارد تا این هفت
صحیح بیرون آید اگر نه هفت صحیح بیرون نیاید وقسمت تمام بود
بلکه طریقش آن بود که اگر هیچ نماند زحل گیرد پس میان این کوکب
و درجه طالع بگیرد و تحبش کند ماده قایق شود واز آن دقایق
اقل که داشت نقصان کند اجزا بماند آنرا دلیل حیاة تمام کند و باز
دیگر بدین هفت قسمت کند و همچنان بکواکب نسبت دهد پس
ازین کوکب باز دیگر تا بدرجه طالع بگیرد و حبش باکند تا دقایق شود
و بر دلایل حیاة که یاد کرده قسمت کند اجزا صحاح از قسمت بیرون آید
بیفکند و اجزا کسور در میان نماند در دوازده ضرب قسمت کند
و بر دلیل حیاة کرده قایق است قسمت کند اجزا حاصل آید سالها بود
ثم اجزا کسور بماند در دوازده ضرب کند و اجزا از ضرب حاصل
آید ماهها بود و کسور در دوازده ضرب کند بر سی قسمت کند
اجزا حاصل آید ساعات بود و بدین طریق قانون عمر از سالها
و ماهها و ایام و ساعات معلوم شود **طریق عجم** اگر سعدی

بود بر درجه طالع دارد اگرچه صاحب حظ درجه طالع بود
درجه طالع هیلاج بود وآن سعد که خدای بجشر مطالع
بلد درجه طالع زاید تا که بحبی قاطع رسد آنجا حکم قطع کند

استخراج قانون عمر از طریق هشتراز آفاویل هند

این اقدام الایام از اسرار نجوم است و برین صنعت کرده
اند بر شاکردان و مستفیدان و طریق اینست که
اجزای ساعات درجه طالع بگیرد و در دوازده ضرب
کند صحاح و کسور بر شصت قسمت کند و دفع کند پس
قانون بنگرد تا چندست و نسبت او بشصت این مقدار
ازین عدد که در ضرب حاصل آمده باشد عمر مولود مثال این طالع
بود ست یح مد اجزا ساعات درجه طالع یو یح ه دوازده ضرب
کنیم بیاید صد و نود و شش قانون از هشتر بگرفتیم بیاید چست
و چهار و [illegible] ت و چهار از شصت دو خمس او بود دو خمس صد و نود و شش
بگرفتیم بیامد هشتاد و نه بود تا شهور و این قانون عمرست و این طریق
منسوبست بوالیفش المنجم و جدول اینست

العددان	ا ب	ج د	ه و	ز ح	ط ی	یا یب	یج ید	یه یو	یز یح	یط ک	کا کب	کج کد	که کو	کز کح	کط ل
حمل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جوزا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سرطان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سنبله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
میزان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جدی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اجزا		اجزا	
ا ب	سدس العشر ثلث العشر	لا لب	ربع وسدس عشر ثلث وخمس
ج د	نصف العشر ثلثان العشر	لج لد	ربع خمس ثلث نصف ثلثان عشر
ه و	نصف السدس عشر	له لو	ثلث وربع نصف وعشر
ز ح	عشر وسدس عشر عشر ثلث وعشر	لز لح	ربع خمس عشر ثلث وخمس عشر
ط ی	عشر ونصف عشر سدس	لط م	ثلث ربع ثلثان عشر ثلثان
یا یب	عشر ونصف سدس عشر	ما مب	ثلث ربع خمس عشر نصف خمس
یج ید	سدس ونصف عشر سدس وثلثان عشر	مج مد	ثلثان ونصف عشر ثلثان وثلث عشر
یه یو	ربع سدس وعشر	مه مو	نصف ربع ثلثان وخمس
یز یح	خمس ونصف سدس خمس عشر	مز مح	ثلث ربع خمس نصف ثلث خمس
یط ک	ربع ثلث عشر ثلث	مط ن	نصف وربع ثلثان عشر نصف ثلث
کا کب	ثلث عشر خمس وسدس	نا نب	نصف وربع عشر ثلثان وخمس
کج کد	ثلث نصف عشر ثلث نصف عشر سدس	نج ند	نصف وثلث ونصف عشر نصف وثلث عشر
که کو	ربع وسدس ثلث عشر	نه نو	ثلثان وربع عشر نصف ثلث عشر
کز کح	ربع خمس خمس وسدس	نز نح	نصف ربع خمس ثلثان وثلث خمس عشر
کط ل	ربع سدس ثلثان نصف	نط س	ثلثان وربع ثلثان وعشر

قول جنّهٔ هندی در عمر بیاج گویند سالها
که چون آفتاب هیلاج بود بگا رد ارند ودوم در بیش بیشتر
کلت چون قمر را بود سرو النتاج گویند چون طالع را بود بعد میان
اوّل حمل و طالع بگیرد وجنبش با دقایق کردد وجمله بر دو قسمت
عدد قسمت کند انچه حاصل آید سالها بود اگر کسری بماند در دوازده
ضرب کند و بر دو بیست قسمت کند ماهها بود کسر دیگر همچنین کند
ساعات بود بعد میان مستوی و درجهٔ شرف او بگیرد و براستی
اگر کمتر از نصف الدّور بود نصف الدّور نقصان کند و اگر
بیشتر بود آن تمام الدّور نقصان کند و باقی در سالهای
کواکب که یاد خواهیم کرد انچه از برون حاصل آید شهور بود
و درجه ایام و دقایق ساعات این جمله نگاه دارد اگر کوکب از
شرف بهبوط می آید از ین سالها که یاد خواهیم کردن نقصان
کند و اگر از هبوط بشرف می آید و چون کواکب در شرف باشند
هیچ نیفزاید و نکاهد این سالها بدهند جمله جمع کند اکی
کدخدای نحس باشد و در ثانی عشر بود عمر ندهد و اگر

یازدهم باشد نصف عطیهٔ او و در تاسع ربع در ثامن خمس
در سابع سدس و سعد در ثانی عشر نصف اول باطل شود
و در یازدهم ربع و در عاشر سدس در تاسع ثمن او در سابع نصف
سدس او این نزدیک جنّهٔ هندی است هیچ هیلاج قوی تر از
آفتاب نیست که عطیهٔ او بیشتر است و هیچ ضعیف تر از
زحل نیست که عطیهٔ او کمتر است

الشمس القمر الزحل المشتری المریخ الزهره العطارد
سداح سط نه کـ یی یی کا س
بد بد بد بد بد بد
بشهر کلکک ا ـه لح ب ک ط

در شرعه و نطق ولادت حمل

اوّل اگر مریخ در وقتی بود در برجی مؤنث ولادت روز بوده
باشد بترسید ناگاه ذره را در ذره بگرفته باشد در راه اگر در

برجی آبی بود یا در کرما بر یا در آب دلیل ب اگر در برج
مذکر باشد مستقیمة الطلوع در موالید اناث دلیل روزی
ولادت و نیز بخی بود دلیل ج اگر قمر مفارق مریخ بود
یا وی ناظر و مشتری بدیشان ناظر دلیل آسانی ولادت
و عافیت و سلامت بوده باشد دلیل د اگر عطارد در
طالع بود و این برج برج مریخ بود دلیل آسانی مولود بوده
باشد دلیل ه آفتاب اگر در طالع بود در مثلثات خویش
بود و سعود از مواضع نیکو بوی نظر دارند دلیل خلاص
و سرعت الولادت بود دلیل و اگر مفارق آفتاب بوده باشد قمر
و از وی متصل شده در طالع یا وسط السماء دلیل سلامت
و سعادت ولادت باشد دلیل ز اگر در طالع آیات زهره
و قمر در برج مؤنث باشد این دلیل نیکو حالی مولود بود و حال
مادر او در شادی مادر او بولادت او دلائل ولادت
و رنج آن کودک اگر نحوس در دوازدهم طالع باشد آن
ولادت برنج و دشخوار بوده باشد دلیل ب اگر قمر منصرف

از ز

از زحل آن ولادت با رنج و خطر باشد دلیل ج اگر آفتاب و قمر
خداوند طالع در برجی اناث معوجة الطلوع باشد در موالید
پسران یا در برج مذکر در موالید دختران در آن ولادت
خطر و آفت بود و اگر زحل در وتدی بود باز این هم هلاک
مادر بود دلیل د اگر کوکبی مقیم یا راجع در طالع بود دلیل
خطر ولادت بود دلیل ه اگر قمر باستقبال شود و میان او
و استقبال آفتاب کمتر از دوازده درجه مانده باشد
و هیچ کوکب دیگر را نه بیند مادر را ازین ولادت رنج رسد
دلیل و اگر آفتاب و قمر و زهره در اسد یا جدی یا دلو
یا عقرب باشد مادر مولود را ازین ولادت رنج رسد
بسیار دلیل ز اگر قمر در برجی معوج الطلوع بود تربیع
یا بمقابله از در دزه رنج بسیار برد و باکثر آن بود که مادر هلاک دوازده کانه مو
شود فصل در [illegible]ن نجم در احکام دلیل خانهای خانه اول دلیل
جاه و نطق و ابدان و ابتدای کارها و اگر عمر بود و دلیل
اخلاق و عادت و سجیت اندر عمر چنین گوید که صاحب مثلثه

نخستین از طالع دلیل جاه و طبیعت مولود و مراد و مکروه
خداوند طالع بود و آنچه از خیر و شر بوی رسد که اول عمر
و دلیل عمر بود و مثلثه دوم دلیل جاه و حشمت و قوت
باشد میانه عمر بود و مثلثه سیوم دلیل عاقبت خداوند
طالع بود در حال رفتن ازین جهان و دلیل مودت بود ٭
خانه ب دلیل مال و معاش و اعوان بود و کسب و از واعطا
و صناعت و اعمال و جاه وکسب ایشان اولاد مثلثه اولی دلیل مال و معاش
بود و مثلثه دوم دلیل اعوان و انصار بود مثلثه سیوم دلیل
همت و مروت و شجاعت و نفقه کردن خانه ج دلیل خویشان
و برادران و دشمنان بد و سفر نزدیک بود و دلیل بود بر نزدیکی
مرگ و آن ایام که در آن مرگ نزدیک بود مثلثه نخستین دلیل
مهتران اقارب و برادران و خواهران بود و دوم بر میانگی و سیوم
بر کهین خانه د برادران و خواهران و عاقبت و [illegible]ار و اسباب
و عواقب و کارها پوشیده و سعادت و نحوست مولود در آن
جهان و دلیل آغاز پدران و دلیل دشمنان فرزندان بود و دلیل

حسب و نسب بود مثلثه نخستین دلیل جاه والد بود مثلثه
دوم دلیل لذت و طرب بود و مثلثه سیوم دلیل رشد و اخبار
و هدایا خانه ه خانه فرزندان و هدایا و رسل و لذت
و طرب و منافع و فواید ضیاع بود و دلیل مال پدر [illegible] و آنچه
پس از مرگ بر مولود گویند از خیر و ثنا و ذم و غیر آن مثلثه
نخستین دلیل خانه ولد بود مثلثه دوم دلیل لذت و طرب
بود و مثلثه سیوم دلیل رشد و اخبار و هدایا بود خانه و
دلیل بیماری و بنده و پرستار و ستوران و سم شکافته و آنچه
امید ندارد و دلیل بود بر غم پرسش کهو مثلثه نخستین
دلیل بیماری بود دوم دلیل بنده و پرستار بود و سیوم دلیل
منفعت خداوند طالع از ایشان خانه ز خانه زنان و شرکاء
و خصوم و اضداد و اسلاف بود زیرا که چهارم خانه پدر است
مثلثه نخستین دلیل ازواج و نکاح و قوة شهوانی بود و مثلثه
دوم دلیل اضداد و خصوم بود و مثلثه سیوم دلیل شرکت و مخالطت
خانه ح خوف و موت و مواریث بود و مال ازواج و فرزند

و بذر و نكبت و سموم و ودايع و بطالت و كسل مثلثه نخستين دليل برك بود دوم دليل كارها و مرتبه و خوف سيوم دليل مواريث خانه ط البيت التاسع و هو بيت العلم و الدين و الوقار و الوفاء و السفر و فيه مفوح اسميه و يدل على الزوال و ما مضى من الامور و الكتب و الاخبار و الرسل و الاعاسليب و الطوف و اخوة الزوجة و رب مثلثه الاولى على الاسفار و ما يطلب فيهما من الخير و الشر و الثانيه يدل على العبادة و التصوف و بيوت العبادة و عمارتها و الثالثه يدل على العلم و الدنيا و صدقها خانه ي دليل مال و جاه و عمل سلطان و رفعت بود و صوت و هيبت و دليل ميانه عمر بود مثلثه نخستين از وي دليل ولايت و سلطان بود و مثلثه دوم دليل عمل و شرف و منزلت و ضياع و حرفت مثلثه سيوم دليل مادران و بنات و دوام جاه و كارهاي سلطاني خانه يا دليل اميدها و دوستان و ياران و مرد بزدان مثلثه نخستين دليل اميد كارها بود و دوم دليل دوستان بود و سعادت سيوم دليل

علي

سخا

٣٩

فصل در احکام الطالع و ما فيه من المسائل

سخاوكرم و انتفاع بدوستان خانه يب خانه دشمنان و غم و اندوه و نميمت و مكر و حيل و ستوران زينت و جيش و بزيران و مثلثه نخستين دليل دشمنان بود دوم دليل بدبختي و عنا و حبس سوم دليل اسب و اشتر و خر و مواشي والله اعلم خانه اول و حكم آن حكم مستولي بايد دانست و درين باب خلافست اما اكثر جمهور بران متفق اند آنست كه من يا دكنم خداوند خانه رابيخ شهادت خداوند شرف زا چها رو خداوند حد را سه مثلثه اول را سه شهادت دوم دو و سيوم را يكي خداوند سهم السعادة را يك شهادت خداوند جز اجتماع يا استقبال مقدم را يك شهادت خداوند خانه قمر را يكي خداوند حد كدخدا را يكي خداوند برج هيلاج باكدخداي را يكي هيلاج يكي كدخداي را يكي خداوند حد قمر را يكي شب خداوند حد آفتاب را يكي بروز نظر موافقت را يكي شهادات خداوند سهم الغيب را يك شهادت خداوند دوريا يك شهادت خداوند ادارت مغوحه را سه شهادت

خداوند حد خداوند طالع را یك شهادت نهبهر را یك شهادت
اثنا عشر را یك شهادت صاحب شرف آن برج را که صاحب
طالع در وی بود یك شهادت کوکب که در وتد را در طالع
چهار شهادت در وتد تحت الارض یك شهادت نیر نوبت را
یك شهادت چون در خانه بود کوکب یا در شرف یا در فرح
هر یکی را یك شهادت کوکبی که او را تشریق موافق بود وانکه او را
تغریب موافق بود چون مشرق بود یا در مغربی شهادتی
بزرك بود و بودن کوکب در نطاق رابع که صاعد بود روی
بصعود دارد سه شهادت دارد چون هابط بود روی
بصعود دارد یك شهادت بود واگر زحل بر طالع مستولی بود
و یا از مثلثات طالع یکی زحل بود مولود احمق و جاهل و بد
دل بود و بخیل و حقود و کذاب و کاهل بود اگر مشتری بود
مولود دین دار و عالم و حلیم و صادق و امین و سخی بود و کشاده
روی و پارسا واگر مریخ بود مولود شجاع و سفیه و خائن و
تیز فهم و کذاب بود واگر مستولی آفتاب بود مولود متکبر و کشاده

بلغ

روی بود و قاهر واگر زهره بود مولود کشاده روی و متودد
بود و نیکو خلق واگر عطارد بود مولود بلیغ و ادیب و منطیق و صاحب
فهم و صاحب ذهن و حاسب و کاتب واگر قمر بود ضعیف و عاجز
و نمام و شتاب زده بود هر کدام دو کوکب و سه کوکب که حظوظ دارند
در طالع دلائل ایشان را بیکدیگر امتزاج باید داد والله اعلم مستولی
بر مکان عطارد و قمر ولادت بگیرد و بنگرد تا از ارباب
بیوت و شرف و حدود و وجوه و مثلثه و دریجان و نهبهر کم
حظ بیشتر دارد از کواکب اگر از زحل بود و قوی حال بود
مولود قوی حال بود و قوی رای و تدبیر بود و بعید الغور
واگر زحل منحوس بود مولود عقیم و دنی الهمت و از مردم
کناره گیرد واگر شریك او مشتری بود و زحل قوی حال بود
مولود خیر و مکرم و محتشم و ظریف و فال گوی و سری افشای
کند و فرزندان خویش را دشمن دارد واگر شریك زحل مریخ
بود و زحل قوی حال بود مولود خصومت کننده و حال گردان
باشد و فتان امر مرادهای او بعضی حاصل آید و سخت دل

بلغ

و بی رحمت بود و اگر زحل منحوس مولود راه زن و دزد و عیار
باشد و اگر شریک زحل زهره بود و زحل مسعود مولود زنان را
دشمن دارد و التفات او بمشایخ بود و حسود باشد و
نکوئی که باوی کنند نداند و منفرد بود برای خویش و پارسا
بود و با حمیت و غیرت باشد و اگر زحل منحوس بود مولود
حریص بود و بر جماع نکوهیده در بیشتر کارها و مجامعت
کردن دوست دارد با مردمان بزاد بر آمدن و اگر شریک زحل
عطارد بود و زحل قوی حال بود مولود بحث کننده بود
آن کارهای نکوهیده در کارهای نهانی صاحب عجایب و اگر
زحل منحوس بود مولود حقود و کربز و مبغض بود اقارب خویش را
و دزد و جادو بود و تعاویذ و رقی نویسد و اما در آن
منجح بود اگر مستولی بر مکان عطارد و قمر مشتری و مشتری
مسعود بود مولود سخی و با وقار بود و عابد و زاهد و عفیف و
رحیم بود و اگر مشتری منحوس بود بددل و معجب و دغا بود
و اگر شریک مشتری مریخ بود و مشتری قوی حال بود

مولود

بلغ

مولود مخاصم و حرب دوست و متکبر و خداوند امر و نواهی
بود و اگر مشتری منحوس بود مولود فحاش و درشت خوی
و شتاب و هیچ تمیز و رای ندارد و مختلف الاخلاق و مضطرب
الاحوال بود و اگر شریک او زهره بود و مشتری منحوس نبود
بلکه مسعود بود مولود متنعم و محب لطافت و نظافت
بود و غنا دوست دارد و حسن الاخلاق و سلیم القلب و
متودد و بخیر مایل بود و فاضل و اگر مشتری منحوس مولود
لذیذ العیش و طبع زنان دارد و زود عاشق شود و اما امین
و خزانه دار بود و اگر شریک او عطارد بود مولود در کتب الهی و
هندسه بسیار نگرد و شاعر و تیز خاطر و نیکو سیرت و قوی
رای و نیکو دیانت و نیکو سیاست بود و اگر مشتری منحوس بود
او را خطای بسیار افتد و بر خویشتن اعتقادی باشد و بخلاف
راستی حکم نماید که او حکیم و عاقل است و بی هنر و بی عقل بود
و اگر مریخ مستولی بود بر مکان عطارد و مریخ مسعود بود مولود
سلاح شور و جنگ انگیز و خصومت کننده و خویشتن را

در بلاها افکند و متقلب و ساوس بود و اگر مریخ منحوس بود دشنام
دهنده و درشت خوی و خون ریز و محب شغب و هیچ رحمت
ندارد اندر دل و مجنون دیوانه بود و اگر شریک او زهره بود
و مریخ قوی بود مولود نیکو مذهب و لذیذ العیش و زود عاشق
بود و محارم بود ارتکاب بسیار کند و الا اگر منحس بود و صاحب
تمییز و اگر مریخ منحوس بود مولود مختلف الاحوال کثیر الجماع
کذاب و استهزا کننده و ملول بود و اگر شریک عطارد بود
و مریخ قوی حال بود مولود داهی و محتال و بدکار و سریع
الفهم و فریبنده و منجم و زنا کننده و دشمنان را شفقت رساننده
بود و دوستان نیز و اگر مریخ منحوس بود مولود دلیر بود و
زود از کارها او را پشیمانی بود و مضطرب الحرکة و کذاب
و دزد و مشهور به بدی بود و اگر مستولی بر مکان عطارد
و قمر و زهره و زهره قوی حال بود مولود با خرد متنعم
و صاحب الفکرة و شدید العبرة و دشمن داننده و سریع
الصناعات و یاد کننده حضرت پروردگار تبارک اسمه

دستا

و تعالی شانه و جل ثناؤه و لا اله غیره بود و با مور شهوانی
بغایت مایل بود و اگر زهره منحوس بود مولود متوانی و صاحب
عشق و حال او بحال زنان نزدیکتر و خامل الذکر بود و اگر
شریک او عطارد بود و زهره قوی مولود قوی و حسن الاحوال
و محب حکما و فضلا و چیزها از تلقی نفس خویش بداند و با
ابرار و اخیار پسندیده و مایل باشد بغلامان و نفور از زنان
و اگر زهره منحوس بود مولود خبیث و کثیر الحیل و فحاش و منافق
بود و اگر عطارد مستولی بود بر مکان خویش و مکان قمر
و عطارد مسعود بود مولود صاحب خاطر و حافظ بود و علوم
آسمانی و اسرار ربانی شناسد و داند و اگر عطارد منحوس بود
مولود مکار و سخیف و احمق و سریع الانتقال بود و او را خطای
بسیار افتد و بباقی باز آن مناسبت میدهد دلایل بدحالی
دلیل اول اگر مریخ غریب و ساقط و منحوس و ضعیف بود
و بطالع مولود نظر ندارد و زحل بمریخ نظر دارد یا بطالع
مولود ضعیف دل بود و جبان دلیل ب اگر زهره در برجی

بود ذو جسدین و بر صورت مردم مولود ضعیف دل بود دلیل ج
اگر زحل بشب در وسط السماء بود مولود ضعیف دل بود دلیل د
اگر سهم الجرات تحت الشعاع آفتاب بود ساقط از و کدخداء و
سهم با زحل بود مولود ضعیف دل و عاجز و سلامت طلب و اوردر
در مخاصمت هیچ رای نباشد و هیچ حیلت نجوید دلایل سبك
سری و تیزی اگر بهرام در طالع بود مولود طیاش و سفیه بود
و غضوب باشد دلیل ب اگر عطارد در رابع بود ظاهر
از تحت الشعاع و زحل و مریخ بوی ناظر مولود سفیه و غضوب
دلیل ج اگر مریخ در برج هفتم بود در برجی غریب مولود غضوب
و سفیه بود و مقاتل و مخاصم بود دلیل د اگر عطارد در
خانهٔ خویش باشد علی الخصوص در جوزا و طالع سنبله
یا جوزا بود مولود غضوب و مجادل و سفیه بود دلیل ه
اگر قمر در خانهٔ مریخ بود مولود سریع الشره دل بود علی
الخصوص که قمر در صوران بود دلیل و اگر قمر مریخ بوند
و ماه در ضوء زیادت میشود و مریخ ناقص شود مولود بطش

دهارب

و محارب و غضوب و لجوج باشد دلیل ز اگر سهم السعادة
با خداوند او و سهم الحیوة با خداوند او و قمریت المولود
باشد مولود غضوب و سفیه و بعید الرضا باشد دلایل
حلم و بردباری دلیل اول اگر عطارد تحت الشعاع باشد
در حوت و عقرب و سرطان و بهرام بوی ناظر بود مولود
حلیم و آهسته بود دلیل ب اگر زحل و مریخ و آفتاب بقمر
می نگرد از وسط السماء مولود وقور و حلیم بود دلیل ج
اگر سهم السعادة در وسط السماء بود در یازدهم یا در پنجم
و آفتاب یا قمر بوی ناظر بود مولود حلیم بود علی الخصوص
آفتاب در طالع روزی ناظر بود و ماه در طالع شبی و سهم در
حد سعد بود این خطا نکند دلیل د اگر از کواکب بیابانی
کوکبی در عظم اول بر مزاج مشتری و زحل بر درجهٔ طالع
یا بر درجهٔ وسط السماء بود مولود حلیم بود و نیکو معاشرت
دلیل وقاحت دلیل اول اگر مریخ از برج سابع بعطارد
نظر دارد مولود وقح و بی شرم بود دلیل ب اگر مریخ بقمر

بلغ

ناظر بود از سابع همین حکم دارد دلیل ج اگر مریخ وقمر مقارن
باشند وضوء قمر ناقص بود ودر نیّر بود یا در موضع بد
مولود وقح بود دلیل د اگر زهره وعطارد در طالع باشند
ومریخ از سابع بدیشان ناظر مولود وقح وبی شرم بود دلایل
حیا اگر مشتری در طالع بود ومریخ بوی نظر ندارد مولود
شرمگین بود دلیل ب اگر قمر در طالع بود وبمشتری اتصال
دارد مقارنه یا تثلیث ومریخ تحت الارض بود مولود خوش
خوی وشرمگین بود دلیل ج اگر زحل در طالع بود در حد زحل
وصورت زحل ومریخ در مغرب ومشتری ناظر بهم مولود
با حیا وشرمگین بود دلایل خلق نیکو اگر قمر در وسط
السماء بود وزحل در ثانی بود بتثلیث بیکدیگر ناظر باشند
مولود نیکوخلق بود دلیل ب اگر آفتاب در صورة زحل
بود ودر حیزی بود دلو باکین وخندان روی ونیکو خلق بود
دلیل ج اگر عطارد در اسد بود ودر خانهٔ آفتاب ومولود
نهادی بود نیکوخلق وگشاده روی بود دلیل د اگر عطارد

در

در سرطان بود ودر خانهٔ قمر مولود جمیل اللقا ونیکوخلق
بود دلایل دروغ گفتن مریخ بمقارنهٔ عطارد دلیل
آن بود که خداوند طالع دروغ بسیار گوید وحدیثش افترا
بود دلیل ب اگر خداوند چهارم در برج ششم بود مولود
کذاب بود دلیل ج اگر مریخ در تاسع وطالع شبی یا روزی
بود از هر دو جهت مولود دروغ زن وسوگند بدروغ خورد
دلیل د اگر از کواکب بیابانی کوکبی بر مزاج مریخ وعطارد
در وسط السماء بر درجهٔ طالع بود مولود کذاب بود دلیل ه
اگر عطارد در حمل وعقرب بود مولود دروغ زن ومعایب
مردمان گوید ودروغ وهجا کند دلیل و اگر قمر از مریخ
باز گردد بعطارد پیوندد وهر دو مشرقی باشند مولود
کذاب بود دلیل ز اگر مریخ وعطارد مقارن باشند
ودر وتد سوم زهره ومشتری بریشان نظر دارد مولود کذاب
بود دلایل راست گفتن اگر زهره وقمر با آفتاب بهم
در وسط السماء باشند مولود صادق القول بود وهرچه

گوید و وفا کند دلیل ب هرگاه طالع قوس بود و قمر در وی
بود و مشتری از حمل یا اسد بوی ناظر بود مولود راست
گوی بود دلیل ج اگر مشتری در طالع بود و عطارد در مغرب
تحت الشعاع مولود راست گوی بود دلیل د اگر عطارد یا
زهره در طالع بود یا در وسط السماء راست گوی بود و نیکوکار
دلایل دین حق داشتن اگر طالع نهاری بود مشتری
در نهم طالع بود مولود موحد و صاحب یقین و دین دار بود
دلیل ب اگر زحل در مثلثه خویش بود مولود دین دار و صاحب
ورع بود علی الخصوص که مشتری بوی ناظر بود دلیل ج اگر
قمر که طالع بود قوی حال مولود زاهد و عابد بود دلیل د
اگر آفتاب که سیوم طالع در برجی مؤنث مولود بزرگ لذات بکوشد
و بعبادت و زهد مشغول شود و همچنین اگر زهره در ثالث
بود قوی حال دلیل ه اگر عطارد با آفتاب و زحل هم در تاسع
مولود عابد و زاهد بود و اندک غفلت و خوابهای عجیب
بیند دلیل و اگر عطارد شرقی بود و در برج تاسع مولود

زاهد

زاهد بود دلیل ز اگر زهره مسعود بود در برج نهم در
برجی مذکر مولود عابد و ناسک و مشهور بزهد و عبادت
بود دلیل ح اگر طالع شبی بود و قمر در برج نهم بود در
برجی مؤنث مولود پارسا و عفیف بود دلائل ریا
و نفاق مشتری با مریخ بهم در طالع شبی در برج مذکر
مولود پارسائی نماید و فاسق بود دلیل ب اگر زهره در برج
نهم بود در برجی مؤنث نه قوی حال مولود بلاس پوشد و جامه
پارسایان دارد و فاسق بود دلیل ج اگر سهم الغیب منحوس
بود و در وتد باشد و خداوندا و مقبول بود الا که سعود بوی
نظر دارد و نحوس از وی ساقط بود آن مولود با خیر و عبادت
بود و دعوت کند و باجر گوید عمل کند دلائل ورع و صلاح
اگر سهم الغیب و خداوندا و مقبول باشد از نحوس مولود
پارسا و نیکو نیت باشد و اگر سهم الغیب منحوس بود و خداوند
مسعود سر مولود از علانیه بهتر باشد و اگر خداوند سهم
الغیب راجع باشد مولود از مذهبی بمذهبی انتقال کند

واگر خداوند سهم در تاسع بود مولود پارسا بود واگر در یازدهم
بود مولود زاهد و پارسا بود و بر جملة الامر این معانی
از سهم الغیب و سعادت و نحوست و صاحب او طلب باید کردن
دلیل ارباب بدعت و ضلالت مشتری در طالع و قمر در
مغرب مولود در کواکب اعتقاد دارد و بود که ستاره پرست بود
دلیل ب زهره در دوم خارج از تحت الشعاع در برج غریب
مولود ضال بود دلیل ج زحل در ثالث طالع با قمر مولود فاجر
یا مبدع دلیل د قمر در تاسع در برج مؤنث مولود نهاری
مولود فاسق بود دلیل ه زهره محصوره میان زحل و مریخ در
یک برج مولود ضال بود مریخ در طالع و مشتری در سابع مولود
بد اعتقاد و بدملت بود دلیل و اگر زحل خداوند خانهٔ آفتاب
یا سهم السعادة یا حر اجتماع و استقبال بود و در تاسع بود
و مشتری بوی ناظر بود مولود از رهبانان برآید دلیل ز
اگر عطارد در خانهٔ مریخ بود در مقارنه یا از تربیع و مقابله
بوی ناظر بود مولود دهری و معطل بود دلیل ح اگر عطارد

وافتاب

وافتاب و قمر در برجی ذو جسدین باشد و مریخ در
تربیع یا از مقابله بایشان نظر دارد مولود زندیق بود
دلایل علم اگر زحل و مشتری بیکدیگر ناظر باشند
مولود فیلسوف و ذهن او صحیح و حدس او قوی بود علی الخصوص
که علویین در طالع بهره دارند دلیل ب اگر عطارد و مریخ
از تربیع بیکدیگر ناظر باشند یا از تثلیث مولود حکیم و عالم
و فیلسوف و عالم بنجوم و بعید النظر و صاحب تصنیف بود
دلیل ج اگر عطارد با آفتاب بهم بود در طالع مولود حکیم
و عالم و طبیب و شاعر بود و اگر عطارد در وسط السماء بود
مستقیم السیر و قمر از مقابله یا از تربیع بوی ناظر حکیمی
عاقل و منجمی فاضل بود دلیل د اگر عطارد در خانهٔ
خویش بود صاحب تصانیف بود و علم بسیار در نجوم داند
علی الخصوص اگر عطارد خداوند طالع یا خداوند ثالث یا
خداوند تاسع بود دلیل ه عطارد در طالع بود و زحل در
مغرب مولود منجم بود و بدان رفعت و بلندی یابد

دلیل و اگر عطارد و قمر و زحل و آفتاب در طالع باشند
یا در وسط السما مولود حکیم و منجم باشد و از ملوک
بدین سبب جاه و مال یابد دلیل ز اگر قمر در حد عطارد
مولود عالم بود دلیل ح اگر عطارد خداوند طالع بود یا
قمر در سیوم طالع بود و در صورت خویش مولود فال گوی
بود و اگر در برج مذکر بود و مریخ نظر دارد طبیب بود
دلیل ط اگر زحل در ششم طالع بود بر نظر مریخ وی مولود
معبّر بود و اگر زهره باشد در ششم بی نظر مریخ هم این
حکم دارد دلیل ی اگر آفتاب و عطارد در ششم طالع بود
مولود معبّر بود دلیل یا اگر سهم السعادة و سهم
الغیب در ششم یا در سیوم طالع و سعود از وی دور و سهم
الغیب ساقط باشند و نحس ناظر مولود کاهن بود دلیل یب
اگر زحل و عطارد در سیوم طالع بود مولود ساحر بود
دلیل یج اگر قمر و زهره با راس هم در طالع بود مولود
منجمی بود دوقی که از علم نجوم مال یابد دلیل ید

اگر

اگر عطارد در رابع بود ظاهر از تحت الشعاع مولود منجم بود
دلیل یه اگر زهره در سیوم طالع بود و در برج هبوط یا
وبال یا راجع و محترق بود مولود ساحر بود و نیرنجات و حیلت
کند علی الخصوص که زحل بوی ناظر بود دلیل یو اگر عطارد
و زحل در طالع بود یا وسط السما مولود فیلسوف عالم و بدبخت
و بی روزی بود دلیل یز اگر عطارد در خانهٔ زحل بود عالم
و مطلع بر اسرار و علوم و زبان آور و خطیب بود و علم نجوم
شناسد دلیل یح اگر طالع میزان بود یا جدی و عطارد
و زحل در قوس و حوت بود مولود تواریخ و اخبار نیکو داند
دلیل یط اگر عطارد یا زهره بود در برج رابع مولود مجادل
و متکلم بود علی الخصوص که در برج غریب بود دلیل ک اگر
آفتاب در نهم طالع بود مولود مخاصم و مناظر و مذکر و واعظ
و ستاینده مذهب و اسلام را دلیل کا اگر قمر از آفتاب باز
گردد و بعطارد بپیوندد مولود عالم و دبیر و محاسب و حکیم بود
دلیل کب اگر مشتری و عطارد و آفتاب در یازدهم

مولود م

یا در نهم طالع باشند و طالع یا میزان بود یا قوس فقیه
و مفتی بود دلیل کج اگر طالع حوت بود وبر وز صاحب
طالع ادیب و متکلم بود دلایل فهم و حدس اگر عطارد
در وسط السما بود مولود زیرک و بافهم بود دلیل ب
اگر عطارد در اسد بود در طالع روزی مولود زیرک و تیز
خاطر بود دلیل ج اگر عطارد در خانهٔ مریخ بود مولود فهم
بود دلیل د اگر قمر بمقارنهٔ زحل بود و زحل مشرقی بود
مولود زیرک بود اما عاجز و ثبت باشد در علم دلیل ه
اگر ماه از مقارنهٔ زهره برگردد و بمقارنهٔ عطارد شود
و هردو مغربی بود باشند مولود زیرک بود دلیل و اگر
مریخ و مشتری بمقابلهٔ یکدیگر یا بتربیع باشند مولود زیرک
و بافهم بود دلیل ز اگر آفتاب در قوس یا در حوت بود مولود
با رای و تدبیر بود و با فهم و اگر عطارد در بیت آب و مشتری
درین خانها بود عالم و قاضی و حاکم بود دلایل حفظ
و کمال قوت حافظه اگر آفتاب در حمل بود یا در عقرب

مولود حافظ بود دلیل ب اگر قمر یا زهره و مریخ در نهم بود
مولود حافظ و مکار و محتال بود دلیل ج اگر قمر بعطارد
و مریخ نظر دارد مولود حافظ بود و آنچه داند نیکو اداکند
دلیل د اگر عطارد در اسد بود مولود زود چیزها
یاد گیرد و دیر فراموش کند و اگر مشتری بوی ناظر بود
مولود فقیه و عالم و حاکمی از حکام مسلمانان بود والله اعلم
دلایل جهل و بلاهت چون عطارد حظی دارد و در
ثانی بود و تحت الشعاع مولود جاهل و ابله بود و گران
زبان و تعلیم نپذیرد دلیل ب اگر عطارد خداوند سهم
الغیب بود و در ثانی طالع بود مولود جاهل و ابله بود
و گران زبان و تعلیم نپذیرد دلیل ج اگر آفتاب در سرطان
بود مولود جاهل و ابله و بطی الفهم بود دلیل د اگر
عطارد و زحل در طالع و مشتری در هفتم مولود خر
طبع بود دلیل ه اگر قمر از مریخ منفصل بود و ناقص
مولود احمق بود دلیل و اگر قمر در سابع از مقابله

بلغ

آفتاب بر کردیده باشد و مریخ بوی ناظر مولود احمق بود
دلیل ز اگر سهم السعادة و سهم الدین در تاسع بود
یا در ثالث و نحوس بوی نظر دارد مولود احمق بود دلیل ح
اگر زهره با زحل و قمر تربیع عطارد و مریخ بود مولود احمق بود
که مردم بوی استهزا کنند دلیل ط اگر زحل و عطارد در طالع
بود و مشتری خداوند طالع بود و در سابع مولود جاهل
و احمق بود دلایل عقل و رای صایب اگر مشتری نظر
دارد از تثلیث مولود عاقل و قوی رای بود دلیل ب
اگر مشتری در وسط السماء بود عطارد در طالع در سابع
مولود عاقل بود علی الخصوص که بنظر تربیع نزدیک باشد
دلیل ج اگر عطارد با زحل مقارن بود مولود عاقل و متدین
و وقور بود دلیل د اگر عطارد و مریخ نظر بیکدیگر دارند
مولود عاقل بود دلیل ه اگر قمر بعطارد و [illegible] و مریخ
نظر دارند عاقل و نیکو شکل بود دلیل و اگر مشتری در
طالع و عطارد در مغرب مولود عاقل بود دلیل ز

اگر زحل و عطارد در وتد مغرب بود مولود عاقل
و حکیم و حلیم و با وقار و نیکو زندگانی بود دلایل
مسخره و طناز و مضحک اگر عطارد با مریخ در یک برج
بود مولود مسخره و طناز بود و اگر این برج ملوکی بود
از مسخرگان ملوکان بود دلیل ب اگر مریخ و عطارد در
خانه زحل بود یا در برجی ساقط و قمر بهر دو ناظر بود
مولود مردم را مسخرگی کند و اگر زهره بدیشان ناظر بود
خوش سخن و صاحب نوادر بود و اگر قمر با مریخ و عطارد
باهم باشند هم این حکم دارد دلایل امانت و تصون
اگر زهره در وسط السماء بود بروز و بشب در وتد
تحت الارض باشد مولود امین باشد دلیل ب
اگر عطارد و مشتری مقارن یکدیگر باشند علی
الخصوص که یکی ازین دو حظ دارد در طالع مولود امین
ملوک بود دلیل ج اگر مشتری بزحل نظر دارد و
مریخ بهر دو نظر ندارد مولود عفیف و امین بود دلیل د

اگر زهره در طالع بود در حظی از حظوظ خویش مولود امین
بود دلیل ه اگر مشتری در دوم طالع بود مولود امین
بر اموال مردمان دلیل و اگر عطارد در پنجم طالع بود
مشرقی اگر در وجه خویش بود امین اموال غربا بود
دلایل اهل خیانت عطارد چون در وسط السماء
بود و مریخ نظر دارد و قمر در رابع بود مولود خاین بود
دلیل ب اگر قمر و مریخ در سیوم طالع باشد مولود
خاین بود دلیل ج اگر عطارد خداوند طالع بود و یا قمر
در سیوم طالع مولود خاین بود و در ودایع و امانت
مسلمانان خیانت کند دلایل دزدان و ره زنان
اگر قمر و عطارد و مریخ در اوتاد طالع باشند و هیچ سعد
بدیشان نظر ندارد مولود دزد بود دلیل ب
اگر زحل در هفتم طالع بود و قمر و عطارد و مریخ بوی
نظر دارند مولود بمکابره دزدی کند و بعاقبت او را
بر دار کشند دلیل ج اگر قمر در وتدی بود از اوتاد

طالع و مشتری و زهره بوی نظر ندارند مولود دزد
بود دلیل د اگر عطارد و مریخ مقارن یکدیگر باشند
در وتدی در یک درجه و قمر بدیشان نظر ندارد باشد
بود و دزد دلیل ه اگر زحل و عطارد و مریخ در برجی
مغربی بود از تربیع یا از مقابله بدیشان نظر دارد
مولود دزد بود و او را بیاویزند دلایل زنای مردان که
او را ابو الحکیمی و مشایخی خوانند عطارد و زهره
چون در مغرب باشند یا در وتد الارض مولود زانی
بود و او را از زنا فرزندان باشند دلیل ب اگر زهره
و مریخ در مغرب باشند یا در وسط السما مولود زانی
بود و خاسر و بروی ملامتها کنند دلیل ج زهره و زحل
و عطارد اگر در مغرب باشند یا در وتد الارض مولود زانی
بود دلیل د اگر زهره در وسط السما باشد یا در وتد
تحت الارض و قمر بزحل ناظر بود مولود زانی بود دلیل ه
اگر زحل و مریخ در سادس بود مولود زانی بود دلیل و

اگر زهره با مریخ بود یا در مقابله و تربیع او در طالع روزی
مولود زانی بود دلایل فجور و زانی زنان اگر زهره
با مریخ بود یا در مقابله و تربیع او و زحل ناظر بود این
سن پوشیده زانیه و فاجره بود دلیل ب اگر زهره بد
حال بود و بمریخ و مشتری ناظر بود و صاحب مثلثه
زهره در وسط السماء بود مولود زانیه و مشهور بزنا بود
دلایل لواطه و میل بغلامان امرد اگر برجی سادس
برجی مذکر بود و مریخ و زهره در وی بود مولود لوطی بود
دلیل ب اگر زهره در خانهٔ عطارد بود و منحوس بود
در بروج ساقط از طالع مولود لوطی بود دلیل ج اگر خداوند
سهم الاخوة عطارد بود مولود لوطی بود دلیل د اگر عطارد
در برج مذکر بود ناظر ببرج هفتم مولود لوطی بود دلیل ه
اگر عطارد بود بر سهم التزویج دارد و خداوند سهم
التزویج در برج مذکر بود و کوکبی مذکر بود مولود لوطی
بود دلیل و اگر قمر در برجی مذکر بود و آفتاب و زهره

اگر برجی مذکر بوی ناظر باشند مولود با غلامان و جوانان
مخلط فساد کنند دلیل ز اگر عطارد در برج سابع بود
و زهره با وی مقارن مولود لوطی بود دلیل ح اگر عطارد
در هفتم طالع بود و زهره از عطارد ساقط بود و زهره خداوند
طالع بود مولود لوطی بود دلیل ط اگر عطارد با مریخ بود
در سابع مولود لوطی بود دلایل زنان سعتری اگر
زهره و قمر در برج رابع بود این زن سعتری بود دلیل ا
اگر زهره در هفتم بود و قمر در طالع این زن سعتری بود
دلیل ج اگر زهره و ستارگان مؤنث در بروج و درجه مذکر
باشند آن زن سعتری بود دلایل مخنث و نایث
و هواجران اگر عطارد و زحل در طالع باشند یا زهره
بهم و یا در برج وسط السماء مولود مخنث بود دلیل ب
اگر نیرین در طالع حظ دارند و در بروج و درجه مؤنث
باشند مولود مخنث شود مگر که مریخ با آفتاب نظر
دارد و بقمر چون مریخ با آفتاب و قمر نظر دارد

مرد فاسق بود دلیل ج اگر آفتاب و قمر در سیوم طالع
باشند باجتماع مولود مخنث شکل بود دلیل د اگر زهره
در برج مونث بود از بروج شفقه و مشتری بوی نظر
دارد و آفتاب بزحل منحوس بود مولود بغا بود دلیل ه
اگر قمر در خانهٔ زحل بود و زحل در خانهٔ زهره بود
یا در عقرب یا در وتد چهارم یا در سادس و یا در دوازدهم
مولود مواجر بود دلیل و اگر زهره یا زحل یا مریخ در
برجی مونث باشند و هر دو طالع حظی دارند مولود
مخنث بود دلیل ز اگر جیت و بنج در درجهٔ سنبله علی
الخصوص که نیرین و عطارد در برج مونث باشند
دلیل مابونان بود و یا نزدهم درجهٔ قوس و بیست و یک
درجهٔ دلو دلیل خنثی بود دلیل ح اگر طالع اسد یا
حمل بود و آفتاب در آخر درجهٔ ثور بود و ربع نهاری
بود مولود الذی لیته مابون بود دلیل ط اگر ذنب
بر درجهٔ طالع باشد دلیل خنثی بود اگر طالع عقرب

بود و عقرب دلیل عورت بود و ذنب بر درجهٔ طالع
و قمر بجرم ذنب نحس منحوس بود مولود بغا بود
دلیل ی هر کرا مخنثی در طالع بود نر در حظ خویش
او را مردی نقصان بود دلیل یا اگر قمر حظی دارد
و در طالع و بنز میزان مولود منکوح بود خاصه که زهره
منحوس بود و قمر بتربیع او بود و بیشتر هر کرا که قمر
بتربیع زهره باشد مولود در کودکی و بی ریشی منکوح
بود یعنی بی ریش دلیل یب اگر قمر در برجی مونث
متصل بوده بتربیع و مقابله نحس مولود منکوح بود
دلیل یج اگر زحل در سابع بود و زهره در سادس در حال
رجوع مولود منکوح بود دلیل ید اگر عطارد مستولی
بود بر جای اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع و در وقت
ولادت ما در ششم یا دوازدهم بود مولود منکوح بود
دلیل یه اگر مریخ و زهره بر تربیع یکدیگر باشند و مریخ
تحت الارض بود در برجی منقلب مولود منکوح بود

دلیل یو اگر عطارد در حوت بود و حوت ششم طالع
بود و عطارد راجع بود و هیچ سعدی بوی ناظر نظر
ندارد مولود منکوح بود دلیل یز اگر درجهٔ طالع در آخر
برج مؤنث بود در حد نحس هم این بود دلیل یح اگر ذنب
و زهره در رابع باشند و مریخ نظر عداوت بدیشان
کرد مولود مواجر باشد دلیل یط آنکه زهره بود که در وجه
اول حمل یا درجهٔ اول اسد بود دلیل ک آنکه آفتاب بود که
در وجه سیوم حمل و وجه اول قوس بود و درجهٔ هبوط قمر
و در حوت و سرطان در حد نحس که درجه مؤنث بود
دلیل کا آنکه قمر بود که در وجه اول حمل و وجه سیوم اسد و وجه
اول و سیوم عقرب و وجه سیوم سرطان و وجه اول جدی
بود دلیل کب آنکه مشتری بود که در وجه سیوم حمل و سیوم [illegible]
و جدی بود دلیل کج آنکه مریخ بود که در وجه سیوم حمل
و اول سرطان و اول دلو بود دلیل کد اگر سهم السعادة
و سهم الدین مستولی بر طالع در ثور و اسد و جدی و نیمه

اول

اول از حوت بود منکوح بود و در هیچ باب کمتر از سه
دلیل و شهادت اعتبار نباید کرد دلائل پارسائی
و خویشتن داری زهره در خانهٔ مشتری بود مولود
پارسا بود دلیل ب اگر زهره با مشتری بود در طالع
یا در وسط السماء یا زهره بمشتری اتصالی مقبول دارد
و مریخ از هر دو ساقط بود مولود پارسا بود و گرد حرام
نگردد دلیل ج اگر کوکبی ثابت از عظم اول از مزاج زهره
و مشتری در طالع یا در وسط السما مولود عفیف و پارسا
باشد و جواد و معروف بصلاح و خیر دلائل
سخا و جوانمردی اگر آفتاب و زهره بهم ناظر باشند
از وسط السما مولود سخی و کریم بود دلیل ب اگر مریخ
و آفتاب ببرج یکدیگر باشند مولود متلف مال بود اما
بدست [illegible]آرد و تلف میکند دلیل ج اگر خداوند طالع خداوند
سهم السعادة بود و در دوم طالع بود مولود مبذر و سخی بود
دلیل د اگر زحل در سیوم طالع مولود از جوانمردی و کمال

بخشیدن خویشتن بنیاز افکند دلایل بخل و امساک
اگر راس در طالع با آفتاب و زهره و عطارد بهم بود مولود
بخیل بود دلیل ب اگر عطارد در طالع شبی شرقی بود
و در دوم طالع بود مولود بخیل بود دلیل ج اگر خداوند
طالع خداوند ثانی را نگرد منظر تثلیث و تسدیس خداوند
طالع محب مال خویش بود دلایل حسد و حقد
اگر شرقی بود عطارد چنانکه بشب شوان دید در دوم طالع
بود مولود حسود بود و حقود دلیل ب اگر عطارد
در طالع بود پیوسته بمریخ و مشتری از عطارد ساقط
بود مولود حسود و حقود بود دلایل کبر و نخوت
اگر زهره و زحل با قمر باشند یا قمر بدیشان ناظر باشد
مولود متکبر در خویشتن دلیل ب اگر عطارد با مشتری
بود و عطارد و مریخ بقمر ناظر باشند مولود رعنا
و متکبر بود دلیل ج اگر قمر از زحل منصرف بود و بعطارد
متصل بود جبار بود دلیل د اگر قمر در سابع از مقابله

آفتاب منصرف بود و با کبر و نخوت دلایل گشاده روی
اگر زهره در طالع و مریخ از تسدیس و تثلیث و زهره ناظر
بود مولود گشاده روی و خلق بود دلیل ب اگر زهره
در وسط السما بود و یا در طالع و عطارد بوی ناظر
بود مولود گشاده روی و خوش زبان بود دلیل ج
اگر زهره در طالع در وجه خویش و بهرام بوی ناظر بود
از خانهٔ خویش مولود گشاده روی و متملق بود دلیل د
اگر قمر در طالع بود و زهره از تثلیث بوی ناظر و زحل
بوی ناظر بود مولود گشاده روی بود دلایل ترش روی
اگر زحل در طالع شهادت دارد و در وجه طالع بود مولود
ترش روی بود دلیل ب اگر خداوند صورت طالع
مریخ بود و زحل او تثلیث و تسدیس مریخ ناظر بود
و زهره از تقابل مولود ترش روی بود دلیل ج اگر مریخ
در صورت زحل بود در طالع و زهره بمریخ نظر ندارد
مولود ترش روی بود دلیل د اگر مریخ در صورت زحل

خوش

بود در طالع و زهره بمریخ نظر ندارد مولود ترش روی
بود دلیل د اگر زهره منحوس و بطالع نظر ندارد و
بهرام با زحل بقمر ناظر بود مولود ترش روی و کرفته
بود دلایل نشاط چون قمر ناقص بود در ضوء ناظر
بمریخ در موضعی نیکو مولود نشاطی و جلد بود دلیل ب
اگر قمر و خداوند طالع در تشریق خویش باشند سامداد
دلیل نشاط و متحرکی بود دلیل ج اگر عطارد در شرف
شرف قمر یا در خانهٔ او بود و سبک حرکت بود دلیل د
اگر عطارد در وسط السماء و یا طالع و یا یازدهم
بود خداوند این خانهٔ آفتاب و قمر در شرف مریخ بود
مولود نشاطی بود دلایل کاهلی اگر عطارد در
وسط السماء بود و مریخ با وی بود یا بوی ناظر بود
مولود عاجز و کسلان بود دلیل ب اگر قمر خالی
السیر بود آنگاه بنحوس پیوندد مولود عاجز بود و کاهل
دلیل ج اگر قمر و زحل مقارن یکدیگر باشند در تشریق

ع

مولود

دلیل د اگر قمر از مقارنه
زهره عزج

مولود کاهل بود دلیل د اگر قمر از مقارنهٔ زهره
بمریخ پیوندد و در شبان گاه غایب بود مولود کاهل بود
دلیل ه اگر قمر از مقارنهٔ عطارد بمریخ پیوندد
و هر دو در تشریق خویش باشند بعداوت مولود کاهل
و منبل بود دلایل بسیار خوردن اگر مریخ در وتد
رابع بود مولود بسیار خورد و بدان سبب بیمار شود
دلیل ب اگر طالع اسد بود و قمر در وی مولود فراخ
شکم و بسیار خوار بود دلیل ج اگر مریخ خداوند طالع
بود یعنی طالع عقرب بود و مریخ در قوس مولود فراخ
شکم و اکول بود دلیل د اگر زهره در وجه اول اسد
بود در مکانی بد مولود اکول بود دلیل تمامی اگر مریخ
در نهم طالع بود ساقط از مشتری و زهره مولود تمام بود
دلیل ب اگر مشرف بود قمر از کوکبی در طالع و متصل بود
بکوکبی در سابع و قمر در رابع بود مولود تمام بود دلیل ج
اگر طالع عقرب بود مولود تمام بود در کمایی بد

۶

اگر مریخ وآفتاب در یک برج بود مولود بدگمان بود
دلایل پاکیزگی اگر زهره ناظر بود بقمر از مثلثه
مولود پاکیزه بود دلیل ب اگر مشتری بزهره ناظر
بود از رابع پاکیزه وزیبا بود دلیل ج اگر قمر در رابع
بود از یمین زهره وشمال او مولود خداوند تربیت ونعم
بود دلایل آهستگی چون سهم السعادة در برجی
بود مولود آهسته وموزون بود دلیل ب اگر قمر با
زحل هم در طالع بود یا در وسط السما ومشتری بدیشان
ناظر بود مولود میانی بود دلیل ج اگر مشتری در
طالع وزحل ناظر بود بوی وقمر ساقط از طالع مولود
میانی وموزون بود دلیل د اگر قمر یا مشتری بهم
بود وبهرام نظر ندارد وقمر ومشتری در وتد باشند
مولود میانی وموزون بود دلیل شتابزدگی
اگر مریخ در طالع بود بی نظر مشتری مولود شتابزده
دلیل ب اگر قمر در طالع بود وطالع حمل یا اسد

یا قو

یا قوس بود ومشتری در سابع بود وقمر بوی متصل
بود مولود شتابزده والوح باشد دلیل ج اگر
مریخ در سابع بود ودر خانه خویش یا در حدود ووجوه
خویش مولود شتابزده بود وبعواقب نظر نکند دلیل د
اگر مریخ در برج رابع بود وقمر بوی نظر ندارد
مولود اندک نظر بود در عواقب دلیل ه اگر قمر
وخداوند طالع در سابع بود ومریخ بدیشان نظر
دارد ومشتری بدیشان نظر ندارد مولود لجوج
وشتابزده بود تمام سخن در آداب واخلاق مردم
دلایل کسانی که عمر ایشان از صد وبیست بگذرد
بعضی برین انکار کنند وبرین انکار بنا بدکرد از
طریق عقل وشرع اما عقل حکما گفته دلیلست
ما را برآنکه هرچه محدثست عدم وفنا وتغیر
وتبدیل بروی رواست وجسم وقوی جسمانی متناهی
اند وبرآن دلیل نیست که چه مدت باید که بماند

وشرح عمرهای هزار سال وزیادت بیان کرده است
ودر نجوم دلیل هست زیادت از صد وبیست سال انکار
آن وجهی ندارد **دلیل اول** اگر طالع اسد بود وآفتاب
در وی بود بسیزده درجه ومشتری در میزان بپانزده
درجه وزهره در سرطان وقمر در جوزا وعطارد
در اسد وزحل در قوس ومریخ در جدی آفتاب عطیهٔ
کبری دهد صد وبیست سال قمر دو اصغر بیفزاید
بیست وپنج سال این جمله صد وهفتاد وهفت سال باشد
دلیل ب چون قران علویین در برج دلو ومیزان
وجوزا افتد کواکب هیچ عطایای وسطی وصغری ندهند
همه عظمی دهند وکبری فزایند **دلیل ج** اگر طالع حمل
بود ومشتری از قوس بوی ناظر وآفتاب در حمل بوی
ناظر وقمر در جوزا یا طالع سرطان شب قمر
در وی وزهره وآفتاب وعطارد در ثور بوی ناظر ومشتری
در سرطان با قمر بهم این همه دلایل است بر زیادتی عمر

صدوبست

صد وبیست والله اعلم **فایده اول** کوکب را که بعد از
کوکب بعد از درجهٔ طالع برآید اگر سعدی بود سعادت
بر اخلاق واحوال غالب بود واگر نحسی بود نحوست بر احوال
واخلاق مولود غالب بود وهر کوکب که بود بر درجهٔ
طالع دلیل بود بر اخلاق وسهام وکواکب در بیوت
وحدود ووجوه واثنا عشرات وبهرات بموضع
حق خویش کفته آید **دلایل عفت** قران آفتاب وزحل
دلیل خاصه که در طالع حظ دارد **دلیل ب** بودن عطارد
در بیت در حال رجوع مریخ بوی ناظر **دلایل عفت
فرج** سهمی بکیرد میان مریخ وزهره بروز ومیان زهره
ومریخ بشب از طالع بیفکند اگر مشتری بوی ناظر
بود عفیف الفرج بود **دلیل ب** چون عطارد در طالع
حظی دارد در اثنا عشریهٔ عطارد در خانهٔ مشتری بود
عفیف الفرج بود **دلیل ج** اثنا عشریهٔ زهره در خانهٔ
مشتری دلیل عفت فرج بود **دلیل د** اثنا عشریهٔ مشتری

فرج م

بلغ

در خانهٔ زهره دلیل عفت فرج بود ونکاح حلال بود
دلایل خبث الفرج اگر عطارد مستولی بود بر طالع
ودر عقرب بود مولود خبیث الفرج بود دلیل ب اگر
مریخ بود بر درجهٔ سهم العفاف دارد مولود خبیث الفرجین
بود دلیل ج اگر مریخ بر طالع مستولی بود ودر میزان بود
دلیل خبث فرج بود دلیل د اثنا عشریه زهره در خانهٔ
مریخ دلیل خبث فرجین بود شناختن انکه مولود
بکدام صناعت حاذق تراست مستولی بر طالع اجتماع
یا استقبال مقدم بیک هرج آن کواکب بر آن دلالت کند مولود
بر آن حاذق تر بود مثال اگر طالع اجتماع مقدم سنبله
بود وعطارد در عقرب بود مولود از دبیری اهل صلاح روزی
مند بود واگر در قوس بود از آن فضله واگر در جدی بود
از آن دهقانان وبرین قیاس کند والله اعلم در استخراج
نام طالع مولود اگر برج مستوی الطلوع بود دلیل از صاحب
طالع وحد طالع طلب کن وصاحب شرف وصاحب مثلثه

وصاحب

مثلثه آفتاب را گیرد
جوزا و خداوندهٔ

وصاحب ساعت این پنج دلیل بگیرد اگر طالع شرف هیچ
کوکب نبود چون دلو واسد وعقرب خداوند
مثلثه قهرا بگیرد بسبب بکرد یا در خانهٔ بود یا در شرف
یا در مثلثه یا در حد وبر آن کوکب که در هر کز بود یا مطالع
ناظر بود هیچ التفات نباید کرد الا بضرورت پس برین اعتبار
دلیل بادست آرد چون دلیل بادست آورد بروی حکم
کند وبنگرد تا دلیل بکدام کوکب متصل است یا از کدام منصرف
است بنگرد تا از درجات اتصال چنداست یا درجهٔ اتصال
چنداست آن نگاه دارد وبنگرد تا این اتصال وانصراف
از تسدیس است یا از تثلیث یا از تربیع اگر چنین بود
چهار حرف بود واگر از مقابله بود هفت حرف بود و
اگر از تثلیث بود پنج حرف بود واگر از تسدیس بود سه
حرفاست اگر دلیل در برج ثابت بود اسم مفرد نبود
واگر از تسدیس بود سه حرفاست اگر دلیل در برج
ثابت بود اسم مفرد بود واگر در صدین ذی جسدین

بود مرکب بود و اگر منقلب بود نام ناقص بود اما شناختن
حروف که اسم از کدام مرکبست از برج سهم السعادة بگیرد
تا برج طالع تا چند برج معوج میان هر دو آن عدد حرفها
اسم است و معوج از جدی بود تا آخر سرطان و مستقیم
و مستوی از سرطان تا بجدی اگر مستولی خداوند طالع
نزدیک بنگر تا نام این منزل از منازل قمر که کوکب در وی است
کدام است حروف آن نگاه دارد که کوکب پس حروف آن برج
نگاه دارد و جمله بجمع کند مثال این طالع حمل است مریخ
در وسط السماء در جدی و ناظر بطالع و بمنزل قمر که مریخ
در وی بود نگریستیم بغایر جمع کردیم ن ع ا ع م و حروف
مریخ م ر ی خ پس مثلثه برج مریخ را طلب کردیم یکی سنبله
بود و کوه حرف سنبله و ثور بگرفتیم پس حروف جدی
بگرفتیم و جمله را نگاه داشتیم من یقتمی نگا نام حروف
منزل او بگرفتیم و حروف هر دو مثلثه برج او چنانکه با
مریخ کردیم بگرفتیم و جمله نهادیم هر حرف که شهادت بیشتر

داشت یعنی که درین شمارها او بیشتر بود آنچه مخرج
ایشان در حلق نزدیک باشد از حروف بدل نیفتد و هر
کوکب که بر تثلیث دلیل افتد آخر حروف او بگیرد اگر زحل
مستولی بود اسم پنج حرف بود اگر مریخ بود چهار حرف
و اگر آفتاب بود سه حرف عطارد پنج حرف و اگر دلیل
در برجی ذو جسدین بود و آن برج وتد بود اسم مرکب بود
چون عبدالله و در پارسی چون هرمزد و اگر دلیل در برجی
منقلب بود نام یکی بود اما ناقص بود یا محذوف حمل و اسد
و قوس و جدی و دلو و حوت همه سه حرف دلیل سه حرف
باشند جوزا و عقرب دلیل چهار حرف سرطان و میزان
پنج حرف چون مشتری لحن حرف وی درین نام بود چون
اسمعیل و عیسی اگر مشتری مستولی بود چنانکه یاد کردیم
نامش از نام خلفا یا انبیا و زهاد باشد و اگر مشتری
در تاسع باشد بکنیت معروف بود اگر صاحب الطالع مشتری
بود و مریخ در طالع بود نام مرکب بود از فتح یا از نصرت

طلع

بع

اگر کنیت بود باسم ابو الفتوح یا ابو نصر یا ابو المظفر باشد
اگر دلیل زهره بود با آن نامها وسط بود اگر دلیل بر طالع بود
در شرف خویش نام موسی یا عیسی بود دلیل آفتاب بود و در
طالع بود در شرف خویش نام آن نامهای ملوک بود کو سهم
السعادة بطالع ناظر بود اسم حروف زایده یا ناقصه
چون سلیمان و هارون خواه که الف در آوری خواه نکاه
بطریقی دیگر حروف خداوند طالع را بگیرد حروف صاحب
طالع را هر کدام که دلیل باشند و حروف آن برج را که در
وی بود که آن هم دلالت کند اگر دلیل در هبوط خویش بود
در برج تاسع از اسامی انبیاء علیهم السلام بود یا از آن خلفاء
رضی الله عنهم و ائمه و اگر خواهی که بدانی که کدام حرف مقدم
تر است و کدام متوسط و کدام متاخر در دلیل نگر اگر در وجه
اول بود از برج نام انکس اول حرف این منزل بود اگر در وجه
آخر بود حرف آخر از منزل بود و اگر دلیل در طالع بود نام چون
یحیی و عمر و عمرو و امثال این و آخر بدین تعلق چون نوراب

و امثال این و اگر در ثالث بود خلیل و مسافر و امثال این و اگر در
رابع بود دهقان و ثابت و ریحان و امثال این و اگر در خامس
بود نام ولید یا ظریف یا هدیه یا تحفه یا امثال این که معروف
باشد چون ابن الانباری و ابن الاعرابی و امثال آن و اگر در
سادس بود نام عبید و عبده و زنگی و هندو و عبد الله و عبد
الرحمن و هر عبید دری بود و امثال این و اگر در سابع بود یا
نام مردی بود که بر زنی نهاده یا نام زنی بر مردی نهادهم
اندرم چنانکه عراق مردان را عزیزی نام کنند و این در خراسان
خاص نام زنان است و بعضی کنیزکان را قتلغ می خوانند
و مردان را هم این برجمله نامی بود که مردان را و زنان را بشاید
و در عرب مثل این بوده است چون هند که هم نام زنان بوده
و هم نام مردان چون هند بن ابی هاله برادر حضرت مصطفی
صلی الله علیه و سلم اما اگر در ثامن بود چون شجاع یا ظالم و در عرب
این نام بوده است حارث بن ظالم و یا امثال این بود اگر دلیل
در عاشر بود نام از معانی علو و رفعت بود چون علی و عالی

بع

فرانع و عالیه و شریفه اگر دلیل در یازدهم بود اسم اسمی مسمی
بود چون محبوب و حبیب و خلیل و صدیق و بشیر و بشارت
اگر دلیل در دوازدهم افتد نام چون غیاث و امثال این و این
قانون صاحب حدس بالعاسات افتد و هر که حدس ناقص دارد
بر یادت ازین هیئه نشود والله تعالی اعلم **از گفتار**
بطلیموس طالع نگاه دارد پس شمار درجه طالع تا
بدان طالع درجه که خداوند طالع است و از درجه خداوند
طالع بشمار تا باول درجه حمل و از پس هر دو حساب کمتر
از بیشتر بیفکن آنچه باقی ماند از آن بیست و هشت کم ماند
بنگر تا بکدام حرف موافق افتد از حرف معجم آن حرف اول آن نام
باشد بر جای نویس پس در جای طالع ضرب کن در چهار صد
و بیست آنچه از وی بیرون آید بر چهار قسمت کن آنچه حاصل آید
بیست و هشت می افکن آنچه کمتر از بیست و هشت [illegible] بنگر
تا بکدام حروف موافق از حروف معجم آن حروف آن نام بود و بیست
و هشت حروف معجم است اخری پس بگیرد درجات خداوند

طالع اگر بطالع ناظر بود ضرب کن از سیصد و شصت آنچه بیرون
آید بیست و هشت نقصان کن آنچه کمتر از آن بماند آن حروف
حرف سیوم بود پس اگر صاحب شرف بدرجه طالع ناظر بود درجات
اورا ضرب کن در دویست و هشتاد و پنج آنچه بیرون آید بر سه
قسمت کن آنچه از قسمت بیرون آید بیست و هشت نقصان
کن آنچه از بیست و هشت کمتر بماند بنگر تا با کدام حروف موافق
است آن حروف معجم باز آن دیگر ضم کن پس بنگر بخداوند مثلثه
اگر بطالع ناظر بود و درجات اورا ضرب کن در سیصد و سی
آنچه بیرون آید بر هفت قسمت کن و بیست و هشت بیفکن آنچه
بماند بنگر تا با کدام حرف موافق بود از حروف معجم پس بنگر بخداوند
حد اگر بطالع ناظر بود ضرب کن درجات اورا اندر هزار و دویست
و پنجاه آنچه بیرون آید قسمت کن بر سی آنچه بیرون آید بیست و هشت
همی افکن [illegible] کمتر از بیست و هشت بماند بنگر تا با کدام حرف
موافق از حروف معجم پس بخداوند وجه نگر اگر بطالع ناظر بود
ضرب کن درجات اورا در دو هزار و چهار صد و شصت آنچه

بیرون آید قسمت کن بر هفتاد و پنج ابجد بیرون آید بیست
و هشت بیفکن ابجد کمتر از حروف بیست و هشت بماند
بنگر تا کدام حرف موافق افتد از حروف معجم بر ضرب کن
درجات طالع را اندر درجات صاحب طالع ابجد بیرون آید
بیست و هشت از وی بیفکن ابجد کمتر از آن بماند بنگر تا کدام
حرف موافق بود آن حرف بگیر که این حرف آخر حرف نام صاحب
طالع بود والله تعالی اعلم **طریق دیگر** قصرانی گوید
اگر دلیل آفتاب بود نام نام ملوک بود اگر ماه بود نام با اسم
غربی بود اگر عطارد بود نام رومی بود اگر زهره بود نام
مطربان بود و اگر مریخ بود نام پارسیان و اگر زحل بود
نام هندوان بود و اگر مشتری بود نام پیغمبران و نام خلفا
اگر اتصال ستارگان بدلیل آن تثلیث بود نام آن پنج حرف بود
اگر تربیع بود اگر مقابله از چهار حرف بود اگر ... هیچ کوکب
اتصال ندارد بموضع وی نگرد از طالع یا وسط السما ترکیب
از چهار حرف بود اندر هفتم او هفت حرف اندر چهار

از چهار حرف اندر پنجم از پنج حرف اندر برج در جسدی
نام مرکب بود چون عبدالله اندر برج منقلب نام بتصغیره
حروف برجها الحمل **ا** و الثور **ک** الجوزا
اح السرطان **دنر** الاسد **ک** السنبله **دس** المیزان
سح العقرب **دع** القوس **وع** الجدی **سح** الدلو
ص الحوت **دع** **حروف کواکب** الشمس **ک** القمر
دنه الزحل **دع** المریخ **او** الزهره **ک** العطارد **دش**
دلایل مولاید پیغمبران علیهم السلام و اصحاب کرامات
که در عهدی که پیغمبران علیهم السلام بوده اند دلایل ولادت
ایشان این باشد و در عهد ما که نبوت ختم افتاده و حضرت
محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم **دلیل** اولیا و اصحاب
کرامات بود و اصحاب مذاهب این را نیز دلیل بود آفتاب سهم
الغیب ج ... مقدم با سهم السعاده طالع دلیل اول چون آفتاب
سلیم بود و سهم الغیب و صاحب اوج مقدم و صاحب اوج و سهم
و طالع از نظر مریخ و زهره و اتصال ذنب و صحابیات و تربیع

ومقابلهٔ عطارد اگر این دلایل منحوس بود منجی بود

دلیل ب اگر طالع قوس بود و آفتاب و مشتری

در اسد مقارن و سهم الغیب در قوس و قمر در اسد و حمل

و مقدم در اسد اگر مستولی برین دلایل مریخ ساحر

و کذاب بود **دلیل ج** آفتاب در تاسع قوی حال یا جزو سهم

الغیب قوی حال و عطارد متغیر **دلیل د** عطارد که محاق

آن در جزو تاسع بود در برجی هوایی خالی السیر و او در

طالع حظ بود اگر مریخ و زهره بوی ناظر بود تا سحر و ساحر

گردد **دلیل ه** سهمی که از آفتاب یا بدرجهٔ شرف او بگیرند

و بشب از قمر یا بدرجهٔ شرف او و اگر آفتاب این سهم

قوی حال بود از مریخ دور و از تربیع و مقابلهٔ زحل مصون

بر آن دلالت کند **دلایل کیمیا کردن** هر که صاحب

او عطارد بود یا مستولی بود بر طالع که در طالع حظی دارد

و کر تاسع افتد در برج هوایی و مشتری بوی ناظر

و مشتری در بیت المال حظ دارد یا بطالع این کس را

کیمیا

کیمیا با آسانی میسر شود **مثال** طالع جوزا بود عطارد

در دلو مشتری صاحب شرف بایی از قوس نشد نیز عطارد

وامثال و هر کرا آن دلیل مساعدت نکند رنج و مال ضایع

شود والله اعلم **دلایل کسانی که در حال طفولیت**

حالی عجب از ایشان حاصل آمده باشد و ایشان

شوم باشند بر اهلیت خویش اگر طالع میزان هشت درجه

و مشتری و زهره و عطارد و مریخ در وی از این مولود

از جهل روز عجایبی بدید آید و مبارک نبود **دلیل ب**

اگر طالع سنبله بود و کواکب جمله میان سابع و تاسع بود

بیست و یک درجه مریخ بدین درجه مشتری درین خانه

در بیست و دو درجه و درین خانه در جیست و سه درجه

زهره در بیست و چهار درجه مرکز او بلعجب باشد و از و

عجایب نا از مرد و زندگانی او و در دشت چنین گویند

که کسی را که طالع او چنین بود حق تعالی او را درین مرکب

دهد پس زن کند و عمر یا بد چنین از اعجاز تنخری

بیش

طالع

باشد **احکام از ثوابت سعود و نحوس که بر حقیقت درجه طالع و اعاشر افتیده** هر ثابت که مزاج زهره
و عطارد بود و در عظم اول و ثانی بود و بر درجه عاشر
و طالع افتد و یا با نیرین و سهم السعادة دلیل کند که
مولود معروف و مشهور بود و غنی و مکرم و عالم
و محترم و حکیم و شاعر بود و بسیار خدم دارد و ملاهی
و آوازی خوش و غنا دوست دارد و حاضر جواب بود
و حال در کارها و مبارکی و راست گوی و سخن بر آراد
گوید و شیرین سخن و پاکیزه نفس بود و ثابت المودة باشد
علی الخصوص که مریخ شرقی بود فوق الارض و بزهره ناظر بود
و اگر زحل یا مریخ در طالع بود حکم این باطل شود و اگر زهره
و مریخ از چهار طالع باشند یا بدرجه دفتر یا یکی از این
ثوابتها باشند یا یکی از این سه یعنی زهره و مریخ و ثابت
در خانه هفتم بود بر درجه هفتم این احکام جمله معکوس گردد
و یا بلا و رنج بدل شود و اگر مشتری مقارن این ثابتات

بلغ

بشنه

باشند یا بدرجه و دقیقه ناظر بود سعادات زیادت
شود و اگر بدل مشتری عطارد شود مولود صاحب خطر
و صاحب کرامات بود و محترم در چشم مردم و اگر طالع
شب بود و عطارد بدین حال بود و در برج هبوط و وبال
خویش یا راجع بود یا محترق مولود خداوند نیرنجات و رقیه
و عجایب بود والله اعلم بالصواب **اگر کواکب در عظم
اول و ثانی بود بر مزاج مشتری و عطارد** مولود نیکبخت
بود و دوست دارنده خدای شدید البطش بود بزرگ نام و بزرگ
قدر و بسیار تجربت و دوست دارنده علم بود و مال بسیار جمع کند
علی الخصوص در تولید نهاری و موالید لیلی ضعیف تر باشد **اگر کواکب
بر مزاج مشتری و مریخ بود** مولود از آن جمله بود که بر لشکرها
فرمان دهد و بزرگ نام بود و در ولایت بسیار تصرف کند و خلق
از وی منافع بود و هیچکس را گردن ننهد و مال بسیار دارد و
مدح و ثنا دوست دارد و عاقبت کار او بخیر بود و باکین اطوار
و اخلاق باشد و این کواکب دلیل موالید ملوک و خداوند

مهابت بود اگر کوکب بر مزاج زحل و مشتری بود مولود توا
و بسیار مال بود و ضیاع و عقار بسیار دارد و عمارت
فراوان کند و وجیه و نیکو بود و میمون و پارسا و اگر این کوکب
در قوس بود مولود مرغان و اسپ دوست دارد و علم ریاضی دوست
دارد و بر راه‌ها و رکانان و اعراب و بادیه و اهل صحرا امر و فرمان
دهنده بود اگر کوکب بر مزاج مریخ تنها بود صاحب حروب
و خصومات بود و غضوب و متکبر بود و شدید البطش و جون
مولود نهاری بود بی رحم و سخت دل باشد و مخالف اهل دین
و ورع بود و کسب حرام بسیار کند سفیه و خفیف العقل بود
و عاقبت کارش بخیر بود و اگر بر درجه عاشر بود دلیل بر غلبت
و ریاست بود و اگر و بلندی در امور دنیا اما عاقبت بخیر بود
اگر بر مزاج مشتری و عطارد بود مولود نیکو ادب و خوش
خلق بود و عبادت بسیار کند و کثیر الجماع بود و بسیار
تجربت و دوستان بسیار دارد و نیکبخت و بسیار مال بود
و نیت نیکو کند و اگر مولود شبی بود حکیم و شریف و معروف بود

اگر کوکب بر مزاج مریخ و عطارد بود مولود بر لشکر فرمان
دهد و بزرگ ایام و اموال در شهوات بسیار خرج کند
و با کنیزکان و غلامان مخالطت کند و بلند آواز بود
و سوگند بدروغ بسیار خورد و لجوج بود و اگر مولود نهاری
بود دلیر و اندک رحم و غضوب بود و بر خلق استخفاف
کند و سفاک بود و خلق وی را نستایند و عاقبت کار
او بخیر بود اگر کوکب بر مزاج زهره و مشتری بود
مولود تمام خلق و پاکیزه اطراف و جمع کننده مال بود و
ملاهی دوست دارد و عاقل و وجیه و از مال زنان
ثروتی مند بود و راست گوی و سخی و صاحب بود و ضعیف
مزاج و اگر قمر از این کوکب و بوی ناظر بود اگر کوکب بر مزاج
زهره و مشتری بود مولود تمام خلق و پاکیزه اطراف
و جمع کننده مال بود و ملاهی دوست دارد و زحل
بود مولود نیکبخت بود و معروف و مشهور و عفیف
و عالم باسرار الابد رنگ سخن گوید و بزبان مشغوف باشد

وبر ایشان فخر کند وچون بباد برآید پارسا شود واورا
مال بسیار وضیاع دارد وعالم بود بنجوم وامثال این **اگر کوکب
بر مزاج مریخ وزهره بود** مولود را بسیار ضیاع بود وبر
شهرها بسیار حکم کند ومال کند ومعروف ومشهور بود
وبیشتر این کواکب بمقارنه قمر وسهم السعادة باشد و
مولود بسبب اموال زنان منافع وفواید یابد واگر طالع
زنی بود توانگر وکوتاه عمر ونیکو صورت ودوست دارنده
مردان بود واورا بدین سبب رنج وبلا رسد **احکام درجات
طوالع** این احکام هم بدرجات طالع وخانه اول تعلق
دارد زیراکه درجه طالع مبداء خانه اول بود واین ازان
درجه باید گرفت که صحیح افتد وکسور مثلا اگر درجه طالع
سیزده درجه سنبله افتد وبیست دقیقه درجه طالع
چهاردهم درجه تمام نباشد چنین گویند که [illegible] جز طالع
شصت دقیقه باشد ودرجه چهاردهم درجه بیست دقیقه
بیش نیست اگر حکم ازین درجه چهاردهم کند خطا باشد

مع

نالکم

زیراکه هنوز چهل دقیقه بر نیامده است واگر حکم از سیزدهم
مفرد کند هم خطا باشد زیراکه این درجه تمام برآمده
است وفوق الارض است پس این حکم ممتزج باید کرد اگر
درجه سیزدهم وچهاردهم یا بتقریب افتد وگروهی گفته‌اند
اگر دقایق چهاردهم کمتر از سی بود حکم از سیزدهم باید
کرد اگر سی راست بود حکم از هر دو باید اگر از سی دقیقه
بیش بود حکم بر چهاردهم باید کرد والله تعالی اعلم بالصواب
برج الحمل درجه اول پارسا وتنگ عیش بود وروا
بود که در پدر ومادر عاق شود **درجه ب** ناقص
عقل بود وستوران را دوست دارد وپاکیزه تن ولباس
نباشد **درجه ج** فاسق وخبیث وحقود وتنگ عیش بود
درجه د نیکو اخلاق ومقبل بود واگر عالم بود طبیبی بد
معالجه اگر جاهل وظالم مخالطت کند **درجه ه** دراز
بالا وسپید ونیکو شخص بود **درجه و** نیکبخت وبا رفاهیت
ودراز عمر بود **درجه ز** نیکو تدبیر ومزاج بود و

اعلم ذ

خوابهای نیکو بیند و از عجایب خبر دهد درجه ح
فضولی باشد و علم دشمن دارد درجه ط آنکه
عقل بود اما حظی تمام دارد از مال و حرمت درجه ی
عالی بزرگ و تیز خاطر بود اما در کار جماع مبالغت کند بسیار
و هر کسی در غربت بود درجه یا عاشق بود و ظریف و
شادمان و با مروت تمام بود الا که نکاح او پسندیده
نبود درجه یب عاقل مجمل بود الا که او از دروغ اجتناب
یابد درجه یج کاهن بود یا منجم یا فال گوی و از جوانان
لهو تمام یابد درجه ید عاقل و با رای و تدبیر بود
و رای او را خطا کمتر افتد درجه یه مجادله دراوه
حجت و نیکو سخن و سخی و کریم بود و او را اکثر چیزی بماند
و جمله بخشد درجه یو فاسق و دروغ زن بود
اما صناعت بسیار بدست وی بر آید و عجب بدست
باشد درجه یز دزد و نیز و تنگ عیش باشد الا که مال
دنیا نزدیک وی زیادت قیمتی ندارد درجه یح

بیشور

بیشور و چرب دست و نقاش و مصور و کاربز داند
و روا بود که عاقبت در آب میرد درجه یط کرامت
دوست و دعا و نیکو منظر و بزبان آرزومند بود درجه ک
صابر بود بر نوائب اما بسیار سخن و بسیار گوی باشد
و عقل او تمام نبود و در بیشتر چیزها سبکسار بود
و ثابت نبود و حال گردان بود درجه کا شجاع و کریم
و دراز بالا بود و دلیر درجه کب بدبخت و تنگ معیشت
و بد صناعت بود درجه کج دلیر و تنگ روزی بود و نماند
که قوت آن کجا شود درجه کد سخیف العقل و رکیک بود م
الرای و صفرایی و تیز خشم در همه کارها درجه که
سدید النفس و صورت و جلد بود و اما از خدای تعالی نترسد
درجه کو بزرگ همت و عظیم المحل و فراخ روزی بود و نیک
طبع باشد و موفق در بیشتر کارها درجه کز بدبخت
و ضعیف بدن و زرد روی و گران ساعد و ساق بود درجه
کح مرزوق بود و از کدکند و هر چه بدست خویش سازد

وهراسنده بود درجه کط بر این درجه بیشتر زنان زاید
که عیال شوهر بود و بروی نفقه کند درجه ل این درجه
درجه انسان و ولادت انسان نیست اگر بر این درجه
مولود زاید کر و زشت روی بود برج الثور درجه اول
عفیف و تنک روی و مرحوم بود و پیوسته کاری کند
که او زیان دارد و سودمندش نبود درجه ب بدبخت
و تنک حال و اندک عقل بود درجه ج گناهی بود که او را
در میان ذکری بود دروغ بصورت راست خلوت کند درجه
د چون بهایم بود اما آخر عمر او بسلامت کذرد و عاقبت
او بخیر بود درجه ه شجاع بود و مقدام بر کارها
و ظالم و باک ندارد که رزق از کجا طلب میکند درجه و
با خیر و عفیف و طالح بود و صالح و بسیار گوید و تضرع
و عبادت بسیار کند و دعای او مستجاب بود درجه ز
ضعیف و کاهل و اندک حیلت و مرحوم بود درجه ح
عالی بود رفیع الذکر و بعلم مشغول باشد و روا بود که مود

و معلم زنان باشد و کودکان و موذنی درجه یابد
درجه ط رفیع القدر بود و تیز خاطر و ذکر او جمیل و اعمال
او نیکو بود درجه ی اندک قوت و کوتاه عمر بود
درجه یا زشت خلق و بر سر و ساق او عیبی بود و در پای
او قوت نبود و در آخر عمر بلند نام و بزرک قدر بود درجه
یب شدید القوه و تیز خاطر و مکار بود و روزی مند
از هر چه طلب کند و جوید درجه یج تمام خلق و بسیار علم
و کوید و دراز عمر و نیک بخت بود و سفر و حج کند بارها
درجه ید طبیبی بود عالم بحاسال و ادویه مفرد و مرکب
و مردمان را از وی منفعت بود درجه یه خیر و پاک
نفس بود و متوکل بخدای تعالی و مقبل و بهره مند بود
درجه یو نیک بخت و توانکر و عیش او مانند عیش ملوک
بود و [illegible] قدر شود و وفات او در سعادت بود درجه یز
نیکبخت و دراز عمر و بهره مند بود از سعادت دنیا
و دراز بالا بود درجه یح متوسط الحال بود و مستغنی

ومحترم گردد در آخر عمر خویش درجهٔ یط تدبیر صواب کند
در کارها و اسرار نگاه دارد اما بدل و ضعیف بود درجهٔ
ک فقیه بود و عالم و فاضل و آخر عمر او در علم و حرمت
بهتر از اول بود درجهٔ کا حال او نیکو بود اما از مذهبی
بمذهبی و از شهری بشهری انتقال کند درجهٔ کب ضعیف
چشم بود و اندک حیلت پر منزلتی تمام یابد در آخر عمر و بدان
منزلت یابد درجهٔ کج کر بود یا گران گوش و کار آتش کند
یا صناعتی کند که باب و آتش حاجت بود درجهٔ کد ناقص
الجثه بود و دودها وزیرک بود و تدبیر صایب و کار محکم
کند درجهٔ که بدبخت و حرب دوست و غارت کننده
و از اهل سلاح بود و در دل او هیچ رحم نبود درجهٔ کو
مکار و خبیث روزگار بود و در علم سحر و نیرنجات و طلسمات
بکار برد درجهٔ کز مسافر بود و شهرهای بسیار بگردد
و روا بود که رسالت ملوک کند از شهری بشهری درجهٔ کح
خیر بود و در ابتدای عمر او کارش نیکو بود و مفلح و در آخر

عمر مفسد و فاسق شود درجهٔ کط در جمله محترز باشد
و روا بود که بمدد و رزه و یا سازنده و از آن معاش کند
درجهٔ ل دراز بالا نبود اما تدبیر نیکو کند و پارسا بود
و روا بود که خادمی پارسا بود یا عنین والله اعلم بالصواب
برج الجوزا درجهٔ اول عاقل و حکیم بود و سخن
بصواب و حکمت گوید و اما از مال روزی مند نبود درجهٔ ب
سخی و کریم بود و احوال او از نیک ببد میگردد و از بد بنیک
و بر یک حال نپاید درجهٔ ج رفیع القدر و راست گوی
و مبارک بر همه کس و راحت ملوک بود درجهٔ د آدمی بود محب
خیر و صلاح و سخن بخیر و صواب گوید و عاقبت او بخیر
بود درجهٔ ه دروغ زن بود و در روی هیچ خیر نبود و عمر
دراز یابد در نهایت حرمتی درجهٔ و بد معیشت و درویش
بود و [illegible] بجلال دارد و مزور بود در نشستن درجهٔ ز
گرامی بود در میان مردم و دوست دارند او را در میان مردم
درجهٔ ح نیکو اخلاق و بزرگوار عنصر حکایات دوست دارد

واورا از همه محترم دارند درجه ط معلم بود يا مودب وتمام
عقل بود ودانا اورا بود درجه ي ملكي بود جبار وسخت
دل وخون ريز وهيچ رضاى خداي تعالى نكاه ندارد درجه يا
بر غربا ودرويشان رحيم بود ودر امثال خويش حسود وعالي
محترم درجه يب سبك روح وكشاده طبع وشاد دل بود
وپارسا ونيكو اخلاق درجه يج بدبخت واندك عمر وعاق
در مادر وپدر وعاقبت او بدين بود درجه يد فربه وبزرك
شخص وناقص عقل بود وكارها كند كه مردم بروي انكار كنند
درجه يه خوش زندكاني ومردمان را كار فرمايد كه ايشان
راسود بود درجه يو درجه ايست كه بدين درجه مولود
كمتر تربيت يابد وآنچه يابد ناقص باشد درجه يز اكر مردى
بود زاهد بود در دنيا وراغب در آخرت واكر زني بود پارسا
وبامنفعت بود درجه يح درجه ايست كه بدين درجه ملكي
رحيم وعادل واهل مملكت اورا پسندند واما از وي نفع
نيابند درجه يط جاهل بود معجب وبر خويشتن غلط افتاده

كه

كه همسايكان برنجاند درجه ك ميان مردم صلح افكند وتوسط
كند وحق شناس ونيكو دوست بود درجه كا بر تن خويش
ستم كند وروزكار بيشتر در ارتكاب ملاهي ومناهي كذراند
درجه كب اندك عمر وبا عقل وراي بود واز عقل وراي
خويش برخورداري نيابد درجه كج دركيت ديرينه نكود
وبا زنان وغلامان فساد كند واز آن خوار شود درجه كد
در پاي وزانوي وي رنجي باشد وپارسا بود ونيكو خاطر
وسخن در علوم نيكو كويد درجه كه چون ستور بود بي عقل
وبي تميز درجه كو عالم بود وبناى كارها منصف وانصاف
خلق از خويشتن بدهد ونيكبخت بود درجه كز كرم وكريمان را
دوست دارد ومحب فعل جميل وخيرات بود درجه كح متدين
بود واعتقاد دارد بحق واورا در همه چيزها شك بود درجه
كط بدحال بود ومحتاج بحلي وحصير يا مصلي دور بود درجه
سعندي برچشم وي افتد كه چشم وي بدان تباه شود
برج السرطان درجه اول مقبل بود در كارهاى دنيا

وبراندامهای او عیوب بسیار باشد درجه ب سردسخن
وبداختیار بود ومایل وخواهان بلهو وطرب درجه ج
بریک چشم او عیبی بود وفراوان خصومت ومتهور بود
درشهر ومسکن خویش وکار مال او برقرار نباشد وتلف
شود درجه د دراعضای او نقصانی بود وبدعیش ودر
وی زیادتی فلاح نبود درجه ه دروغ زن وبسیار حیلت
واورا عیبها بود وفواحش بسیار کند درجه و درنیمهٔ
عمر واول روزگار او بشولیده بود واما در آخر کار او قوی
شود ومحترم گردد درجه ز بسیار فرزند بود وبسیار
مال ودوست دارندهٔ علم واخبار بود وتواریخ واوایل
سخت دوست دارد درجه ح درعمر خویش همواره اندوه
گین بود ودر آخر عمر او را رنجی رسد از آهن درجه ط درویش
بود ولطایف الحیل بسیار نگاه دارد وعیال او [illegible] آخر عمر
بسیار شود وکسب کند مال حلال درجه ی بادشاهی
بود جبار مطاع بی عقل وبی دین اما روزی مند بود درجه یا

دور

مردی دراز عمر بود وحسود وبدنیت واهل علم را بسبب
علوم دوست دارد وفرزندان او در آخر عمر زیادت شود
درجه یب حلیم بود ودوست دارنده خیرات وادیب
ومقبل وعالم درکارها درجه یج مردی پارسا بود وهمیشه
باخدای تعالی وتقدس میکرده وتدبیر میکند ومردم در حق
وی نیکویی گویند درجه ید کوتاه عمر بود وتیر انداختن
دوست دارد وبارباب سلاح مخالطت کند درجه یه ملکی
بود عظیم حلیم نیکو سیاست الا که هیچ اعتقاد ندارد درجه یو
حکم درجهٔ پانزدهم دارد درجه یز ملکی بود حکیم مومن
اهل مملکت او را سلامت بود از آفات بسبب ملک ومدت ملک
چهار سال وچهار ماه بود درجه یح درویش باشد وکاهل
ولی محب خیر وعمل نیکو بود درجه یط حکیم وعاقل بود
واعمال بر[illegible] کند ورحمت کند بر خلق وبا ایشان احسان کند
درجه ک زاهد بود وصفراوی مزاج وتیز خشم بود وامر
معروف ونهی منکر کند بدرشتی وناخوشی درجه کا

زاهد و رحیم و سخی بود و با زرگانی که او را غلامان بود که
که بازرگانی کنند اما این شخص عاقبت اندیش نباشد
و مال نگاه ندارد و ذخیره نکند درجهٔ کب متوسط
الحال بود در معاش و ممکن که صاحب مقالتی یا صاحب مذهبی
باشد و معدهٔ او بد بود کج صاحب صناعتی بود که بدست
تعلق دارد یا زرگر یا روگر یا نقاش یا کار آهن کند و از آن
نام و مال یابد درجهٔ کد لجوج بود و مفسد و بیشتر در عمر
خویش حرام خورد درجهٔ که کاتب و حاسب و مدبر امور
باشد و در آخر عمر کاری بزرگ بدست او برآید درجهٔ کو
سراج یا خراز یا خیام بود و پارسا و عفیف باشد درجهٔ کز
یا کنگ یا گران زبان بود و عالم بعبادت و سیر شرایع درجهٔ
کح عیش او از صناعت او بود و بوستر نیکو دارد و محب خیر
و اهل خیر باشد درجهٔ کط اندک عمر بود و چون که مرده
بزمین آید خصوصا که قمر ناقص النور بود درجهٔ ل حجام
یا طبال یا مسخره باشد برج الاسد درجهٔ اول دلیر و ظالم

وقاطع و خاین بود بکالای مردمان درجهٔ ب زیرک
و تیز خاطر و قتال و خون ریز و مفسد بود درجهٔ ج
درویش و بدعمل و مفسد و دراز عمر بود و چشم او
در آخر عمر تباه شود درجهٔ د ملکی بود توانگر اما
معطل در دین و شرع و اعتقاد ندارد و سخت دل و بی
رحمت بود درجهٔ ه صاحب مروت بود و عیش او در
رفاهیت بود و فرمان دهنده بر اهل جهان و ولادت
داراب بن داراب برین درجه بوده است درجهٔ و ملکی
جواد و کریم و بسیار خیر بود و دوست خدای تعالی و پیغمبران
و فرشتگان حق تعالی بود درجهٔ ز مبارک و پارسا
و رتبت و مرتبت ملوک دارد درجهٔ ح بزرگ همت و فراخ
دل و با مروت و مظفر بر جملهٔ دشمنان خویش الا که ظالم
بود درجهٔ ط ملکی باشد توانگر و در آخر عمر نیکبخت شود
و بر بلاد و مواطن بسیار فرمان دهد درجهٔ ی کج باشد
و بر پشت او عیبی بود و بر یدز و ما در سوم باشد درجهٔ یا

بلند همت وبامروت ومحترم والا کر منکر شریعت درجه یب
مبارک بود ودین ودنیا اورا مساعدت کند وعالم باسرار
وعارف بعلوم آسمانی باشد درجه یج توانکر وبدخلق
بود وعادت ومنکر شریعت درجه ید مرده از شکم
مادر برون آید وشوم بود ومادر بولادت بیماری صعب
کشد درجه یه اورا عیوب بسیار بود نه معتدل مزاج
بود درشت شخص ونه عاقل درجه یو بادشاهی بود فیلسوف
وبزرکوار واورا پسران باشند ودراز عمر ومظفر بود
درجه یز ادیب وپارسا ودراز عمر باشد واکر زن
بود با عقل وتدبیر ورای بود درجه یح متدین وپارسا
ودراز عمر وتنک روزی بود وآخر عمر او از اول نیکوتر کذرد
درجه یط ناقص العقل واهوج وشتاب زده وناخوش
بوی وکوتاه عمر ودرویش بود درجه ک عابد وزاهد
بود وسخن بحکمت کوید ودراز عمر بود واکر زن بود
نیکو اخلاق وپارسا بود درجه کا ادیب وکریم ونیکبخت

بود

بود واکر زن بود میراث بزرک یابد که بدان توانکر شود
درجه کب شقی ومسکین وبی رنک روی وبی بهره باشد
درجه کج ناقص خلق وناقص اعضا واکر زن بود توانکر بود
درجه کد اندک عمر بود واکر عمر یابد مسعود در نفس
خویش اما منحوس در مال ورزق بود درجه که عمر او در رنج
وسختی کذرد ودراز با رنج ونحوست بود درجه کو راست
کوی ومصلح ومذکر وواعظ بود وخلق را بخیر دعوت کند
وقوت او روز بروز باشد درجه کز عاقل وحکیم وتوانکر
بود وفراخ روزی وخلق از فعل او شاد باشد درجه کح
بادشاهی بود مر اورا پس مدبر ومنحوس شود تا بمیرد درجه کط
شرج وبیمار وقبیح المنظر بود درجه ل اندک عمر وکوتاه
بالا وروا بود که شش سال بزید واین درجه شوم بود ومنحوس
برج السنبله درجه اول توانکر ونیکو افعال ودراز عمر
وبسیار فرزند بود وبا خلق احسان کند درجه ب
فیلسوف ومبارک وبسیار منفعت ومتبحر بود درجه ج

رفیع القدر وعظیم الشان بود وذکر او مدتها در میان خلق
بماند درجهٔ د عفیف وعاقل بود واز لقای نفس خود
چیزها استخراج کند که خلق بدان منفعت گیرند و خلق بوی
تبرک کنند ودر سر او علتی بود درجهٔ ه زاهد بود وخلوت
وتنهائی جوید وخلق بوی تقرب وتبرک نمایند درجهٔ و
پارسا ومستجاب الدعوة بود وامر معروف ونهی منکر کند واورا
دشمنان باشند که او طلب او کنند واو از ایشان بگریزد
ودر غربت باشد درجهٔ ز بازرگانی بود روزی مند از
مال دنیا واورا پسران نیکو شکل باشند وپدر با ایشان
قوی دل بود درجهٔ ح عالم بود وحکیم وفیلسوف واختراع
کند از لقای نفس خویشتن چیزهائی که خلق بدان منفعت
گیرند واورا مال وزرکم باشد واز یخر باشند بیشتر نمایند
درجهٔ ط ملکی بود بزرگوار وعظیم الشان ولیکن زشت خوی
ودراز عمر اما در آخر عمر ضایع ومعطل بود درجهٔ ی نیکبخت
ومبارک ومحب خیر وخلق را از فتایح ووقایع منع کند وخود
هیچ

هیچ نکند اما اندک عمر بود درجهٔ یا امامی بود مبارک وعالم
وتباهی بسیار بدست وی باصلاح آید وخلق بسیار بسبب وی
در آسایش باشند وضعیف مزاج بود درجهٔ یب عفیف
وفاضل ودوست دارندهٔ زنان وسخن کمتر گوید درجهٔ یج
ملکی بود سخی وبیشتر از آرزوهای خود بیابد وبلند نام شود
وطعام اندک خورد ودر معده وشکم رنجی رسد درجهٔ ید
عالمی بود فیلسوف که علم شرع داند وهم حکمت وکتب بسیار تصنیف
کند ومطالب ومقاصد خویش در آخر عمر بیابد مصنف این
کتاب چنین گوید که درجهٔ طالع منست ودرجهٔ هشتم کریاد
کرده آمد درجهٔ طالع شرف الزمان سدالله می رحمه الله تعالی بودم
درجهٔ یه اندک عمر وبدحال وخیر بود در نفس خویش ودشمن
بسیار دارد وعیش بسبب دشمنان بروی منغص گردد وعاقبت
هلاک او بدست دشمنان درجهٔ یو حلال زاده بود بودم
وبسیار دشمن بود وبر دشمنان ظفر یابد وهرچه ایشان
بوی رسانیده باشند بایشان رساند ودور روزگشته بماند

بس جائی او را دفن کنند درجهٔ یز بر مادر و پدر عاق بود
و کارهای او بیشتر بر وفق مراد بود و بتجارت شود و مکش
فجا شود درجهٔ یح منکر شرایع بود و اعمال شرایع کمتر کنارد
و قوت او و قوت عیال او از دهقانی یا از باغ و بوستان
باشد درجهٔ یط وکیل دهی باشد و زینت و تجمل دوست
دارد و طبع و عادت بلعجب دارد و نیکوحال بود درجهٔ ک
چشمهای او دورنک باشد مکار و محتال بود و دردها
بغایت تمام بود و کوتاه عمر و بفجا بمیرد درجهٔ کا ملکی بود
سخی و منصف بس غایب شود جائی که او را اندانند و زاهد شود
جائی بعد از چهل سال درجهٔ کب داهی و زیرک بود و پیش
از کهانت و اختر خویش بخواب بیند و خبر دهد از کارها
و او را در آن اختیار خطا کمتر افتد درجهٔ کج بدطبع و حسود
و شتاب زده بود و بود که تادیب و تعلیم کند و خلق از وی
منفعت یابند درجهٔ کد روا باشد که نزیید و این درجه
توامان باشد خصوصاً که دو کوکب اینجا باشند یا نزدیک

بدین

بدین درجه درجهٔ که خبیث و عاجز و محتاج بود و خلق او
دشمن دارند و مال او بدزدند و بود که مابون بود
درجهٔ کو در خلقت وی نقصانی بود و روا بود که نزید
و بر مادر و پدر شوم بود درجهٔ کز اندک عمر و کوتاه
بالا بود و روا بود که شبان روزی بیش نزید و روا بود که
شش سال بزید و این درجه شوم بود مگر که عطارد یا مشتری
اینجا بود درجهٔ کح محب غلامان و فقیه بود و مشهور بلواط
اما اعمال خیر کند و فقرا را نیکو دارد درجهٔ کط خبیث و ملعون
و محتال و مکار و منکر کارها بود و اعمال شرعی و حسود
و هیچکس را خیر نخواهد درجهٔ ل معطل بود و در عمر
خویش هیچ راحت نبیند و هیچکس در هیچ تصدیق نکند
و مردم را نکوهد و بد گوید و بدخواه مردم و لئیم و مخنث
و اگر زهره بدین درجه ناظر باشد لوطی و اگر مریخ با عطارد
ناظر باشد و اگر زن باشد مساحقه باشد والله اعلم
برج المیزان درجهٔ اول شتاب زده و در کسب مال اختیار

بودم

بلغ

کند و حقوق مردم بخداع و مکر باطل کند و حرام خوار و
و روزی او بیشتر از حرام بود درجه ب اندک عقل و احمق
و تنگ روزی و بد عیش و در تدبیرها خطا کننده و کار
او مستقیم نبود درجه ج بسیار بیمار بود و اندک عمر
و ممکن که بعد از شش سال هلاک شود درجه د زشت
روی و چشم او زشت و بیرون کرده و حرام خواره و بدخوی
و کاهل و زن جنب بود درجه ه اندک عمر بود و الاخیر بود
و در نفس خویش و کارهای روی و ریا کند درجه و بیند
و مادرش بعد از دو سال از ولادت او بمیرند و چون او
بزاید مرد مقبل و خیر بود درجه ز بزرگوار و توانگر و مکرم
بود و اعمال بد کند در نیمه عمر او لیس درویش و حقیر و عیال
شود و دراز عمر بود درجه ح خطیب و شاعر و پاکدل
بود و نیکونیت و اندک حیلت در معاش و فاحش زبان درجه ط
شریر بود و مال از رنج بوی رسد و چون تمالش بر سن عمر رسد
اما بی عهد و بی وفا و بد زندگانی بود درجه ی کم طبع

و محب بود در دل مردم و مادر و پدرش در حال طفولیت
او فرمان یابند و خویشی از طرف پدر او را بپرورد
و در نعمت و راحت افتد بسبب دوستی از دوستان
او و خویش زندگانی و مرفه و خلق بسیار او را متابعت کنند
درجه یا توانگر و پارسا و نیکو تدبیر و درست مزاج و با
دشمنان نیکو زندگانی کند و از تجارت روزی مند بود
و مبارک و نیکو اخلاق باشد درجه یب عاقل و سخی و نیکو
اخلاق و بسیار خوار و در جوانی از علتی بمیرد که آن علت
غریب بود و نیکو صورت و نیک بخت بود در عمر خویش
درجه یج وزیر پادشاهی باشد یا از کتاب حضرت بود اما
بر ظالم اعانت کند نه باختیار خویش و دراز عمر بود و حال
او بلند شود و هرچند که عمر او زیادت میشود احوال او
بهتر میشود درجه ید نیکو اخلاق و نیکو سیرت بود و صید
و لهو دوست دارد درجه یه میان اقارب خویش عزیز
و مکرم بود و اعمال بسیار کند و مقبول باشد نزدیک

خلق واو را شاگردان ومشار الیه باشد وعاقبت کار او علی
باشد که در اسافل بود درجهٔ یو دراز عمر ونیکبخت ومهتر
اهل وبیت خویش بود ودر طفلی مادرش بمیرد درجهٔ یز
پارسا بود واصطناع ومعروف دوست دارد واسفار
بسیار کند ومستغنی بود از مال دنیا وعلم وعلمارا
دوست دارد درجهٔ یح نیکبخت وعیش او چون عیش
ملوك بود والا که ضعیف بود وخوابهای شوریده بیند
درجهٔ یط کاهن ومنجم بود واحکام خطا کمتر کند
ونیکونیت وپاك طینت بود واورا خواهری بود شریر
وآن خواهر مفاجا بمیرد ومولود سالها پس از وی
زندگانی کند درجهٔ ک عفیف ونظیف ونیکو حال
بود وباخلق نیکوئی کند پس بیماری دراز کشد وبمیرد
درجهٔ کا عامل سلطان ودراز عمر ونیکو کار بود ومالی
یابد از طریق نیکو ومحب خیر بود واندك بوی گان بود
عمل سلطان را درجهٔ کب بسیار عشق وطرب بود وسماع

وحکایات

وحکایات گذشتگان دوست دارد وپیوسته مطربان
هم نشین دارد وبدیشان عاشق باشد درجهٔ کج کریم
وفاضل وطالب علم ورزی مند بود واما کاهل بود درجهٔ کد
سخی وکریم وعقیل بود وبر بزرگان دین مقتدی باشد
وروزگار در خیر وراحت گذراند وبسیار بیماری کشد
وعاقبت بیماری او بحق بود وبرکردن او علتی بدید آید
وبدان بمیرد درجهٔ که یا معنی بود یا مخنث وباغ وبوستان
دوست دارد وتماشا وباحدان مصاحبت دارد اما
درویش بود درجهٔ کو نیکو تدبیر بود اما کارهای او
منتظم نبود وبشب از جای بلند بیفتد وبمیرد درجهٔ کز
طباع بمایر بر اخلاق وغالب بود درجهٔ کح سخی ونیکو
حال بود واطباع معروف دوست دارد واموال خویش
بر خیر نفقه کند واورا حق تعالی فرزندان خلف دهد
وبیشتر پسران او عالم وبختیار باشند ودراز عمر درجهٔ کط
حال او پیوسته میانه بود وخود را نکوهد واز روزگار

نالد و فرزندان او نجات باشند و بدیشان انتفاع گیرند
درجهٔ کا ناسک و زاهد بود و جامهٔ صوف پوشد
و پیوسته بنماز و روزه مشغول باشد و او را در مدت
حیوة ذکری نبود چون بمیرد مردم تاسف خورند و قبر
او را زیارت کنند و اعتقاد کنند که زیارت قبر او سعادت
است و بروی ثنا گویند والله اعلم بالصواب **برج العقرب**
درجهٔ اول مقبول قول بود میان مردم اما شتاب زده بود
در کارها و بخدای تعالی و ملائکه و حشر و نشر ایمانی قوی
ندارد و دین بوی زنده نبود **درجهٔ ب** فیلسوف و مبارک
و محب خیر و بسیار منفعت و نیکو تدبیر و سلیم الجانب و مقبول
و از اکابر بود **درجهٔ ج** نیکبخت بود و آمال و امانی او محقق
شود و ملکی عظیم او را مساعدت کند و چنین گویند که درجه
طالع سلیمان پیغمبر علیه السلام بوده است **درجهٔ د**
ریاست و تقدمی یابد برای دین و ملت و چون بمیرد بعد از
چهارصد و بیست سال بوی اقتدا کنند **درجهٔ ه** ملکی بود

رحیم

رحیم و نیکبخت و بر دشمنان مظفر و دوست دار خلق و اخلاق
و آداب او در تواریخ بیاورند **درجهٔ و** نیکبخت و خیر بود
و میراث بزرگ یابد و نفقه سازد و عاقبت کار دین بخیر
بود **درجهٔ ز** مبارک و نیکبخت بود و علوم و صنایع نافعه
بوی منسوب بود و قومی با وی عداوت کنند و از ایشان
رنجور شود و اما بر ایشان ظفر یابد **درجهٔ ح** آزاد مرد
و جوانمرد و از تجارت روزی مند باشد و مال بسیار بدست
آورد و خرج نیکو برد **درجهٔ ط** بسیار مال و نیکو تدبیر
و سبب دین و بعلم نفقه کند **درجهٔ ی** عفیف بود و از
سلطان رفعت و منزلت یابد و عیال او بسیار شود و عادل
و منصف بود **درجهٔ یا** نیکو طریقت و فراخ روزی و مکر
و دها در وی بود **درجهٔ یب** سخی و بسیار مال و پاکیزه
نفس بود و سرو طرب دوست دارد و زن بسیار کند و مال
با ایشان نفقه کند **درجهٔ یج** محب علوم بود و در طب بسیار
نظر کند و بدین سبب مال و دوستان بدست آرد و در آخر

برفتن

رحیم و نیکبخت و بر دشمنان

بلغ

عمر مستغنی شود درجهٔ ید ملکی بود که شرف و رفعت
یابد و بیشتر از مقاصد بیابد و افعالی کند که بدین سبب
ذکر او باقی بماند درجهٔ یه منصف بود در معامله و در
پسران باشند و نیکو دوست بود و کارها وی بیشتر
شایسته بود درجهٔ یو متقی و مؤمن و متعبد بود و بر
طاعت و عبادت خدای تعالی و از هیچ مخلوق باک ندارد
درجهٔ یح در اول عمر بسیار تخلیط و افعال بد کند و توبه
کند درجهٔ یط شجاع و عالم و پارسا بود و دولتی یابد
در دین و دنیا و چنین گویند که درجهٔ طالع حضرت شاه
روضه رضی الله امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه
و کرم الله وجهه بوده است درجهٔ ک بیمارناک
بود و بر تن او عیبها بود درجهٔ کا فاسق و فاجر بود پس
توبه کند در حال وفات خویش درجهٔ کب قاطع رحم
و بد اخلاق بود و با مردم الفت کمتر گیرد درجهٔ کج دزدی
بود در راه زن پس او را بگیرند و بتیغ بکشند درجهٔ کد دشی

وسلیم از آفات درجه
بر مستطیع خدا تعالی بود

معظم

معظم مستخف بشرایع و با هیچکس نیکوئی نکند درجهٔ که خبیث
نیت و سخت دل و اندک وفا و مدت عمر بدبخت بود درجهٔ کو
بیمار درون بود و او را در ساق رنجی پدید آید و از آن بمیرد
درجهٔ کز در وی هیچ خیر نبود و پدر و مادر و برادران
از وی رنجور باشند و باشد که مادر یا پدر بکشد و در
غربت بمیرد درجهٔ کح نام و سخن نقل کننده باشد و هیچ
سخن نگه نتواند داشت و غماز بود و باک ندارد از هر چه
بگوید و هر چه از وی بگویند و هر کس که او را شناسد دشمن
دارد درجهٔ کط کذاب و سخت دل بود و هر کش بد عاقبت
نه بخیر درجهٔ ل بدبخت و لجوج و بر زبان دوستان ندارد
و خویشان او را دشمن دارند و عاقبتش بخیر بود و این
درجه و کذا لزنا باشد یا دلیل کسی که از مادر و پدر بگریزد
والله اعلم برج القوس درجهٔ اول شریف و توانگر
و عظیم القدر بود و مبارک و روزگار با آسانی کند و باشد
و عاقبتش بخیر بود درجهٔ ب توانگر و رفیع القدر و بسیار

مال و از جهت علم و دین نیکو سیرت بود درجه ج مبارک
بود و خلق بروی تقرب کنند و مستجاب الدعوة باشد
درجه د وکیل سلاطین بود و مبارک و فراخ روزی و
اصطناع معروف کند درجه ه زاهد در دنیا و راغب
با آخرت و او را تعززی طبیعی بود درجه و توانگر و بلند قدر
و بسیار ضیاع و املاک و از تجارت روزی‌مند بود درجه ز
وزیری بود رفیع القدر و عظیم الشان و محب خیر بود و او را
بستایند در همه کاری و بعاقبت سرای او را غارت کنند
و غلامان او را بکشند درجه ح مطیع خدای تعالی بود و محب
عبادت و بیشتر از مرادها بیابد درجه ط عابد و مسعود
و حامل الذکر بود و خمول دوست دارد درجه ی با حکما
و متقشفان اختلاط کند و حکیم بود صحیح القدر درجه یا
محمود السیرت باشد و مانند ملوک در مرتبت نامش و سعی
دور کند که بدان انتفاع یابد و بسلامت باز آید و او را دختران
مبارک پی باشند درجه یب خیر و مصلح بود و اعمال ابرار کند

بحق

و خلق از وی منفعت یابند و مستنبط علوم بود درجه یج عالم
بود بشرایط ادیان و حافظ علوم و امین در کار دین بود
و معتمد مسلمانان و اهل حرمت درجه ید شقی بود و هر چند
حرکت بیشتر کند شقاوت او بیشتر بود و در غربت میرد
درجه یه شوم بود بر مادر و پدر خویش تا چهل سال
و بعد از آن توانگر شود و عیش او چون عیش آبا و اجداد بود
درجه یو خاین بود و زندان بانی کند یا آهنگری و یکی
که حشایش و خاشاک و دارو فروشد درجه یز مخنث
بود و مرگ او در رسوایی و خواری بود درجه یح عالم و محب
خیرات و منجم و مهندس بود درجه یط متلون بود و او را
هیچ رای ثابت نباشد و بردها گران بود و برنج شکم میرد
درجه ک مبارک بود در حق خویش و شوم بر دوستان
و غایب [illegible] بکس بود و ناگاه میرد درجه کا ملکی ضعیف
بود در طرفی و نافذ الامر و الحکم نباشد و در عبادات کاهل

بلغ

و سرکش بد بود درجهٔ کب ناقص عقل و دراز عمر بود
و هیچ اندیشه در حق نکند که نه بروی و بالا بود و همیشه
بر خود خشم ناک بود و روا بود که زن وی را از وی برباید
درجهٔ کج او را عیبها بود بر تن و صح و برص و مانند این درجهٔ
کد مدبر و شوم بود پدرش او را براند بعد از مرگ مادرش
درجهٔ که بدگوی و ساعی و نمام و غماز بود و خبیث الدم در
غموم و هموم روزگار گذارد و از بخت او بدان حاجت بود
بسیار بحث کند درجهٔ کو ~~بدگوی و ساعی و نمام و غماز بود~~
~~و خبیث الدم~~ بد بخت و در معاش او حزن بود درجهٔ کز
منحوس حند بود و اعمال بد کند و روزگار به بدی گذراند و ممکن
که در آب میرد درجهٔ کح زشت خوی و بد طبع و هلاک حیوانات
خواهد درجهٔ کط خبیث و بد اعتقاد و بدگمان و بد بخت
باشد در همه عمر درجهٔ ل رحیم و چرب دست ... زود عاشق
شود و نیکو صورت و نیکو بدن و صحیح بود و در ماه ماه زمستان
قوس دلیل ولادت فاسق یا فاسقه بود والله اعلم بالصواب

برج الجدی درجهٔ اول بد افعال و بدنیت باشد
و هیچ بهتر نشود تا او را بکشند یا بمیرد درجهٔ ب
نخاس یا ستوربان بود بس عمل خسیس یابد از سلطان درجهٔ ج
قاطع طریق و سفاک دما و سخت دل و تنگ روزی بود درجهٔ د
بسیار اندیشه و کاهل بود و اعمال دشمن دارد درجهٔ ه
شوم بود بر مادر و پدر و بد اخلاق و بد عیش بود درجهٔ و
کنک یا معیوب زبان بود
درجهٔ ز یتیم ماند از مادر و پدر و او را جدش تربیت کند
و دراز عمر بود در رنج و محنت درجهٔ ح محترم نبود میان
خلق و خوار و حقیر بود و هیچ خیر نیابد و از گرسنگی
هلاک شود در حبس و پس از مرگ او ذکر جمیل خیزد درجهٔ ط
ناقص خلق بود اما زیرک و با تحصیل و تیز خاطر بود درجهٔ ی
بخیل ... و خشت بز و خشت زن و کج کوب و معاش او از آن
بود و پنجاه سال در درویشی زید پس حال او نیکو شود درجهٔ یا
ناقص خلق و تیز خاطر بود درجهٔ یب دلیر و قوی دل

باشد و پاک نداند و از هرچه گوید و کند و شنود و بغم
و اندوه میرد درجهٔ یج ساعی و غماز و فضول در کارها
که او را بدان حاجت نبود درجهٔ ید حرام زاده و ناپاک
زاده بود درجهٔ یه یا شل بود یا ناقص اعضا و عظیم
همت و فاجر بود درجهٔ یو پادشاهی مقبل که با دشمنان
قتال کند و همیشه بر ایشان مظفر شود و هفتاد سال
ملک راند اما نافذ الامر نبود و او را ورطها افتد و لشکر
بروی مستولی باشد درجهٔ یز بیمار شود بیشتر از عمر
خویش یا هفت ساعت زید یا هفت روز یا هفت سال
درجهٔ یح پادشاهی بزرگوار و با رای و تدبیر قوی بود و در
کلیات امور رحیم و منصف و باعدل باشد و از خاندان ملک
بود و درجه طالع سلطان معز الدین سنجر این بوده است
درجهٔ یط مخنثی بوده است بسیار خوار و بزکار در راحت
کند اند و سماع دوست دارد و بود که مطرب باشد درجهٔ ک
زائد الخلق و عظیم شخص باشد و باریک و آشهر و منافق بود

وعمری

و عمری دراز یابد در راحت و لذت اما او را دوست نبود
درجهٔ کا احوال او میانه بود اما هرگز حاجت مند مثل او
نبود درجهٔ کب منحوس و شقی و بی خیر بود و در غیبت
مردم نا بد گوید و کذوب و صحیح الجسم بود و عمری دراز
یابد در رنج و سختی درجهٔ کج پادشاهی بود که ملک اندک
بود اما مسلط بود بر ملک خویش و نکو سیاست و نکو
سیرت بود اما قتال و اندک مال و اندک دخل بود درجهٔ کد
ملکی کوتاه مدت بود و هیچ منفعت نیابد و در ملک او آفتها
و خصومتها افتد درجهٔ که سخی و اهوج و مغرور باامانی
باامیدها و هر نصیحت که او را گویند بپذیرد و با شرف و جلالت
و ابهت باشد درجهٔ کو شقی و شوم و بد اخلاق و حرب
دوست و نیکو اعمال و کارها لطیف کند درجهٔ کز یا حراث
میوها و یا باغبان یا ناطور و تنگ عیش و بدبخت بود
درجهٔ کح منحوس و تنگ روزی و شوم بود بر تن خویش
و بعضی از ابخرا امید دارد بیابد و وفات او را سبب او باشد

درجهٔ کط بددل بود ووقتی دلیر ووقتی ناهموار بود
در اخلاق درجهٔ ل هرچه در آخر جدی افتد ولد الزنا
باشد وآخر عمر او قتل باشد والله اعلم بالصواب
برج الدلو درجهٔ اول امکان بود ودعوی کنند
بخیر واهل روزگار بوی تقرب کنند وبسخن او خلق
بسیار راه یابند درجهٔ ب پادشاهی قوی وسخی
باشد ونصرت یابد در بیشتر احوال بر دشمنان وبسیار
مال وبسیار دخل باشد درجهٔ ج سفیه وخداوند جاه
ومنزلت بود ودر کتب نظر کردن دوست دارد وطبیب
بود ودر عمر خویش آنچه مراد او باشد نیابد درجهٔ د
توانگری بود که عیش او عیش ملوک بود ومعاش او از دهقانی
بود درجهٔ ه در اول عمر خویش درویش بود ودر آخر
عمر میمون شود ودراز عمر وناظر در کتب بود ومبارک
صحبت واین درجه مبارک است درجهٔ و ساحر بود
ودراز وحاذق وآخر عمرش بهتر بود از اول عمر درجهٔ ز

صنّاع عجب وجذاب دست وابله واهوج بود درجهٔ ح ملکی
بود قوی در سلطنت خویش ورحیم بر رعایا وخیرات بسیار
کند درجهٔ ط از عمل وصناعت دست خویش توانگر شود
وصنعت او سراجی یا خیاطی یا سلاح کردن بود درجهٔ ی
در اول عمر درویش بود وبعد از آن منزلت ملوک یابد
وبر خلق بسیار تقدم یابد واتباع او تا دامن قیامت بمانند
ودر مبدا جوانی بغربت افتد ودر صحرا زندگانی کند وچنین
گویند که این درجه طالع موسی پیغمبر است علیه السلام درجهٔ یا
زاهد بود در دنیا راغب در شهر ملائکه واز لذات وزخارف
دنیا چیزی نخواهد وفاضل وپارسا بود درجهٔ یب
سخی وکریم وراغب در خیرات بود وجواهر وتجمل دوست دارد
درجهٔ یج نیکورای ونیکومنظر وبر عبادت مقبل بود ومستنبط
اسرار علوم بود درجهٔ ید ملکی بود درست سیاست سخت دل
نه رحمت دارد ونه عدل وانصاف دارد واز عمر وملک
ومال برخورداری نیابد درجهٔ یه ملکی فاسق فاجر شریر

بود وهیچ خیر نیابد تا بمیرد درجهٔ یو درویش وخون ریز
وعاق درمانده وبدز سماع وبطالت وکاهلی دوست بود درجهٔ یز
ملکی بود یا وزیر ملکی بود نیکبخت بس بمیرد در سعادت تمام
درجهٔ یح چون برین طالع ملکی سخی جواد طویل العمر بود
درجهٔ یط ملکی دین دار بود ومحب علم وعلماء درجهٔ ک
مؤمن ونیکبخت ونیکو سیرت بود درجهٔ کا کژ بود ودر
زبان او کرانی بود وممکن که مخنثی باشد درجهٔ کب کاهن
ومنجم ومستنبط علوم بود درجهٔ کج اورا وسوسه بر
مزاج غالب باشد وسخنان بی فایده دیوانکانه کوید
درجهٔ کد مبارک ومحمود ونیکو طریقت ورئیس اهل وبیت
وقوم خویش باشد ومیان خلق مطاع بود درجهٔ که
غنی ونیکبخت ودراز عمر وسخن آور ووقتی تمام درمیان
خلقش بود درجهٔ کو در کتب ناظر بود واخبار صالحه
دوست دارد نیکو رای ونیکو فکرت بود واستنباط علوم کند
وشخصی مبارک بود درین جهان ودران جهان درجهٔ کز

با زرکانی بزرکوار بود واورا ضیاع واموال بود درجهٔ کح حکیم
وعفیف واندک سخن وعاقل وخلق ازوی سلامت یافته
باشند درجهٔ کط ضعیف عقل وخامل الذکر بود درجهٔ ل
شقی واحمق ودروی خیری نبود واین درجهٔ بهایم است
واکر آدمی زاید بدین درجه مانند بهایم بود برج الحوت
درجهٔ اول ملکی عظیم الشان بود وازوی بترسند رعایا
ولشکریان محتاج بود درانجه در دست خلق باشد تا شصت
وهشت سال بس مستغنی شود درجهٔ ب حلیم وفقیه
وعفیف ومقدم بر اکثر خلق بود درجهٔ ج صالح وعفیف
بود وکس ازوی نرنجد وبسیار دشمن بود ومعاش از قصه
کفتن ومجلس داشتن وتعلیم کودکان بود درجهٔ د حال
او میانه بود نه درویش ونه توانکر بود وعمر دراز یابد
وشاد وخرم بود وهیچ ادخار نکند وحاذق بود با کوات
ادویه وطبیبی درجهٔ ه آهوجی بود شتاب زده وسخن زود
کوید ومطبوع بود وبر حماقت وبرانکه اورا زبان دارد درجهٔ و

رئیسی بود مطاع قواعد و نوامیس نهند و در میان خلق
اورا بدین سبب تعظیم بود چون تعظیم سلوک درجهٔ ز
کران زبان و مانند بهایم بود درجهٔ ح این درجه از جمعان
و ابلهان بود درجهٔ ط صاحب مقالات و مذاهب بود
و مطاع میان مردم و بد بخت بود و کارهای آنجهانی او تباه
بود درجهٔ ی از اعیان خلق بود و در عقیدهٔ او سستی
بود درجهٔ یا کران زبان و کند فهم بود درجهٔ یب
چرب دست و رحیم باشد و ضعیف عقل و کار برای خویش
کند و چشمش را خللی رسد و روزگار بمکر و حیل گذراند
و عابد و متفکر و مصنف کتب بود درجهٔ یج با ارکانی
با نعمت و عیش او چون عیش ملوک بود درجهٔ ید با مکر
و خبث و دها بود درجهٔ یه درویش بود تا چهل سال
پس توانگر شود و مکار بود پس از بیماری میرد و حلق او
بود درجهٔ یو چرب دست و نیکبخت و پارسا بود و کارها
زود بر دست او بر آید که خلق تعجب کنند درجهٔ یز عالم

وفاضل

وفاضل و پارسا بود و حکیم و نیکو زید و عاقبت او بر نهان
درجهٔ یح فیتنه و زاهد و رغبت نماینده در اصطناع معروف
و چیز یابد از جایی که امید دارد و حق سبحانه و تعالی اورا
نگاه دارد درجهٔ یط ملکی ضعیف بود و پارسا و نیکو سیرت
و اورا در چنین مقام بود درجهٔ ک وزیری عادل بود
و عاقبت او کشتن بود و این درجه طالع وزیر مختص عراقی
بوده و عاقبتش چنین بود درجهٔ کا متوسط الحال بود
و چرب دوست و معاش او از تن بود و حال او میانه باشد
درجهٔ کب اهل علم و صلاح بود و حال او میانه باشد درجه
درجه بندگان و خادمان است و هر که بر تن درجه زاید
تندرست بود درجهٔ کج روزی وی از مخدومان و خویشاوندان
بود درجهٔ که صالح بود و اهل هزل و روزگار گذراند
درجهٔ کو نیکبخت و عفیف و رحیم و مبارک بود درجهٔ کز
توانگر و کسب کننده بود و مال و اموال بسیار جمع کند و او را
در هر شهری تجارت و ضیاع و مال و منال بود درجهٔ کح

فقیه و عالم و محسود و صاحب نظم و نثر بود و در ابتداء
معاونت ظلمه کند پس در آخر عمر از رنج و زیان مال
و غصه هلاک شود و این درجه طالع امام مسعود صوافی
بوده و حال او چنین بود درجه کط واضع مذهب و عقیدت
و بعضی از مردم او را اجابت کنند و ذکر و تصانیف او میان
خلق بماند درجه ل پای او افکار بود و واعظ و مجلس وعظ
دارد و بظاهر زاهد نماید و راغب ترین خلق بود در
دنیا و آنچه جمع کند از دنیا بوارث بگذارد و در احکام
درجات حر بسیار و اقاویل مختلفه [illegible] من آن یاد کردم
که جمهور بران متفقاند و من درجهٔ طالع موالید که درجه
آن رصدی بود و محقق بدین اعتبار کردم و الله سبحانه
تعالی اعلم و احکم فایده خداوند طالع دلیل جاه مولود
و بقای او و صاحب صورت دلیل آن بود که مولود را وجاهت
و معرفت هست و در میان مردم و صاحب شرف دلیل جاه
و بزرگواری و صاحب حد دلیل آن خائر بود که مولود را

درابتدا

در ابتدا ولادت بوده است اگر صاعد بود بنای بلند و نیکو
بود و اگر هابط بود دلیل خانهٔ مختصر بود و خداوند
حد بتوان دانست که مولود ازین سرای و ازین شهر تحویل
کند یا نه و اگر صاحب حد در تاسع بود مولود از شهر خویش
بغربت افتد و اگر در ثامن بود در غربت هلاک شود و اگر در
طالع بود هرگز از شهر خویش بیرون نشود و این از اسرار احکام
نجوم است تسییر آفتاب دلیل ارتفاع قدر و شرف و منزلت
بود و دلیل پدر بود تسییر قمر دلیل امراض و استقام بود و هر
رنج کم بر روح و [illegible]وی رسد دلیل ترویج بود تسییر سهم السعادة
دلیل سعادة و ارتفاع و اموال و ملک و شرف بود تسییر
وسط السماء دلیل اعمال و صناعات و آنچه مساعدت کند
از نعمت و حرمت بود تسییر زحل دلیل عزت و در تعویق کارها
و امراض [illegible]ام و احزان و امور اجداد و آباء و مواریث تسییر
مشتری دلیل صلاحت و مودت و بلندی قدر بود نزدیک
ملوک و آنچه مساعدت کند تسییر مریخ دلیل نکاح و عرس

و عشق و منافع از جهت زنان و خصومات و جدال بود
تسییر زهره دلیل عروسی و محبت و نکاح و فرح و خوش دلی
و میل بزنان و کنیزکان بود تسییر عطارد دلیل ادب و علم
و منافع و دلیل بزرگان و برادران بزادکهتر تسییر راس و ذنب
دلیل آن خانه بود که وقت ولادت آنجا بوده باشند

دلایل قواطع عمر از کواکب و شعاعات و درجات

این فصل اگرچه در اول از احکام هیلاج و کدخدا بایستی آورد
اما تا مقادیر اعمار معلوم نشود احکام دوازده خانه
بیان نتوان کرد زیرا که بود که کسی که عمر ندارد چندانکه
او را فرزند بود او را احکام فرزند نتوان کرد و اگر مدت
عمر چندان ندارد که او را زن دهند و بحد بلوغ نرسد
او را حکم تزویج و اعداد آن بیان نتوان کرد و همچنین خانه
جاه و عمل سلطان بر لا یدار بیش قواطع عمر بحث بدو انستن
انکه احکام دوازده خانه بیان کرد بر آن احکام و این احکام
قواطع بدین علت که گفتیم در خور است فصل استدلال بر

اوقات

اوقات نکبات موالید و قطع اعمار آن از سه دلیل توان
جست اول تسییر بقواطع دوم انتقالات سیوم از فساد
دلایل سالهای مولود و اصل دیگر است درین باب و آن
آنست که اگر عطیه قوی بود و زواید قوی تسییرات بقواطع
و انتقالات و فساد ادلای سالها در آن اثر کمتر کند و اگر
خلاف این بود قطع کند و اگر تسییر بقواطع و انتقالات
نزدیک بود با نتهای عطیه کدخداه به سالها سالی یا دو سال
قطع و اگر نزدیک بود بتمام عطیه کدخداه و آغاز زوایه
بر هم قطع بود و اگر تسییر بقاطع دیگر زود دلیل موافق بود
با نصف یا ثلث یا او و بهره عمر هم قطع بود و اگر دلیل قوی افتد
در قطع حیات قطع بنا و سه قطع بکنار ندکه اثر آن بماند و آن
سبب هلاک و قطع بود یا آخر عمر و چون کدخداه ضعیف بود
در نصف زیره و ثلث و ثلثان او هم قطع بود بسببی دیگر
فصل و قواطع بعضی کواکب بود و بعضی سهام و بعضی مواضع
فلک منقسم شود بمتحیره و ثوابت و ثوانی نجوم قاطع از کواکب

سیم بیخ بود و بطبیعت و آن زحل و مریخ اند و دو بعرض
و آن شمس و قمر اند و یکی بخلط و آن عطارد است و اما
ثوابت پانزده است هشت از آن بیخ چون دبران و قلب
الاسد و هامة الاسد و منکب الجوزا و راس الاسد
و قلب العقرب و منکب الفرس و راس الغول و سحابی بیخ است
حب بن سیاوش و راس الجبار و الثانی من السولة و عین الرامی
و صدر السرطان و شبیه بسحابی و زحل التشابه و کذا الدجاجة
و توالی بجوم بنات است و ذات الحمرة اما قواطع موضعی بعضی طبیعی
است بعضی عرضی است قواطع طبیعی نوزده است درجه مغرب
ی درجه چهارم و درجه هشتم و درجه هبوط آفتاب و تربیع و مقابله
او و درجه هبوط قمر و تربیع و مقابله او و موضع راس و موضع
ذنب و مقابله و تربیع زحل و مقابله و تربیع مریخ و ملتقی حد
تحسیر و جوزهر زحل و مریخ و عطارد و ذنب [illegible] شان و درجه
هبوط هر کوکبی که چون کدخدا بود بروی نه بر غیر وی مثلا چون
عطارد کدخدا بود پانزده درجه حوت بروی قطع کند

اما

اما عرضی شش است درجه طالع و درجه اجتماع و استقبال
که پیش از ولادت بود و آن درجه که پیش از ولادت
تربیع نیرین بوده باشد و تربیع و مقابله عطارد و اما
سهام یکی سهم الموت است و دوم سهم الوطه والشدة
و نکبه و دیگر سهم السنبلة المخوفة **فصل** اینجا که تسییر
از حد نحس بحد نحس آید قاطع بود بر جمله هیلاج آفتاب
و ماه و سهم السعادة و جزو طالع و اگر هیلاج و کدخداه
قوی باشند و عمر صحیح بود نکبتی بود مانند مرگ و آفتاب
در حمل و اسد قطع نکند مگر در حد نحسی با شعاع نحسی بود
و همچنین چون در جای سعد و حد سعدی و شعاع سعدی
بود و همچنین ماه در ثور و سرطان و سنبله که فرح طبیعی
ماه است چه خانه سیوم و بیست و شرط بودن ماه در سنبله
آن بود که در حد سعدی بود نی نظیر نحسی و اگر قمر در
سنبله و غیر آن در حد عطارد بود زیرا که میان عطارد
و قمر خلاف باشد و اگر زهره بیشتر بجوم قمر رسد

هیلاجات

وزهره که کدخداه بود قمر بروی قطع کند و قمر بر درجهٔ طالع
کند چون درجهٔ طالع هیلاج بود و عطارد قطع کند الا
وقتی که با نحوس آمیخته بود و این نحوس اگر ثوابت بوند یا از
نحسین روا بود و ثوابت نحوس بر هیچ هیلاج قطع نکند الا
بعد از تمامی عطیهٔ عمر روا بود که تاثیر نحس که تسییر
بوی رسد جاه و حرمت و منزلت دهد اما ثوانی نجوم که آنرا
ذوذوابه خوانند قاطع بوند چون ماه اول در طالع بدید آید
یا دیگر سال که اسها مشانی رسد و شرط آن بود که پس از ولادت
تا سی روز بود و اگر درجائی بود که طالع درین حد بود بتر بود
ولیکن این درجه چنان بود که نحس نظر دارد بتر بود

فصل درجهٔ طالع قاطع بود بروی و سعید بن علی جیانی
گوید که او این معنی بارها بتجربت کرده و قطع نیفتاده الا
وقتی که درجهٔ طالع قریب بود براس یا بذنب در درجات شر
و حد نحسی بود و جزو اجتماع و استقبال هم قطع نکند
الا بدین شرائط که یاد کرده آمد یا جزو بر درجهٔ سابع

وثامن

وثامن ورابع بود و درجهٔ تربیع نیرین که پیش از ولادت
باشند هم بدین شرط قطع کند و درجهٔ غارب قاطع بود
بر هیلاجها بنگر بر قمر و جمله احکامیان برین متفق اند و بر
صاحب طالع و مشتری که کدخداه بود هم قطع کند و درجهٔ
طالع قاطع بود بر هیلاج و کدخداه مگر زحل اگر زحل کدخداه
بود بروی قطع نکند احکامیان متقدم چنین گفته اند
که چون هیلاج بتسییر بدرجهٔ رابع رسد و سعود برین
درجه ناظر باشند و قانون عمر تمام و قوی بود قطع عمر
نیفتد اما جان نبود از آنکه صاحب طالع را درجائی یا در
جائی تنگ محبوس کنند و درجهٔ هبوط آفتاب بر آفتاب
قطع کند و بر سهم السعادة و بر جزو اگر سعدین نظر
دارند بیماری خوف ناک افتد و این مجربست و درجهٔ هبوط
قمر و تسییر اعنی نحوس و مقابله ایشان بدان شرائط که یاد کرده آمد
و راس قطع نکند مگر بر نیرین جای و ذنب بر جمله هیلاجها
و کدخداها قطع کند مگر بر زحل که او را با زحل مناسبتی هست

ووقت باشد که قران زحل وذنب سعادت دهد کسی را که
مستولی بر طالع او زحل بود و چون زهرات کواکب ارباب
ایشان بر ایشان قطع کند و بلیغی حد نحس قطع نکند الا وقتی
که قانون عمر بنهایت رسیده باشد **فصل** اما انتقالات
بر سه وجه بود انتقال تسییر بود مفرد دیگر انتقال تسییر بود
در تدبیر بعضی از کواکب سیوم انتقال تدبیر بود در قسمت
بعضی از کواکب اما انتقال تسییر مفرد چهار گونه بود انتقال تسییر
از حد نحس در نحسی دیگر انتقال تسییر از آخر برج باول
برج و این زیان کار هیلاج بود و دون دلایل دیگر انتقال
تسییر از حد نحس دیگر انتقال تسییر از حد کوکبی که مریخ و زحل
در آن حد کوکب بر در باشند در اصل ولادت **اما**
انتقال تسییر در تدبیر بعضی از کواکب پنج وجه است یکی
انتقال تسییر بود از حد سعد بحد نحس در تدبیر نحسی
دوم انتقال از حد نحس بحد نحس و تدبیر در وقتان نحسی
نحسی شود و این صعب ترین دلایل بود و دیگر انتقال تسییر

از

بلغ

از حد نحس بحد نحس در تدبیر نحس و دیگر انتقال تسییر از
حد نحس بحد نحس و تدبیر سعد بنحس و دیگر انتقال تسییر
از حد نحس بحد نحس در تدبیر کوکبی منحوس خلط یا بمرض
اما انتقال در بعضی و قسمت در بعضی از کواکب دو گونه است
انتقال تدبیر از حد نحس بنحس در حد نحس و این صعب تر باشد
دیگر انتقال تدبیر از سعد بنحس در کوکب منحوس بمرض و خلط
اما فساد احکام سالها بر سه گونه بود یا فساد دلایل سال
بود بمزاج کوکب مفرد او یا بفساد امکنه و اوتاد بود و یا بطلوع
بعضی از کواکب بود بمکان دیگر اما آنچه فساد اوتاد بود پنج
بود فساد قاسم و سال خداه و صاحب طالع تحویل و صاحب
روز و صاحب فرداد **اما** فساد اوتاد و امکنه هفت بود فساد
قاسم و قسمت و جاها هیلاج و برج اینها و بودن سال خداه
صاحب طالع اصل و صاحب اینها یا صاحب یا صاحب طالع
تحویل یا فساد قسمت و اوتاد و نحوست آن یا اینها ببرجی
رسد که در وقت ولادت زحل در وی بوده باشد اما

شرط فساد قاسم آن بود که قاسم جون سعد بود و یا نحس
و در اصل و تحویل ساقط بود از سعود دو در سال منحوس بود و
قمر و سال خداه منحوس باشد یا در موضعی با مبتول دلیل
قطع بود اما سال خداه در وقت ولادت و وقت تحویل
منحوس بود تا بمقابله دلیل آفت بزرگ بود اگر این نحس راجع
بود یا محترق این آفت بیشتر باشد و اگر سال خداه مشتری
بود و تحت الشعاع در اصل و تحویل و آفتاب منحوس بود
بیم قطع بود و اگر سال خداه مریخ بود و قمر با وی بد
حال بود و بتربیع بیکدیگر ناظر بود بیم قطع بود و اگر سال
خداه منحوس بود بشعاع نحسی و تسییر و هیلاج بجرم یا
بشعاع این نحس منحوس بود و سعدی ناظر نباشد دلیل
قطع نشود اما جون صاحب تحویل منحوس بود و در وتد
بود و صاحب طالع اصل منحوس بود هم از این نحس دلیل
قطع بود جون صاحب طالع تحویل منحوس بود و اینها
از تسییر هیلاج بدین نحس رسد بی شعاع سعدی دلیل

قطع

قطع بود حکم صاحب دور و حکم صاحب خداه باشد
ایشان را هره و با یکدیگر شریک باید کرد اما فردار جون
فردار بزرگ مریخ بود و کوجك آفتاب و هر دو درین سال
یا در اصل و لادت منحوس باشند قطع بود و همجنین
جون فردار بزرگ عطارد بود و کوجك زحل بداه شرط
که یاد کرده آمد اگر فردار بزرگ عطارد بود و کوجك
قمر همین حکم دارد برین شرط که یاد کردیم جون فردار ذنب
را بود و فردار کوجك قمر را هم بیم قطع بود اما شرایط
ادلا و امکنه بهم جون قاسم نحس بود و درین حدکه قوی
جسد سعدی بنود و درجه این نحس برج اصل یا اینها
بود یا تحویل و نحس در تحویل با مکان خویش رسد بی نظر
سعود اصلی و تحویلی بیم قطع بود و جون سال خداه قمر و اسد
باشند از نحسی در تحویل و طالع تحویل این سال در درجه مغرب
بود و یا در درجه این نحس طالع و یا غادب بود بیم قطع بود درین
سال جون صاحب طالع تحویل سال صاحب طالع اصل بنود

بودم

بلغ

وصاحب رابع هردو را منحوس بود وصاحب ثامن منحوس
بود وایشها برابع و یا ثامن بود بیم قطع بود چون انتها
سال بمکان زحل رسد واین برج طالع تحویل بود و زحل
و مریخ بنظر عداوة بدین درجه ناظر باشند و هیج سعد
ناظر بنود بیم هلاک بود اما رسیدن کواکب بمکان
یکدیگر چون مشتری مستولی بود بر طالع اصل و بموضع آفتاب
رسد در وقت تحویل و مشتری سال خداه یا فرداریا صاحب
دور باشد یا صاحب تحویل بود بیم هلاک بود و همچنین زهره
و آنجا که قانون عمر نزدیک رسیده باشد یک شاهد کفایت
بود و اگرچه ضعیف بود که قانون عمر برسد اما جای اعتبار
بر تسییرات مسعود بود ما انکه عمر بیابد و چند انکه دلایل
تحویل با نحوستی ضعیف افتد که قطع کند فصل و ضرر
قواطع هر هیلاجی را باشد لیکن باعتبار بگردد و جرم زحل
و مریخ و تربیع ایشان مضر بود بر جمله هیلاجات و قواطع رابع
باشد بطبع و جرم زحل آفتاب را زیان کارتر بود

جون آفتاب هیلاج و طالع روزی بود تسییر آفتاب بجرم
زحل تا بتربیع او رسد ضرری و قطعی عظیم باشد و همچنین
درجه طالع و جرم مریخ در طالع شبی مادرا بغایت زیان
کار باشند و همچنین سهم السعادة را و تسییر سهم السعادة
که هیلاج بود جون بجرم یا بتربیع و مقابله مریخ و طالع شبی
بود زیان دهد و عاقبتی نداد و همچنین آفتاب جون
هیلاج بود و بجرم ذنب رسد بیشتر قطع بود و سهامات
جون نیرین بتسییر بدیشان رسد دلیل قطع باشند
و دلیل نابینایی و منکب الفرس خاصه آفتاب را مضر باشد
جون تسییر بوی رسد خصوصا که آفتاب خداوند رابع بود
و جون درجه هبوط نیرین و مقابله و تربیع ایشان و راس
و ذنب و عطارد جون در خلط نحوس بود و تربیع و مقابله او
بغایت زیان کار باشد و جون قمر خداوند عاشر باشد یا
مستولی بر عاشر و تسییر او بقلب العقرب رسد بیم هلاک
بود و سهم الموت نیرین را بغایت مضر باشد و قطع کند و زحل

الثابته از قواطع ثوابتست بر قمر **فصل** اما سهم السعادة
سهم نیرین است هرچه نیرین را زیان دارد مگر که درجهٔ
که بر سهم السعادة قطع نکند و سهم السعادة بتر از درجه
ثامن نباشد و میخ حد نحس نباشد و انتقالات او واضر
نباشد و از ثوابت او را هیچ زیان کارتر از قلب الاسد
نباشد و این در بسیار سوز حکماست و گفته اند که تسییر جزو جون
هیلاج باشد بقلب الاسد رسد هیچ نظر سعد نافع نبود
و جزو قطع طریق بود اما درجهٔ طالع سر قطع درجهٔ قمر از
درجهٔ طالع بود که درجهٔ طالع بوی قطع کنند خاصه که قمر
منحوس بود و سحابیات و ثوانی نجوم و ذوات الجمه بدرجهٔ
طالع قطع نکنند و آفتاب جون مسعود باشد در درجهٔ طالع او را
قطع نکند **فصل** و اما اسباب قطع بهر یک دانستن. اگر قاطع
بر هیلاج زحل بود مرگ از خناق و حبس باشد یا از
امراضی که از برودت بود و از استسقا و سودا و از پای بیفتادن
یا بپای بر روی افتادن بود و اگر زحل در هر دو فلک صاعد بود

از

از صلب یا از جای بیفتادن بود اگر هابط بود از آن بود که
او را در جاهی و جایی ظلمانی باز دارند علی الخصوص که
صاحب رابع را در مرگ شهادتی بود **اما** مریخ دلیل کشتن
و دزدیها و با آتش سوختن و از رگ و حجامت و از امراض کرم
بود و راس الغول و قلب العقرب بر کردن زدن و کشتن
دلالت کنند و اگر مریخ صاعد بود دلیل بتازیانه کشتن
و نگون سار در آویختن. و اگر هابط بود دلیل مرگ بود او را
حلق ببرند یا بکارد زنند بنهان اما سحابیات دلیل غم
و اندیشه و فکرت بود و نابینایی و امثال این بود اما درجهٔ
غارب که از درجهٔ هفتم بود که هیلاج بیشتر آنجا رسد دلیل
بودکی بود و هلاک از جهت زنان و از جهت خصومات و اگر
مریخ بدین جای نظر دارد این کس در میان جنگ کشته شود
فصل درجهٔ طالع جون قاطع درجهٔ طالع بود بر قمر بدان
صفت که یاد کرد بر هلاک از آن جهت او باشد و بود که خویشتن
هلاک کند جون زحل نظر دارد و جنین گویند که قمع ساحره

قلب العقرب بر درجهٔ طالع بود چون تسییر قمر که هیلاج
بود بدرجهٔ طالع و قلب العقرب رسد خویشتن را بسوخت
اما درجهٔ رابع و درجهٔ رابع چون قاطع بود دلیل جنس مراز
بود و اگر زحل ناظر بود زنده او را دفن کنند و اگر مریخ ناظر
بود او را سکته زند یا امثال این بیماری و او را زنده دفن
کنند پس هلاک شود و اگر برج رابع هوای بود و تسییر آفتاب
که هیلاج بود بدرجهٔ رابع رسد این کس را زنده در میان دیوار
گیرند و اگر راس بر درجهٔ رابع بود و تسییر بر آنجا رسد
هلاک این کس بر دست رؤسا و بزرگان و بفرمان ایشان
باشد و اگر ذنب باشد بر دست ناکسان و فرومایگان باشد
و اگر آفتاب بر درجهٔ رابع بود و تسییر هیلاج آنجا رسد هلاک
این کس را بر دست دهاهی بعد که پادشاه بدست خویش این
کس را هلاک کند اگر مریخ آنجا بود بر دست دزدان و عیاران
بود و اصحاب سلاح و مقوم ثبات این قوت کوش باید داشت
که تسییر بوی مید هند در وقت ولادت این معانی که یاد کرده

آمد

آمد حاصر ابو القسم احولی و ابو المعشر است و اما از کتاب تولد
آنست که او گوید کوکبی که آنرا کنه خوانند قاطع است اما تاثیر
او در جانب جنوب و آن اقلیم که بجانب جنوب نزدیک تر است
باشد اما تسییرات هیلاج اگر در حلبه نیخ باشد خداوند
طالع را خطرها رسد یعنی چون درد چشم و رشته و آبله
و حصبه و امثال این چون قلب الاسد تسییر بوی رسد
مخافتی رسد از سباع و ستوران یا از جائی بیفتاد
یا با آتش سوختن و چون صلاح جز بود و بیشتر بقلب الاسد
رسد این کس را سباع هلاک کند اما المنکب الیمنی در جوزا
چون تسییر بوی رسد از اهل فساد و طبقات مریخ بیم هلاک
بود و علتی افتد بر دست راست و نیمهٔ زیرین بود که مفلوج
شود چون بمنکب الفرس رسد از ستور یا از موده خللی رسد
و چون بصدر السرطان علتی بر سینه و حوالی آن بدید آید
و با فق دلایل در باب هشتم گفته آید ان شاء الله تعالی وحده
فصل سعادت بزرگ در طالع از ثوابت باشد که در عظم

بلغ

اولاد دوم باشد بشرط آنکه قانون عمر تمام باشد صاحب
طالع را بمقدار مقتضی استعداد واگر نیرین با یکی از ثوابت
سعد بود در عظم اولاد دولتها و سعادتهای بزرگ دهد
و همچنین چون مستولی بر طالع مقارن بود یا تابعی اگر قمر
مقارن بود دلیل کرم و سخاوت بود واگر با یاری
نحس بود سعادت دهد اما عاقبت ضرری بزرگ رسد
و سماک اعزل و نسر واقع و ردف چون با نیرین یا با صاحب
طالع یا بر درجه طالع و یا بر درجه وسط السماء افتد مولود
معروف و مشهور و شهید و غنی و عالم و شاعر و طرب
دوست بود و شاددل باشد و حاضر جواب و کافی و تیز
خاطر و غوامض علوم بفکرت خویش استنباط کند و شیرین
سخن و کریم عهد باشد و بسیار نکاح و متعبد و مایل
بزنان خاصه مریخ فوق الارض بود و بزهره ناظر و اگر مریخ
در طالع بود این سعادت در اخلاق ناقص بود و اگر این کوکب
بر درجه هفتم افتد و مریخ با زهره درین خانه بود مؤنث

بود شکل مخنث بود و بر جمله چون زهره یا مریخ در افتاد
باشند یا ثوابت سعادت ثوابت بنحوست بدل شود و این
از اسرار این صناعتست که اگر مشتری با یکی ازین ثوابت مقارن
بود خیر و سعادت افزاید و دلیل ریاست و مبارکی بود تمام
واگر عطارد بود حکمات نیکو بود این کس را محترم بود بچشم
مردمان را خاصه ولادت این کس در اقلیم عطارد بود و اگر این
ولادت شبی بود این کس مسی یا میمنتی باشد و نیز نجات و طلسمات
و محادثی بدست وی برآید **فصل** اگر اکلیل بود سعر بی و سماک
رامح بود مولود شدید البطش و بعید الصوت و النصب بود و بسیار
تجربه و محب علم و هنر بود و مال فراوان بدست آرد و ذخیره نهد
و در موالید نهاری دلالت سعادت بیشتر از آن بود که در موالید
لیلی والله اعلم **فصل** قلب الاسد و قلب العقرب و کلب و عیوق
بود این کس سپهسالار و لشکرکش و خداوند اقطاع و ولایت
باشد و خلق را ازوی منفعت بود اما جبار و قهار بود و مدح
و ثنا دوست دارد و مرگ و عاقبتش نیکو بود و بر اعدا مظفر بود

بلغ

واین دلالت ملوك وامرا باشد **فصل** اما عین الثور وعین
الرامی ورأس الغول بود مرد دهقان ومحترم بود وکارهای
بزرگ بدست وی برآید ووجیه ومکرم وعفیف بود وعین الرامی
دلیل میکند برمرغان شکاری واسبان ویوز وسگ شکاری
وغیر آن دلیل نگاه داشتن است **فصل در احکام مثلثات**
طالع ونیر نوبت ورکنی بزرگ در سعادت احکام مثلثات
طالع ومثلثات نیر نوبت اگر ارباب مثلثات مسعود
باشند هر سه عمر مولود سعید بود خاصه که در وجه اول
از برج باشند واگر در وجه آخر برج باشند بر دستی یا قلم
یا دبیری بود اما ازان کار سعادت یابد واگر ارباب مثلثات
نیر نوبت در پنجم ویازدهم باشد حال او میانه بود واگر در ثانی
وثامن باشد نه توانگر بود ونه درویش وبدرویشی مایل تر بود
حال او در ثالث وتاسع بود نیکو زندکانی ومتواضع وتیزخاطر
وفاضل بود واگر ششم ودوازدهم بود بد حال ومنحوس بود
واگر یا از این نحوست ذاتی وعرضی دارد در این دو خانه بد

بلغ

۳۰ جزو

بدبخت بود واگر ارباب مثلثات نیر نوبت بود در
اوتاد وخانه شرف باشند اما شعاع نحوس منحوس باشند
منزلتی ودرجه یابد اما با رنج ومحنت ودخل اندک
وبزرگترین سعادتی ارباب مثلثات را آن بود که ذکور
در برج ذکور باشند واناث در بروج اناث ومستقیم
شرقی در شرف این غایت این سعادت این دلایل بود
واز مثلثات هر کوکب که فوق الارض بود دلیل آخر عمر
طالع ووسط السماء دلیل اول عمر است دلیل کهولت رابع
ودلیل آخر عمر واگر صاحب طالع در شرف خویش بود جاه
دهد واگر در برجی بود که شرف کوکبی دیگر بود که وبال او (هبوط)
او نبود هم شرفی وسعادتی دهد چون عطارد در جدی
و میزان بود ومریخ وزحل در سنبله وآفتاب بر درجه شرف
ومشتری بر درجه شرف آفتاب بغایت سعادت دهد
واگر نیر نوبت بر درجه شرف مشتری بود مولود بلند همت
وعزیز القدر بود واورا جاه وذکر بود اگر بر درجه

زهره شرف مریخ بود جلد و شتاب زده و تیز خشم بود
واگر بر درجه زهره بود سخی و نیکو خلق بود واگر بر درجه
شرف زحل بود حلیم و با وقار بود واگر آفتاب بر درجه
شرف قمر بود نیکو شمایل واگر نیرین بر درجه شرف
عطارد باشد ادیب و فاضل و عالم بود ه احکام
موالید ملوک دلیل اول آفتاب بر درجه طالع بود مشتری
از تسدیس یا از تثلیث بوی ناظر و مشتری قوی حال
مولود پادشاهی مطاع مظفر عادل حلیم متدین نیکونام
نیکبخت بود ب اگر طالع عقرب بود یا جدی و سهم السعادت
در میزان یا در ثور و زهره در حوت که بخت عقرب است یا
در ثور که بخت جدی است و تحت الشعاع بود مولود ملکی
مطاع نیکو خلق متواضع بود و خلق ز عدل وی همه تن آسان
و در حمایت امن مرفه و آسوده باشند و چون راس خامس طالع
بود مولود خائف و حقود و غلیظ و جافی و کثیر الشر بود
و شوم بر اهل مملکت خویش والله رحمت بود ج اگر مشتری

در وسط السماء باشد و مستقیم السیر بود زاید
در نور و مقبول بود از آفتاب مولود را از اشراف ملوک
و عظما باشد و سعید و معظم و مکرم بود و اولاد ریاسة
بود دلیل د اگر نیرین در وسط السماء باشد و سعود
با ایشان ناظر و نحوس ساقط مولود امیری نافذ
الامر مطاع باشد دلیل اگر آفتاب و زهره با مشتری
باشند یا قمر بوی می نگرند بدیشان از وسط
السماء مولود ملکی عظیم از ملوک اقلیم باشد در
عز و کرامت زید و ملک و مال او بعد از وی بعقب
وی رسد دلیل اگر قمر با آفتاب نکرد نظری مقبول
و زحل و مریخ نظر مقبول و قمر در وسط السماء
بود مولود از امرا و ملوک بود که صاحب ولایت و مظفر
بود دلیل ه اگر سهم السعادة مقبول بود و سعود
بوی ناظر بود و نحوس ساقط بود مولود از امراء و ملوک
باشد دلیل و اگر آفتاب در طالع بود یا در مغرب

ونحوس از وی ساقط بود مولود ملکی بود مسلط نافذ
الامر دلیل ز اکر مشتری و زهره و عطارد در طالع
یا وسط السماء بود آفتاب از تثلیث بدیشان ناظر
و نحوس ساقط بود مولود نافذ الامر بود دلیل ح اکر
زهره یا مشتری بود و زحل بقمر ناظر در وسط
السماء مولود ملکی مبارک و منصور و عادل و متعبد بود
دلیل ط اکر آفتاب در تحت الارض بود در بروج چهارم
و مشتری در وسط السماء مولود ملکی بود از اهل بیت
مملکت و نیکو تدبیر و کار او بر قرار و قانون بود و بر اهل
مستولی دلیل ی اکر ثوابت سعود از عظم اول و ثانی
در درجه طالع یا در وسط السماء یا با آفتاب بود یا با
قمر باشد و یا با سهم السعادة مولود پادشاهی معظم تمام
عصمت ملک محمود رای ماضی تدبیر شدید باشد
و رعیت از وی آسوده موفق در خیرات دلیل یا
اکر درجه قران علوی در ساعت قران علویین در وسط

السماء

السماء

مولودی افتد یا با صاحب طالع وی بهم یا با صاحب وسط
السماء او بهم مولود اکر عمر یابد ولایت و سلطنت یابد
احکام موالید امرا و ولاة دلیل اول چون
افتاب و مشتری ناظر باشند بیکدیکر از مقابله مولود
صاحب اوامر و نواهی بود دلیل ب چون مولود را
آفتاب در وسط السماء بود مقبول مولود در شهر
خویش صاحب فرمان بود دلیل ج اکر قمر زاید بود
در نور و عدد متصل بود بسعود در برج دوم و بتسبیع
مشتری بود و مریخ و زحل از وی ساقط بود مولود معروف
و مذکور بود و از ولاة و امرای اقالیم باشد دلیل د اکر
صاحب مثلثه نخستین آفتاب بود و آن قمر بشب از
اول برج بود تا نیمه برج بطالع از بلد و در اینجا منحوس
نباشد در وتدی بود مولود بعید الصوت و صاحب
ولایت بود و او را اعوان و اتباع و انصار و کتاب
و قدم بود و او را خفته و کمر شمشیر بود و خراج ستاند

بود دلیل ه اگر آفتاب در وتد بود مغرب بود و نحوس
از وی ساقط بود و سعود ناظر مولود خداوند ولایت
و سراپرده و منصب بزرگ گردد و با جرم و سیاست بود
دلیل و اگر زهره با مشتری و مریخ و زحل بهم بود و قمر
ناظر باشند در وسط السماء مولود والی بود با
حرم و کرم و او را در ملک آن اقلیم حظی بود دلیل ز
اگر آفتاب و قمر در طالع باشند یا در وسط السماء و سعود
بر ایشان ناظر بود و نیرین در خانهٔ مریخ باشند
مولود از ولاة نامور بود و عرس و منیع و قاهر و دست
گشاده بقتل و حبس و اطلاق بود دلیل ح اگر مشتری
و آفتاب بنظر تثلیث مقبول یکدیگر بوند مولود
والی و رفیع القدر و غنی و نیکبخت و با حرم بود دلیل ط
اگر مشتری در وسط السماء قوی حال بود مولود
از اشراف و ولاة بود بر جمله عمر خویش صاحب فرمان
بود دلیل ی اگر زحل مستقیم السیر بود در وسط

السماء

السماء در موالید نهاری مولود صاحب ولایت
بود اما کار او برنج و دل مشغولی بود دلیل یا
اگر عطارد در وسط السماء بود و مشتری بوی
ناظر بود مولود از قضاة و ولاة احکام
و اصحاب مظالم باشد و ابرار و میان رعیت
نیکو بود و برافت و رحمت و انصاف و احسان
و عدل آراسته بود احکام موالید
سرهنگان دلیل اول چون قمر یا زهره هم بود
و مریخ و مشتری از تثلیث بدیشان ناظر بود مولود
لشکرکش و مذکور و معظم بود و از ملوک
بدین قدر منزلت و جاه یابد دلیل ب
چون زحل با مشتری و عطارد بود و مریخ در طالع
و یا وسط السماء مولود در جنس معظم و مظفر باشد
بر اعدا و از اهل سلاح بود دلیل ج اگر مریخ در
طالع بود و در حظوظ خویش بود مولود مدبر حروب

وصاحب سلاح بود دليل د اگر مريخ در وتد
الارض بود ومشتري در وسط السماء مولود پيروز
جنگ وا ز اهل سلاح بود دليل ه اگر قمر ومشتري
تثليث يكديگر باشند تثليث مسعود مولود خداوند
لشكر وسپاه وساز جنگ على الخصوص كه هردو
در دو برج مذكر باشند وهمچنين از تثليث
آفتاب ومشتري در بروج ذكور اين اقتضاء كند
دليل و اگر مشتري صاحب طالع بود ومريخ
طالع بود ودر صورت خويش با سهم الغيب مولود
در كارزار وآداب حروب ماهر بود باشد وسع
وقهر بر خلق مسلط شود دليل ز اگر زحل ومريخ
در تاسع طالع بود خارج از تحت الشعاع وسهم
السعادة ناظر وسهم در طالع مولود از سب... دلاوران
وشجاعان روزگار بود اما بيشتر كارها ظلم
ومخالفت حق سبحانه وتعالى دليل ح چون مريخ

بليغ

بودم

ده

در وسط السماء بود قوي حال مولود از فرومايگان
بود پس ذكي وجاهي يابد از جهت لشكركشي وآداب
محارب دليل ط اگر ثوابت از عظم دويم بر مزاج مشتري
ومريخ در درجه وسط السماء افتد يا با شمس وقمر بهم
مولود بسيار جنگ كند بر قلاع وحصون بگشايد
وهمچنين هر ثابته كه از اعظم اول بود بر مزاج
مريخ وعطارد اين مولود راي صايب دارد در
قبال ودر مواليد ليلي اثر بيشتر كند واگر نهاري
بود ظلوم وغشوم ومخرب البلاد ومهرب العباد
باشد دليل ي چون سهم السعادة ميان
مريخ ومشتري بود مولود مشهور بود بشجاعت
وحرب وپيروزي در قتال دليل يا ز دهم
اگر مريخ در وسط السماء بود وصاحب طالع بود وقمر
بوي ناظر بود مولود را حظي تمام بود از شجاعت
وآحاد را بنزديك وي پس حظري نبود وكارهاي

خطرناک کند **دلیل یب** قمر در وسط السماء
چون عطارد و مریخ با زهره در طالع یا وسط السماء
مولود کاتب بود و زهر یابد و هرچند عمر زیادت
میشود منزلها افزون میکردد **دلیل یب** اکر مشتری
با عطارد بود و آفتاب بمشتری ناظر و مشتری و عطارد
در وسط السماء باشند مولود از کتاب ملوک باشد
و بهمن تمام یابد و بود که مقدم کتاب بود و مال بسیار
اورا از هرجهت جمع شود **دلیل یج** چون قمر بتربیع
آفتاب بود و مشتری بوی ناظر بود و عطارد مسعود بود
و قمر بوی ناظر بود مولود از دبیری و استیفاء
بوزارت **دلیل ید** چون مشتری در وسط السماء
بود و عطارد از تربیع بوی ناظر مولود هم مستوفی
بود و هم دلیر **دلیل یه** چون مشتری و عطارد
مقارن یکدیکر باشند و هردو قوی حال
باشند مولود از کتاب ملوک باشد و خیر و سعادت یابد

و آفتاب در طالع و دلیل
شجاعت و قوت حظش
بود والله اعلم احکام مولید
کتاب دلیل او لد

بلغ

بلغ

اکر

اکر مولود تولدش طالع شبی بود
و عطارد در طالع در فرح خویش یا در حد یا
در مثلثه خود باشد یا در خانه و شرف بود
و زهره یا مشتری بوی ناظر مولود دبیر
ملوک بود و میباشد مولود و صاحب
سر ایشان و تا بود محترم و میمون بود
دلیل ز اکر عطارد در مو الیدی اتفاق
افتد که صاحب ثانی بود و مشتری
با وی بود یا بوی ناظر بنظر مقبول مولود از
کتاب وزرا باران قلم و کتابت شرف
و علم و مال و جاه یابد **دلیل یح** اکر مشتری
و عطارد در بنجم طالع بود در صورت خویش
بری از شعاع آفتاب و نظر نحوس مولود
دبیر و محترم بود و جمع کننده مال و بامانت
و دیانت و صیانت و در میان مردم معروف بود

واکر خداوند خانه عطارد بوی نظر مقبول دارد
در دلالت قوی‌تر بود دلیل ط چون خانه هم
جوزا بود یا سنبله و عطارد در وی بود بتسویت
یا بهر حسب وری بود از شعاع و نظر نحوس و شرقی
بود و مشتری بوی ناظر کتاب ملوک و مطلع
بر اسرار و معروف بکفایت دلیل ی و این از
اسرار احکامست اکر خداوند مثلثه آفتاب
نخستین بروز و صاحب مثلثه نخستین قمر بست
در آخر برج بود اعنی از پانزده درجه تا سی درجه
و این برج وتد طالع بود مولود از کتاب بود و اکر
درین خانه حظی دارد از وزراء بزرک کردد
و اکر زحل نظر دارد بزیان آرد این معنی والله
اعلم بالصواب احکام موالید وکلا
دلیل اول چون مشتری با زحل مقارن بود مولود
قهرمان بود و از وکالت ملوک بهره‌مند علی الخصوص

که یکی از علویین در طالع یا در عاشر حظی دارند دلیل ب
اکر زحل در برج ثالث حظی دارد مولود مستوفی بود که علم
حساب نیکو داند و کس با وی برابری نتواند کردن دلیل ج
اکر زحل در طالع بود و ولادت نهاری بود و زحل در طالع
حظی دارد مولود قهرمان ملوک و وزرا بود و مالی وافر
بدست آورد دلیل د اکر زهره در قوس یا در حوت
بود و در طالع حظی دارد مولود وکالت زنان ملوک
کند و خدمت ایشان دلیل ه اکر زهره در دوم طالع
بود و عطارد صاحب دوم بود و مشرقی بود و ناظر
بزهره مولود وکیل بود معروف دلیل و اکر زهره به
شب در سیوم طالع بود و مشتری با وی بود مولود
مسلط کردد بر اموال زنان و در آن تصرفها کند
و حکم او در آن نافذ بود دلیل ز اکر قمر یا زحل هم بود
یا از تربیع بیکدیکر ناظر باشند مولود از وکلا بود والله اعلم
احکام موالید و نسا دلیل اول اکر علویین بتثلیث

بیکدیکر باشند مولود مهتر اهل و بیت خویش بود دلیل
اکر آفتاب و زحل و مشتری بیکدیکر ناظر باشند و قمر
بدیشان ناظر مولود از آبا و اجداد و اقارب خویش بهتر
باشد دلیل اکر آفتاب در طالع بود و زهره و بنظر هیچ نحس
منحوس نبود مولود مهتر اهل و بیت باشد و همچنین در
عاشر دلیل ج اکر عطارد در طالع بود و نحوس از وی
ساقط و قمر بوی ناظر مولود بعلم و فضل بر اقارب
خویش رجحان یابد دلیل د اکر نیرین اجتماع باشد
در اوتاد بر موالید نهاری مولود از آبا و اجداد ببزرگی
بگذرد دلیل ه اکر مشتری و زهره بتربیع یکدیکر
باشند مولود مهتر و بهتر و اهل و بیت خویش بود
دلیل و اکر عطارد بتثلیث مشتری بود مولود از اهل
ریاست و سعادت بود و مهتر اهل و بیت کردد والله
اعلم بالصواب احکام موالید ممالیک دلیل اول
زحل چون در وتدی بود با آفتاب بهم مولود را بفروشند

بلغ

و مملوک

و مملوک بود دلیل ب اکر قمر در دهم طالع بود یا
نحسی مقارن مولود را بغارت برند و برده کیرند و اکر
سعدی نظر دارد نجات یابد دلیل ج اکر زحل با آفتاب
بود در وتد زمین و اکر منکسف بود مولود را برده کیرند
دلیل د اکر سهم العبید در اوتاد بود و منحوس بود و یا
صاحب طالع بوی ناظر نبود مولود کار بندکان کند دلیل ه
اکر قمر در ثالث طالع بود منحوس یا مقارن نحسی و مولود
نهاری بود مولود کار بندکان کند دلیل و اکر صاحب
طالع در دوازدهم بود منحوس و زحل قوی تر بود در این معنی
مولود را برده کیرند و بغارت برند و بندگی بغربت
افتد دلیل ز اکر قمر در سادس یا در ثانی عشر بود
و صاحب مثلثه قمر منحوس بود مولود را به بندکی کیرند
والله اعلم احکام موالید لقطا دلیل اول چون قمر
مقارن نحسی بود در وتد یا در مائلی الوتد و سعدی بوی
ناظر بود مولود بر راه افکنند و مادر و پدر او را نپرورند

واو را دیگری بپرورد و بزیند گیرد دلیل ب
اگر ولادت نهاری بود و مریخ در وتدی بود پس از برج
آفتاب و بقمر ناظر بود مولود از ملاقیط بود دلیل ج
اگر در ولادت شبی زحل همچنین بود که یاد کرد پس مولود
از ملاقیط بود والله اعلم احکام موالید مدابیر
دلیل اول اگر مریخ در طالع بود و قمر بوی ناظر مولود
از مدابیر بود و بیشتر در حبس بود دلیل ب اگر قمر با
مشتری مقارن بود و متصل بود بمریخ مولود بلاهای
فراوان کشد از حبس و بند دلیل ج اگر زحل و مریخ و قمر
در تحت الارض باشند در وتد مولود از مدابیر و
محبوسان بود دلیل د اگر قمر و مشتری و مریخ و زحل
در یک برج باشند مولود نهایت بلا کشد اما آخر عمر
نجاة یابد دلیل ه اگر قمر در بیوت مریخ بود و ولادت
نهاری بود مولود نکبات و شدائد و خصومات بسیار
کشد و در حبس افتد مدتی دلیل و اگر مریخ و عطارد در

مغرب

مغرب بود یا وتد الارض با مشتری مولود در اول عمر رنج و بلا کشد انگاه
کارش بهتر شود دلیل ز اگر قمر و زحل و مریخ در طالع یا در وسط السما باشند
مولود از جهت زنان رنج و بلا کشد و حبس و عمر برنج و کربتی بسر
برد دلیل ح اگر عطارد و زحل و مریخ در وتد سه مریخ بود همچنان
دلیل ط اگر مریخ در وتد خانه مشتری بود مولود همه عمر در رنج
و محنت و شدت گذارد و این بغایت مجربست علی الخصوص در حوت
احکام موالید آن جهانی در عقوبت آن جهانی و سعادت چون انبیا علیهم
السلام سخن نرسد اما چون احکامیان درین باب سخن گفته اند از همه
صناعت یاد کرده اند دلیل ب اگر مشتری در درجه رابع سعد بود و صاحب
تاسع با صاحب طالع بود مولود سعادت آخرت یابد و کارها و بر توبه ورد
بود و صلاح ختم بود دلیل ج اگر مشتری هشتم همچنین بود و همین حکم
دارد دلیل د اگر مشتری در رابع حظی دارد و در برج رابع بود دلیل
سعادت آخرت بود دلیل ه بودن ثوابت در عظم اول و ثانی بر مزاج مشتری
بود در درجه رابع و ثامن دلیل سعادت آخرت باشد اگر مثلثه سوم از طالع
مسعود بود دلیل آن جهانی بود و اگر منحوس بود دلیل شقاوت بود احکام

افتدم

احکام بیت الثانی وفیه من الدلایل

مواليد اشقياى آنجهانى دليل اول بودن نمبهر رابع وثامن نحس خاصه زحل ودر طالع منحوس دليل بودن صاحب خامس كه دليل ما بعد الموت است منحوس وازنحوس دليل ب استيلا نحسين بر طالع ورابع وثامن وموضع سهم السعادة دليل ج بودن سهم الموت در حظوظ نحوس دليل بودن سهم العاقبة در حظوظ نحوس والله تعالى اعلم بالصواب

حكم خانه دوم دليل مال برج دوم است وخداوند او وسهم المال وخداوندش ومشترى وموضعش وسهم السعادة وصاحبش پس از قوة دلايل ونظر ايشان بطالع وصاحب طالع نظر مقبول ودليل بود بر بودن مال وشكلهاى محمود دليل بود بر يافتن مال واسانى وعكس ان دليل بود بر روزى تنك ودشوارى يافتن مال بنيرين نظر مقبول بيت المال ومستولى بروى دليل مال بسيار بود سعادت مستولى بر سهم السعادت دليل مال بسيار بود واكر دليل مال ومستولى وثانى وبر موضع سهم المال وبر موضع سهم السعادت زحل بود مال مولود ... عقارها وسلها ومستغلات بود اكر مشترى بود از قهرماى وقضا وكار خير واكر مريخ بود از سرهنكى وكار لشكريان وهر كه مريخ در ثانى بود حرام خوار

بود ومالش بيشتر حرام بود وهر كه ذنب در ثانى بود هميشه اورا وام بود اكر افتاب بود سبب مال او ملوك باشند واكر زهره بود از هديها وزنان ودوستان اكر عطارد بود از سم وبازركانى بود واكر قمر بود از رسالت وسفر بود وراه رسد خداوند ثانى در طالع ومقبول در جايكاهش [اكر] خواسته آورد بى رنج واكر نامقبول بود طمع وامید وطلب بود وحسب اكر خداوند طالع در ثانى بود دليل بود بر طلب كردن پس اكر مقبول بود مراد حاصل آيد واكر مقبول نبود مراد حاصل نيايد نيرين چون در وتد باشند در برج مذكر ويا شمس بروز وقمر بشب فوق الارض بود وناظر باشند بيكديكر همى بود بسيار مال بود روز سيوم از ولادت بنكر موضع قمر [وكه ابو دليل اول عمر بود] روز هفتم بنكر كه اين دليل ميانه عمر بود وروز چهلم [اخر عمر] بنكر اكر قمر درين ايام مسعود بود همه عمر صاحب طالع در سعادت ومال كند زايد واكر اول منحوس بود در كودكى منحوس بود واكر روز هفتم منحوس بود در جوانى منحوس بود واكر روز چهلم منحوس بود در پيرى منحوس بود والله اعلم بالصواب مواليد توانكران چون زحل بتثليث آفتاب بود ومشترى بوى ناظر مولود ميمون بود دليل ب چون زحل

وزهره بتثلیث یکدیکر باشند ومولود نهاری بود مولود فراخ روزی
بود دراز عمر بود وبزن وفرزند شاد شود دلیل ج چون صاحب سهم
السعادة ناظر بود از خامس یا حادی عشر مولود توانکر وبسیار مال بود
دلیل د واکر سهم السعادة با صاحب او در طالع بود شرف خارج از تحت
الشعاع مولود بسیار مال بود علی الخصوص که نحوس بوی نظر ندارد ومولود
مال بسیار بنهد وذخایر دارد دلیل ه اکر صاحب حادی عشر در طالع بود
مولود مسعود وصالح العیش وغنی ومکثر بود دلیل و اکر آفتاب
بسهم السعادة از تثلیث یا از تسدیس ناظر بود مولود در دنیا بهیچکس
حاجتمند نبود وعیش او مهیا بود علی الخصوص که نحوس از هر دو
ساقط باشد دلیل ز اکر زهره بتثلیث مشتری بود مولود میمون
بود علی الخصوص که زهره مقبول باشند دلیل ح اکر قمر بتثلیث
پیوندد ونحوس از وی ساقط بود مولود را مالی بدست آید که نبیوسد
ونبیوسد وعمر بود بسیار خیر کدارد وازجهت مال مدعی بود
دلیل ط اکر مشتری در خانه قمر بود یعنی در سرطان ونحوس ساقط
بود مولود اموال ذخیره کند وبیشتر مال او از سفر بدست اید وهمیشه

توانکر

توانکر بود تا اخر عمر دلیل ی اکر سرطان قمر مقارن بود در اوتاد مولود
روزکار بخیر کذرد ودر نعمت واسانی کذارد وبغایت خوش عیش بود
دلیل یا اکر افتاب با زهره بود وعطارد وزحل وقمر با وسط السما
ناظر بود مولود توانکر بود ومدة عمری که داشته باشد مال او می افزاید
دلیل یب اکر زهره با مشتری بهم بود وقمر بدیشان ناظر ونحوس
ساقط مولود توانکر بود دلیل یج اکر مشتری در طالع بود وزحل
در سابع رزق ومال بر مولود مقبل بود واز مال برخورداری یابد
ومال بسیار او را حاصل اید دلیل ید اکر نیرین بتثلیث یکدیکر باشند
مولود توانکر ورفیع الحال ودایم الدثار باشد خاصه در میلادهای نهاری
وآفتاب در برجی مذکر بود دلیل یه اکر افتاب وزهره با قمر
در وسط السما باشند مولود غنی وموسر وصحیح البدن باشد واشراف
او را نیکو دارند دلیل یو اکر افتاب با مشتری بود وقمر بوی ناظر بود
در وسط السما مولود توانکر بود وفراخ روزی دلیل یز اکر آفتاب
وعطارد با مشتری بود یا بمشتری ناظر باشند از وسط السما ونحوس
ساقط بود مولود بسیار مال بود مسلط بر رعایا ووجیه میان شهر

خویش دلیل یح اگر آفتاب بقمر ناظر باشد از طالع یا از رابع و نحوس از ایشان
ساقط مولود میمون بود دلیل یط اگر سهم السعادة و صاحب او بری
باشد از نظر نحوس و سعود بدیشان نظر دارد و ایشان در موضع
نیکو باشند مولود مال بسیار یابد و همه عمر در مال و نعمت گذارد
دلیل ک اگر صاحب بیت المال خداوند طالع پیوند کند پیوستنی مقبول
مولود مال دار بود دلیل کا اگر آفتاب مشرقی بود و قمر مغربی
و مشتری جنوبی و مریخ شمالی در اوتاد یا در شرف باشند مولود از
از اغنیا و عظما باشد دلیل کب اگر راس با سعود بود و آفتاب بوی
نظر دارد از برجی ملوکی مولود روزگار پادشاهان دارد دلیل کج
اگر زحل یا ذنب بهم بود و آفتاب بدیشان ناظر بود مولود مال حرام
بدست آرد از ناوجه دلیل کد در هر تولیدی که اگر قمر در وسط السما
بود زاید در حساب مسعود مولود مال دار بود دلیل که اگر صاحب
طالع و صاحب بیت المال بر درجهٔ شرف کوکبی بود که در برج هبوط با
و بال ایشان مثلا مریخ در بیست و هفتم درجه حوت که شرف زهره
است و بر پانزده درجه سنبله که شرف عطارد است و زهره در پانزده

درجه

درجه سرطان که شرف مشتری است و عطارد در بیست و یک درجه
میزان که شرف زحل است و بیست و هشت جدی که شرف مریخ است
و امثال این دلیل مال و سعادة بود و نیکوترین آن باشد که نیرین اگر بر
درجه شرف خویش نباشد بر درجه شرف یکدیگر باشند مثلا قمر بنوزده
درجه حمل آفتاب بسه درجه ثور اگر از نیرین در درجه مریخ باشند
مولود جلد و باکفایت بود اگر در شرف زهره بود سخی و نیکوخلق بود
اگر بر درجه شرف زحل باشد حلیم و کسوب باشد و اگر در شرف مشتری
بود بلند همت و بزرگ قدر و توانگر بود و اگر بر شرف قمر بود در حی
و محمود بود و اگر در شرف عطارد بود ادیب و عالم بود والله تعالی
سبحانه اعلم احکام موالید کسانی که مال طلب کنند و نیابند دلیل
اول چون صاحب طالع از صاحب بیت المال منصرف بود مولود
برنج و طلب مال و گذاردن روزگار بی فایده دلیل ب اگر صاحب
بیت المال از صاحب طالع منصرف بود مولود جهد کند و مال نیابد
دلیل ج رجوع صاحب ثانی با احتراق او یا پیوستن دلیل د
بودن سهم المال در مقابله و تربیع نحوس مولود روزگار برنج گذارد

ودر ذنب بود بشته باشد دلیل ه جون صاحب ثانی نحس بود خاصه
زحل و صاحب طالع بوی بیوندد دران نحس کر صاحب ثانی بود صاحب
طالع را قبول نکند مولود با کلفت و مشقت بود و از تنکدستی مرك
بر زندکانی اختیار کند دلیل و اکر صاحب مثلثه افتاب منحوس بود
در موضع او بد بود یعنی کر در هبوط یا در وبال بود و نحسی بوی ناظر
بود مولود از مال بی روزی بود و اندك نصیب باشد دلیل ز اکر
سهم المال در ثانی بود از طالع و صاحب ثانی در افق ... و شهادتی بود
در ثالث بر مال مولود بجنود و بد حال و تنك عیش بود دلیل ح
اکر صاحب ثانی در موضعی بد باشد و در برج ثانی نحسی بود یا شعاع
نحسی و آفتاب ناظر بود از تثلیث یا تربیع یا مقابله مولود را رنج بسیار
رسد در طلب معیشت دلیل ط اکر زحل در طالع بود و طالع شبی
بود مولود نان نیابد الا بعرق جبین و کد یمین خاصه کر زحل در خانه
و شرف خویش نبود دلیل ی جون نحوس در اوتاد بود و سعود ساقط
و در بروج غریب مولود درویش و محتاج بود اکر با نیرین و سهم السعادة
منحوس بود مولود جنان بود کر مردم او را صدقه دهند و از آن زندکانی

کند

کند دلیل یا جون زحل و مریخ در وسط السما باشند یا قمر و سعدی
بدیشان نظر ندارد مولود فقیر و محتاج باشد و از مردمان سوال کند
و باستطعام زندکانی کند دلیل یب اکر مریخ بقمر از تربیع ناظر بود یا از
مقابله مولود بدبخت و محتاج بود دلیل یج اکر افتاب و قمر و سهم
السعادة و طالع بر تشکلی باشند که ارباب بیوت ایشان بدیشان ننکرند
مولود درویش باشد و عمر بر رنج و محنت و تنکی کذارد دلیل ید اکر
صاحب وتد مغرب و صاحب ثانی در طالع و صاحب وتد الارض با افتاب
ننکرد در طالع روزی و بقمر در طالع شبی و ساقط بود از اوتاد مولود
فقیر و محتاج بود و بدبخت قوت خویش بدست نیارد دلیل یه اکر
سهم السعادة منحوس بود و نحوس از سابع وی بوی ناظر بود و سهم
السعادة بروز با فتاب ننکرد و بشب بقمر و سعود بوی نظر ندارد بود
کر از مساکین بود دلیل یو اکر افتاب در طالع روزی در مثلثات خویش
بود منحوس قط از اوتاد مولود محتاج و مسکین بود دلیل یز اکر
مریخ در حادی عشر بود در طالع مولود فقیر و محتاج بدبخت بود
دلیل یح اکر زحل با قمر بود یکی از اوتاد و مریخ ناظر بود بوی مولود محتاج

وفقیر و بدبخت بود دلیل یط اگر صاحب اجتماع یا استقبال ساقط بود
علی الخصوص در ششم طالع مولود فقیر بود دلیل ک اگر صاحب سهم
السعاده در ششم یا دوازدهم بود قمر بوی ناظر نبود و قوس در
اوتاد یا در مایلی الاوتاد مولود فقیر و محتاج بود دلیل کا اگر قمر مسعود
منحوس بود میان نحسین و نحسی دیگر بوی ناظر بود مولود فقیر و محتاج
بود دلیل کب اگر هیلاج ساقط بود و نحوس بوی ناظر باشد دلیل
فقر و حاجت و شقاوت بود دلیل کج اگر صاحب اوتاد و صاحب
تربیع بثانی از اوتاد ساقط باشد دلیل فقر و حاجت بود دلیل کد
اگر قمر از تربیع و مقابله آفتاب با مریخ باز گردد و بزحل پیوندد دلیل
فقر و حاجت بود دلیل که اگر قمر ساقط بود و از مریخ منصرف
دلیل شقاوت و بدحالی بود دلیل کو اگر در برج ثانی نحسی بود و صاحب
ثانی منحوس بود دلیل فقر و فاقه باشد دلیل کز اگر صاحب سهم
المال و صاحب طالع ساقط و منحوس باشند دلیل شقاوت و بدبختی
بود دلیل کح اگر از باب حدود و قمر ساقط یا محترق باشند و سعود
بدیشان نظر ندارد دلیل درویشی و بدبختی بود والله اعلم بالصواب

دلایل کسی که مال بیابد و اگر نماند هر که را بیت المال برجی ثابت بود مال
بسیار بود و باوی بماند اگر برجی ذو جسدین باشد بعضی بماند و بعضی
نماند و اگر برج منقلب بود مال او هیچ نماند دلیل دیگر سهم المال
نگرد و صاحب او و صاحب بیت المال اگر هر دو یا یکی از ایشان به بیت
المال می نگرد از موضعی نیکو مال مولود بماند و اگر ساقط باشند از وی
نباشد در آنکه مال یابد از سهم المال بگیر تا بجدا و ند بیت المال بطالع
هر چه از صد و بیست بیشتر بود صد و بیست از وی بیفکن آنچه
بماند آن وقت بود از سالها که در آن سال مال یابد دلیل ج اگر والی
مال در طالع بود مولود مال در جوانی یابد در شهر خویش و اگر در دوم
بود از مواریث یابد و اگر در سیوم بود از سبب نجوم و علم یابد و اگر
در چهارم بود از خویشان و تحت الارض بود از بدران و کارهای
دیرینه و اگر در پنجم بود در آخر عمر یابد بسبب عظما و اشراف و اگر در ششم
بود از عبید و ستان یابد و اگر در سابع بود در آخر عمر یابد از خصومت
و مواریث و اگر در ثامن بود از مواریث یابد و اگر در تاسع بود از اوقاف
مساجد و امثال آن یابد و از جهت و اگر در عاشر بود در جوانی یابد

بجیل وخداع واکر در یازدهم بود از ملوک واشراف یابد واکر در ثانی عشر یابد زیادت حظی بود اورا از مال **دلیل د** هر سال که ثابتها از سالی میرسد یا برج سهم المال یا بدان برج که مستولی بر خانهٔ دوم در انجا باشد ان سال دلیل امانت مال بود **دلیل ه** اکر مستولی بر دلایل مال فوق الارض بود شرقی در اول عمر یابد واکر تحت الارض بود غربی در آخر عمر یابد **دلیل و** اکر مستولی برج اجتماع واستقبال قوی حال بود مولود همه عمر با مال ونعمت بود واکر صاحب طالع با سهم السعادة وی مسعود بود در طالع در ابتداء جوانی کار او بهتر شود مثلثات سابع ونیر نوبت را بنکر تا در کدام موضع اند واد والیشان سالها را انشان بحسب مواضع بدانند سالها و اوقات سعادت ونحوست شوانند دانست **دلایل کسانی که از راه ظلم وغصب مال طلب کنند** اکر زحل ومریخ قوی حال باشند در حادی عشر سهم السعادة مولود حرام خواره بود **دلیل ب** اکر مستولی بر دلایل مال مریخ بود مولود حرام خواره بود **دلیل ج** قلب العقرب با عین الثور بر درجهٔ ثانی یا با سهم المال یا با مستولی بود بر درجهٔ مال مولود حرام خواره بود

دلایل کسانی که کنج ومال یابند دلیل اول اکر زحل در برج رابع بود وان برج خانهٔ مشتری بود وزحل دران برج قوی حال بود وبطی السیر در اوایل استقامت مولود مالی مدفون یابد **دلیل ب** اکر مشتری در وتد الارض بود وزهره بوی ناظر بود هیچ نحس بمشتری ناظر نبود مولود کنجی یابد **دلیل ج** اکر صاحب ثانی از طالع کوکبی سعد شود ودر رابع طالع بود ونور وتد بر کوکبی که در طالع بود یا بکوکبی که در وسط السما بود مولود را اسرار کارهای محزون منکشف شود ومال مدفون یابد وکنج نامه بدست وی افتد **دلیل د** اکر صاحب طالع در طالع بود ومشتری نور خویش بوی دهد از وتد تحت الارض مولود مالی مدفون یابد **دلیل ه** اکر زهره صاحب ثانی بود از طالع ودر وتد الارض بود وقمر از برج مشرقی بوی ناظر مولود مال مدفون یابد واز زیر زمین بیرون کند **دلیل و** اکر صاحب ثانی از طالع عطارد بود در و[illegible] الارض بود مولود برای عقل خویش وبعد غور غوامض امور استخراج کند کارهای نهانی اورا اشکارا شود وباشد که مالهای پوشیده بدست آرد وصاحب خاطری بود که اسرار علوم استنباط کند

وتصانیف سازد وکارهای بزرگ بدست وی بر آید دلایل کسانی
که از مواریث حظوظ یابند فمن چون بعین الشی بباشد ودر موالید
لیلی ودر ثامن بود زنایکه در حساب ومشتری در حادی عشر از طالع
مولود از مواریث مالها یابد دلیل ب اگر صاحب ثامن در وسط
السما یا در برج یازدهم باشد قوی حال مولود از مواریث نصیب
یابد الا که در دست بماند دلیل ج اگر مشتری در هشتم طالع بود
قوی حال زاید در حساب مولود سعادة یابد از مواریث علی الخصوص
که زحل ومریخ نظر ندارد دلیل د اگر صاحب ثامن سعدی بود وبصاحب
ثانی بپیوندد واتصال مقبول از ملامرکان نصیب یابد دلیل ه اگر
طالع روزی بود وزحل در ثامن طالع بود وسعدی بزحل ناظر بود
هر وقت که انتها بهشتم رسد یا بسیر بحد زحل مولود مالی یابد از مواریث
دلیل و اگر صاحب ثامن در وسط السما باشد قوی حال مولود مال
بسیار یابد از مواریث دلیل ز اگر مشتری در وتد اوتاد طالع
بود قوی حال مولود خلف سلف بود ومواریث اسلاف وی بدست
وی بماند وازان برخورداری یابد دلیل ح اگر سهم المال در ثامن

طالع

طالع بود ومسعود بود وصاحب او قوی بود ویا در برج ثانی
بود یا بصاحب ثانی اتصال دارد واتصال مسعود مولود اعمال مواریث
کند وازان یابد دلیل ط اگر صاحب سهم السعادة در ثامن طالع بود
وصاحب او بدین برج ناظر بود وصاحب بیت المال بدیشان ناظر
مولود از اسباب مردگان وکار ایشان زید دلیل ی اگر سعود
بر درجهٔ ثامن باشند از طالع وصاحب طالع ساقط مولود مالی یابد
وازان برخورداری نیابد وبمیرد وازان مال بفرزندان او رسد
دلایل کسانی که از ضیاع وعقار فایده یابد دلیل اول
اگر زهره در وتد الارض بود وبنحوس بوی نظر کارد مولود از ضیاع
وعقار روزی مند بود دلیل ب اگر زحل را از تثلیث بطالع نظر بود
وقوی حال بود مولود عمارت ودهقانی دهند وازان برخورداری
یابد علی الخصوص که در پنجم بود دلیل ج اگر زحل در بیت المال بود ودر
طالع یا در [illegible] مشتری بوی ناظر واتصالی دارد مولود از ضیاع وعقار
ملامر بود دلیل د اگر زحل در وسط السما بود ومستقیم السیر بود
قوی حال مولود از ضیاع وعقار بسیار بود عمارت دوست دارد و

وبناهای رفیع سازد دلیل ه اگر کوکبی یا بانی که در عظم ثانی بود از مولج
مریخ وزهره در طالع یا در وسط السما یا با افتاب یا با قمر مولود نیکبخت
بود واز ضیاع وعقار روزی مند بود وکوشکها وباغها سازد وکاریزها
بر دست وی آبادان وگشاده شود دلیل و اگر افتاب یا ثوابت آنچه
بر عظم اول بود بو امتزاج مشتری وزحل بر درجه طالع یا بر درجه وسط
السما یا با نیرین اقتران صاحب طالع از ضیاع وعقار بود وبدین
سبب ریاست وبلندی درجه یابد دلیل ز اگر قمر منصرف شود از افتاب
ومتصل شود بزحل مولود دهقانی نیکبخت بود واز آن سبب او را
منافع وفواید حاصل آید دلیل ح اگر زحل در وتد مغرب بود واین برج
خانه مشتری بود ومشتری در وتد تحت الارض بوی متصل بود مولود که
ضیاع وعقار ودهقانی بدست آید دلایل کسانی که خان ومان
ایشان خراب شود اگر زحل در وتد مغرب بود وقمر از رابع بوی
ناظر خان ومان مولود خراب شود دلیل ب اگر مریخ در وتد مغرب بود
وقمر از رابع بود بوی ناظر ومعنی خان ومان مولود بسوزند وهمچنین
باغ وضیاع او خراب کنند دلیل ج اگر افتاب ومریخ وجوزهر در برج

رابع

رابع از طالع ان خانه که مولود زاد انجا ولادت بوده باشد بریشان نظر ندارد
خان ومان وضیاع مولود خراب شود دلیل د بنگر که قمر بیست وچهار
درجه بگذرد از مقوم وقت ولادت اگر بجدی مریخ رسد مولود از خان
ومان وضیاع بیفتد ومسکن ووطن آبا واجداد او خراب شود دلایل
کسانی که از بنده روزی مند باشند واز ان اقبال مال بدست اورند
دلیل اول اگر عطارد در موضع محمود بود از فلک وسعود بوی ناظر باشند
ونحوس ساقط مولود از بنده روزی مند بود وبر خرید وفروخت او
سود کند دلیل ب اگر سهم العبید در وسط السما بود وصاحب او وصاعد
بود در فلک اوج یابد ونحوس وسعود بریشان نظر دارند مولود را بندگان
بسیار باشند واز ایشان منافع وفواید یابند دلیل ج اگر صاحب سادس
از طالع سعد بود در وتدی بود مسعود دلیل انتفاع بود ببندگان
دلیل د. چون زحل در موضعی نیکو بود ومسعود بود وسعود بوی
ناظر بود ودیگر صاحب طالع یا صاحب ثانی متصل بود اتصال سعود با
ایشان بوی متصل باشد مولود را بندگان وخدم باشد واز ایشان
روزی مند بود وفواید یابد دلیل ه اگر مشتری در ششم طالع بود

بلغ

وصاحب سادس با عطارد بود در وتدی مولود از اموال عبید روزی
مند بود و فواید یابد دلیل و اکر عطارد در برج ثانی عشر باشد
و سعد بوی ناظر بود مولود از عبید سعادة باشد معاش از جهت
عبید بود و مال مکاتب منصرف بود دلیل ز اکر زهره در وسط السما
بود و سهم ناظر بود و قمر ناظر بود و در بیت العبید مولود از عبید
سعادة یابد دلیل ح اکر صاحب بیت العبید در عاشر طالع بود یا
در عاشر صاحب طالع مولود بندکان بزرک نام خرند و او درجه
ایشان بلند کرداند دلایل نحوست عبید دلیل اول واکر صاحب
سادس در سابع بود یا تحت الارض مولود را بندکان هیچ بشن بند و بیند
دلیل ب ذنب در سادس بود مولود بر بندکان زیان کند و این
بغایت مجربست دلیل ج اکر مستولی بر بیجم در ششم طالع بود مولود
فرزند خویش را بفروشد دلیل د اکر عطارد در وسط السما بود کر
برج ذو جسدین مولود را حراریه بندکی کیرد و بنده کانی دارد
دلایل انکر مال مولود از چه جنس بود مستولی بر موضع سهم
السعادة طلب کن اکر زحل بود مال از فلاحت و ضیاع و تجارت بحاصل

آید و اکر مشتری بود از ودایع و امانت و قماربه بود و از بیوت
عبادت اکر مریخ بود از ریاست و کرب اکر زهره بود و از زنان
و عطای ایشان اکر عطارد بود از حکمت و کتاب دلایل سعادت
از ستوران اکر زحل در طالع روزی در مثلثه خویش باشد مولود را
ستوران باشند و ازان منافع یابد خاصه که در برج وی اربع قوایم
باشد دلیل ب زحل در وتد مغرب در برج دو اربع قوایم و مشتری
بوی ناظر از برج ذی اربع قوایم دلیل خیر و سعادت بود از دواب
دلیل ج مریخ در طالع شبی در چهارم طالع و برج از بروج دواب
مولود معاش از آخر سالاری و کار ستوران بود خاصه که مریخ شرقی
بود دلیل د اکر طالع قوس بود و مشتری با مریخ بود با یکدیکر نظر
مقبول دارند از برج ذی اربع قایم مولود ستوران نیکو دارد و ازان
روزی مند بود دلیل ه اکر قمر در برجی بهیمی بود و قابل نور مریخ بود
مولود دکر واب رغبت بود و ازان منفعت یابد دلیل و اکر اثنا
عشریه کواکب در برج ذی اربع قوایم باشد علی الخصوص اثنا عشریه
افتاب و طالع و سعود بدیشان نظر دارد مولود از دواب روزی

مند بود دلیل ز اگر نیرین و سهم السعادة و صاحب اجتماع و استقبال
در بروج ذی اربع قوائم باشد مولود از دواب و ارتباطان روزی
مند بود دلیل ح اگر مریخ صاحب طالع بود و صاحب برج اجتماع
و در موضعی نیکو بود از طالع و سعود بوی ناظر از اماکن قوی مولود
ارتباط دواب کند و از آن رزق و روزی مند بود و برای مباهات
ستوران دارد دلیل ط اگر مریخ در موضعی محمود و در بروج بهائم
و مشتری بوی ناظر بود مولود از انواع بهائم دارد خاصه گرد در نوع
وجدی باشد او را اسب و استر و اشتر و گاو و گوسفند بود دلائل
تمامی ستوران اگر در برج ثانی عشر از مثلثات با وی باشد و زحل
در وی بود مولود را از ستوران رنج و زیان رسد دلائل سعادت
در تجارت دلیل اول اگر مشتری و مریخ بر مقابله یکدیگر باشند
مولود از تجارت روزی بود دلیل ب اگر عطارد در طالع روزی
در سادس طالع بود و مشتری بوی ناظر و نحوس از وی ساقط مولود
تاجری بود و از تجارت روزی مند باشد دلیل ج اگر عطارد
در برج تاسع بود از طالع و نحوس بوی ناظر و آن سعد که بوی نظر دارد

شرقی

شرقی بود مولود تاجر بود و بسیار حرکت و روزی مند از آن بود دلیل
د اگر عطارد در سرطان بود مسعود بود مولود تاجر بود دلیل ه
اگر عطارد در خانهٔ زهره بود مسعود مولود از تجارت روزی مند بود
دلیل و اگر عطارد در بیت زحل بود مسعود مولود تاجر بود و اما
بد معامله بود دلیل ز اگر در بیت عطارد بود مسعود مولود از خرید
و فروخت روزی مند بود و از تجارت روزی یابد دلیل ح
اگر عطارد در خانه مشتری بود مولود تاجری بود نیک بخت
و از آن منزلت یابد دلائل موالید کسانی که معیشت ایشان وسط
بود اگر سهم السعادة منحوس بود و سعود بوی ناظر حال مولود
میانه بود دلیل ب اگر صاحب مثلثه نیرین در اخر اوتاد بود و در
مایل الاوتاد مولود را احوال میانه بود دلیل ج اگر صاحب طالع و طالع
و سط السما و صاحب حادی عشر بعضی مسعود باشد و بعضی منحوس
کار صاحب طالع میانه بود دلیل د اگر کواکب نهاری در طالع
نهاری بود و کواکب لیلی نظر کنند در طالع شبی و بعضی
سعد باشد و بعضی نحس حال مولود میانه باشد دلیل ه اگر

بلغ

سهم السعادة در حد و د سعود بود و صاحب سهم السعادة منحوس بود
وصاحب طالع راجع بود یا غریب یا در موضع ضعیف حال مولود
میانه بود **در موالید منحوسان و مدبران** جون قمر بمشتری مقارن
بود و بمریخ متصل بود مولود را عذاب و اهوال رسد و شکنجه رسد
دلیل ب جون مریخ و زحل و قمر در برج وتد الارض بوند مولود اهوال
و احزان و مغموم بود **دلیل ج** اگر قمر با مشتری و مریخ و زحل در یک
برج بود مولود بلا و رنج و حبس کشند **دلیل د** اگر قمر در بیوت
مریخ بود و در مولود نهاری مولود نکبات و اهوال و شداید بود
و عیش او ناخوش بود با رنج و محنت **دلیل ه** اگر مریخ و عطارد در
مغرب باشند و وتد الارض با مشتری مولود را عذاب و بلا رسد
و محتاج و فقیر زید **دلیل و** اگر زهره و زحل و مریخ در طالع یا وسط
السما باشند مولود را بلا و نکبت و آفت رسد در سالی که اینها بدین
برج رسند **دلیل ز** اگر عطارد و زحل و مریخ در وتد مغرب باشند
مولود را بند لید و احزان رسد و او را باهن برنجانند **دلیل ح**
اگر عطارد بقمر ناظر بود از تربیع و نحوس دیگر بر ایشان نظر دارد دلیل

بند

بند و حبس و عذاب سخت بود **دلیل ط** اگر مریخ در خانهٔ مشتری بود
منحوس مولود را حبس بود و ثاق و بند بود **دلیل ی** اگر آفتاب
و قمر با مریخ باشند یا بوی از مقابله و تربیع ناظر مولود از آن جمله
باشند که او را بابند و سلسله کوی دباز ار بر ایند و طعام برای وی
و جامه طلبند و خواست کنند **موالید کسانی که ابتدای حال
ایشان بد بود پس سعادت یابد دلیل اول**
جون نخستین وتد و سعود در ثانی مولود در اول عمر شقی بود و با آخر
سعید بود **دلیل ب** ارباب مثلثات نگر اگر یکی در خانهٔ دیگر
بر یو مولود از بدبختی و درویشی بتوانگری افتد **دلیل ج** اگر سهم
السعادة منحوس بود و صاحب او مسعود بود آخر عمر مولود از اول
بهتر بود از برای آنکه سهم السعادة دلیل اول عمر است و دلیل صاحب او
نیکبختی آخر عمر مولود **دلیل د** اگر برج اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع
منحوس بود و صاحب او در موضع نیک و سعود بوی ناظر باشند
دلیل شدت بود در اول عمر و سعادت در آخر عمر **دلیل ه** اگر برج
قمر در وقت ولادت پس از سهم و ز منحوس بود و صاحب او مسعود

بود و قوی حال مولود را ایکی بود در اول عمر و توانکری در اخر عمر دلیل و اکر
یک نحس در طالع بود و یک نحس در سابع مولود در اول عمر در رنج باشد و در
اخر عمر در سعادة بروی کشاده کنند دلیل ز اکر مشتری در وتد الارض
بود و در طالع نحسی بود مولود بد حال در جوانی و نیک حال در پیری
دلیل ح اکر مریخ و زحل و افتاب بهم نکرند مولود را در میانه عمر
شدتی بود و در اخر عمر فراخی و اسایش یابد دلیل ط افتاب و زهره
بهم ناظر باشند مولود در اول عمر رنج بیند و در اخر عمر اسایش
و نعمت و راحت بیند دلیل یی اکر صاحب مثلثه نخستین طالع
و ان نیز نوبت منحوس باشد و دیکر مثلثات مسعود مولود را ابتدای
عمر بد بود و در اخر عمر نیکو بود دلیل یا اکر کسی را زحل در طالع بود
و منحوس شود مولود نیمی سال در رنج و بلا بود و پس کار او نیکو شود و نعمت
بدست اورد والله تعالی اعلم دلایل کسانی که از نعمت و تمول
با دبار و فاقه افتند اکر ارباب مثلثات نیز نوبت در اماکن قوی باشند
یعنی در خانه و شرف و نحوس بر ایشان مستولی باشند کار مولود در
اخر میانه بود دلیل یب اکر زحل و مریخ در بیت المال باشند مولود در برجی

سح

برج افتد دلیل ج اکر قمر جفا رنده زحل بود در رویدی مولود از مقام
بفقر و ذل افتد و اکر پادشاهی بود مملکت با وی خند دکند و او را بند
کنند دلیل د اکر مریخ و زحل در اوتاد بوند یا در مایلی الاوتاد کار
مولود باخر عمر تباه شود دلیل ه اکر سهم السعادة و صاحب او ساقط
باشند از افتاب سعادة مولود در اخر عمر ناقص شود دلیل و
اکر سهم السعادة و صاحب او قوی باشند الا اکر نحوس بر ایشان از تربیع
و مقابله ناظر بود و بر ایشان مستولی بود مولود را انحطاط درجه
بود دلیل ز اکر برج اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع مسعود بود
و صاحب ایشان منحوس اول عمر مولود بهتر از اخر دلیل ح اکر برج ثانی
نحسی بود یا تربیع و مقابله نحسی بوی ناظر زحل بود و مولود بزیان
آید و تباه شود و با صلاح نیاید و اکر این نحس بود و تباهی کار او از
بندکان بود و از خادمان و اکر مریخ بود از سرهنکان و ارباب سلاح
و دزدان و اکر افتاب بود از ملوک و پدران و کارهای قدیم اکر عطارد
بود از کتاب و وزرا و حکما اکر ذنب بود از ناکسان و بی اصل مردم دلیل
ط اکر نحسی در وسط السما بود و دیکر در برج چهارم حالش بد شود و بد

اخر بزبان شود **سخنی دیکر درین باب موخره** اکر مستولی بر طالع صاعد
بود در فلک اوج و تدویر کرد وی بهبوط دارد مولود از بلندی بدرجه
باد بار افتد دلیل قوی تر از قمر کرفته اند اما کر قمر از سیر اکبر بسیر اوسط
رود حال مولود میانه باشد اکر از سیر اوسط بسیر اصغر رود مولود بدحال
بود اکر از سیر اصغر بسیر اکبر رود مولود غنی و محترم و شریف بود
واکر قمر بر وقت ولادت وحشی بود و بهیچ کوکب اتصال ندارد مولود
وحشی بود و در بیابانها و کوهها کردد والله تعالی اعلم **حکم**
برج سیوم در شناختن انکه این مولود فرزند مادر و پدر
هست یا نه دلیل اول اکر صاحب مثلثه نخستین طالع در طالع
مولود اول فرزند از مادر و پدر بود و همچنین اکر عاشر بود یا اول بود
یا چهارم و اکر در هفتم بود یا اول یا هفتم **دلیل ب** اکر میان وسط
السما و طالع کوکبی نبود مولود فرزند **دلیل ج** اکر زحل در طالع بود بکر امه
و امه بود **دلیل د** اکر افتاب در طالع بود مولود بکر امه و ابیه بود
و میراث اخوان و اخوات ببیند **دلیل ه** اکر رب بیت الاخوة با سهم
الاخوة در طالع بود مولود را هیچ خواهر و برادر نماند و اکر چه باشد

اکر

احکام منتخب الاحوال

اکر برج عقیم بود او را هیچ خواهر و برادر نبود و اکر عقیم نبود خواهری
و برادری بود اما نماند **در قلت و کثرت برادران** اکر خداوند ثالث
در برج بسیار فرزند بود و سعود بوی ناظر بود مولود را خواهر و برادر
بسیار بود **دلیل ب** اکر راس در سوم طالع بود و مشتری و افتاب
و زهره بوی ناظر دارند مولود خواهران و برادران بسیار باشند و بریشان
شاد شود **دلیل ج** اکر سهم الاخوة در اوتاد بود قوی حال مولود خواهران
و برادران باشند از اهل بسیار و مروت **دلیل د** اکر مستولی بر سهم
الاخوة در برجی بسیار بود فرزند مولود را خویشان بسیار باشند و اکر
در وتد تحت الارض بود او را خواهران و برادران باشند برادران وی
کمتر و اکر فوق الارض بود برادر از وی مهتر باشند **دلیل ه** اکر مشتری
و زهره و عطارد قوی حال باشند در برج مونث مولود را خواهران
باشند و اکر در برج مذکر باشد برادران باشند **دلیل و** اکر صاحب
بیت الاخوة قوی حال بود و شرقی و سعود بوی نظر دارند مولود را
خواهران و برادران بسیار باشند **دلیل ز** اکر صاحب مثلثه نخستین
مریخ در برجی بسیار فرزند بود مولود را خواهران و برادران بسیار باشند

بلغ

دلیل ح اگر قمر مستولی باشد بخانه سوم مولود را خواهران و برادران
بسیار باشند دلیل ط اگر صاحب ثالث و صاحب سهم الاخوة در طالع یا در
وسط السما باشند مولود را خواهران و برادران باشند و اگر مشتری
در برج سوم و سهم الاخوة زهره باشد و در برجی مؤنث بود مولود
خواهران باشند بداد ازوی کمتر و اگر زحل و یا مریخ متصرف بود ولادت
مولود را خواهری بود برادر ازوی مهتر و اگر زهره متصرف از زحل
و مریخ خواهری بود برادر ازوی کمتر دلیل ی هر وقت که مستولی
بر برج سوم و بر سهم الاخوة قوی حال بود صاعد در فلک اوج و تدویر
مولود را خواهر و برادر بسیار بود معروف و مهتر بوند دلیل یا زندگی
برادر و خواهر و هلاک ایشان اگر صاحب مثلثه طالع و صاحب
مثلثه ثانی در برج ثالث باشد و در مواضع زایل منحوس دلیل مرگ خواهران
و برادران بود دلیل یب اگر زحل و مریخ و آفتاب در برج اناث باشند
و در مواضع زایل و منحوس دلیل مرگ خواهران و برادران بود
دلیل یج اگر صاحب ثالث در بیت الموت بود خواهران و برادران
مولود بمیرند و نمانند که منحوس بود دلیل ید اگر سهم الاخوة مقارن

زحل بود یا زحل از تربیع بوی ناظر بود خواهران و برادران مولود
بنمانند دلیل ه اگر زحل و مریخ بسهم الاخوة ناظر باشند و سعود هیچ
نظر ندارند و نحوس بر سهم الاخوة مسلط باشند مولود را خواهر
و برادر نماند دلیل و اگر کوکب متحیره میان طالع و رابع بود مولود را
هر برادری و خواهری که باشد از شکم بیفتد و هلاک شود دلیل ز
اگر صاحب مثلثه طالع فوق الارض بود تربیع و مقابله نحوس مولود
را خواهر و برادر هلاک شوند دلیل ح اگر نحوس در وسط السما
و طالع باشند خواهران و برادران مولود هلاک شوند دلیل ط
زهره با زحل تحت الارض دلیل مرگ خواهران بود و زحل با سهم
الاخوة یا با صاحبش و تحت الارض دلیل مرگ برادران دلیل ی
اگر صاحب سهم عطارد بود مریخ و زحل بسهم ناظر باشند نظر
تا مقبول اصاعه اخوه او هلاک شوند و اگر مشتری و مریخ بود اوساط
دلیل یا اگر قمر با نحسی بود در برج سوم خواهران و برادران مولود
هلاک شوند دلیل یب اگر صاحب بیت الاخوة در ثانی طالع بود مولود
از خواهران و برادران میراث یابد دلیل یج اگر سهم در ثانی طالع بود

بلغ

وقوی حال بود وصاحب طالع فاسد بود خواهران وبرادران مولود
ازوی میراث یابند آفتاب وزحل برادران وخواهران بزرگ مشتری
ومریخ دلیل اوساط وعطارد دلیل اصاغر والله اعلم **در طالع تحویل**
اگر صاحب ثالث در عاشر اصل یا اینها با تحویل بود منحوس ان سال بیشتر
از خواهران وبرادران او هلاک شوند نیز اگر عاشر ثامن ثالث است
در احوال برادران وخواهران صاحب ثالث چون قوی حال بود
وظاهر بود بیرون از شعاع افتاب واین برج خانهٔ ماه یا شرف ماه بود
وقمر بری بود از نحوس مولود را از خواهران وبرادران نیک افتد
وایشان را نیز ازوی هم نیک افتد بایکدیگر امیخته ومساعد باشند
دلیل ب اگر ان کوکب مستولی بود دلیلی برادران ناظر بود هیلاج
ومستولی در طالع دلیل اتفاق بود میان برادران وخواهران ودوستی
میان ایشان **دلیل ج** اگر صاحب ثالث در شرف خویش بود ودراس
با سعدی دیگر قرین بود مولود را از اقارب خویش بسیار شادی وکرامت
بیند **دلیل د** اگر سهم السعادة در چهارم طالع بود مولود از خواهران
وبرادران سعادة بسیار یابد **دلیل ه** اگر سهم الاخوة در ثالث یا در

تاسع

تاسع یا در حادی عشر بود وخواهران وبرادران مولود باوی مواسا
کنند وایشان از یکدیگر منافع بود **دلیل و** اگر صاحب سهم الاخوة
تدبیر بصاحب طالع دهد مولود مقدم برادران وخواهران خویش
بود وهمه اورا مقدم دانند وطاعت دارند **دلیل ز** اگر سهم الاخوة
در خانهٔ خامس بود مولود خواهران وبرادران باشند بزاد ازوی
کمتر ودر طاعت وفرمان او باشند **دلیل ح** اگر سهم الاخوة در ثانی
طالع بود که بیت المال مولود است معاش برادران وخواهران مولود
از نعمت وی بود **دلیل ط** اگر صاحب بیت المال تدبیر بصاحب ثالث
ومستولی بود دلیل خواهران وبرادران دهند دلیل که خواهران وبرادران
مولود مال ومعاش بسبب مولود وبجهد وی رزق ایشان حق تعالی در وی
بسته بود خاصه که صاحب بیت المال سعد بود **شناختن شریف**
ووضیع از برادران وخواهران با رباب مثلثات ثالث نگر اول وثانی
وثالث مثلثه نخستین دلیل برادران وخواهران مهین بود دوم
دلیل میانگین سوم دلیل کهین هر کدام که قوی تر بود بدان جهت حکم
سعادة کند وهر کدام که ضعیف تر ومنحوس تر بود بدان جهت حکم نحوست

کند و ارباب مثلثات مستولی بر مکان ثالث و سهم الاخوة سیم این حکم
دارد در شناختن تعادی و مخالفت میان برادران دلیل اول
اکر زحل با مریخ بهم در ثالث بود بوی ناظر بود مولود را از خویشان خویش
رنجور بود و میان ایشان عداوت بود دلیل ب اکر ذنب و مشتری
و زهره هر سه در سوم طالع باشند مولود را نکبت رسد از خویشان
و از ایشان رنج و بلا بیند دلیل ج اکر زحل و آفتاب و مریخ و قمر بنظر
عداوت بیکدیکر نکرند مولود را رنج بسیار رسد از خواهران و برادران
دلیل د اکر صاحب ثالث در دوازدهم طالع افتد مولود را خصوم از
خویشان و خواهران و برادران بود دلیل ه اکر صاحب طالع و قمر در یک
برج باشند میان مولود و اقارب و خویشان خصومت بود دلیل
و اکر صاحب ثالث از صاحب طالع منصرف بود برادران مولود
بوی استخفاف کنند و او را دوست ندارند دلیل ز اکر ثالث طالع
ثور بود یا میزان و مریخ بدین موضع ناظر بود مولود را از خویشان رنج
رسد پیوسته حواسد و معایب او طلب کنند و تشنیع کنند دلیل ح
اکر عطارد و زهره در رابع طالع بود مولود را خصومت و بلا رسد

بلغ

از

از اقارب دلیل ط جون صاحب ثالث در سادس بود مولود را خویشان
ناکس خیزند و از ایشان در بلا و رنج بود کار بند کان کشند در سعادت
و شقاوت دلیل اول اکر صاحب ثالث و صاحب سهم منحوس باشند حال
خویشان مولود بد بود دلیل ب اکر سهم الاخوة در ثانی از طالع
بود تحت الشعاع آفتاب اخوة مولود بیمار شوند و ناقص و رنجور باشند
دلیل ج اکر سهم الاخوة منحوس بود در سادس و نحوست بزحل بود
از برادران و خواهران مولود بعضی باشند که ببندکی کیرند ایشان
و بدبخت باشند دلیل د اکر سهم الاخوة در ثانی عشر بود صاحب
او را شهادتی بود در برج دوازدهم و بدان برج می نکرد و برادران
مولود کارهای رکیک کنند دلیل ه اکر سهم الاخوة و صاحب او در
بیت السفر بود منحوس برادران مولود بغربت افتند و از یکدیکر جدا
شوند دلیل و اکر صاحب طالع بصاحب بیت الاخوة نکرد و بصاحب
سهم الاخوة نکرد هر کز میان مولود و برادران و خواهران اجتماع نبود
و از یکدیکر جدا افتند دلیل ز اکر سهم السعادة در ثالث طالع بود
و خالی از تربیع یا از مقابله یا از مقارنه او را منحوس دارد کار برادران

مولود بد بود و تنگ روزی و درویش باشند **دلیل ح** اگر مستولی بر دلا
برادران منحوس بود ایشان مدابیر باشند والله اعلم بالصواب ۞

در شناختن اعداد برادران و خواهران مذکر و مونث از مثلثه اول
طالع ولادت بگیرد اگر فوق الارض بود یا بطالع جدا نگیرد برج مثلثه
و طالع ازین حساب سازد آن برج حساب کند که میان ایشان بود
هر برجی را یک عدد گیرد اگر برجی ذو جسدین بود دو گیرد اگر کوکبی
درین برج بود از اسم یکی گیرد و اگر صاحب مثلثه تحت الارض بود
از طالع یا بوی بگیرد بدین حساب و هیئت اگر برج **ب** ثالث
ذو جسدین بود یا صاحب او درین برج ذو جسدین بود مولود را
خواهران و برادران باشند از یک مادر و پدر خاصه که سهم و صاحب
او در برج ذو جسدین باشد **دلیل ج** با صحاب مثلثات بیت الاخوة
نکوها که در اقسام سعود باشند و ارباب این اقسام قوی بود در برج
عقیم نباشد مولود را خواهران و برادران بسیار باشند **دلیل د**
اگر درجهٔ سوم بر درجات مذکر افتد و برج مذکور و کوکبی مذکر
درین برج اکثر برادران باشند اگر مونث بود و درجهٔ مونث درین

برج

برج افتد یا صاحب او در برج مونث بود اکثر خواهران باشند ۞
دلیل ه سهم الاخوة را و برج و درجه و صاحب او را و موضع صاحب
طالع و برج و درجهٔ و صاحب او را و موضع صاحب طالع و برج و درجهٔ او
را اعتبار کند در تذکیر و تانیث و بران حکم کند محمد بن بشر الخراسانی
گوید اگر خواهی که بدانی که فرزندی که پس ازین فرزندان آید بکدام روز
باشد بنگر تا صاحب بیت الاخوة در کدام برج است دران روز که صاحب هر
ان برج بران دلالت کند یا صاحب شرف او روز ولادت برادر یا خواهر
بود مثال طالع میزانست مستولی برج سوم مشتری و مشتری در حمل
حکم کن که ان دیگر فرزند روز سه شنبه زاید که روز مریخ است یا روز
یکشنبه که روز آفتابست و اگر مشتری برین مثال فوق الارض بود
حکم کن بشب شبی که مریخ منسوب بود یا شبی که منسوب بافتاب بود
والله سبحانه تعالی اعلم والحکم بهمه شهادات جمع کند و بکثرت شهادات
بر زیادتی برادر و خواهر حکم کند و اگر متساوی باشند نیمی ازین نیمی
ازان **دلیل و** اگر زهره و عطارد و مشتری مسعود باشند خواهران
باشند و بموضع قمر و تذکیر در هر برج ذکر برادران باشند و در برج

و باشد اورا اختیار کند **شناختن انکه بعد ازین مولود مادر وی را دختر باشد یا پسر** بصاحب ثالث نکر یعنی مستولی بر صاحب ثالث اکر کوکبی مذکر بود در برجی مذکر پس از وی پسر اید و اکر کوکبی مؤنث بود در برج مونث دختر اید **دلیل ب** اکر مستولی مذکر بود در برجی ذو جسدین مذکر بسیار فرزند افتد دو پسر اید و اکر در مونث بود دو دختر آید توامان **دلیل ج** اکر ماه بزهره یا بزحل پیوندد و دلیل بود که مادر او را بعد از وی فرزندی نبود و اکر بود از صنف او نبود مثلا اکر او پسر اید و بعد از وی پسر نبود و اکر دختر بود بعد از وی دختر نبود و کفته اند که اکر بزحل پیوندد بعد از وی پسر نبود و اکر بزهره پیوندد دختر نبود و آخر فرزند مادر او بود **دلیل د** بنکر تا بعد از ولادت بکدام کوکب می پیوندد و در کدام برج است بر ان حکم کن والله سبحانه و تعالی اعلم **در تولد احکام در برج سوم** اکر صاحب ثالث با سهم الاخوة در طالع بود مولود فرزند پیدا و را خواهر و برادر نباشد یا اندک بود برج کثیر الاخوة والولد سرطان و عقرب و حوت است و اوساط اسد و سنبله و جدی و دلو و قوس و میزان و حمل و ثور و جوزا میانه اکر صاحبان برج کر

مرتبه

مرتبه در وی باشد در برج بسیار فرزند بود و را خواهر و برادر بسیار بود و همین سهم الاخوة اکر قمر در برج کثیر الولد بود مادر مولود را فرزندان بسیار بود و اکر قمر در عقرب بود خاصه در درجهٔ هبوط مادر او را هیچ فرزند فرا نیاید اکر طالع برادری و یا خواهری برجی بود که در ان برج این مولود را سعدی بوده باشد ان خواهر و برادر بزید و برج فرزند همین است و اکر برجی نحس بود بخلاف این بود رب بیت الاخوة بنکر تا چند سعدی بوی متصل است ان عدد برادران و خواهران بود اکر قمر در اسد و قوس بود و طالع مولود این مثلثات بود و طالع مولود اندک برادر و خواهر بود اکر در برج ماده بود و طالع این مثلثات بود مولود را فرزند بسیار بود اکر افتاب در طالع بود مولود از خویشان بی بهره بود **خانهٔ چهارم** سخن در شرف پدر اکر مستولی بر برج چهارم در وتدی بود یا مایلی الوتد در خانه یا شرف یا حد مثلثه خویش پدر مولود شریف بود بر حسب موضع مستولی بر رابع و اکر بهرام چنین بود و صاحب حیزان بود **دلیل ب** اکر مشتری در رابع بود خانهٔ خویش یا شرف پدر مولود بزرکوار بود باشد و بود که از ائمه و قضاة

احکام مثلث العاقبه
و با فیه المنازل

و حکام باشند دلیل ج اگر صاحب سهم الاب در وتدی بود از اوتاد
سعود و قوی حال پدر مولود بزرگوار بوده باشد دلیل د اگر سهم الاب
یا سهم الام در حادی عشر و خامس و تاسع و ثالث باشند و صاحب
مولود شریف باشند و بزرگوار دلیل ه اگر صاحب رابع سهم در وتدی
بود قوی حال پدر مولود بزرگوار بوده باشد دلیل و اگر آفتاب
در شرف خویش بود صاحب در فلک اوج دور از نحوس و بطالع روزی
بود پدر مولود در ولایت خویش بزرگ نام و بزرگ قدر بوده باشد
دلیل ز اگر دلائل پدر در وسط السما باشد قوی حال یا در طالع اصل
که وسط السما رابع است قوی حال پدران مولود اشراف و بزرگان
بوده باشند دلیل ح اگر سعود بدرجه اجتماع مقدم نظر دارند
پدر مولود شریف بود اگر بدرجه استقبال از جزو قمر گرفته باشند
مادر مولود بزرگوار بود دلیل ط اگر برج چهارم آفتاب و زحل و مشتری
نظر مقبول دارند پدر مولود بزرگوار بود و اگر قمر و زهره نظر دارند
مادر از پدر شریفتر بود دلیل ی اگر زحل در اسد بود و در موالید
نهاری و راجع و محترق بود و سعود بوی نظر دارد مولود مهتر زاده

بود

بود و مریخ در وتد مغرب مولود ریح بواسیر بود و چون صاحب
سابع نحس بود و در سابع طالع هیچ سعدی بوی نظر ندارد مولود را
از اسافل ریح بود چون در میلاد نهاری زحل در برج سابع بود مولود را
بواسیر و وجع الرحم باشد. و اگر سهم السعادة با مریخ بود در عقرب
مولود از مقعد رنجور بود در وجع الامعا مریخ در عقرب بود بی شهادت
مشتری و زهره و عقرب برج طالع بود دلیل قروح امعا بود دلیل ب
چون مریخ در میلاد نهاری با ذنب بود در برج چهارم دلیل قروح
امعا بود دلیل ج زحل و مریخ در سادس و دوازدهم قروح امعا بود
دلیل د زحل با ذنب در سابع طالع دلیل قولنج و قروح امعا بود دلایل
علل اسیر قمر در ثانی طالع در برج رطب بمقارنه زحل و زحل هابط
مولود ادره و عظیم الخصیه باشد دلیل ب اگر زهره با مریخ بود در
ثامن و ثامن عقرب بود و زهره تحت الارض بود مولود ادره بود
دلیل ج اگر زهره و قمر و مریخ در ثامن بود در عقرب در خصیه مولود
علتی بود خاصه که مشتری ساقط بود دلایل اصلع چون طالع اسد
یا سنبله بود یا عقرب بود مولود اصلع بود چون طالع سرطان بود بهولم

دروی باقمر وقمر ومریخ بر تربیع یکدیگر باشند یا بر مقابله مولود اصلع
بود دلیل ب اگر سهم السعادة وسهم الروح والدین ومستولی برایشان
در وقت ولادت در حمل بود مولود اصلع بود واگر سهم السعادة وسهم
الرب ومستولی برایشان در جدی بود مولود را بر سر موی اندک
بود دلیل ج اگر مشتری در دوازدهم بود مولود اصلع بود دلایل
الکره قدر دوار فر بود زهره در خانهٔ زحل مولود قدر دوار فر بود وکذا بغل
خاصه در جدی دلیل ب عطارد صاحب سادس بود مولود الحربون
ومسن الریح دلیل ج زهره در خانهٔ قرکند ابغل ومسن الریح بود •
دلیل د زهره در بیوت مشتری مولود مسن الریح وقدر باشد •
دلیل ه زهره در بیوت ماه در حد وی زحل همین دلیل بود •
دلیل و طالع حمل وقمر با زحل در طالع مولود الحی ومسن الریح بود •
دلایل منفعت بدن قمر محترق بود ناقص در ضوء ومنصرف از نحس در وتد
مولود ضعیف البدن دلیل ب آفتاب در طالع بر نطاق ثانی بر فلک
اوج وزحل بر تربیع یا مقابله وی مولود ضعیف بود دلیل ج طالع
سرطان وقمر در طالع متصل بزحل مولود ضعیف بود دلیل د آفتاب

ساقط

ساقط از طالع ومریخ در هبوط در برج نایل وقمر بر تربیع یا مقابله زحل
مولود ضعیف بود دلایل اوجاع زحل بمفاصل قمر در سهم الزمان در ثانی
طالع ومریخ از مقابله بدیشان ناظر مولود را کسری افتد وخلعی دلیل ب
قمر مقارن مریخ بود در وتدی بعض از مفاصل مولود ببرند دلیل ج
قمر در برج منقطع الاوصال بود ومریخ بوی ناظر بود از سابع همین دلالت
کند دلایل کوسج واندک موی روی طالع چون حمل وسرطان وعقرب
وجدی وحوت بود وسهم السعادة در وی بود مولود اندک موی
روی بود دلیل در زمانة الرجلین زحل ومریخ وعطارد با مشتری
وزهره در رابع مولود را آن پای آفتی رسد چون نحوس بزحل ناظر بود
وزحل در ثانی عشر بود یا سادس مولود اعرج بود دلیل ب چون مریخ
وراس آفتاب در برج ششم طالع باشند مولود را پای خلل بود دلیل ج
چون سهم السعادة وسهم الحاذه ومستولی بر ایشان در قوس یا جدی
یا دلو یا حوت بود مولود را نقرس بود یا اکله در پای افتد دلیل د
اگر قمر مستولی بود در برج سادس از طالع واتصال او بمریخ بود از مقارنه مولود را
پای افکار بود ششم اگر زحل وقمر ومریخ در ثانی بود از طالع دلیل علت وریخ بود

در بای **دلیل ه** اگر سهم ازمانه در دوازدهم طالع بود و نحوس بوی ناظر بود
دلیل زمانت بود در پای و مولود را احتیاج با مقعد **دلیل و** اگر برج منقلب
بود مولود احنف بود **دلیل ز** صاحب طالع در دوازدهم بود یا نحوس یا تربیع
و مقابله دلیل خلل پای بود **دلیل ح** اگر افتاب و قمر و زحل در برج سادس
از طالع بود او را ارتعشی و تشنج پای خلل کند و بود که از نقرس افکار شود
و اگر مریخ در سیوم طالع در جدی خویش در پای او خلل بود **دلیل ط**
اگر برج منقلب بود یا انصف بود یا مختلف الخلقه مین **دلیل ی** اگر زحل
در سادس بود مولود را لدبر هذت و بعضی دیگر ها بود و پای از نقرس عیب
نا درستی خاصه که میلاد دلیلی بود در اعضای کردان عیب و خلل بود
دلیل یا اگر دلایل مرض و عیوب و عاشر و نان خلل در جانب چپ
بود و همچنین آن بهر انقلت کرفوق الارض بود بر جانب چپ دلالت
کند و تحت الارض بر جانب راست **احکام خانه هفتم دلایل تزویج**
اگر کوکبی بی مریخ و زهره بود طلب و از سابع و صاحب او و سهم التزویج
و صاحب او و زهره و ارباب مثلثات او اگر زهره از مریخ منحوس بود
دلیل زنا و فجور و امثال این بود و اگر مشتری مسعود بود دلیل صلاح و عفت

احکام البیت السابع وفیه ... الدلایل

زنان

زنان و امثال این و اگر زهره بر زحل منحوس بود دلیل نکاح و انقطاع نسل بود
از موالید کسانی که غریب باشد اگر سهم المریخ بد حال بود و زهره در رابع
مذکر بود بر حال مولود عمر در غربت گذارد و اگر ارباب مثلثات زهره
بوی ناظر نباشند و نه بوسط السما مولود هرگز زن نخواهد و اگر مثلثه
نخستین زهره در حدود نحوس بود در رابع و در برج غریب بود مولود
بر زنان اندوهگین شود و زن کمتر کند و اگر زهره منحوس بود و بقمر ناظر
بود و بطالع ننگرد و زحل در برج هفتم زهره بود بی نظر مشتری مولود
زن نکند و اگر سهم التزویج در برج دوازدهم بود و نحوس ناظر بود بوی
و سعود ساقط و یا محترق و تحت الشعاع بود این مولود هرگز زن نکند
در موالید کسانی که از زواج او عفایف و حرایر باشند صاحب نهم
در سابع زنی مولود پارسا بود و متدینه **دلیل ب** مشتری و زهره
و عطارد در سابع زنی مولود با جمال و عفت بود و مولود از وی بهره
مند بود **دلیل ج** خداوند مثلثه سابع در تاسع مولود در غربت زن کند
و آن زن پارسا و با هنر بود **دلیل د** و اگر زهره در وسط السما بود و سعد
بوی ناظر بود و نحوس ساقط مولود زنی کند با اصل و نسب و او را از آن

زن نیکوئی رسد چون زهره از تحت الشعاع دور بود و در هفتم خانهٔ
خویش بود و سعود او در اوتاد یا از مایلی الاوتاد بوی نظر دارد مولود را
زنان با عفت و با جمال باشند خاصه که مشتری ناظر بود دلیل ه
اگر سهم التزویج در عاشر بود از طالع و صاحب او بری بود از نحوس
مولود زنان معروفه بزنی کند منسوب بخیر و صلاح و عفاف •
دلیل و اگر صاحب او مسعود بود از اولاد روسا و عظما و اشراف بود •
دلیل ز اگر سهم در رابع بود از طالع مسعود مولود از خویشان خویش
زنی بزنی کند با جمال و عفت دلیل ح اگر سهم التزویج در پنجم طالع بود
مولود زنی کند که بزاد از وی کمتر و اما توانگر و با عفت بود دلیل ط
اگر مشتری بقمر می نگرد از تثلیث یا تربیع و زهره در دوازدهم بود یا در هشتم
مولود را زنان باشند از اهل خیر و صلاح و عفاف دلیل ی مقیم عفاف
المراة در خانهٔ سعد و سعود بر ایشان ناظر دلیل عفاف زن بود دلیل یا
اگر مشتری خداوند سهم التزویج بود از وتد مغرب مولود به حال
زنی کند که از اقارب خویش و این بغایت مجربست و اگر زهره خداوند
سهم التزویج بود و در سابع طالع بود مولود زنی کند از جهت لهو و طرب

و اگر خداوند سهم التزویج عطارد بود و در سابع بود مولود زنی خواهد
از جهت استهزا و مسخرگی در شناختن آنکه زن بی شوهر کند از کدام صنف
مردم بود اگر مریخ در خانهٔ زحل بود و یا بر تثلیث زحل زن شوهر پیر کند
و اگر در خانهٔ مشتری بود شوهری عاقل و زیبا کند و اگر در خانهٔ عطارد
بود شوهر مستوفی یا دبیر یا نقاش کند یا بازرگان و اگر در خانهٔ زهره بود
شوهری نیکوروی و خمرخواره کند و اگر در خانهٔ آفتاب بود شوهری معروف
و محتشم کند و اگر در خانهٔ قمر بود شوهری زکی یا قاضی کند خاصه که مشتری
ناظر بود اگر صاحب مثلثه مریخ و مریخ در برج ثابت بود یک شوهر بیش نکند
و اگر برج منقلب باشد زیادت و خداوند مثلثه مریخ دلیل ازواج بود
بر آن حکم باید کرد و اگر زهره و مریخ در حد یکدیگر باشند و بیکدیگر ناظر
این زن در نکاح کردن رسوا شود و اگر زهره شونده باشد بتربیع مریخ
این زن شوهر را دوست دارد و شهوت پرست باشد زحل چون با زهره
بهم بود یا بر تربیع و بمقابله بود بیمار روان و یا زاینده بود و اگر مریخ بسهم
التزویج ناظر بود از تربیع یا مقابل خداوند طالع نکاح پنهان کند و از آن
بوی نبینند و اگر سهم التزویج در خانهٔ مشتری بود و زنان و شوهران

منضجع باشند واکر سهم التزویج در خانهٔ مریخ بود و زن شوهر جوان کند
یا شوهر زنی جوان کند **دلایل کسانی کی زن ایشان پارسا باشند**
اکر برج طالع خانهٔ سعدی بود و سعدی بوی ناظر زن پارسا باشد و اکر بخلاف
این بود ناپارسا باشد **سهم عفاف المراة** در بروج و بیوت نحوس و نحوس منظری
نحوس زن ناپارسا بود و اکر در طالع سهم التزویج این با مریخ بهم بود زن
ناپارسا بود عطارد و زهره جون در حمل یا مغرب باشند یا درجه وسط
السما پارسا بود و اکر زهره و قمر در سابع یا در جدی یا در وسط السما
بود زن پارسا بود و اکر زهره با مریخ بود و یا در جدی مریخ و مریخ از
تربیع یا المقابله ناظر زن پارسا بود و اکر زهره در خانه یا در جدی مریخ
بود و مریخ در خانه یا حد زهره زن ناپارسا بود و بدان رسوا شود کر آفتاب
و یا مریخ ناظر باشد و شرقی و اکر غربی باشد پنهان بماند **دلایل**
کسانی کی با زنان نظر بوی ناشهود ... کنند هر کی اکر زهره در وسط السما بود
و عطارد و مریخ بزهره ناظر و سعود ساقط وی با زنان بخلاف معهود
رود و اکر این برج منقلب بود و برجی بسیار شهوت بود و طالع آن زن
بود و قمر بدین سه کوکب ناظر بود آن زن این معنی خواهد از غایت

شهوت

با زهره بود مس ... بعد از زنان ناد شود و بعد از شوهر ناد شود و اکر سهم التزویج

دهد ایشان از وی میراث یابند **شناختن آنکه پدر مولود زنی دیگر**
کند جز مادر او یا نه دلیل اول اکر قمر و سهم الام و زهره قوی حال نباشند
پدرش زنی دیگر کند کی بدان سبب حیرت و رنج بمادرش رسد اکر این
دلایل در بروج عبید باشند جون ثور و سنبله و جدی کنیزکی خرد اکر
در بروج حر او زنی آزاد کند **دلیل ب** اکر سهم الاب و صاحبش در سابع
باشند میان پدر و مادر مولود عداوت افتد **دلیل ج** تربیع نیرین
دلیل احتراق مادر و پدر بود تربیع زهره و زحل و مقارنهٔ نیرین دلیل آن
بود کی بنا خوشی با یکدیکر زندکانی کنند **شناختن آنکه فرزند مال**
مادر و پدر تلف کند دلیل اول جون اثناعشریهٔ آفتاب در ثانی
عشر طالع افتد مولود مال مادر و پدر تلف کند **دلیل ب** اکر نحوسی
در وتد رابع بود و نحوس ناظر بوی مولود مفسد مال مادر و پدر
بود **دلیل ج** اکر برج دوم آفتاب نحس بود مولود مادر و پدر تلف کند
دلیل د اکر زحل بقمر از سابع نکرد مولود مال مادر و پدر هلاک کند
و مادرش بسبب او هلاک شود **دلیل ه** اکر آفتاب و زحل مقارن باشند
مال مادر و پدر مولود تلف کند و بدین سبب هلاک شود **دلیل و**

اگر آفتاب مقارن مریخ بود و قمر در تربیع ایشان بود و مال پدر مولود بزیان
آید دلیل ز اگر آفتاب در سوم طالع بود یا در دوازدهم و مریخ بوی ناظر
مولود مال پدر و مادر تلف کند دلیل ح اگر قمر در سوم یا در دوازدهم
بود و مریخ بوی ناظر مولود مال مادر و پدر تلف کند والله اعلم
دلایل علل مادر و پدر اگر آفتاب و مثلثات او بشب در سادس یا ثانی عشر باشند
منحوس پدر مولود زمن بود و اگر قمر و زهره بود مادر مولود زمن بود
اول اگر برج دوم از موضع آفتاب نحس بود مولود پدر مولود مبادرض بود
و اگر بشب بود و زحل همچنان اگر قمر و زهره بود مادر مولود بود
دلیل ب چون اجتماع دلیل پدر بود و چون استقبال دلیل مادر اگر مستولی
بر ایشان در سادس طالع یا سادس ایشان بود پدر و مادر و مولود بیمار
باشند و ناقص دلیل ج اگر زحل محترق بود دلیل آفتی بود از آفتاب
یا از آتش که پدر مولود را رسد علی الخصوص که طالع شبی بود دلیل د
بودن آفتاب در نهم در طالع روزی دلیل فضل و علم پدر بود اما تا به
بود پدر دلیل ه اگر آفتاب از صاحب سادس یا از صاحب ثانی عشر
یا ثامن منحوس بود پدر مولود را عیبی بود دلیل و اگر قمر منصرف بود

از

از زحل مادر را بیماری بود دلیل ز اگر مریخ بقمر ناظر بود شرفی در چشم مادر
بود دلیل ح چون مریخ بمقابلهٔ آفتاب بود سبب مرگ پدر بود و در
دیدهٔ او خلل کند دلیل ط اگر زحل از عاشر بر آفتاب مشرق پدر مولود
را جذام یا برص یا امثال این علتی بود در مدت عمر مادر و پدر
اگر زحل مستولی بود بر درجهٔ قمر مادر کوتاه عمر بود دلیل ب
مستولی بر موضع آفتاب با کدخدا عمر پدر بنهد و بزاید بیفزاید و بنواقص
بکاهد دلیل ج خداوند خانهٔ قمر یعنی مستولی بر موضع قمر دلیل عمر
مادر است موضع وی نگاه دار عطیه وی تحت موضع بگیرد و بنظر
سعود و نحوس زواید و نواقص اعتبار کن دلیل د خداوند سهم
و صاحب بیت السهم هر کدام که قوی تر باشد و سهم ناظر باشد کدخدای
عمر پدر و مادر باشند و موضع وی اعتبار کنند و بزواید بیفزاید
و بنواقص عطایا بکاهد دلیل ه سهم الاب اگر در وتد بود هیلاج
بود و ناظر بوی از ارباب حظوظ کدخداه عمر بدان وضع بنهد
و همچنین سهم الام و این از اسرار احکام است و وجه رابع هیلاج عمر
پدر است و مستولی بوقت ولادت ناظر بوی هیلاج همچنین بود در حق

و بیفزاید

عاشر دلیل عم مادرست و مستولی کر ناظر بود و کد خداه و بزوائد رع
و نواقص اعتبار کند و کد خداه مادر و پدر بدین اعتبار کر کفتیم در
بیشتر موالید سالهای صغری دهد چون بغایت حال باشد وسطی دهد
اکر در وسط الرجوع بود سالهای صغری دهد بنقصان ثلثی و اکر اوایل
رجوع بود ثلثی سالهای کوچک نقصان باید کرد از سالهای صغری کد
خداه **در علم پدر** اکر صاحب خانهٔ افتاب در تاسع بود بروز و صاحب
او در وتدی خاصه در طالع او وسط السما مولود را پدر عالم بود و معروف
بعلم **دلیل ب** اکر صاحب خانهٔ افتاب از کواکب علوی بود از علوم غوامض
خبر دهد و اکر سفلی بود از علوم ادب و منطق را استیفا و غیر آن
بر حسب دلالت زهره و عطارد و قمر **در بودن فرزندی مثل پدر**
یا مخالف اکر صاحب طالع قوی حال تر بود از صاحب رابع و دلیل پدر
مولود از پدر بزرکوارتر بود و اکر ضعیف بود از پدر کمتر بود **دلیل ب**
اکر افتاب و صاحب خانهٔ او در اوتاد باشد قوی حال و صاحب
طالع بر ایشان ناظر بود اکر این وتد بود مولود مثل پدر بود اکر این وتد
خانه یا شرف صاحب طالع بود از پدر فاضل تر بود اکر در مایل یا در زایل

بود

بود از کمتر بود **دلیل ج** اثنا عشریه نیرین بکیر اکر در وسط السما افتد
پدر از فرزند فاضل تر بود **دلیل جدی و جده** جد را از سابع کیرند
کر چهارم چهارم است و همچنانکه برج چهارم و مستولی بروی حکم
پدر کند پدر را برج هفتم و مستولی بروی حکم جده را و خانهٔ جده
همین است زیرا که وی دهم دهم است و دهم دلیل مادرست دهم
دهم جده است از اینجا سم بر جد حکم کنند سم بر جده والله اعلم **دلیل
مرک مادر و پدر** مریخ در اسد دلیل مرک فجا بود پدر را و زحل از سرطان
دلیل مرک فجا مادر را **دلیل ب** مریخ در سرطان مادر فجا میرد و پیش
از مرک چشم چپ او تباه شود **دلیل ج** اکر مریخ بنظر نا مقبول بقمر
نکرد و قمر در برج غریب بود و مادرش از وجع الارحام میرد
دلیل د اکر مریخ در سابع بود و با فتاب و قمر ناظر بود پس هر که میان
فرزند و مادر و پدر تفرقه افتد **دلیل ه** اکر افتاب مقابل زحل بود
پدر مولود از اسهال میرد اکر قمر بود مادر **دلیل و** سهم الام با قمر
در حوت و طالع اسد و قمر متصل بمریخ از مقابلهٔ زهره بعد [illegible]
مشتری در میزان مادر در روز بمیرد **دلیل ز** سهم الاب در ثانی

وثامن وسادس وثانی عشر وصاحبش از وی ساقط وا زطالع پدر درغربت
میرد دلیل ج اکر ذنب با سهم الاب جدجدبرج آبی پدر در دریا دربای
غرقه شود اکر در برج اتشی بود اتش بسوزد اکر برج خاکی از تشنکی هلاک
شود دلایل مادر و پدر و خواهران و برادران سهم الاب
وسهم الام وسهم الاخوة را تسییر تواند جون بجسد با نحس یا مقابل نحس
رسد دلیل مرک ایشان بود برای دلیل مادر زبر و زموضع قمر وسهم الام را
و بتب زهره وسهم را بر آید هرکجا کو رسد دلیل خوف ایشان بود دلیل
ب هر وقت کر نیرین پیشتر بنحسی رسند بیم هلاک مادر و پدر بود
دلیل ج جون زحل بسیر خویش بخداوند حد سهم الاب یا خداوند حد
سهم الام رسد بسوزد یا بجرم دلیل هلاک ایشان بود دلیل د اسها
سهام الاب سهم الاب و تسیر سهم موت الاب بر اید هر برجی را نشانی
جون بثامن خانه سهم رسد یا بجرم نحسین دلیل ه مسیر سهم موت
الاب بر اید اکر بشعاع نحوسی رسد تا بنحوس تسیر یا بیشتر بوی رسد
دلیل مرک پدر بود دلیل و درجه رابع وعاشر ادلا بنحوس وشعاعات
ایشان بر اندان وقت که بجرم نحسین رسد دلیل مرک ایشان بود والله

سبحانه

سبحانه وتعالی اعلم دلیل شناختن انکه یا پدر مولود از پیش میرد
یا مادر اول بنکر تا بعد از ولادت کدام سهم از پیش تحت الارض خواهد
اکر سهم الاب بود از پیش پدر میرد واکر سهم الام بود از پیش مادر میرد
دلیل ب اکر زحل وافتاب منحوس تر از قمر و زهره بود پدر پیش میرد
واکر سهم الام بود از پیش میرد واکر بر قلب بود بر قلب دلیل ج اکر افتاب
در اخر درجه بروج افتد پدر از پیش میرد واکر قمر بود مادر دلیل د
اکر بهرام واکیوان در بیت الآبا بود پدر از پیش میرد دلیل ه اکر افتاب
در طالع بود منحوس هنوز بر نیامده باشد پدر از پیش میرد دلیل و
اکر زحل نور بر سهم الاب دارد پدر از پیش میرد واکر بر سهم الام مادر حکایت
من رکاب داری داشتم در طالع او قمر مقارن زحل بود و زهره تحت
الشعاع افتاب بتربیع مریخ مادر و پدرش در سنه ثلاث واربعین بیک
ساعة بمردند چنانکه هر دو جنازه بیکبار از ان سرای بر داشتند واکر
مریخ از عاشر مشرف بود بر زحل پدر پیش از مادر میرد دلیل شقا
مادر و پدر دلیل اول ارباب حدود نیرین تحت الشعاع باشند یا
مقارن نحوس مادر و پدر مولود در ویش باشند دلیل ب جون

بلغ

نحس در روند خرب باشد بترین ناظرین هر نظری که باشد پدر و مادر
مولود درویش باشند دلیل ج چون آفتاب در سابع بود نحوس
بوی ناظر و با قمر همچنین بلغند پدر و مادر مولود درویش باشد
دلیل د اگر در هفتم زحل بمقابله آفتاب بود پدر مولود را بلاها
رسد و اگر قمر مقارن یا مقابل مریخ بود مادر را دلیل ه اگر در هفتم
برج آفتاب نحسی بود دلیل بدبختی بود و اگر قمر در سوم طالع بود که
ششم عاشر است و بایت عقد بود مادر مولود بدبخت بود دلیل و
بودن نحوس در اسد که خانهٔ آفتاب است دلیل شقای پدر بود و بودن
نحوس در سرطان که خانهٔ قمر است دلیل بدبختی مادر و نحوس توان
بودن که زحل بشب در خانهٔ ماه بود و مریخ بروز در خانهٔ آفتاب
دلیل ز اگر ذنب در اسد بود دلیل بدبختی پدر بود و رنج او و اگر در
سرطان بود دلیل رنج مادر بود دلیل ح اگر قمر مقارن زحل بود دلیل
ضعیف و بیمارگی مادر بود دلیل ط اگر هلال استقبالی بود و قمر
نور استقبال بمقارنهٔ مریخ شوند دلیل بلا و آفت مادر بود خانهٔ
پنجم دلیل بودن فرزند چون مشتری و زهره و عطارد قوی حال باشند

در

در طالع مولود را فرزند بود دلیل ب چون عاشر بتثلیث یکدیگر باشند
مولود را فرزند بود دلیل ج چون زحل در وسط السما بود مستقیم
و مشتری بوی ناظر دلیل بسیار فرزند بود دلیل د ارباب مثلثات
مشتری بوی اول و ثانی قوی حال و مسعود باشند دلیل بسیاری فرزند
و نیکبختی ایشان بود دلیل ه اگر در پنجم طالع سعدی بود و صاحب
پنجم مسعود بود مولود را اولاد بسیار بود دلیل و اگر مشتری در طالع
بود و مریخ در مغرب مولود را فرزندان باشند نیکبخت و نیکوکار
بود دلیل ز اگر وسط السما برجی بسیار فرزند بود و در آن برج
کواکب سعد بود چون مشتری و زهره و عطارد در مغرب بود
مولود را فرزندان نیکبخت باشند دلیل ح چون سهم الولد در وتدی
بود از اوتاد و قوی حال بود صاحب او مولود را نسل بسیار بود
دلیل ط اگر عطارد در طالع و قمر در مغرب مسعود بدیشان ناظر
و نحوس ساقط مولود را فرزندان بود و شاد بود بفرزندان
دلیل ی اگر ادلاء الولد در طالع یا در وسط السما یا در یازدهم
باشد مولود را فرزندان بسیار بود در جوانی و اگر دلایل در دوم

وهفتم وهشتم بود فرزند بود اما دیری اکر دلایل و بذر در بروج وارباع
مذکر بود فرزندان پسران باشند اکر بروج وارباع اناث باشند دختران
باشند واکر مختلط باشند لو زهره وصنف باشند دلیل یا دلایل در
بروج بسیار فرزند بود وکواکب فرزند بود مولود را فرزندان بود کوا
فرزندان مشتری وزهره وقمر است وافتاب وزحل ومریخ دلیل اندک
فرزند بود عطارد اکر مشرقی بود دلیل کثرت فرزند واکر غربی بود دلیل
اندک فرزند بود بروج بسیار فرزند سرطان وعقرب وحوت بود بی و
عقیمه جوزا واسد وجدی وسنبله واول ثور ومیانه میزان دلیل یب
اکر مثلثه نحسین مشتری شرقی بود فرزند بود بعد از نومیدی
وهمچنین اکر مشتری در شرف یا در خانه مولود فرزند ایند
وهمچنین اکر عطارد در خانه مشتری بود دلیل یج اکر مشتری در
شرف یا در خانه مولود فرزند ایند واکر عطارد در خانه مشتری
بود دلیل ید اکر صاحب مثلثه مشتری در برج ذوجسدین بود
دلیل کثرت اولاد بود دلیل یه اکر مشتری وزهره وعطارد از نحوس
محروس باشند وقوی حال باشند مولود را فرزندان باشند واکر منحوس

درو بال باشند مولود را فرزند بود دلیل یو اکر سهم الولد فوق الارض
بود بری از وسعه منحوس جز ذنب مولود فرزند بسیار بود دلیل یز
اکر صاحب خامس در برج ذوجسدین بود از زنان پراکنده فرزندان
بود دلیل یح قمر در برج قوی حال دلیل بسیاری فرزند بود دلیل
بیماری فرزندان اکر صاحب بیت زهره در عاشر بود از طالع مولود را
فرزند بیمار باشد نه کامل خلق دلیل ب اکر مستولی بر دلایل اولاد و سهم
الاولاد در عاشر باشند که سادس خامس همچنین دلیل کند دلیل ج
سهم مستولی بر خامس با سهم اولاد ومستولی بر وی در سادس طالع
بود همچنین دلیل کند دلیل د چون اولاد دو دوازدهم افتد اولاد ناقص
باشند و بیمار و از آن بیماری هلاک شوند که این خانه ثامن خامس
است دلایل عقیم واندک فرزند مشتری در سابع طالع مولود اندک
فرزند و عقیم بود دلیل ب افتاب در سابع طالع دلیل عقیم بود دلیل ج
چون مستولی بر خامس در برج عقیم بود منحوس مولود عقیم بود
دلیل د زهره بمقارنه زحل دلیل اندک فرزند بود دلیل ه مشتری بمقابله
با تربیع زحل ومنحوس بود ناظر دلیل قلت فرزند بود وبود که این کس را

فرزند نبود دلیل و چون نحسی در خانهٔ پنجم بود واگر صاحب خامس منحوس
بود با حتراق یا هبوط یا وبال یا مقابله و مقارنه و تربیع نحسی مولود را اندک
ولد بود دلیل ز اگر قمر در حمل یا در میزان بود مولود اندک فرزند بود
دلیل ح اگر سهم الولد منحوس بود در خانه دوم مولود قلیل الولد بود
دلیل ط اگر سهم الولد مقارن زحل بود مولود اندک فرزند بود دلیل ی
اگر نحوس بر مشتری و زهره و عطارد مستولی باشند مولود را از مرات
فرزند رنج رسد دلیل یا اگر مستولی بر برج پنجم در ثالث و تدی بود
مولود عقیم بود دلیل یب اگر زحل در طالع بود و زهره در مغرب مشتری
بر ایشان نظر ندارد مولود عقیم بود دلیل یج اگر صاحب مثلثه مشتری
در سوم و تدی بود محترق بود تحت الشعاع مولود عقیم بود دلیل ید
سهم الولد در ثانی عشر و سادس بود مولود عاقر بود دلیل یه اگر زحل
با سهم الولد بود مقارن یا در یک برج باشند مولود عاقر بود دلیل یو
اگر آفتاب در برج عاقر بود مولود عقیم بود دلیل یز اگر مستولی بر دلیل
ولد ساقط بود و سعود بوی ناظر نبود و نحوس بوی ناظر بود مولود را
هیچ فرزند نباشد و انچه باشد اندک عمر باشد و بمیرد و هیچ فرزند

ازوی

ازوی باز نماند دلیل یح اگر اسد در برج پنجم بود و افتاب منحوس بود
عقیم بود دلیل یط اگر عطارد منحوس و جوزا برج پنجم بود مولود
عقیم بود دلیل ک اگر پنجم دلو بود و زحل منحوس بود مولود را فرزند
نبود دلیل کا اگر پنجم جدی بود و زحل منحوس بود مولود مرات فرزند
بیند در معرفت اعداد ولد بنگرد بصاحب مثلثه مشتری اول
و دوم اگر فوق الارض باشند در یک برج از ایشان بشمرد تا مطالع هرچه
میان ایشان بود ان برج ان عدد فرزندان بود و اگر در یک برج باشند
هر که قوی حال تر بود ازوی بگیرد تا ازان کوکب که مستولی بود بر مکان مشتری
اگر فوق الارض بود ازوی تا بطالع بگیرد اگر میان ایشان برج ذو جسدین
بود دو گیرد ان برج را و اگر زهره و مشتری در میان این کوکب و مطالع
باشند در عدد دیگر گیرد و اگر زحل و مریخ بود دلیل مرات در فرزند بود
ازین جمله اگر سعود باشند و اگر منحوس باشند در فرزند خرد و یا خلیفه
باشند اگر دلیل ولد چنانکه گفتیم تحت الارض بود از طالع بود تا بوی
بشمرد ذو جسدین را دو گیرد دلیل دیگر اگر مثلثه مشتری را در وسط
السما طالع یابد او را چهار فرزند بود اگر در وتد مغرب بود هفت

فرزند بود خاصه که سابع حمل بود ب دوم موضع سهم الولد بنکرد تو
و موضع مستولی بروی از موضع خدا وند سهم الولد تا بموضع سهم الولد
بکیرد انکه میان ایشان بود آن از اعداد برج آن عدد اولاد بود دلیل ج
بنکر تا چند کوکب به برج پنجم نظر دارد بعدد آن کوکب فرزند بود
دلیل د اکر حوت برج پنجم بود از طالع و مشتری در مکان صالح مستقیم
بود مولود را دوازده فرزند بود دلیل ه اکر سرطان بیت الولد بود
و قمر در موضع صالح را بدرجه حساب و صنوه مولود را شانزده فرزند
بود دلیل و اکر عقرب بیت الولد بود و مریخ در مکان صالح مستقیم
السیر مولود را چهارده فرزند بود و هرمس دوانداشته است درین
باب سخن کفتن تا خیانت زمان پیدا نیاید دلیل ز اکر حمل برج پنجم بود
و مریخ منحوس بود مولود فرزند بعد از سی سال باشد و او را عدد
فرزند که بماند دو یا سه پسر و دختری دلیل ح اکر پنجم میزان بود
و زهره منحوس بود مولود را دختران باشد که از ایشان رنج و عار بیند
دلیل ط اکر ثور خانه پنجم بود و زهره در هبوط بود از مولود بیت
فرزندیش باز نماند دلیل ی بنکرد تا مشتری از طالع یا رابع و سابع

اعاسر

یا عاشر و یا بیت الولد یا بیت الرجا سهم الولد می نکرد یا نه اکر از طالع نکرد
سهم از تربیع را چهار فرزند بود از تثلیث سه فرزند بود از تسدیس
دو بود از مقابله سه اکر از شرف خویش نکرد هفت عدد دهد از بیت
المال سه از ثامن و بیت السفر از هر یکی دو و از دیکر خانها از هر یکی یکی
مریخ از تربیع و طالع سه دهد از تثلیث و تسدیس دو و از مقابله چهار
از وسط السما و بیت الرجا یکی از هفتم و وتد تحت الارض یکی از هر خانه
دیکر کر باشد یکی دهد از شرف خویش بتربیع چهار از تثلیث و تسدیس
و تثلیث سه دهد از مقابله پنج زحل از طالع و نظر تربیع بسه هر دو دهد
از تثلیث از مقابله و تسدیس دو از وسط السما و بیت الرجا و از بیت الاز
یکی از خانه شرف از تربیع و تثلیث و مقابله سه از تسدیس دو زهره
از طالع و تربیع و تثلیث سه از تسدیس دو از مقابله چهار از بیت العرس
و وتد الارض و بیت السفر و بیت المال دو و از دیکر خانها یکی از برج شرف
خویش بتربیع چهار از تثلیث سه از تسدیس چهار از مقابله هفت از دیکر
خانها یکی عطارد از تربیع و طالع دو از تثلیث سه و از مقابله سه از
تسدیس یکی از وسط السما و بیت الرجا سه از شرف یا از خانه از تربیع و تثلیث

سه از تسدیس دو از مقابله پنج از دیگر مواضع یکی اما در خانهٔ دوازدهم
اگر مشتری در وی بود سهم ناظر و مشتری قوی حال بود و این نظر
از تربیع و تثلیث بود سه دهد اگر از مقابله بود چهار دهد اگر از
تسدیس بود دو دهد مریخ از بیت الاعدا چنانکه گفتیم از تربیع سه
دهد بفرمان خدای از تسدیس و تثلیث دو از مقابله سه قمر از تربیع
و مقابله و تثلیث در بیت الاعدا قوی حال سه از تسدیس یکی و همچنین
زهره را آفتاب از سابع و دوازدهم در حظوظ خویش از تربیع و تثلیث
و مقابله یکی دهد از تسدیس دو و همچنین زحل و هر دلیل که نحس بود
ازان فرزند شادی نبینند و هرچه سعد بود ازان برخوردار
یابد والله اعلم **در وقت فرزند دلیل الف** اگر قسمت جد مشتری کند
یا اینها مستوی ببرج مشتری رسد و موضع او دلیل فرزند بود
دلیل ب اگر مشتری بدرجهٔ بیت الولد رسد یا بدرجهٔ سهم الولد
دلیل فرزند بود **دلیل ج** اگر مشتری باثنا عشریهٔ خویش رسد
سهم دلیل فرزند بود **دلیل د** اگر صاحب بیت الولد بما شرایط و دران
برج حظی دارد و صاحب بیت الولد از کوکب علوی بود ان سال دلیل

فرزند

فرزند بود **در برخورداری یافتن بفرزند** اگر زحل و زهره در میلاد
دو زنی تثلیث یکدیگر باشند مولود را از فرزند برخورداری بود
دلیل ب اگر مشتری و زهره بر تثلیث یکدیگر باشند مولود را از فرزند
آسایش بود **دلیل ج** اگر مشتری قوی حال بود در وسط السما مولود
قوی حال بود و بفرزند شاد بود **دلیل د** اگر زهره در طالع بود
و مشتری در مغرب مولود را فرزندان باشند که بدیشان روشن چشم
و خوش دل باشند **دلیل ه** اگر سهم الولد در طالع بود و صاحب او بری
از نحوس اولاد مولود را باشند بما در و پدر و ایشان را فضل و هنر باشد
و مولود از ایشان منافع یابد **در دیر رسیدن مولود از فرزند**
اگر زحل بمثلثات خویش باشد و مریخ بوی ناظر از تثلیث مولود فرزند
بدبخت گردد اولکن اگر زحل بر مقابله مریخ مولود فرزند شاد دل نشود
دلیل ب اگر زحل در وتد مغرب بود و طالع شبی بود مولود از فرزند محجوب
شود **دلیل ج** اگر زحل در بیت زهره بود مولود از فرزند برخورداری
نیابد **دلیل د** اگر مریخ در وتد مغرب بود قمر بوی ناظر مولود از
فرزند رنج بیند و او را نکبت رسد بسبب فرزند **دلیل ه** اگر زحل

در طالع بود و قمر از مغرب منحوس ناظر و از سعود ساقط مولود از فرزند
رنج بیند **دلیل و** اگر سهم الولد وحشی بود و هیچ کوکب بوی ناظر نبود
از سعود مولود را هیچ تمتع از فرزند نبود و اول فرزند او سقط شود
دلیل ز اگر سهم الولد در طالع بود مولود جفا بیند از فرزند و فرزند
عاق شود **دلیل ح** اگر سهم الولد در سابع بود همچنین دلیل کند
دلیل ط اگر مستولی بر خامس در دوازدهم بود در پنجم مولود را از
فرزند رنج رسد و فرزندان با وی معادات کنند **دلیل کسی که**
فرزند دیگران را پرورد خداوند دوازدهم در خامس و سهم السعادة
در دهم و خداوند دهم در پنجم مولود فرزند غیری پرورد
دلیل ب اگر عطارد و زهره در سابع طالع بود و این خانه خانهٔ مشتری
بود مولود فرزند غیری پرورد والله تعالی عز و جل اعلم و احکم

شناختن آنکه فرزندان مولود قوی حال باشند یا نه

دلیل اول اگر مشتری در طالع بود قوی حال بود و مولود را فرزندان
بزرگ قدر و با حرمت و با مال باشد **دلیل ب** اگر سهم الولد در دوم
طالع بود و مسعود و قوی حال بود فرزند مولود از بزرگان روزگار بود

خاصه

خاصه که صاحب سهم بری بود از نحوس و قوی حال بود **دلیل ج**
اگر سهم الولد در ثانی و ثالث طالع بود مسعود مولود را فرزندان مال
دار باشند و از خویشان منفعت یابد **دلیل د** اگر سهم الولد در رابع
طالع بود و سعود بوی ناظر باشند مولود را فرزندان بزرگوار باشند
و بدرجهٔ آبا و اجداد رسد و از اموال و اسباب اجداد روزی مند
باشند **دلیل ه** اگر سهم الولد در پنجم باشد و سعدی بود ناظر یا متصل
باشند مولود را فرزندان بزرگوار با نام و ذکر جمیل باشند **دلیل و**
اگر سهم الولد در ششم طالع بود قوی حال و سعود بوی ناظر اولاد
مولود اطبا باشند **دلیل ز** اگر سهم الولد در هشتم طالع بود فرزند او
میراث پدر یابد **دلیل ح** اگر سهم الولد در نهم باشد قوی حال
مولود را فرزندان باشند از اهل دین و ورع **دلیل ط** اگر دلایل
فرزند قوی حال باشند در خانه و شرف و مسعود بنظر کواکب
مولود را فرزندان قوی حال و بزرگوار باشند اگر دلایل فرزند از دلایل
طالع قوی حال تر بود و فرزندان مولود از پدر قوی حال تر و محترم
تر باشند و معروف تر **در بد بختی فرزندان** اگر مریخ و زهره

با وی ناظر باشد صح

باقمر باشد مولود را فرزندان مدبر باشد دلیل ب اگر مریخ در طالع بود
و قمر در مغرب مولود فرزندان جاهل و احمق و ناخلف باشند
دلیل ج اگر مشتری و زحل در طالع باشد و مریخ و عطارد و زهره
در وسط السما فرزندان مولود ناخلف باشند دلیل د اگر سهم
الولد در رابع طالع بود که بیت اعدا بیت الولد است و نحوس بوی
ناظر مولود را فرزندان بدبخت باشند و همچنین در عاشر که ششم پنجم
است دلیل ه اگر سهم الولد با دلیل ولد از ششم طالع بود منحوس
مولود را اولاد ناقص خلق و ناقص عقل باشند دلیل و اگر مستولی
بر بیت الولد و سهم تحت الشعاع بود مولود را فرزند پنهانی بود که کس
او را نشناسد و او هم او را نداند دلیل ز اگر مریخ و زهره بهم
نگرند از تثلیث مولود فرزند خویش را نداند و از وی بیزاری کند
و فرزند او ولد الملاعنه باشد دلیل ح اگر دلائل ولد منحوس باشد
و در هبوط و وبال و رجوع و غیر او لا اشقیا باشد در مرگ فرزند
اگر زحل و مریخ در پنجم طالع بود یا از تربیع و مقابله بوی ناظر بود اولاد
مولود را مرگ بد بود دلیل ب چون صاحب خامس در برج یازدهم

بود

بود یا بیت موت الولد است و رب سهم السعادة در ثامن مولود را
هیچ فرزند نبود که نه بمیرد دلیل ج اگر آفتاب در خامس در
برج از طالع مولود را هیچ فرزند نبود که نه بمیرد دلیل د اگر آفتاب
و زحل و عطارد بقمر ناظر باشند از وسط السما مولود را فرزندان
بمیرد دلیل ه اگر زحل یا مریخ بود در طالع یا در وتد تحت الارض
مولود را فرزند بمیرد دلیل و اگر صاحب بیت الولد و سهم الولد
در ثامن طالع بود فرزندان مولود را پیش از وی بمیرند دلیل ز
چون مریخ و عطارد در مغرب باشند یا در وسط السما مولود
فرزند خویش را دفن کند دلیل ط اگر مشتری در رابع بود یا در
سابع و نحوس مقارن یا مناظر باشند بوی از تربیع و مقابله یا محترق
یا هابط دلیل مرگ فرزند بود دلیل ی اگر نحسین مقارن صاحب
بیت الولد بصاحب ثامن و خامس یعنی بصاحب یازدهم متصل بود
اولاد او بمیرد دلیل یا اگر ارباب مثلثات مشتری محترق و هابط
بود یا مجامع نحوس دلیل فوت فرزند بود دلیل یب اگر سهم الولد
در بیت زحل بود و نحس بوی ناظر بیشتر فرزندان بوی هلاک

شوند احوال خانهٔ ششم سخن در بندکان یا بنده باشند یا نه

برج ششم نکو و صاحب مثلثه نحسین و دوم و بمریخ و عطارد و سهم العبید و مشتری برین دلائل اکر مسعود باشند بصاحب طالع متصل باشند دلیل ب اکر عطارد شرقی بود در برج ذو جسدین یا منقلب و قوی حال بود بنده دلیل ج اکر مشتری در سادس بود و صاحب سابع با عطارد در وتد مولود را عبید بود و از ایشان منافع یابد دلیل د اکر سعود عطارد ناظر باشد و عطارد قوی حال بود مولود بنده منافق افتد دلیل ه اکر سهم العبید در برج عطارد بود و سعود بوی ناظر و صاحب او قوی حال و مولود عبید و خدم بسیار بود دلیل و اکر صاحب سادس برین فضاحت طالع دهد و قمر بدیشان ناظر بود عبید بود و اکر در برج ششم مذکر بود غلامان و اکر مؤنث بود کنیزکان باشند دلیل ز اکر قمر در سنبله بود و سهم السعادة در وی بود یا قمر بوی ناظر بود به عطارد نظری مقبول او را بندکان باشند که تجارت کنند و او را از ایشان نتایج بود دلیل ح اکر قمر در وتد بود و عطارد در سنبله یا در جدی و نهم و قمر از وتد یکدیکر

بلغ

ناظر

ناظر باشند بندکان این مولود بزرک همت کردند و مراتب یابند و او را از ایشان نیک افتد دلیل ط اکر قمر در وتد بود بر تربیع یا تثلیث مشتری و مریخ از ایشان ساقط مولود از عبید منافع یابد دلیل ی اکر صاحب سهم العبید بطالع و سهم العبید از تثلیث یا باشد پس نکو بندکان او را دوست دارند و چون مسعود باشند و بود که او را از بلا نجات دهند در منع رسیدن از بندکان زحل در سوم یا در دوازدهم بندکان بی روزی بوند دلیل ب اکر صاحب سادس در سابع بود تا تحت الارض بود بندکان او بمیرند دلیل ج اکر ذنب در سادس بود بندکان خاین باشند علی الخصوص هندوان دلیل د اکر قمر از وتد آفتاب ساقط بود و از مشتری او را هیچ بنده شایسته نبود دلیل ه اکر مریخ در وتد خانهٔ عطارد بود یعنی در قوس و حوت مولود را از بندکان زیادت منفعتی نبود خاصه که عطارد با مریخ منحوس بود دلیل و اکر سهم العبید و صاحبش منحوس باشند در برج منقلب مولود را از بنده هیچ رزق نبود دلیل ز اکر سهم العبید بمقابله قمر بود و زحل و مریخ

باقمر یا بتربیع ومقابله قمر مولود را خطر جان بود از بندکان خویش
دلیل ح اگر سهم العبید در سادس بود یا در ثانی یا در ثانی عشر
ونحس یا عطارد بود مولود همیشه از بندکان ترسد وایشانرا
دربند دارد دراحوال اصناف بندکان خانهای زحل دلیل هندوان
باشد خانهای مریخ دلیل ترکان باشد خانهای مشتری دلیل
رومیان باشد وکرچان خانهای عطارد دلیل جمله اصناف
بندکان باشند واکر قمر مدجدی بود بر تثلیث سهم العبید وسهم
السعادة یا بر تربیع بندکان اورا از جانب دریا آورند سخن در بیماری
وعیوبها بجسد در اسباب علل مولود اکر سادس وصاحب او در طالع
رطب باشند بیماری مولود از بلغم بود خاصه کر زحل مستولی باشد
یا بر ایشان ناظر بود اکر آتشی باشند حرارت وصفرا اکر زهره مستولی
باشد بر سادس بیماری مولود از فراوان خوردن ومجامعت با فراط
کردن واکر قمر مستولی بود در برج سادس وبرج الذاکر والاسافل بود
مولود در خلل چشم اکر قمر در سادس بود بمریخ منحوس دلیل نابینائی بود
دلیل ب اکر منحوس در برج دوم باشد در هبوط یا وبال وسعود

ازیشان

ازیشان ساقط بود دلیل خلل چشم باشد دلیل ج اکر آفتاب خداوند
سادس بود ومنحوس بود دلیل نابینائی بود دلیل د اکر صاحب طالع
در سادس بود وصاحب سادس بر درجهٔ طالع منحوس وسعود
ساقط دلیل نابینائی بود دلیل ه اکر ذنب بر حاق درجهٔ طالع بود
بی نظر سعود دلیل نابینائی بود دلیل و اکر مریخ صاحب سادس بود
ودر طالع بود در برجی منقلب وسعود از وی ساقط دلیل نابینائی
بود دلیل ز اکر آفتاب وقمر در ثالث طالع بود یا در ثالث طالع بود
یا در ثالث اوتاد دیکر ومریخ در وتد بود دلیل نابینائی بود دلیل ح
اکر نحوس بنیری ناظر باشند از تربیع ومقابله دلیل نابینائی بود
دلیل ط اکر نیرین در درجات ذهاب بود یا افتد وسعود ناظر نبود
مولود نابینا بود دلیل ی اکر آفتاب در هشتم بود از طالع وطلوع مریخ
پس از قمر بود دلیل نابینائی بود دلیل یا اکر آفتاب در دوازدهم طالع
بود واز برج خانهٔ زحل بود وآفتاب خداوند سهم السعادة بود مولود
نابینا بود دلیل یب اکر آفتاب عند الولادة منحوس بود بمریخ دیدهٔ مولود
از حدقه بیرون افتد دلیل نابینائی شیعی بود ومیل کشیدن وامثال این

درجات ی کرشیرین جون انجا باشند دلیل خلل جشم بود ثور از پنجم درجه تا
تا دهم وسرطان از نهم تا پانزدهم در اسد در هژدهم درجه بیست
وهفت وبیست وهشتم در عقرب درجهٔ هشتم ونهم ودهم وبیست
وسیوم در قوس درجهٔ اول وسیوم وهفتم وهشتم وهژدهم
ونوزدهم دلایل جشم اکر قمر زاید بود در ضو وببرج منحوس
بود یا ناقص بود در ضو وبزحل منحوس بود وافتاب مسعود جشم
چپ او نابینا بود واکر افتاب در میلاد روزی منحوس بود فوق الارض
وقمر مسعود جشم راست او نابینا بود دلیل ب اکر در میلاد شبی قمر
منحوس بود فوق الارض جشم چپ او خلل کند دلیل ج اکر افتاب در
میلاد نهاری بود تحت الارض جشم راست خلل کند دلیل د اکر
از دو نیر یکی مستولی باشد ببرج سادس ومنحوس باشند دلیل خلل
جشم بود واکر قمر بود جشم چپ خلل دارد واکر افتاب بود جشم راست
دلیل ه اکر مریخ مستولی بود ببرج ششم وبر درجه طالع بود
ومشتری وزهره بوی نظر ندارد دلیل خلل جشم بود دلایل نقطه
جشم اکر مقارن مریخ بود بر جشم مولود نقطه بود دلیل ب اکر

زهره استیلا دارد ببروج سادس ودر طالع بود ونحوس بوی نظر
نامقبول دارد جشم مولود ریش بود وعیب ناک واکر قمر باستقبال
بود وبر مقابله وتربیع نحوس بود در جشم مولود نقطه وسیاهی وخلل
بود دلیل احول قمر جون مقارن زحل بود وتس بود دلیل احولی بود
دلیل ب اکر افتاب وقمر از بروج منقلب باشند وساقط در طالع
متصل بنحوس وسعود مولود احول بود دلیل ج اکر میلاد نهاری
بود وافتاب منحوس بود در برج معوجه ومریخ بود ناظر مولود احول
وابتر بود در ضعف بصر قمر در میانه ثور یا در نهم درجه سرطان
یا درجه اول قوس مولود را جشم خیرکی کند دلیل ب اکر طالع میزان
بود وقمر در طریق محترق بود وافتاب در درجات مظلمه مولود خیره
جشم بود دلیل ج اکر افتاب فوق الارض بود بتربیع زحل خیرکی جشم
بود مولود را دلیل د اکر مولود را قمر در درجات زمانه افتد یا افتاب
در جشم مولود ضعیف بود درجات مظلمه در برج ثور ط ک ل
سرطان بط ک اسد یه ماه ح ید یه بود در سنبله
ح یط ک کا در عقرب کا کب در قوس ک کا کب کح در

جدی ا ب ح ید یه در دلو ا ب ح د دلیل ه اکر قمر ناقص
بود در ضوء و زحل و مشتری بوی نظر دارند دلیل نقصان بصر بود
دلیل و اکر نحسین در برج دوم از موضع افتاب باشند و قمر از مقابله
یا تربیع بر ایشان ناظر دلیل ضعیف و خلل چشم بود دلیل ز اکر قمر محفوظ
بین نحسین باشد و سعود بوی ناظر دلیل ضعف بصر بود دلیل ح
اکر قمر در قوس بود تربیع یا مقابله زحل دلیل ضعف بصر بود دلیل ط
اکر قمر در قوس بود تربیع یا مقابله زحل دلیل ضعف بود دلیل ی
اکر قمر بعد از اجتماع یا استقبال تربیع یا مقابله نحسین پیوندد دلیل یا
اکر قمر در ضوء زاید بود اما نحوس بوی ناظر باشند در بصر مولود ضعفی بود
دلیل یب اکر قمر و افتاب در درجات مظلمه باشند تحت الشعاع زحل
ها نظر از فلک چشم مولود اب در اید در خوشی و ناخوشی بوی دهن
هر کرا طالع حمل بود کنده بغل بود و نکهت او اندکی نا خوش بود که در میانه
حمل دلیل خوش بوئی بود اخر دلیل ریح اللحدین تو زکنده پای بود او سا
جوزا پاکیزه و خوش بود سرطان کنده دهان و کنده بغل بود و همچنین
اول اسد و میانه اسد و اخر او بهتر بود سنبله و میزان هر دو خوش بود

وباکره

شغ

وباکیزه عقرب را کنده خایه و مذاکیر بود قوس خوش بوی تا که عرق
بکند اما چون عرق کند عرقش نا خوش بود اندکی بوی نا خوش بوی
بود دلو اول خوش بوی و پاکیزه بود اخر بینی او کنده بود حوت نا خوش
بوی دلائل عیوب و امراض پراکنده هر کرا کژ پای بود طالع او اخر حمل بود
و مریخ در انجا هر که سیاه چرده و کژ بینی بود قمر او را در حمل بود زحل در ثور
هر که کژ دهان بود و زهره در قوس دارد و عطارد در سرطان مریخ میان
ایشان هر کرا مریخ در جدی بود قمر در سرطان بود در پای او عیبی بود هر کرا
زحل در حوت بود و مریخ در اخر دلو یا زهره بزرک پای بود و اکر زحل
در میزان بود و زهره در عقرب الثغ بود و اکر زهره و عطارد در حوت
یا در عقرب باشند یا زحل و زهره در حوت بود مولود حکیم کران سایه بود
و هر کرا طالع جوزا بود و زحل و عطارد در وی باشد قر بود و هر کرا طالع حوت
بود زحل و مریخ در وی احسن بود و هر کرا طالع عقرب بود و زحل و مریخ
در وی بود اذر بود و هر کرا طالع قوس بود و زحل در وی با عطارد بهم
چشم چپ او مستقیم بود و هر کرا طالع دلو بود و زحل و زهره در وی
چشم راست بیش ندارد و هر که زود پیر شود طالع او سنبله بود و قمر

در روی هر که دیر پیر شود طالع او میزان بود و زحل و زهره در روی وی
و هر کرا بیماری مرگ او تب و بعرق بود طالع او جدی بود و مشتری در روی
و هر کرا طالع او اخر جدی بود و زهره در آنجا میرد و هر کرا زهره اگر در
وقت ولادت او تحت الشعاع بود او از دزد بمیرد و هر کرا طالع دلو بود
زحل در روی در آب میرد و هر کرا طالع اخر حمل یا جدی بود و مریخ و زهره
در آنجا بود او را سباع خورد و هر کرا طالع عقرب بود و عطارد و مریخ
و زهره در طالع دارد او را در پیش سلطان سیاست کنند و هر کرا طالع
حوت و حمل بود و افتاب و مریخ در آنجا پاش بسوزد و هر کرا طالع یا ثور
یا جدی بود و مریخ در طالع دارد او را با آهن کشند و هر کرا طالع میزان
بود و زحل و زهره در روی خانه بروی وی افتد و هر کرا طالع جدی بود
و زهره و قمر در روی او از بنای بلند بیفتد و هر کرا طالع دلو یا ثور
بود ستبر لب بود و هر کرا طالع اسد یا ثور بود در بینی او موی بود
و هر کرا زحل در سنبله یا در جدی بود طرفی نکوش او منحنی بود و هر کرا
زحل در سنبله بود چشم سفید بود و دیده او روشن بود چون بنگری
او را قمر و مشتری در اسد بود و زهره در سنبله و هر کرا زهره در جوزا بود

احوال بود و طالع جوزا بود و هر کرا عطارد و مریخ در ثور بود و زحل در حمل
نابینا بود و هر کرا مریخ یا زحل در طالع بود آهنگ بعضوی ازان وی رسد
دلیل دیگر چون عطارد صاحب سادس بود منحوس تربیع یا مقابله
زحل مولود کر بود دلیل ب اگر قمر حملی بود و مقارن مریخ در سادس مولود
کر بود دلیل ج اگر عطارد در ششم بود در میلاد دلیلی ظاهر از تحت الشعاع
بود مولود اصم باشد دلیل د اگر عطارد در بیوت زحل بود و زحل از
تربیع و مقابله بوی ناظر مولود کر بود دلیل ه اگر زهره در حاشر طالع بود
منحوس مولود کر بود دلیل و اگر عطارد صاحب سادس بود و نحوس
بوی نظر دارد نظری نامقبول و سعود ساقط بود مولود کر بود والله اعلم
در خلل زبان و آواز اگر عطارد در برجی بود که صورت ندارد چون
سرطان و عقرب و حوت و تحت الشعاع بود ناظر بقمر مولود کنگ بود
و اگر در عقرب بود الثغ بود و اگر عطارد صاحب سادس بود و نحوس
بوی ناظر بود از مقابله و در برج بی صوت بود مولود کنگ بود
دلیل ب اگر عطارد مقارن زحل بود و نحوس بوی ناظر بود دلیل کنگی بود
دلیل ج اگر عطارد در بیوت زحل بود منحوس مولود نشاح بود دلیل د

اگر زهره در عاشر بود و عطارد مقابل بود بزحل در زندان مولود عیبی بود
در رحم ب اگر قمر در اول درجه برجی یا در آخر درجهٔ برجی باشد نحسی بوی
ناظر خاصه زحل مولود احرب بود دلیل ب اگر قمر در ثالث طالع بود
و زحل بروی مستولی و زحل هابط بود و طالع حمل یا عقرب و مریخ در برج
معوج الطلوع بود و عرض مریخ اندک مولود احرب بود دلیل جذام
اگر قمر با اجتماع ناقص بود در ضوء متصل بزحل و سعود از وی ساقط مولود
مجذوم بود دلیل ب اگر قمر در حمل و مریخ یا در ثور بود و زحل و مریخ
با وی مولود مجذوم بود دلیل ج اگر زحل و مریخ و قمر و زهره در حوت
یا در سرطان یا عقرب باشد نحوس دلیل جذام بود دلیل د اگر مشتری
خداوند ششم بود و نحوس بوی ناظر دلیل جذام بود دلایل برص اگر
زهره با نحوس بود در وتد برج ثانی مولود ابرص بود دلیل ب اگر قمر
از زحل منحوس بود در حمل یا سرطان یا عقرب یا جدی یا حوت دلیل بهق
و برص بود دلیل ج اگر طالع حمل یا سرطان یا عقرب یا جدی یا حوت
بود و سهم السعادة یا سهم الغیب هر دو بود در طالع دلیل برص بود
دلایل جنون اگر مریخ در وتد الارض بود و آفتاب از تربیع یا بمقابله بوی

ناظر

ناظر دلیل جنون بود دلیل ب اگر قمر با زحل مقارن بود از طالع و عطارد
با زحل بهم در طالع بود و مریخ از سابع بریشان ناظر مجنون مولود بود و سعود
ساقط دلیل جنون بود دلیل ج اگر عطارد با زحل بهم در طالع بود و مریخ
از سابع بدیشان ناظر مولود مجنون بود دلیل د اگر مریخ میان آفتاب
و قمر بود در یک برج مولود مجنون بود دلیل ه اگر قمر در طالع و زحل در
وتد وسط السما و عطارد در سابع مولود دیوانه بود دلیل و اگر قمر
مقارن بهرام بود در وتد طالع و عطارد از سابع بریشان ناظر مولود
ناقص عقل بود دلیل ز اگر نحوس بطالع نظر دارد و سعود ساقط بود مولود
مجنون بود دلیل ح اگر آفتاب بروز و قمر بشب مقابل ارباب مثلثات
خویش باشد مولود ناقص عقل باشد دلیل ط اگر زحل ناظر بود و صاحب
اجتماع و استقبال و قمر ناقص بود در حساب و سعود ساقط بود مولود دیوانه
بود دلیل ی اگر قمر نابد بود در ضوء در قوس یا در حوت و مریخ بوی
ناظر بود مولود دیوانه بود و شیدا دلیل یا اگر قمر در برج طالع با مریخ بود
و زحل در سابع و هیچ سعدی بر زحل نظر ندارد مولود دیوانه بود و اگر زحل
در سابع و عطارد با قمر در طالع مولود ناقص عقل بود دلیل یب اگر عطارد

منصرف بود از صاحب طالع مولود جنون بود دلیل یح اکر افتاب کر دلیل
عقل است منحوس باشد در سابع طالع بود در زحل و در نحوس مولود دیوانه
بود دلیل یط اکر قمر بطالع منحوس باشد و طالع بمریخ و عطارد با ایشان
مخالط بود دلیل جنون بود دلیل یه اکر قمر و آفتاب اجتماع باشند در برج
ششم منحوس بر ایشان ناظر باشند و سعود ساقط مولود معتوه بود و در
برج سابع همین حکم دارد اجتماع نیرین دلایل مفلوجی اکر قمر مقارن زحل
بود در وتد و زحل او تحت الشعاع بود دلیل استرخای عصب و فالج بود
اکر برج سادس منحوس بود و صاحب او منحوس در دوم طالع و زحل بوی
ناظر و مشتری از وی ساقط مولود را فالج بود از بلغم رنجور بود دلایل
ضعف دل و درد ان افتاب چون خداوند ششم بود منحوس مولود را
از دل رنجور رنجوری بود دلیل ب اکر مشتری منحوس بود بزحل و تحت
الارض دلیل خفقان و رنج دل بود دلیل ج اکر مشتری و مریخ و زحل
در رابع طالع باشند و میلاد نهاری باشد دلیل ضعف دل بود د
دلیل د مشتری تحت الشعاع در سادس دلیل ضعف دل بود د
دلایل امراض جکر اکر سادس طالع خانه مشتری بود از مریخ دلیل

حرارت و رنج بود از جکر دلیل ب اکر صاحب سادس قمر بود و از مریخ
منحوس بود دلیل ضعف جکر بود دلیل ج اکر مریخ در طالع روزی
فاسد دلیل درد جکر بود دلیل د اکر قمر و صاحب طالع منحوس باشند
از مریخ مولود را یرقان و علل کبدی بود دلیل ه اکر افتاب در عقرب
بود دلیل اوجاع مفاصل و وجع الکبد بود در اوجاع طحال چون قمر
صاحب سادس بود بزحل منحوس بود و سعود ساقط بود دلیل
درد طحال بود دلیل ب اکر صاحب طالع در سابع بود و نحوس بوی ناظر
دلیل وجع طحال بود دلیل ج اکر صاحب طالع زحل فاسد و محترق
بود در موالید نهاری و منحوس از مریخ در وتد الارض دلیل بیماری
بود از طحال دلیل د اکر صاحب طالع زحل بود و منحوس بود مولود را
بیماری از وجع طحال بود دلیل ه اکر قمر در ضوء بود در بیوت زحل
و میلاد لیلی بود دلیل مرض بود از سعال و خلط الطحال در درد ریه اکر
قمر منحوس بود در وتد الارض مولود را السل رنج بود دلیل ب اکر زهره
خداوند ششم طالع بود و او منحوس بود از زحل در برجی از بروج ناری
دلیل وجع الریه بود دلیل ج اکر قمر منحوس تحت الارض از مقابله زحل

ومقارنه وتربیع او دلیل تنکی نفس وخلل الریه بود در علت شکم اکر
خداوند ششم در طالع بود در برج منقلب خداوند طالع در برج منقلب
بود وزحل بدیشان ناظر بود مولود از شکم رنجور بود دلیل ب اکر زحل در
حدود زهره بود مولود از شکم رنجور بود دلیل ج اکر برج سادس
منحوس بود وصاحب او تحت الشعاع بود در سادس یا در سابع او را از
شکم رنجی عظیم بود دلیل د اکر سهم السعادة وصاحب طالع وقمر منحوس
بود در هفتم طالع دلیل درد شکم بود دلیل ه اکر سهم المرض در برجی بود
کر دلیل درد شکم بود ونحوس بوی ناظر باشند دلیل ریح باشد از شکم
در علت معده اکر زحل ومریخ در سادس یا در ثانی عشر بود مولود
ضعیف معده بود واز معده رنجور باشد دلیل ب اکر افتاب در میلادی
لیلی منحوس بود تحت الارض مولود درد معده بود دلیل ج اکر در اسد
بود منحوس مولود از معده ودل رنجور بود دلایل اوجاع تذاکیر
اکر قمر تحت الشعاع افتاب بود منصرف از زحل وزحل در وتد بود وقمر
ناقص در ضوء مولود ازین علت رنجور بود دلیل ب اکر نحوس در اوتاد
بود ونیرین ساقط باشند در زوایل دلیل این علت بود دلیل ج اکر زهره

در

در طالع بود وزحل بوی ناظر بود دلیل حصاه واسر وامثال این بود دلیل د
اکر دلیل امراض زحل بود وقمر بوی ناظر ومتصل بود دلیل حصاه بود وجرب
میانه وامثال این دلیل ه اکر صاحب سادس منحوس بود واز دلایل رطوبت
دلیل این علت بود در انقطاع از جماع وعنت زهره چون مقارن زحل
بود در وسط السما عنین بود دلیل ب چون قمر با زحل بود در ثانی وزهره
بتربیع بدیشان ناظر بود مولود عنین بود دلیل ج اکر زحل در برج
ششم یا در ولادت سیم بود واین برج دلیل نم ورطوبت بود مولود عنین
بود دلیل د اکر زحل در حد زهره بود منحوس بود ومولود در نقصانی
بود درین معنی خاصه کر زحل در طالع ویا هشتم حظی دارد دلیل ه
اکر قمر از زهره منصرف بود وبعطارد متصل وزهره وعطارد در صورت
مغربی باشند دلیل نقصان بود ازین کار دلایل خصی اکر زحل با افتاب
بود در وتد الارض وافتاب بکسوف نزدیک بود وعطارد با زهره
درین خانه باشند مولود خصی بود دلیل ب اکر قمر وزهره منحوس
باشند در برج سادس ود ولادت سیم وزحل بتربیع ایشان باشد مولود
خصی بود دلیل ج اکر زحل مرتفع باشد بر زهره وقمر ومریخ بدیشان ناظر

باشند مولود را در جوانی خصی کنند **دلیل د** اگر افتاب در وتدی بود
با زحل و زهره بر عطارد بهم مولود خصی بود **دلیل ه** اگر میلاد نهاری
بود و برج اسد بود و افتاب و زهره در طالع بود مولود خصی بود
و هر شهری که طالع ان شهر و ولایت برین شکل بود که افتاب و زحل و زهره
و عطارد از اوتاد بدرجه رابع باشند از ان ولایت خصی فراوان خیزد و هرگاه
طالع برین صفت بود او مقدم خصیان بود **دلایل خنثی** چون
کوکب مذکر در برج مؤنث در ربع مؤنث و با وی کوکبی مضی مذکر
غربی و پیش از افتاب بود بصد و هشتاد و هشت درجه مولودات
زنان و مردان دارد و صورت او مرکب بود از صورت مردان و زنان
هرگاه طالع قوس بود و مشتری و راس در طالع بود و قمر از یکی منصرف
و دیگری متصل و مریخ بدیشان ناظر مولود خنثی بود **در موالید**
عاقر و عقیم زحل در طالع بود و زهره در وتدی مغرب مولود عاقر بود
قمر زهره در برج عاقر باشند و مریخ بدیشان ناظر که میلاد از زنان بود
و زحل در مغرب یا در وسط السما و قمر و مشتری بوی ناظر نباشند و میلادی
ان زنان بود ان زن بار نگیرد و ابستنی نشود و نزاید و اگر زحل بر درجهٔ

بلغ

مستولی

مستولی بود و قمر در برج ششم بود مولود عاقر بود و اگر مریخ و زحل در سادس
طالع باشند در برج رطب مولود عاقر بود **در عضو علت و مرض**
شناختن اگر مستولی بر برج مرض در اول برج بود مرض در اعالی بود
اگر بر نیمهٔ برج بود در میانه تن بود **دلیل ب** اگر در اخر برج بود در
اسافل بود **دلیل ج** اگر سهم الزمانه در هر برج بود مرض از ان عضوی
بود که ان برج بر ان دلیل بود **دلیل د** اگر زحل و مریخ در سادس یا در
ثانی عشر بود زمانت ان مقعد بود **دلیل ه** اگر قمر در برج ذو جسدین
بود مخنث و دلیل مرض بود **دلیل و** زائد الاعضا بود و اگر در برج منقلب
بود ناقص الاعضا بود **دلایل کسانی که اعضای ایشان بشکند**
یا ببرند اگر سهم المرض با راس بهم بود بی نظر سعدی مولود از بالا بیفتد
و عضوی از ان بشکند و اگر قمر با سهم الزمانه بهم در ثامن بود و زحل
بدیشان ناظر از جای بیفتد یا بنای بروی افتد و عضوی از ان وی
بشکند **دلیل ب** اگر مریخ در سابع بود در برجی مقطوع الاعضا بر مقابله
قمر و قمر ناقص در حضو عضوی وی ببرند **دلیل ج** اگر قمر در ربع دهم
قوت خویش نحسی دهد در دهم عضوی از ان وی بشکند **دلیل د**

بلغ

اکر سهم الزمانه و قمر دربا بجذمهم بود و مریخ دردوم طالع مولود را
عضوی بشکند دلیل ه اکر در ثور بود یا در بروج مقطوعة
الاعضا و مریخ در عقرب بر مقابله وی عضوی از ان مولود ببرند
دلیل و جون سهم السعادة و سهم الغیب و ارباب ایشان منحوس
باشند در قوس و دلو و حوت و جدی مولود را نقرس بود یا اکله
کردست و پای وی بیفتد اکر نحوستی این سهم در جوزا و سرطان بود
دلیل قوی تر بود در شناختن انکه زمانت در کدام جانب بود
ان کواکب که دلیل زمانت بود اکر میان عاشر و طالع و میان رابع و سابع
بود زمانت در میان راس بود اکر در مقابل این دو وتد بود در زمانت
چپ بود و اکر ان کوکب که دلیل زمانت است در برج مذکر بود زمانت
مقدم بود اگر در برجی مؤنث بود در مؤخر بود در برجی بهاری مذکر
دلیل او را ابیض و احمر بود و لیلی دلیل اسود دلایل اوقات و شناختن
زمانت اکر ان کوکب که دلیل زمانت بود میان طالع و وسط السما بود
زمانت در اول عمر بود و اکر میان وسط السما در برج هفتم بود در
میانه عمر بود و اکر از بیت الغربی یا خانه جهارم بود زمانت در اخر

عمر

عمر بود دلیل زمانت اکر ثری بود زمانت بود در حداثت بود و اکر غربی
بود در اخر عمر و اکر خداوند ششم در ششم بود زمانت در صغر بود
و اکر سهم السعادة در حمل منحوس زمانت در سال نهم بود و اکر در
ثور بود در بیست و پنجم و اکر در جوزا بود در سال بیستم و اکر در
سرطان بود در سال یازدهم و اکر در اسد بود در سال دوازدهم
و اکر در سنبله بود در سال هشتم و اکر در میزان بود در سال سوم
و اکر در عقرب بود در سال پانزدهم و اکر در قوس بود در سال جهل و دوم
و اکر در جدی بود در سال پنجاهم و اکر در دلو بود در سال سی ام و اکر
در حوت بود در سال جهاردهم و شرط انست که هیچ سعد بسهم ناظر
نبود دلایل کسانی که ایشان کوتاه بالا باشند قمر در اول نیمهٔ برجی
بود که مقوم او هنوز درجه تمام باشد و این برج جهارم باشد مولود
کوتاه بود و جون قمر در اخر برج بود متصل بزحل یا کوکبی در اخر برج مولود
کوتاه بود دلایل مفرد زهره در اسد دلیل ان بود که مولود را زنان دوست
ندارند دلیل ب زهره در بروج منقلب منحوس مولود بود دوری
الجماع و مذموم الشکل و مبغض الی النسا بود دلیل ج قمر در خانه زهره

مولود بنزدیک خلق مخنث بود و امازنان او را دشمن دارند دلیل د
زهره در سابع طالع وصاحب طالع در طالع بمقابله یکدیگر و قمر با زحل
در تربیع طالع و زهره مولود را زنان دشمن دارند و او منتن النطفه
باشد دلایل شبق دلیل ب در برج بسیار نکاح مولود شبق بود
زهره در وجه دوم جوزا مولود بسیار نکاح بود ولی عقیم بود دلیل ج
زهره در اول وجه اسد منحوسه مولود بسیار شهوت و اکول بود
دلیل د زهره در جدی در صورت دوم منحوس مولود نکاح بود
و بدان فضیحت شود با وقات دلیل ه زهره در دلو مولود شبق بود
دلیل و زهره در حوت همچنین بود و مرکش بدین سبب بود
دلیل ز چون زهره خداوند سادس بود و منحوس بود از مریخ دلیل
غلمت و حرص بود بر زنان دلیل ح چون زهره در میانه حمل بود و مشتری
و عطارد بوی ناظر مولود شبق بود دلیل علل مقعد زحل در دوازدهم
طالع دلیل بواسیر بود مریخ در مواضع اجتماع و استقبال مولود بواسیر
بود و مولود مصفار چون صاحب طالع در سابع بود یا مریخ با تربیع
مریخ مولود را از بواسیر و قرحه مقعد رنج رسد و اگر زحل در طالع

بود

بود دلیل بهره زنان بود در تن و بیچ کنیزکان و کنیزک زادکان
زهره در ثانی عشر زحل و مریخ بوی ناظر مولود کنیزک و کنیزک زادکان
و اولاد ایشان را بزنی کند و از ایشان رسوایی بیند دلیل ب اگر خداوند
سابع در ثانی عشر بود و خداوند ثانی عشر در سابع کنیزکی یا کنیزک زاده
زن کند سلحه مفسد مدا بخواهد دلیل ج اگر صاحب ثانی عشر در سابع
بود پرستاری را بزنی بخواهد در غربت دلیل د اگر سهم التزویج در
برج ثانی بود از طالع و صاحب او بری بود از نحوس و او را شهادتی بود
مولود کنیزکی مال دار کرما روی منافع یابد بخواهد دلیل ه اگر سهم التزویج
در برج سیوم بود از طالع مولود کنیزکان را بزنی کند و سریت دارد
دلیل و اگر زحل با زهره در خانهٔ او بود و این خانه او بود و این خانه طالع
اصلی بود مولود کنیزکی فرومایه را بخواهد دلیل ز اگر صاحب سابع
عطارد بود و منحوس و برج سابع از مریخ منحوس بود مولود کنیزکی دزدیده
بخواهد دلیل ح اگر زحل در وتد مغرب بود یا بوسط السما و این برج یا اسد
یا جدی یا دلو بود و قمر و مشتری بوی نظر ندارد مولود کنیزکی ناپارسا
بخواهد و بزن کند دلیل ط اگر زهره در خانهٔ آفتاب بود مولود بهره مند

بود از تزویج و بران جهت رسوائی بیند **دلیل ب** و همچنین در خانهٔ قمر
زنان ناشایسته و ناشایسته و کنیزکان و بنده زادگان را بخواهند و از ان
زشت نامی بحاصل اید **دلایل در انکه زن شوهر را یا شوهر زن را**
یا پدر فرزند را یا فرزند پدر را دوست دارند یا نه
اگر سهم الاضطرار و الاصل در یک برج باشند یا در مقابل یکدیکر و یکدیگر
دشمن دارند و همچنین اگر برین خانه یک کوکب باشد اگر موضع افتاب
و فرزند و موضع سهم الاباء بود بود یکدیکر را دوست دارند و میان
مادر و فرزند از قمر و سهم الامهات اعتبار کنند و اگر سهم التزویج النسا
در برج مطلقه افتد یکدیکر را دوست دارند و اگر میان دو سهم
نحس بود میان ایشان خصومت و مشقت بود و اگر نحسی ناظر بود همچنان
اگر طالع شوهر سابع طالع زن بود میان ایشان محبت بود و اگر سهم
التزویج شوهر در ثور بود و سهم التزویج زن در سنبله شوهر زن را
مطیع بود و اگر سهم التزویج مرد در سنبله بود و از ان زن در ثور مرد را
مطیع بود و اگر نحسی بهر دو سهم التزویج ناظر بود و در هر دو طالع
چون انتها سال بدان نحس رسد دران سال میان ایشان طلاق و جدائی

افتد بامر الله عز و جل **دلالت در میلاد کسی که با محارم خویش مجامعت کند**
زهره و عطارد در طالع و طالع خانهٔ زحل یا خانهٔ زهره دلیل بود که مولود
با محارم خویش مجامعت کند **دلیل ب** اگر برج ثالث حمل و عقرب بود
و زهره و مریخ بدان برج ثالث ناظر باشند مولود با زنان برادران
و زنان دوستان ناحفاظی کند علی الخصوص که زهره در حد مریخ بود
و مریخ در حد زهره این حکم کمتر افتد **دلیل ج** سهم التزویج در ثالث
مولود با خواهران نسبی یا رضاعی مجامعت کند **دلیل د** اگر سهم
التزویج در خامس بود منحوس و سعد از وی ساقط مولود با فرزندان
و یا با خواهران و خواهرزادگان و برادرزادگان مجامعت کند یا با فرزند
زن خویش **دلیل ه** اگر سهم الولد در برج سابع بود مولود کسی را بزنی
کند که فرزند او بود یا بجای فرزند و زردشت را اگر واضع ملت مجوس
بود سهم الولد قوی حال در سابع از ان بود که وی نکاح فرزندان برای
راحت خویش مباح کرده است **دلیل و** اگر قمر بسهم التزویج ناظر بود
یا مقارن و رب السهم با سهم مولود با خالات و خویشان مادر فساد
کند و اگر مریخ ناظر بود از ان بلاء و رنج بیند **دلیل ز** اگر افتاب در ثور

مشتری بود مولود با زن پدر و خویشان محرم و کنیزکان پدر فساد کند
و یا زن پسر دلیل ح اگر زهره در خانه زحل بود علی الخصوص جدی
مولود با کنیزکان پدر و زن و زنانی که از ایشان شیرخواره باشد فساد کند
دلیل ط اگر قمر در خانه مشتری بود و برجی مذکر بود با پسر خویش لواطه
کند خاصه که قمر از مریخ منحوس بود و اگر مولود زنی بود پدر با وی فساد کند
یا برادر شوهر اگر آفتاب در حد و در زهره بود منحوس مولود با مادر
و یا با کسی مادر بود فساد کند دلیل ی اگر قمر در برج سابع بود و این برج
مونث بود و زهره ناظر بود و آفتاب از مقابله بر ایشان ناظر بود مولود
میان دو خواهر در نکاح جمع کند در موالید کسانی که نکاح
پنهانی کنند چون صاحب سابع تحت الارض بود یا تحت الشعاع آفتاب
مولود تزویج پنهان کند دلیل ب چون خداوند سهم التزویج در خانه
هفتم بود مولود نکاح پنهان دارد و اگر خداوند سهم مریخ بود و در سابع
بود مولود نکاح پنهانی کند دلیل ج اگر زحل و مریخ در سادس طالع بود
مولود زنان پنهانی کند و نخواهد که هیچکس بران مطلع بود.
دلیل د اگر مشتری بزهره ننگرد و نه بسهم التزویج و نه بسابع طالع

و نه بخداوند سابع مولود نکاح پنهانی کند و نیز اگر مشتری پنهان آشکارا
شود و زحل دلیل پنهانی بود و مشتری دلیل آشکارا بود دلیل ه اگر
زهره در ثالث طالع بود و شرقی بود و در حد و مشتری یا در حد و
خویش مولود زنی پنهانی بخواهد و از آن توانگری یابد در سعادت
بزنان و شادی از قبل ایشان چون عطارد در طالع بود اندر برجی مونث
مولود از زنان مال و خیر و نفع یابد دلیل ب چون سهم السعادة در ثالث
طالع بود و مشتری بوی ناظر از تثلیث و تربیع و مقابله مولود منافع
و جاه یابد از جهت زنان دلیل ج زهره در هفتم بود و مشتری
ناظر و نحوس ساقط و زهره در رابع در برجی ثابت باشد مولود نیکبخت
بود از زنان دلیل د اگر خداوند سابع در خامس بود و مسعود بود
مولود از زنان توانگری و فواید یابد دلیل ه اگر زهره در برجی خامس
بود در برج خویش قوی حال مولود از زنان شادی بیند دلیل و زهره
در دلو در مغرب مسعود مولود حسن التزویج باشد دلیل ز عطارد
در سابع از موالید شبی مولود بزنان شاد شود و از ایشان منافع یابد
دلیل ح زهره در برجی سابع از طالع بمقارنهٔ مشتری یا تثلیث و تسدیس

و تربیع او مولود میمون التزویج باشد و از اموال زنان روزی مند بود
و بوجود ایشان مال و جاه یابد دلیل ط اگر راس و زهره و عطارد
در خامس عشر طالع باشد بیشتر از سعادات مولود از جهت زنان بود
دلیل ی اگر سهم التزویج در سابع طالع بود و مسعود و قوی حال بود
و تزویج مولود نیکو حال بود دلیل یا اگر سهم التزویج در حادی عشر بود
مولود زنانی را بخواهد که پیش از مولود بر ایشان عاشق باشد و از ایشان
منافع یابد دلیل یب اگر سهم السعادة در برج سابع بود و مسعود و نحوس
ساقط مولود نیکبخت بود بزنان و از ایشان کرامت یابد دلیل یج اگر
زهره در خانه مشتری قوی حال مولود باسباب زنان نیکبخت بود
در بدبختی مولود بزنان زهره در ثانی عشر تزویج مولود بد بود
دلیل ب زهره در درجه طالع میلاد نهاری و نحوس بر زهره ناظر مولود
بلا بیند از زنان دلیل ج زهره در ثالث با زحل و مریخ بهم با تربیع و مقابله
ایشان مولود بر یک زن صبر نکند و هر یک چندی بزنی کند و از ان بلا
و رنج و محنت کشد خاصه در برج منقلب دلیل د اگر زهره در وتد
رابع بود و نحوس بوی ناظر مولود بر دی النکاح بود افتاب در وتد

ارض

ارض بر خورداری نبود مولود را از زنان دلیل ه اگر قمر باستقبال بود
بمقارنهٔ مریخ در سادس طالع و این برج خانهٔ زهره بود مولود از زنان
رنج و غموم و بلا بیند دلیل و اگر زهره در اوج بود در تاسع طالع و نحوس
بوی ناظر از تربیع و مقابله مولود بزنان بدبخت شود دلیل ز اگر زهره
در اوج بود در تاسع طالع و نحوس بوی ناظر از تربیع و مقابله مولود
بزنان بدبخت شود دلیل ح اگر سهم التزویج در سابع طالع بود منحوس
از قبل زنان مولود فضیحت و تعب و رنج بیند دلیل ط اگر سهم التزویج
در تاسع طالع بود منحوس نکاح مولود مذموم بود دلیل ی سهم التزویج
در ثانی عشر طالع منحوس دلیل رنج واله بود بزنان دلیل یا سهم السعادة
منحوس دلیل اغتنام مولود بود بزنان و بیشتر از تزویج او فاسد و ردی
بود در مولود و مرات زنان قمر در برج رابع از طالع بود و نحوس بوی
ناظر مولود مصاب زنان بیند دلیل ب زهره در برج رابع بود از طالع
و زحل و مریخ بوی ناظر مولود مرات زنان خویش بیند اگر برج منقلب بود
فی اوان زنان او هلاک شوند و اگر مریخ و زحل با زهره بهم در رابع بود
هم این حکم دارد و اگر خداوند سابع در ثامن مولود را هیچ زن نماند و جمله

احکام منتخبات و فیلیه من المسایل

هلاک شوند دلیل ج اگر قمر از مقابلهٔ مریخ در گذشته بود شوندهٔ بمقابلهٔ
زحل و زهره و ایشان در مغرب باشند مولود بسیار نکاح بود و زنان او
جمله هلاک شوند دلیل د اگر زحل در برج سابع بود از طالع و مولود
لیلی بود و زهره و قمر با وی مقارن بود زنان هلاک شوند دلیل ه
اگر زهره و مریخ و عطارد بقمر ناظر باشند مولود مصاب ازواج بیند
دلیل و اگر زهره در سابع بود و نحوس بوی ناظر بود و سعود ساقط بود
مولود زنان خویش را دفن کند دلیل ز اگر صاحب سابع محترق بود
یا هابط یا راجع و در ثانی طالع بود مولود را زنان دفن کند دلیل ح اگر
در سابع ثامن نحسی بود و صاحب سابع منحوس بود از نظر عطارد و مریخ
و مشتری ناظر بود مولود را زن خویش در حمیت و رشک بکشد دلیل ط
اگر مریخ و زهره در ثانی عشر بود مولود را زن خویش بکشد دلیل ی
اگر زهره در خانهٔ خویش بود مولود از زنان بلا بیند و بیشتر از عشق
و غیرت هلاک شود در عدد زنان بشمرد از برج وسط السما یا بر زهره
بعدد کواکب که میان هر دو بود عدد زنان مولود بود دلیل ب اگر
طالع ان زنان بود از درجهٔ وسط السما یا بمریخ بشمرد اگر مریخ در وسط

السما

السما بود از مریخ و یا بمشتری بشمرد هر که میان ایشان بود از کواکب اعداد
شوهران بود دلایل خانهٔ هشتم هیچکس از مرات جنان نترسد که طبقات
عطارد انا یرا که خانهٔ مرات ایشان بود ببرج زحل و مریخ و هر کرا طالع حمل
بود خداوند طالع و خداوند ثامن یکی بود این کس از مرات نترسد
و باک ندارد و هر کرا طالع او میزان بود و صاحب ثامن او زهره خداوند
طالع او بدست و سبب او بود دلیل کسانی که مرات ایشان بسبب بیماری
بود چون صاحب ثامن مریخ بود و افتاب در برجی مائی بود مرات مولود
از اسهال و علت شکم بود و در جمله از علتی که حرارت و رطوبات بود
دلیل ب اگر مریخ صاحب سابع بود و تحت الشعاع بود مولود از درد
شکم یا از دردی عضوی از اعضا بمیرد دلیل ج اگر افتاب بر کسوف
بود و خداوند این وتد راجع بود بیماری دارد و موءمن بود و هلاک
شود از ان درد دلیل د اگر قمر منحوس بود در وتد سابع مرات مولود
از عقوبت و صوح و اورام دلیل ه اگر افتاب در برج طالع بود و قمر
در مغرب و مریخ در وسط السما و وتد الارض و مشتری بر ایشان نظر
ندارد مرات مولود از حرارت یا احتراق بود یا کیموسات باشد دلیل و

اکر قمر با مریخ بود در سابع مرك مولود از رعاف و علل و خون بود دلیل اکر
مرك او بد بود چون قمر در طالع بود و نحوس بوی ناظر یا قمر منحوس متصل
صاحب طالع مرك مولود بد بود و بزاری و رنج بمیرد دلیل ب اکر
قمر در ثانی عشر بود و نحوس بوی ناظر بود و قمر با یکی از نحوس صاحب
ثامن مرك مولود بد بود دلیل ج اکر زحل و مریخ و عطارد با مشتری
و زهره در رابع بود مرك مولود صعب بود با رنجی بسیار دلیل د اکر
مریخ در سابع بود و قمر ناظر هر نظری که باشد مرك مولود بد باشد
دلیل ه اکر نحوس بعد از برج سابع بر اید و قمر ناظر بود از اوتاد مولود دلما
مرك بد بود دلیل و اکر ارباب مثلثات رابع منحوس بود نحوس بر ایشان
ناظر بود و درا ماکی بد باشد و برنج و سکرات مرك مولود با رنجی تمام بود
و جان دادن بوی دشوار بود دلیل ز اکر مشتری و زهره در ثامن
طالع بود مرك او بد بود و با رنج تمام بود دلیل ح اکر نحس در طالع
شبی در ثامن بود مولود با رنج و بیماری صعب بود دلیل ط اکر
مستولی بر اجتماع یا استقبال مقدم بود بر ولادت و ارباب
مثلثات ایشان منحوس باشند و نحوس بر ایشان ناظر دارند مرك مولود

زشت بود و با رنج والله اعلم والحکم در مرك فجا اکر راس و مریخ در رابع
طالع باشد مولود فجا میرد دلیل ب اکر صاحب مثلثه نحسین از برج
رابع نه در خانهٔ خویش بود و صاحب ثامن در موضع بد بود و منحوس
نظری سعود و نحوس ساقط مولود فجا میرد دلیل ج اکر مریخ در سرطان
بود منحوس بنظری نحوس مولود فجا میرد کر ناکاه او را بکشند دلیل د
اکر زحل در ثامن بود و ان برج منقلب بود و صاحب طالع بود مولود ناکاه
میرد دلایل کسانی که در آب غرقه شوند زحل چون خداوند برج ثامن
بود و در برج مائی بود و مریخ بوی ناظر بود مولود در اب هلاك شود
و اکر زحل صاحب ثامن بود قوی حال بود در برجی مائی مولود در آب
هلاك شود ∴ برج ثامن و صاحب او نکرد بسهم الموت و صاحب
او و زحل و صاحب مثلثه برج رابع اکر این دلایل جمله یا بیشتر ازین در
برج مائی باشد مولود در اب هلاك شوند و مریخ در وسط السما بود
یا قمر در برجهای ابی بود مولود در اب میرد یا از باران هلاك شود دلایل
کسانی که باتش بسوزند صاحب برج رابع در سابع در برجی ناری بود مولود
باتش بسوزد قمر با مریخ در برج ثامن مولود بر اتش بسوزد و اکر قمر صاحب

سابع بود و مریخ و افتاب بوی ناظر باشند یکی در سابع و دیکر از عاشر مولود
باتش بسوزد و اکر قمر در وتدی بود از اوتاد یا در ثوانی و مشتری از وی
ساقط و برجی ناری و نحوس بوی ناظر مولود باتش بسوزد دلایل
کسانی که از بالا بیفتند اکر افتاب در برج ثامن و غریب و منحوس بود
و صاحب هشتم منحوس بود یا نظری نحوس مولود از بالا بیفتد و اکر قمر
در وتدی بود از اوتاد ثامن و مشتری در برج غریب در زوایل در برج
ثابت ارضی مولود از بالا بیفتد و اکر زحل مستولی بود در برج ثامن و در
سابع طالع بود و ان برج ارضی بود و افتاب در وی بود مولود از موضع
مرتفع بیفتد و اکر صاحب برج سابع منحوس بود در وسط السما و قمر منحوس
بود مولود از بالا بیفتد و اکر مریخ و مشتری در مغرب بود و سعود بوتد
ارض ناظر نبود مولود از مکان بلند بیفتد و اکر قمر در وسط السما بود
و نحوس بر مقابله ان بود بنای بلند مولود را بیفتد و از ان جهت هلاك
شود دلایل کسانی که از آبله بمیرند هر کرا طالع جوزا بود و زحل در طالع
با قمر و قمر شونده بمقارنهٔ زحل و مریخ از حمل بربیع زحل وی از آبله بمیرد
هر کرا طالع اسد بود و زحل در وی و افتاب در جدی و مریخ با مشتری

شهوت و اکر قمر در ثور و حوت و جدی و حمل بود و عطارد و زهره و مقارن
بود با یکدیکر باشد این زن برین صفت بود دلایل کسانی از جنس زنان
که با مردان بی زنا کستاخ باشند هر زنی را که طالع خانهٔ سعد بود اما
زهره و مریخ بیکدیکر ناظر باشند ببرجی مؤنث با مردان مخالطت کند
بضرورت اما زنا نکند و اکر زهره در هفتم بود بر مقابل قمر هم این بود و اکر
در اسد یا جدی یا دلو بود مشتری بوی ناظر با مردان کستاخ باشد
اما هرکز شوهر نکند و او را فرزند نبود در شناختن انکه تزویج مرد
و زن در کدام وقت افتد اکر مشتری بخداوند خانه و مستولی
بر مکان زهره رسد علی الخصوص که از ایشان هر یکی حظی دارد بطالع یا بیت
الازواج در ان سال تزویج بود دلیل ب اکر درجه انتها سالی بسهم التزویج
رسد سهم دلیل تزویج بود و اکر زحل ناظر بود ان تزویج را تطلیق روز
افتد دلیل ج اکر سهم التزویج بمکان مشتری یا زهره رسد یا زحل که
مسعود و قوی حال بود و مستولی و مکان سهم التزویج دلیل تزویج بود
دلیل د اکر مشتری بمکان زهره رسد دلیل تزویج بود اما این زن باکیزه
و کدبانو نبود دلیل ه اکر مریخ مستولی بود بر سهم التزویج و تسیر زهره

رسد دلیل تزویج بود اما این خوب نیرد دلیل و اکر مشتری بیشتر بسهم
التزویج رسد سهم دلیل تزویج نیکو بود در شناختن سال تزویج
کر در جوانی افتد یا در پیری اکر زهره در طالع شرقی بود مولود
در جوانی زن نکند اکر غربی بود در پیری اکر زهره در ربع اول بود
در جوانی تزویج کند در دوم در میانه در سوم در کهولیت در چهارم
در پیری در مواليد زنان اکر مریخ شرقی بود در جوانی تزویج کند اکر غربی
بود در پیری اکر افتاب میان طالع و وسط السما بود آن زن در جوانی
شوهر اکرد ریکدیکر دو ربع بود دیرتر شوهر کند یا شوهری بزادبر آمده
کند و قمر در مواليد رجال اکر در ربع شرقی بود در جوانی زن کند و اکر
غربی بود در پیری و اکر در ربع غربی بود در خانه زهره منحوس مطربان
بدحوالی نا خواهد کر از ایشان عار بود و اکر در برج ذو جسدین بود زن
بسیار کند و قمر در طالع مردان دلیل زن بود دلایل شناختن انکه
زن از پیش میرد یا شوهر اکر خداوند مثلثه نخستین زهره را در وتد
مغرب یا در تحت الارض منحوس کند و مشتری ازوی ساقط هر زن کمولد
کند بمیرد و او را هیچ زن نماند و اکر در طالع زن افتد شوهرش بمیرد

دلیل ب اکر زهره در هشتم یا در چهارم بود و نحس بوی ناظر و مشتری
ساقط زنان او بمیرند و اکر در زنان مریخ در سابع یا در رابع بود ساقط
از سعود و منحوس شوهران او بمیرند یا بکشند دلیل ج اکر زهره در برج غربی
بود و نحسی بوی ناظر زنان او بمیرند دلیل د اکر زهره در ثانی عشر یا در
ثالث بود و مشتری از هاشر بوی ناظر هر زن کمولود کند بمیرد دلیل ه
اکر خداوند سابع در ثامن بود یا خداوند ثامن در سابع هر زن کر کند از وی
جدا شود بمرک یا بطلاق و این بغایت مجربست دلیل و اکر زحل
در سابع بود زنان او بمیرند از امراض زحلی و اکر مریخ بود از درد زه یا امراض
مریخی دلیل ز اکر زهره بتربیع یا مقابله یا مقارنه نحس بود و قمر همچنین
منحوس بود یا هیچ زن پای دار نبود و اکر زنی بود با هیچ شوهر پای دار
نبود و قرار نکیرد دلیل ح اکر سهم التزویج در سابع یا رابع بود و نحسی بدیشان ناظر
زنان او را اکثر بمیرند و باز بغان زیادت روا کار
بکذرد والله اعلم بالصواب
دلایل شناختن انکه میان زن
و شوهر موافقت باشد یا نه
صح
اکر درجات طالع زهره آنجا بود کر قمر در دیکر طالع و قمر در ان طالع
آنجا بود کر زهره این دیکر کسی میان بغایت دوستی و الفت بود خاصه
کر قران تسدیس یا تثلیث بیکدیکر ناظر باشند دلیل ب اکر انجا مقوم
افتاب یکی است در دیکر طالع سعدی بود میان ایشان دوستی تمام

بود دلیل ج اکر دو سعد بیک برج باشند در طالع ایشان مثال این جا
یکی زهره در قوس بود و دیکری مشتری هم اینجا میان ایشان صداقت تمام
بود دلیل ه اکر انجا کر نیرین یکی باشد اندر طالع دیکری نحسی بود میان ایشان
خصومت بود و بلا بینند از یکدیکر همچنین اکر در موضع سعد یکی نحسی بود
در طالع دیکری دلیل و اکر در طالع یکی موضع افتاب باشد در طالع دیکر
میان ایشان از زن و شوهر اتفاقی باشد و عمری با یکدیکر بمانند و اکر
نیرین بتربیع یکدیکر باشند میان ایشان زیادت اجتماعی و الفتی
نباشد در دلایل زنان و شوهران کر خصومت کنند یا صلح کنند یا نه
اکر نحوس به نیرین ناظر باشند یعنی کر قمر یا طالع بر تربیع یا مثلثه نحسی
بود در دیکر طالع میان ایشان خصومت بود کر البته صلح نپذیرد
اکر قران مولود بود ناظر
بقمر و دیکر از تثلیث یا از
تسدیس میان ایشان مصالحت
تمام بود دلیل د
دلیل ب اکر قران طالع یکی بر تربیع زهره بود در طالع دیکری از جهت نا
پارسای زن کر مفارقت افتد میان ایشان و صلح نکنند دلیل ج اکر
طالع یکی حمل بود وان دیکر سرطان و طالع یکی ثور وان دیکر اسد کر سنبله بود
ان دیکر حوت و طالع یکی جوزا بود وان دیکر سنبله یا قوس چون خصومت
کنند هرکز صلح نکنند تزویج زنان ناشایسته اکر عطارد با زهره بود در وتد

رابع و مریخ بدیشان ناظر بود مولود زن سلیطه بود و جادوی کند دلیل ب
اکر زهره در جدی یا در سرطان بود و این دو خانه رابع طالع باشد مولود زن
ناکس کند از مطربان و ناکسان دلیل ج اکر زهره در وتد الارض بود و این برج
دلو بود و قمر از تربیع یا مقابله بوی ناظر بود مولود زن ناشایسته کند
دلیل د اکر زهره در سادس طالع بود مولود زنان ناشایسته کند و از ان
رنج بیند دلیل ه اکر زهره در ثانی عشر طالع مولود بود زن عیبناک
کیرد و ناکس دلیل و اکر عطارد در سابع بود مولود زنی کند فریبنده
و ناکس و ساحره دلیل ز اکر افتاب قوی حال در سابع بود مولود زنی
کند زور دست خویش کر او را طاعت نبود و از فرمان او بیرون نشود
و با این همه فاجره بود وان ناکس باک ندارد دلیل ح اکر خداوند
سابع بصاحب ثامن نکرد و این برج ثابت بود مولود زنی کند نیک اصل
و اکر این برج ذو جسدین بود و زن کند برین صفت و اکر منقلب بود
زنان بسیار کند دلیل ط اکر راس در سابع بود با زحل و عطارد و زهره
مولود زنی کام کند کر دو شوهر از پیش وی داشته بود دلیل ی
اکر سهم التزویج منحوس بود و بشعاع نحوس مولود زنی کند ناشایسته

ومهمان کن **در تزویج بهره زنان و زنان زشت و ناز اسنده**
اکر باس در برج سابع بود با زحل و مریخ بوی ناظر باشند مولود بهره زنی را
بخواهد توانکو **دلیل ب** اکر ارباب مثلثات زهره و منحوس باشند در زوایل
و تحت الشعاع باشند این کس بی حمیت و کشخان بود بر فجور زن راضی بود
و ازان کسب کند **دلیل ج** اکر زهره با زحل بود در حد وی زحل یا در حد
مریخ زحل از تربیع و مقابله یا نظری مولود بهره زنی را بزن کند که عیبی
دارد **دلیل د** اکر زهره در ثانی یا در سادس طالع بود مولود زنان نا
شاسته کند و ازان رنج بیند **دلیل ه** اکر زهره در ثانی عشر طالع بود
مولود زن عیب ناک بود و ناکس **دلیل و** اکر مشتری و زهره تحت الشعاع
باشند در برجی عاشر مولود زنان بی نا ز اسنده را بزنی کند **دلیل ز** اکر
خداوند سهم التزویج زحل بود و در خانه هفتم بود مولود بهره زنان را
بزنی کند و اکر خداوند سابع زحل بود این زن را مادر یا شوهر هم زاد بود
یا از وی بزاد بیشتر بود **دلیل ح** اکر در وتد مغرب کوکبی بود از کوکبی علوی
و در تزویج شهادت و صاحب سابع بعضی از کواکب علوی بود دلیل
تزویج بهره زنان بود **دلیل ط** مستولی بر دلائل تزویج زحل بود و معزی

بود و مالی فراوان او را حاصل آید **دلیل یا** اکر طالع برجی مونث و زهره
در وی مادر مولود از پدر شریفتر بود و بزرکوارتر والله سبحانه
و تعالی اعلم **شناختن فرومایکی مادر و پدر** دلیل اول
چون مشتری در دوازدهم طالع بود و نه در حظوظ خویش نی اصل
بود **دلیل ب** اکر سهم الاب و مستولی بر وی در ثانی عشر طالع افتد
نه در حظوظ خویش پدر مولود ناکس بود و اکر سهم الام و صاحبش
سم این دلیل بود **دلیل ج** اکر طالع اسد بود و قمر در عقرب دلیل
ناکسی مادر مولود بود اکر خداوند خانه قمر از برجی زایل بود و نه مسعود
مادر او بنده یا فرومایه بوده باشد **دلیل د** اکر طالع سرطان بود
افتاب در میزان پدر مولود فرومایه و نی اصل باشد و اکر زهره
صاحب و میزان در زوایل بود منحوس دلیل ان بود که بنده یا با کسی
بود **دلیل ه** اکر خداوند خانه افتاب یا خداوند سهم الاب یا ثانی
عشریه با افتاب یا ارباب مثلثات افتاب در برج ششم باشند
و منحوس بدیشان ناظر باشد پدر مولود ناکس و حقیر بود **دلیل و**
اکر اثنا عشریه قمر در برج سادس بود و موضع او مقبول نبود پدر مولود

بنده بود یا کسی که کار بندکان کند **دلیل ز** اکر صاحب برج ثانی عشر با افتاب
بود مولود بنده بوده باشد **دلیل ح** اکر نحوس بدرجه اجتماع و استقبال
نکرند و شعاع بران درجه دارند پدر مولود لئیم و ناکس بود **دلیل ط**
اکر افتاب با ذنب بهم بود در برجی مونث پدر مولود ناکس بوده
باشد **دلیل ی** اکر برج اجتماع یا استقبال منحوس بود مادر مولود ناکس
بود **دلیل یا** اکر نحسی در وتد طالع رابع بمقابله یا تربیع ایشان مادر و پدر
مولود ناکس بوده باشد خاصه که سعود ساقط بود **در اختلاف
مادر و پدر** اکر ماه بعد از اجتماع یا استقبال و افتاب متصل باشند
منحوس و سعود ساقط باشند و نحوس بد حال پدر و مادر مولود
از یک صنف نباشند و نی حسب باشند **دلیل ب** اکر نیرین در برجی
منقلبه باشند پدر و مادر مولود از یک صنف و از یک شهر
نباشند خاصه که طالع برجی منقلب باشد **دلیل ج** اکر نیرین را
بیکدیکر نظر باشد و نه بطالع این دلیل کند **دلیل د** چون افتاب
در چهارم ان برج بود که قمر در وقت ولادت در وی است هم بران
که یاد کردم حکم کند **شناختن دوستی و دشمنی میان مادر و پدر**

و فرزند دلیل اول اکر افتاب در موالید روزی در حد مریخ بود
و در موالید شبی قمر در حد زحل و نحستین هر دو بران ناظر باشند و سعود
ساقط پدر مولود این فرزند رنج و بلا بیند و میان ایشان عداوت
و خصومت **دلیل ب** اکر سهم الاباء و الامهات در ثانی عشر طالع بود
میان مادر و پدر مولود عناد و معادات بود **دلیل ج** اکر صاحب
طالع بصاحب رابع ناظر بود یا با افتاب بروز و بزحل بشب میان این
فرزند و پدر معادات باشد **دلیل د** اکر ان نظر که یاد کردیم بقمر و زهره
بود با سهم الام عداوة بود میان فرزند و مادر **دلیل ه** اکر افتاب
در وتدی بود از اوتاد خاصه در وتد تحت الارض و مریخ از مقابله
بوی ناظر مادر و پدر مولود را دشمن دارند و هیچ تربیت نکنند و سعی کنند
دلیل و اکر زحل بمشتری نظر دارد از مقابله دلیل بغض مادر و پدر
مولود بود او را نا سازکاری میان ایشان **دلیل ز** اکر افتاب و مثلثات
از در مکان بد بود و نحوس از تربیع و مقابله بوی ناظر مادر و پدر مادر
و پدر مولود را دشمن دارند و هیچ تربیت نکنند **دلیل ح** اکر افتاب
در بیت الاباء بود و صاحب و مستولی بطالع محترق بود پدر فرزند را نکبتی

رساند تا هلاک کند دلیل ط اکر دلیل طالع از دلیل پدر منصرف بود
فرزند پدر را دوست ندارد اکر دلیل پدر را از مستولی بر طالع منصرف
بود پدر فرزند را دوست ندارد دلیل ی اثنا عشریه زحل در خانهٔ
افتاب دلیل بود که پدر بد خوی بود در خانه قمر مادر بد خوی بود
دلیل یا اکر قمر بزحل منحوس مادر این فرزند را دشمن دارد و اکر افتاب
در طالع بنی بمریخ منحوس بود پدر او را دشمن دارد سخن بد سعادت
فرزند بمادر و پدر دلیل اول اکر زهره در ثانی بود از طالع و آن برج
خانهٔ افتاب بود مولود بپدر و مال او شاد شود دلیل ب طالع جوزا بود
و زهره در سرطان از مال و روزی مند بود و از خویشان مادر
دلیل ج اکر مشتری مقارن افتاب بود مولود از مادر و پدر شادی
و مال یابد دلیل د اکر زحل قوی حال بود و صاحب خانه او را مسعود
دارد مولود از پدر روزی مند بود دلیل ه اکر زحل تثلیث و تسدیس
افتاب مسعود بود مولود نصیب تمام یابد از مادر و پدر بوی بزرک
نام شود دلیل و اکر پدر و مادر در هشتم طالع بود مولود از مادر
و پدر میراث یابد اکر صاحب بیت المال طالع تدبیر بصاحب پدر با مادر

کر صاحب ثامن است در جوزا مقارن از آنکه بمیرد و هر که طالع جوزا بود
و قمر در طالع به تربیع افتاب و عطارد در دلو بمقارنهٔ مریخ او از آبله
هلاک شود و هر که طالع جوزا بود و قمر در سادس در درجهٔ تو و مشتری
در دلو قمر بتربیع وی و افتاب با زحل در جدی در درجات مظلم مولود را
خطر بود از آبله که چشم او از آبله تباه شود و اکر طالع ثور بود و افتاب در روی
و قمر در ثالث در درجهٔ عقرب بر مقابله سهمین و مشتری و عطارد در حمل
ساقط از نیرین و مریخ در سنبله مقیم در درجهٔ و از دسم درجهٔ قمر از مقابلهٔ
افتاب بکذرد بر درجهٔ هبوط مریخ رایبند از تربیع تسدیس آنکس از آبله
بمیرد چون تسیر هیلاج با درجهٔ طالع میزان با نیرین بتربیع هر دو نحس
رسد با مقارنهٔ زحل و تربیع مریخ با مقارنهٔ مریخ و تربیع نحسین و از این
دو نحس یکی دلیل ثامن بود و مولود از آبله بمیرد دلیل کسانی که ایشان را
زهر دهند اکر صاحب برج ثامن در برجی غریب بود و بنظر مریخ و زحل
منحوس در عقرب یا سرطان یا حوت بود مولود را مادر بکند یا حیوانی قاتل
دلیل ب اکر زهره صاحب ثامن بود مولود از حیلت و داروی زیان
میرد دلیل ج اکر زهره خداوند ثامن بود و منحوس بود و برج ثامن

منحوس مولود اندر مستی میرد از خمر دلیل د چون طالع ثور بود و زهره در
طالع و مریخ در عاشر بتربیع زهره این کس را دشمن دارد و دهد و بدان سبب
هلاک شود دلیل کسانی که ایشان را سباع بخورد خداوند ثانی عشر از طالع اکر
با زحل بود و در طالع بود مولود را سباع بخورد و مولود صید و سباع و غیر آن
دوست دارد دلیل ب سهم السعادة در ثانی از طالع بود و نحسی ناظر بود
به طالع و سهم السعادة مولود را سباع بخورد دلیل ج چون قمر در وتدی
بود یا در ما بعد الوتد و مشتری در برجی غریب زاید عن الوتد در برجی ذی
اربع قوائم خاصه اسد مولود را سباع بخورد دلیل د چون بر مقابله زحل
بود و مریخ در وسط السما و این برج از دواب القوائم باسد یا برج سنبله
بود مولود را سباع بخورد دلایل کسانی که از بسیار خوردن خمر بمیرند
هر که طالع سرطان بود با ول درجهٔ و افتاب در آخر جوزا و زحل در نهم در جهٔ
جدی و مریخ در حمل و عطارد تحت الشعاع افتاب و قمر در عقرب شمالی
هابط این کس از خمر خوردن بمیرد و هر که طالع جوزا بود و مشتری و ذنب
مقارن در طالع و عطارد در مولود مقارن و قمر در عقرب مقارن مریخ
و زحل در میزان و زهره در جدی در ثامن بر تربیع زحل از خمر بسیار خوردن

بمیرد دلایل آنکه او را بردار کنند و یا کردن بزنند صاحب بیت الحیوة چون در
سابع طالع بود و مریخ صاحب سابع بود مولود را کردن زنند دلیل ب
چون مریخ در وتد عاشر بود از طالع و قمر در سابع بود و سعود بقمر ناظر
نبود مولود را دزدان بکشند دلیل ج چون خداوند خانهٔ هفتم افتاب بود
و در سادس طالع بود منحوس و قمر متصل بود و منحوس یا فاسد یا احتراق مولود را
ملوک بسیاست بکشند دلیل د اکر زحل با مریخ در وتد بود و دیکر نحس در
مقابل این در وتد تحت الارض مولود را بکشند و یا بردار کنند دلیل ه اکر
افتاب منکسف بود در برج سابع و سادس از طالع و هنوز ساعتی از کسوف
نکذشته باشد تا بوقت ولادت و قمر بمقارنه یا تربیع و مقابله بمریخ بود
مولود را عیاران و دزدان بکشند دلیل و اکر مریخ در وسط السما بود
در حظوظ خویش خاصه در موالید نهاری و قمر در عقرب بود و سعود از وی
ساقط مولود را با آهن کشند دلیل ز اکر ذنب در ثامن طالع بود و مشتری
و زهره و زحل با وی بود مولود را بظلم بکشند و روا بود که بردار کنند اکر برج
هوائی بود دلیل ح اکر مشتری در طالع بود و قمر در مغرب و مریخ از تربیع
ناظر بود مولود را به تیغ بکشند دلیل ط اکر زحل و مریخ در مغرب و یا در ثامن

الارض بود عاقبت مولود قتل بود دلیل ب اکر زحل و مشتری و عطارد و مریخ
در طالع بود مولود را در صف جنک ناکاه بکشند دلیل یا اکر زحل و قمر
در مغرب بود و مریخ در وتد الارض مولود را بکشند و یا بر دار کنند و اکر
مریخ در ثامن بود و نحوس او را بشمشیر بکشند و همچنین اکر مستولی بر ثامن
هم مریخ منحوس بود دلایل کسانی که بدست خویش خود را بکشند
شمس و قمر و مشتری و زهره چون در برج وسط السما بود و زحل بر اینجا
ناظر و مریخ و خاصه که یکی از ایشان صاحب ثامن بود مولود خویشتن
بتحقیق بکشد دلیل ب چون صاحب سابع او منحوس بود و صاحب سابع
از طالع بسابع بی نکرد مولود خویشتن را بکشد و حکیم فاضل محمود خوارزم
در مدرسه نظامیه مرو در سنه عشرین و خمس مایه خویشتن را بکارد
قلم تراش بکشت و طالعش بدین شکل بود دلیل ج چون زحل و مریخ
در برج عاشر بود از طالع و خداوند طالع منحوس بود و قمر منصرف از صاحب
طالع در برجی که بطالع بنکرد مولود خویشتن هلاک کند دلایل قتل
باسباب زنان سهم التزویج در ثامن و صاحب ثامن منحوس مولود را
بسبب زنان بکشند دلیل ب اکر مستولی بر برجی سابع زهره بود و در

سادس طالع بود محصوره میان دو نحس مولود را بسبب کنیزکی بکشند دلیل
اکر زهره در سابع طالع بود و قمر در طالع نحوس بوی ناظر مرات مولود بسبب
زنی باشد دلیل د اکر بجای زهره مشتری باشد یعنی که مشتری در سابع
طالع بود و قمر در طالع نحوس بوی ناظر مرات مولود بسبب فرزند او بود و فرزند
او را بکشد دلیل ه اکر مریخ در سابع طالع بود و قمر در طالع و نحوس بقمر
ناظر مولود را برادران کشند دلیل و اکر زحل در طالع بود و بدین صفت که
یاد کردیم مولود را مادر کشد دلایل کسانی که مرات ایشان نهانی
بود صاحب مثلثه رابع اکر در رابع یا سابع بود مولود پنهان میرد و کس
او را دفن نکند و بروی نماز نکنند دلیل ب اکر صاحب ثانی تحت الشعاع
بود مولود پنهان میرد دلیل ج اکر خداوند برج عاشر از طالع و برج
یازدهم و سوم منحوس بود و قمر متصل بود بنحوس مولود خویشان
و دوستان پنهان میرد چنانکه او پیدا نبود دلیل د اکر خداوند ثامن
و خداوند سهم الممات دلایل مرات و کواکب مستولی بر ثامن در برج رابع
بود تحت الارض یا تحت الشعاع افتاب مولود پنهان میرد دلایل کسانی
که در وطن خویشتن میرند صاحب ثامن از طالع چون در ثامن بود در خانه

خویش مولود در وطن خویش میرد دلیل ب چون صاحب ثامن و برج ثامن
سعود باشند مولود در وطن میرد دلیل ج چون مشتری و زهره از ثلث
مولود در خانه و شهر خویش میرد دلایل کسانی که در غربت میرند
خداوند ثامن در ثانی عشر مولود در سفر میرد و چون صاحب برج رابع
در برج هبوط یا وبال یا سادس یا ثانی عشر بود یا ثامن مولود در غربت
میرد و چون قمر در برج سابع بود ان میلاد نهاری و تحت الشعاع بود
متصل بنحوس مولود در غربت میرد و چون زحل خداوند ثامن طالع بود
و مریخ ناظر بود در برجی غریب مولود در غربت میرد و چون مشتری
خداوند ثامن طالع بود و منحوس بود و برج ثامن منحوس و مشتری در برجی
غریب مولود در غربت میرد و چون زهره و زحل و مریخ و قمر بهم طالع
بود مولود از تشنکی و کرسنکی میرد در غربت و سباع او را بخورد و چون
صاحب ثامن در برجی بود که در اینجا او را حظی نبود مولود در غربت میرد
و چون افتاب در وسط السما بود و مریخ بوی ناظر در مقابله مولود
در غربت میرد در اوقات مرات هر که در اجتماع زاید در استقبال میرد
و هر که باستقبال زاید باجتماع میرد و اعتبار از ین بخداوند ساعت ولادت

احکام بیت تاسع و ما فیه من المسایل

بود از ساعات معوجه اکر خداوند ساعات افتاب بود مرات یوم الاربعا
یا لیلة الاحد بود و اکر قمر بود مرات یوم الخمیس یا لیلة الاثنین و اکر زحل بود
مرات بیوم الثلثا یا لیلة السبت بود و اکر مشتری بود مرات یوم الاحد یا
لیلة الخمیس بود و اکر مریخ بود مرات یوم الجمعه یا لیلة الثلثا و اکر زهره بود
یوم الاثنین بود یا لیلة الجمعه و اکر عطارد بود یوم السبت یا لیلة الاربعا
مستولی بود مرات لیلی مرات بکیرد وقت مرات آن روز یا ان شب بود که ان کوکب
بدان دلالت کند حکم خانه نهم اکر صاحب تاسع در طالع قوی حال
بود و ان نحوس ساقط بود سفر مولود را موافق بود و با نشاط بود و باقی
دل دلیل ب اکر قمر در سوم طالع بود شی فی ظاهر آن تحت الشعاع مولود
با سفار اشتغاع یابد دلیل ج اکر قمر در پنجم طالع بود و مشتری و مریخ بوی
ناظر باشند دلیل نشاط و شادی بود در سفر دلیل د اکر سعود در تاسع
طالع بود مولود بسفر اشتغاع یابد و هیچ سفر نکند الا که از ان شادی یابد
خاصه که صاحب تاسع مسعود و قوی حال بود دلیل ه اکر افتاب و زهره
و عطارد در تاسع بود از طالع مولود را منافع بسیار بود در سفر دلیل و
اکر قمر در برجی مونث بشب و ان برج تاسع بود از طالع مولود خداوند اشغال

بسیار بود و بزرکی و سعادت از سفر یابد دلیل ز اکر قمر و خداوند خانهٔ او
در بیت السفر بود مسعود مولود صاحب اسفار بود و بسیار منافع یابد
از سفر خاصه که قمر و زهره درین خانه مسعود باشند و اکر صاحب طالع
در تاسع بود و صاحب تاسع در طالع مولود شاد دل بود بسفر و دران
فواید فراوان یابد دلیل ح اکر قمر بعد از ولادت در روز سوم مسعود
بود و بسعدی پیوندد و این سعد قوی بود و شرقی بود مولود مسعود و با
منفعت بود از سفر اکر این کوکب نحس بود و شرقی بود فاما در حفظ
خویش بود مولود سفرهای دراز با منفعت کند و سیاح بسیار باشد
در آفاق دلیل ط اکر صاحب تاسع در وتدی بود و قوی حال بود
و نحوس از وی ساقط بود مولود مسعود بود در سفر و دران رفعت
و کرامت و عصمت و سعادت یابد و مهتری و نفاذ امر در غربت یابد
نه در خانه دلیل کسی که سفر کند و باز خانه نرسد جون
مشتری و زهره در خامس طالع بود مولود را ولادت در سفر بود و هرکز
هیج جای متوطن نشود دلیل ب جون عطارد در وسط السما بود ظاهر
از تحت الشعاع و مریخ مقارن وی بود یا بوی ناظر مولود از وطن خویش

هجرت کند و هرکز باز انجا نیاید دلیل ج اکر زحل در سرطان بود و هر دو
برج و زحل دلیل حرکت مولود بود و مولود بسفر شود و البته باز نیاید
در انکه سفر کند و باز آید زحل جون در خانه خویش بود بسفر دور دشت
رود و امّا زود باز اید و جون مریخ در طالع بود و آورا مزاحمتی بود در خانهٔ
سفر مولود سفر دراز کند اما با وطن رسد و اکر زهره یا مشتری و عطارد
بقمر می نکرند مولود اسفار بسیار کند و لیکن بعاقبت با وطن خویش اید و اکر
عطارد در خانهٔ مریخ بود سفر بسیار کند اما بعاقبت با وطن اید دلایل
کسانی که سفر ایشان زیان دارد نحوس جون در ثالث طالع بود و صاحب
طالع فاسد بود مولود از سفر رنج بیند و امور مکروه در سفر بوی رسد
جون قمر در ثالث طالع بود در میلاد نهاری و نحوس بوی ناظر بود و برج
ثالث برج مذکر بود مولود از سفر رنج بیند و نکبتها در سفر بوی رسد
جون مریخ در خامس طالع بود و قمر بتثلیث یا تسدیس بریشان ناظر بود
مولود سفر بسیار کند و از ان رنج و بلا بیند اکر قمر در سابع طالع بود
و میلاد روزی بود مولود در سفر بیمار شود و بلا در سفر بوی رسد
اکر زحل و زهره و مریخ و قمر در خانهٔ سفر بود مولود را در سفر رنج رسد

و از فواید سفر محروم بود اکر مریخ بطالع ناظر بود از تثلیث و قمر بمقارنهٔ مریخ
بود مولود را اسفار با هول و مصایب افتد و از ان رنج بیند اکر مریخ در خانهٔ
عطارد بود مولود اسفار بسیار کند و دران زیادت فایده و منفعتی نیابد
اکر صاحب بیت السفر تحت الشعاع بود مولود در سفر مکدّب از وطن خویش
بکریزد اکر صاحب بیت السفر در برج مائی بود و صاحب طالع از وی
منحوس بود مولود سفر دریا کند و اهوال و بلا کشد از دریای اکر صاحب
بیت السفر مریخ بود و صاحب طالع ناظر بود و سعود ساقط مولود بلا کشد
در سفر اکر ارباب مثلثات افتاب بروز و ان قمر در میلاد شبی ساقط باشند
و از نیرین و ز ان اوتاد و منحوس باشند مولود سفر رنج و مشقت کشد اکر
دلایل سفر منحوس باشند در طالع مولود در سفر بیماری و غارت و رنج کشد
علی الخصوص در سالی که دلایل تحویل و اسها بازان باز خواند اکر مستولی
بر خانه و سهم سفر منحوس بود در برج مائی مولود سفر دریا کند و از ان بلا
و رنج بوی رسد خاصه که ان نحوست ان زحل بود اکر از مریخ بود رنج از
دزدان و اهل سلاح کشد و اکر این ادلا در برج ارضی بود این سفر در بیابان
بوادی کند اکر صاحب طالع روی بصاحب بیت السفر دارد مولود سفر دوست

دارد و از ان زیادت منفعتی نیابد اکر صاحب بیت السفر بدین فصاحت طالع
دهد مولود در سفر کردن مضطر بود و هیج اختیار نبود او را در سفر
اکر صاحب طالع منصرف بود از صاحب بیت السفر مولود سفر دشمن دارد
و اکر صاحب سفر منصرف بنود از صاحب طالع مولود سفر دوست دارد
و همیشه بر عزم سفر باشد اما او را سفر کمتر موافقت نماید و بیشتر از
هر سازی که کند در سفر باطل شود تا سفر از کدام نواحی کند اکر
نیرین در ارباع شرقی باشد مولود سفر بجانب مشرق و قبله کند
و همجنین دلایل سفر و اکر نیرین و دلایل سفر در ارباع غربی باشد
در جانب شمال و مغرب و اکر در برج ذوجسدین و منقلب باشند
زود زود سفر افتد و اکر در برج ثابت دیر دیر افتد تا کدام جهت
موافق تر افتد مولود را در سفر بنکرد کوکبی قوی تر ست ان ناحیت
که این کوکب بران دلالت کند او را موافق افتد اکر ارباب خانها نیرین
و صاحب طالع در هبوط و وبال باشند هیج جانب او را اختیار سفر
نباید کرد اکر مریخ در دوم طالع مولود را از بیم و هراس بباید کریخت
و جانب مشرق او را اولیتر بود دلایل دین نیکو اکر صاحب تاسع سعد

بود و در طالع بود مولود پاك دین بود و اگر نحس بود مولود بد اعتقاد بود
و خصومت کند در اعتقاد خویش اگر عطارد در خانهٔ مشتری بود مولود
متدین بود و اگر آفتاب یا قمر در تاسع قوی حال مولود نیکو اعتقاد بود اگر
کواکب از طالع ساقط بود و قمر و عطارد با مشتری ازین سه کوکب دو
با یکدیگر مقارن یا متصل مولود نیکو اعتقاد بود اگر کواکب از طالع
ساقط بود و قمر و عطارد با مشتری ازین سه کوکب دو با یکدیگر مقارن
یا متصل مولود نیکو اعتقاد بود اگر سهم السعادة و سهم الغیب و سهم
الدین از بیوت و حدود سعود باشند مولود پاك دین بود اگر برج تاسع
از بیوت سعود بود و ثابت بود و مریخ در وی نبود و بتربیع وی مولود
پاك اعتقاد بود اگر خداوند ثالث و تاسع از نحوس بری بود مولود
پاك دین بود اگر راس در ثالث یا در تاسع بود مولود بعبادت و زهد
معروف بود اگر خداوند تاسع بر تثلیث سعدی بود و آفتاب از تسدیس
یا تثلیث بوی ناظر بود یا قمر مولود نیکو مذهب بود اگر قمر در تاسع یا
بمقارنهٔ عطارد بود این کس الهام رسیدنان [?] بود و متورع و حسن
عقیدت و خلق بود اگر قمر در خانه مشتری بود یا مشتری بهم بود در

تاسع

تاسع و اگر مشتری بود تنها در تاسع و قوی حال هم دلیل تقوی و حسن
عقیدت بود چون سهم الدین بمشتری متصل بود مولود نیکو اعتقاد
بود چون برج نهم شرقی مشتری با شرقی آفتاب با شرقی زهره بود مولود
نیکو اعتقاد بود **دلیل اعتقاد بد** اگر عطارد در خانهٔ زحل بود و هر دو
در طالع حظی دارند مولود منافق بود ظاهر او در اعتقاد خلاف باطن
بود اگر عطارد در نهم بود و در آنجا حظی دارد و مریخ بر تربیع وی بود
مولود دینی باطل دارد اگر برج تاسع منقلب بود و صاحب او در برج
منقلب مولود بریك مذهب قرار نگیرد اگر ذنب در ثالث یا تاسع بود
و سهم الغیب منحوس بود و صاحب تاسع نحسی بود مولود متحیر بود و بهیچ
مذهب قرار نگیرد چون سهم الدین مقارن بود یا مریخ یا تربیع و مقابله
او مولود بد اعتقاد بود اگر مستولی بر تاسع و سهم الدین مریخ بود مولود
بد اعتقاد بود خاصه که از نظر مشتری دور بود اگر عطارد در تاسع
مقارن زحل بود مولود بد اعتقاد بود اگر زحل و مشتری در نهم مقارن
باشند و یا مریخ و زحل یا نحسی یا ذنب دلیل اعتقاد بد بود اگر سهم الدین
در ثانی و سادس و ثامن و ثانی عشر بود دلیل اعتقاد بد بود و مقابله

بد اگر نحس بود منافق بود زحل در خانهٔ مشتری دلیل اعتقاد بد بود
خاصه که راجع یا منحوس بود **دلائل کسی که از مذهبی بمذهبی**
انتقال کند اگر مستولی بر برج نهم راجع بود مولود از مذهبی اصلی خویش
انتقال کند اگر با رجوع منحوس بود از آن هیچ حظ نیابد اگر مریخ در تاسع بود
در برجی منقلب مولود از دینی بدینی انتقال کند اگر عطارد در خانهٔ زحل
و مریخ بود راجع و در طالع حظی دارد مولود از اسلام بر گردد و مرتد شود
شناختن کسانی که خواب نیکو بینند و خوابی بد هر گاه سهم الغیب
منحوس بود و مستولی بر طالع وی عطارد بود و مشتری ناظر بود خوابها
بیند که راست باز خواند و بتعبیر حاجت نیاید **دلیل ب** اگر مشتری
در تاسع بود در میلاد سیر مولود خوابهاء دروغ بیند یا هول و هر
تعبیری که کند راست نبود و اگر مشتری درین خانه محترق شود دلیل
واسیا عجیبه بود **دلیل ج** خداوند تاسع در خانهٔ نهم دلیل خوابهای
نیکو بود و بتعبیر داشتن و گزاردن **دلیل د** اگر عطارد با قمر بود در برج
تاسع در جوزا یا سنبله یا سرطان یا ثور و سهم الغیب با وی بود خوابهای
نیکو بیند و از خواب خبر دهد **شناختن دلیل کسانی که از علم**

منفعت

منفعت و عزت یابد عطارد چون در طالع حظی دارد یا در برج نهم
یا سوم و مشتری بوی نظر دارد بوی آنکس از علم منفعت و حرمت
و دولت یابد **دلیل ب** اگر قمر در قوس یا حوت بود و ازین دو برج یکی
تاسع طالع بود و میلاد شبی بود مولود از علم خویش بهره یابد **دلیل ج**
اگر عطارد در تاسع بود و مشتری بوی ناظر و مشتری قوی حال و عطارد
قوی حال مولود از علم خویش بهرهٔ تمام بیابد **دلیل د** اگر سهم السعادة
با سهم العلم مقارن بود در ثالث یا تاسع و سعدی بر ایشان ناظر بود
نظری مقبول تر مولود از علم برخورداری یابد و چون دلایل اصناف
علوم پیش گفته آمده است **احکام خانهٔ دهم** دلیل سلطان اگر میان
مثلثات نیز نوبت نگرد اگر هر سه قوی حال باشند مولود در همهٔ عمر در
حرمت بود و هر کدام که قوی حال باشد در آن بیوت محترم بود مثلثهٔ
اول عمر دوم میانه سیوم آخر و هم فی مثلثهٔ نخستین را نیمی از عمر دهند
و مثلثهٔ دوم را ثلث و مثلثهٔ سیوم سدس **دلیل ب** اگر زحل بشب
در وتدی بود و مریخ بروز در وتدی بود و آن وتد طالع یا وسط
السما بود مولود با جاه و حرمت و ولایت بود چون از سالهای کوچك

احکام من بیت عاشر وفیها
[illegible]

زحل با مریخ ومدتی ولایت جند مطالع ان برج بود ماه یا سال بود •

دلیل ج مریخ جون دلیل عمل بود دراوتاد بود مولود ازجهت عمل مصادره ومطالبت وقید وحبس کشد دلیل د اکر زحل دراوتاد بود ودلیل عمل بود مولود بحبس وعذاب ازجهت عمل مبتلی شود دلیل ه جون خداوند جدی درجهٔ عاشر حظی دارد تمام در عمل جون صاحب طالع بدرجهٔ شرف خداوند عاشر رسد بیشتر بدرجهٔ شرف خداوند شرف عاشر یا بدرجهٔ شرف خداوندی عاشر دلیل عمل بود دلیل و اکر تسییر درجهٔ طالع با افتاب یا هیلاج بجدی خداوندی عاشر رسد یا بجدی شرفی عاشر دران مدت ولایتی وعملی بود در شناختن مدة ولایت درجهٔ وسط السما مقوم مقام هیلاج بود ومستولی بروی هوتم مقام کدخدای وناظر بوی بیفزاید وبکاهد دلیل ب بعانیر نوبت درین باب اعتبار کنند همچنان که بها شرا اعتبار کنند دلیل ج مدتی ولایتی خانداتها یدرجهٔ عاشر جز قران یا طالع قران اعتبار کنند وانرا هیلاج نهند وکدخداء مستولی بران درجهٔ کیرند وبر صد وبیست سال هیچ دولت درین ایام هیچ اعمال نکنند •

فصل صنایع وحرف ان برج عاشر باید نکریست بس دلایل صنایع وحرف ازین خانه کفته اند دلایل پیکان ومسافران اکر دلیل ستاره سریع السیر بود وقمر بوی ناظر بود مولود فیج بود واکر بمریخ نکرد دزدی بود واکر عطارد بود پیکی بود که نامه برد ورسولی کند واکر عطارد در برج ذوالرجلین قوایم بود خاصه قوس مولود مکاری بود واکر مشتری بعطارد ناظر بود حمال بود واکر قمر بمقارنهٔ عطارد بود سقا بود واکر بقمر نکرد وقمر در شرف بود صاحب برید بود اکر زحل دلیل عمل بود ودر سرطان بود مولود کاردکر بود واکر در سنبله بود کرجکی بود واکر در دلو بود راعی بود واکر در جوزا بود جولاهه بود واکر در ثور وجدی بود برزکر بود واکر در حوت بود مؤلف اب وحافظان باشد در خماران ومنداوان اکر قمر دلیل عمل بود وبا مریخ بود در سرطان وزهره از مقابله ناظر بود مولود سرکه فروش اکر زهره دلیل عمل بود در برجی ناری بوی ناظر بود روغن فروش بود واکر زحل با مشتری بود ومشتری فاسد بود نفط فروش بود واکر زهره دلیل عمل بود ودر وتد الارض باشد قمر با بیاده بود دلایل قواد اکر عطارد در جدی بود ومریخ بروی مستولی بود مولود

بوده

قواد وکپی بان بود دلایل کناسان اکر زحل دلیل عمل بود ودر حمل بود وهیچ سعدی بوی ناظر نبود مولود کناس بود ونجاست از راهها پاک کند دلیل دیکر از زحل در حمل بود وقمر بزحل ناظر از حدود یا بیوت زحل اما عشریهٔ قمر از حدود یا بیوت زحل بود در وتدی یا مائلی وتدی مولود کناس واکر ذنب در طالع بود وزحل بوی ناظر وکواکب درجه وبیوت در حد وی نحوس مولود کناس بود دلایل کسانی که نی فروشند وتیر تراشند اکر قمر دلیل عمل بود در برجی مائی وعطارد بوی ناظر از برجی مائی مولود نی فروش بود واکر مریخ ناظر بود چوب نیزه فروشد دلیل ب اکر عطارد بزحل ناظر بود از سرطان وزحل در جدی بود مولود چوب بید فروشد واکر مریخ تحت الشعاع بود مولود خیزران فروشد دلیل ج اکر عطارد در حوت بود دلیل عمل بود ودر حد نحس بود مولود دوغ وحصیر فروشد دلایل قناد وعرابد از شهد وشیرینی فروختن اکر افتاب دلیل عمل بود وبزحل می نکرد از ثور مولود خرما فروشد واکر مشتری دلیل عمل بود ودر برجی بیانی بود منحوس مولود خرما فروش بود واکر افتاب بزحل ناظر بود از سنبله مولود زیتون فروشد واکر زحل در جدی بود که ادیره

یا مائلیه

بوده

فروش بود واکر زهره بزحل می نکرد ودلیل عمل افتاب بود وزهره در سنبله بود مولود ابزار وتوابل فروشد واکر قمر با زحل در جدی وزهره از برجی حیوانی بریشان ناظر بود پنیر فروشد واکر افتاب دلیل عمل بود وبزحل می نکرد از ثور وزهره با مریخ بود وطالع مولود دناس وناطف وحلوا فروش بود واکر زحل دلیل عمل بود ودر جدی بود وبهرام بدان ناظر بود وزهره در برج هوائی بود مولود دناس بود واکر افتاب دلیل عمل بود ومشتری در شرف وزهره با مریخ در طالع مولود شکر وفانید فروشد دلیل نزادان اکر زهره در وتد سابع بود وقمر ناظر بریشان بود مولود نزاد بود واکر مریخ در سابع بود وزهره در طالع بود وقمر بریشان ناظر مولود نزاد بود ومعاش او ازین بود دلیل قصابان اکر مریخ دلیل عمل بود ودر بیت العمل بود ودر برجی حیوانی دلیل قصابی بود وحراری خاصه که مشتری در برجی حیوانی بمریخ نظر دارد اکر زهره از برجی حیوانی نظر دارد کاوکشد دلیل قصادان اکر مریخ دلیل عمل بود در عاشر بود در برجی حیوانی وزهره از برج بوی ناظر مولود را زن باشد واکر عطارد نظر دارد ومریخ دلیل عمل بود در برج حیوانی وزهره

ناظر فصادی استاد بود کماز آن منافع یابد **دلیل خبازان وطباخان** اگر
مریخ دلیل عمل بود ودر برجی حیوانی وزحل از برج ناری ناظر بود مولود
خباز یا طباخ بود واگر برجی مائی بود روغن گر بود **دلائل صیرفیان** چون
افتاب دلیل عمل بود وصاحب ثانی تدبیر بوی دهد از برجی ناری مولود
صیرفی بود واگر قمر ناظر بود از صیارفه مسولی بود واگر زحل در حمل بود
وافتاب از قوس بوی ناظر مولود صیرفی وزرگر بود واگر صاحب ثانی با زحل
بود وافتاب از آخر قوس ناظر مولود زر از معادن بیرون آورد واگر
افتاب از اسد ناظر بود سیم کوب بود واگر از اول قوس ناظر بود عمل
سرای ضرب کند از معری وضرابی وغیر آن اگر زهره دلیل عمل بود ویا افتاب
بود مولود جوهری بود واگر مریخ بریشان نظر دارد کیمیاگر بود مولود
اگر صاحب عمل زهره بود در برجی مائی ومریخ از برج ناری بوی ناظر بود
مولود مرجان ومروارید وبسد فروشد اگر زحل در برج ثانی بود ودلیل
عمل بود وزهره بوی ناظر مروارید فروشد بی قیمت اگر زهره دلیل عمل
بود ودر جوزا بود با زحل مولود جواهر میانه فروشد نه قیمتی ونه سقط
اگر زحل در برجی مائی بود وکوکبی بوی ناظر بود گوشت ماهی وصدف وجزهای

ستا

بی قیمت فروشد **در ابگینه گران** اگر زهره با زحل بود ودر حمل بود مولود
ابگینه گر بود اگر زهره از اسد بزحل ناظر بود دلیل عمل بود مولود ابگینه
گر بود اگر زحل در ثور بود وزهره بوی ناظر از سرطان ومریخ از برجی ناری
ابگینه منقوش کند **سفال فروشان وفخاران** اگر زحل در ثور بود وزهره
بوی ناظر از سرطان ومریخ از برجی ناری مولود کاسه فروشد اگر افتاب
نگرد از سرطان ومریخ از برجی ناری خم وسبو کند وفروشد اگر قمر نگرد از
سرطان سبوهای سبز واصفهانی فروشد اگر مشتری نگرد از جدی بزحل
هم این دلیل بود اگر زحل نگرد از حمل نگرد وزهره بوی ناظر بود از جدی مولود
خشت پخته وگچ وآهک کند وفروشد والله اعلم **دلیل گلخن تابان**
اگر زحل در حمل بود وجمله کواکب از وی ساقط مولود گرمابه تاب باشد
اگر صاحب عمل نحس بود منحوس در ناری ومریخ بوی ناظر بود واز برجی مائی
مولود آتش گرمابه تابد اگر مشتری نظر دارد آتش خشت وگچ تابد •
در صیادان ماهی اگر مریخ دلیل عمل بود وبزحل ناظر بود از سرطان
مولود ماهی فروش بود اگر دلیل در برجی مائی وبهرام از برجی مائی بوی
ناظر بود مولود ماهی فروشد اگر دلیل عمل عطارد بود وقمر بوی ناظر بود

از برجی مائی مولود ماهی خرد فروشد واگر بجای قمر مشتری بعطارد ناظر بود
ماهی بزرگ فروشد اگر دلیل در برجی مائی بود وبهرام از برجی مائی بوی
ناظر بود مولود ماهی خرد فروشد اگر دلیل عمل قمر بود وناقص الضوء بود
ومشتری بوی ناظر بود از برجی حیوانی ومشتری مغربی بود مولود
ماهی شور وبزرگ فروشد **در مرغ فروشان** چون جدی دلیل عمل
وعطارد بوی ناظر از برجی حیوانی دلیل بیع باز وچرغ بود اگر زهره ناظر
بود دلیل بیع کبوتر وقمری ودراج بود اگر مکان زهره قمر بود دلیل بیع
مرغ خانگی واگر در برجی از بروج ابی بود مرغ ابی فروشد واگر زحل در برج
از بروج ابی بود کلاغ وزاغ وامثال این فروشد واگر دلیل عمل عطارد
بود تنها وتحت الشعاع بود دلیل بیع گنجشک وسمانی وحود وامثال
این بود **در نخاسان ستوران** از ستوران وشتران وگوسفندان اگر
مشتری دلیل عمل بود وصاحب سادس بوی ناظر بود از برجی ذوالاربع
قوائم مولود شتر واسب فروشد واگر مشتری دلیل عمل بود وصاحب
سادس زهره بود وبوی ناظر بود مولود استر فروشد واگر مشتری
دلیل عمل بود وعطارد صاحب سادس بود وبوی ناظر بود مولود خر

فروا

فروشد واگر بجای عطارد قمر بود مولود گاو فروشد واگر بجای قمر افتاب
بود یعنی گر مشتری دلیل عمل بود وافتاب صاحب سادس در ششم
بوی ناظر مولود اسپ واستر فروشد واگر دلیل عمل مشتری بود وهیچ
کوکبی بوی ناظر نبود مولود گوسفند فروشد واگر صاحب ثانی بجای
صاحب سادس بود مولود گوسفند فروشد واگر مکان صاحب ثانی
صاحب تاسع وثالث بود ودر برجی ذوالاربع قوائم باشد مولود شیر وجغرات
وماست فروشد واگر صاحب سابع متصل بود بمشتری یا مشتری بوی
متصل بود با صاحب رابع مولود سگ شکاری ویوز فروشد **نخاسی
بندگان** چون مشتری صاحب بیت عمل بود وصاحب برج سادس
بوی ناظر بود از برجی حیوانی مولود نخاس بندگان بود واگر خداوند
سادس زهره بود مولود کنیزان مغنی فروشد اگر خداوند سادس
مریخ بود یا زحل کنیزان حبشی وسندی وهندی فروشد واگر بجای
زحل عطارد بود کنیزان وغلامان خرد فروشد واگر بجای عطارد قمر بود
یا افتاب احرار را فروشد از یرا که این دلیل بندگی نباشد **دلائل
دباغان وپوست فروشان** اگر زحل دلیل عمل بود در دلو ومشتری بوی

ناظر مولود بجرم فروشد و اگر زحل دلیل عمل بود در دلو و مریخ بوی ناظر
از برجی حیوانی نگرد پوست روباه و سمور و امثال این فروشد و اگر
آفتاب نگرد کیمخت و امثال این فروشد و اگر زحل دلیل عمل بود و مشتری
از جوزا بوی ناظر ادیم فروشد دلیل وراقان و صحافان اگر زحل دلیل عمل
بود در دلو و عطارد از جوزا بوی ناظر مولود کتاب فروش بود و اگر مشتری
دلیل عمل بود در برجی حیوانی و عطارد بوی ناظر مولود پوست کراسه
کند خاصه که طالع سرطان بود و عاشر حمل از حوت و اگر زحل در جدی
بود و عطارد از سنبله بوی ناظر کاغذ و کتاب فروشد و اگر عطارد
راجع بود جلد کتب کند و اگر مریخ تمشاهده مشتری بود در اوتاد یکی
در برج ناری یکی در برجی حیوانی و عطارد ممازج مولود مجلد بود در
خیاطان و آرد فروشان عطارد چون صاحب عمل بود در برج بیانی و زحل
بوی ناظر بود از برجی بیانی مولود خیاط بود و اگر زحل دلیل عمل بود و در
جدی بود قمر از ثور بوی ناظر بود مولود حبوب فروشد و اگر عطارد صاحب
عمل بود و با زحل در جدی و قمر از سنبله بهره دو ناظر بود مولود عدس
و حبوب فروشد و اگر زحل دلیل عمل بود و در ثور بود و هیچ کوکب بوی

ناظر

ناظر بود مولود عدس فروش بود و اگر مشتری نظر دارد جمله حبوب
فروشد و اگر ناظر بر زحل مریخ بود از سنبله کنجد فروشد و اگر آفتاب با زحل
نگرد و از سنبله و زحل در ثور بود مولود میوه و غله فروشد و اگر قمر
با زحل بود در ثور مولود حبوب چوب فروشد و اگر زحل در ثور بود و قمر
از جدی بوی ناظر جو فروشد و اگر آفتاب از جدی ناظر بود گندم فروشد
و اگر قمر از سنبله نگرد گندم فروشد در گلیم و صوف و پلاس و نمد فروشان
چون کوکب عمل در برج حیوانی بود و این کوکب دلیل خانه حرکت بود مولود
پشم و موی حیوانات فروشد و اگر مشتری ناظر بود طیلسان و گلیم عین
فروشد و اگر زحل بود پلاس فروشد و جل و شالنك فروشد و اگر
ناظر عطارد بود و کوکب عمل بود نمط و جامه خواب فروشد و اگر
زحل در دلو بود دلیل عمل بود و قمر از عقرب یا حمل بوی ناظر بود مولود
صوف کند در بزازان چون زهره در طالع بود یا در وسط السما در
برجی ثابت و عطارد بوی ناظر از برج ثابت دلیل بزازی و جامه مروزی
فروشی کند و اگر یکی در برج نباتی دیگر در برج حیوانی ملحم و کتان فروشد
و اگر زحل در جدی بود و عطارد از سنبله بوی ناظر مقنعه و جامه

زنان فروشد و اگر عطارد با زحل بهم بود در جدی کرباس بادیت و درشت
فروشد و اگر مشتری از میزان بر زحل ناظر بود خز فروشد و اگر قمر از میزان
ناظر بود دستار فروشد و اگر زحل در دلو بود و عطارد از میزان بوی
ناظر مولود جامه فاخر فروشد و اگر مشتری با زحل بهم بود در جدی
مولود خلقان فروشد و چون در بیتی رفیع بود قران مشتری و زحل
او را از نتیجه خلقان فروشی نهد اما از آنجا ترقی کند و به بزازی رسد
و اگر زحل در ثور بود و مشتری از سنبله بوی ناظر و زحل دلیل عمل بود
مولود کرباس درشت و خلقان فروشد در دهقانان و برزگران
چون عطارد و زهره در وسط السما بود در برجی ارضی و زحل بر ایشان
ناظر از برجی ارضی یا مائی مولود برزگر بود اگر دلیل عمل بر زحل پیوندد از
بروج منقلبه مولود برزگر بود و اگر زهره دلیل عمل بود و مریخ بوی
ناظر بود و مریخ از آفتاب ساقط بود دلیل برزگری و دهقانی بود
اگر زحل دلیل عمل بود و در ثور بود مولود برزگر بود اگر زحل دلیل عمل بود
و در برج هبوط یا وبال بود قمر از برجی مائی یا از منزلی مائی رطب
بوی متصل بود دلیل دهقانی بود با آب چاه و ریخ تمام در ریحان

فروش

فروشی چون زهره دلیل عمل بود و بر زحل می پیوندد و زهره در عقرب
بود یا در سرطان مولود ریحان فروش بود چون زحل در ثور و زهره
از سنبله ناظر بود مولود ریحان فروشد و چیزهای خوشبوی چون
زهره در سنبله و زحل از سرطان یا عقرب یا حوت بوی ناظر بود
مولود ریحان فروشد در تره فروشان چون زحل در جدی بود و قمر
از سرطان بوی ناظر مولود تره فروش بود چون عطارد در برجی مائی
بود و قمر بوی ناظر و بوی اتصال دارد از برجی نباتی خربزه فروشد
مولود تره و حصیر چون قمر بعطارد ناظر بود و عطارد در طالع
بود در برجی نباتی و قمر در وتد الارض مولود تره و گزر و شلغم و چغندر
فروشد دلایل میوه فروشان چون زحل در جدی بود و مشتری
در سرطان بوی ناظر مولود میوه فروشد و اگر زحل در جدی بود
و مشتری در حوت بوی ناظر مولود انگور و انجیر فروشد و اگر زحل
در جدی بود و مشتری در ثور بوی ناظر مولود میوه فروشد
و اگر زحل در جدی بود و مریخ در سرطان مولود میوه خشك فروشد
چون عناب و فندق و جلغوزه و غیر آن دلایل میلوران اگر در طالع

یکی از کواکب مائی بود و مشتری و زحل در وتد تحت الارض مولود
پیلور بود و اکر دلیل بن عمل زهره بود و زحل و هر دو در خانهٔ خویش
باشند مولود پیلور و دارو فروش شد و اکر مریخ در موضع عمل بود
و زهره از برجی نباتی بوی ناظر بود و مریخ در برجی مائی بود مولود
داروهای مختصر فروشد چون سرمه و مردارسنک و امثال این
و اکر مریخ دلیل عمل بود و از ثور یا از سنبله بر زحل می نکرد مولود پیلوری
مختصر بود و اکر زحل تحت الشعاع افتاب بود در جدی دلیل عمل بود
و مولود مازو و پوست نار و بلوط و امثال این فروشد والله اعلم
بالصواب **دلایل عطاران** اکر زهره در طالع بود در حظی از حظوظ خویش
در منزلی رطب چون صورت مردم مولود عطار بود و اکر زهره دلیل
عمل بود و برج عمل میزان بود و زحل از جدی بوی ناظر بود مولود
عطار بود و مسک و عود و عنبر فروشد و اکر زهره دلیل عمل بود
و در برجی بود بر صورت مردم مولود عطار بود و اکر زهره با زحل در جدی
بود و جدی برج عمل بود مولود عطار بود **دلیل رسن تابان** اکر
زحل در خانهٔ عمل بود و در برج ذو جسدین و بعضی از کواکب که دلیل

صناعت

صناعت بود و بوی ناظر بود مولود رسن تاب بود خاصه که بهرام
نظر دارد و اکر زهره نظر دارد کنب تابد و اکر افتاب نظر دارد افسار اسب
تابد و اکر نظری مشتری دارد کشتی تابد و اکر ناظر افتاب بود نوار	رسن ۲
تابد و اکر زحل منتد بود بدلالت و در برجی حیوانی بود مولود رسنهای
سفر تابد **دلیل صیادان** زحل چون در طالع بود و مریخ در سابع
دلیل صیادی بود و از ین بود که صیاد مدبر بود که زحل در طالع دارد
و مریخ در سابع چون عطارد در ثالث از طالع و مریخ در سابع بود
مولود صیاد بود چون عطارد و قمر در سنبله بود و قوس اول درجهٔ
حوت مولود بمرغ شکار و یوز و سک صید کند چون قمر در استقبال
در ثور با عطارد مولود بجزع و یا زصید کند و اکر قمر با عطارد در
برجی از بروجی آبی دلیل صید ماهی و صید دریا بود **دلیل اطبا**	دلایل
زهره و مریخ چون بتربیع یکدیکر باشند و یا زایل باشند از اوتاد مولود
طبیب بود چون مریخ و عطارد در حوت زهره بود با حدی زهره
دلیل طب بود چون مریخ دلیل عمل بود و قمر بوی متصل بود در برجی
حیوانی دلیل علاج و طب بود و اکر کواکبی نظر ندارد دلیل جراحی بود و اکر

مریخ دلیل عمل بود و زحل بوی پیوندد از برج حیوانی دلیل علاج بود اسیر
و حقنه بود و اکر زهره ناظر بود دلیل جراحی بود و اکر مریخ دلیل عمل و افتاب
در برج حیوانی بوی متصل دلیل کحالی بود و اکر قمر بود دلیل کندن دندان
بود و اکر کواکب اعمال در وسط السما بود ببرجی حیوانی و بیکدیکر اتصال
دارد مولود حس و مصلح کوفتکی و شکستکی کند **دلایل بازی کران
و رسن بازان** قمر و عطارد چون با مریخ و زهره بود در اوتاد
بیکدیکر نظر دارند چنک یا صنج زنند چون عطارد و زهره بود در حدی
باشند و در حد و یکدیکر مولود رقاص و پای زن باشد و چون
مریخ و عطارد بهم در برج جهارم باشند دلیل بازی و رسن و بی سر
و روی آوردن و اکر زهره در خانهٔ خویش بود با عطارد در اوتاد
دلیل نای زدن و بازی کردن بود و اکر زهره در وتد بود و عطارد
بوی ناظر و هر یکی در حد یکدیکر باشند مشرقی در حظوظ خویش مولود
رسن باز و نای کر باشد **دلایل اهنکران** چون مریخ با زحل در اوتاد
بود در برج ناری خاصه در برج وسط السما دلیل ان بود که مولود
اهنکر بود اکر بتحمین در برج با وی باشند در اوتاد و افتاب بر ایشان

ناظر

ناظر بود مولود شمشیر و سلاح کند و اکر عطارد ناظر بود کارد و ناخن چین
و امثال این کند و اکر زهره ناظر بود صنادیق و انیه و الت زنان کند
دلایل کشتی بانان اکر عطارد با زحل در وسط السما بود در برج مائی
و در بلاد آب بود که جزیره نامند مولود کشتی بان بود خاصه که مشتری
ناظر بود و اکر قمر ناظر بود مولود کشتی سازد و زورق خاصه که هر دو در
مغرب بود و بزحل متصل بود از برج قطب شمالی **دلایل نفاطان** اکر
عطارد و زحل با وسط السما در برج ناری و مریخ بر ایشان ناظر مولود
نفط انداز بود و اکر افتاب بر زحل ناظر بود در برجی آتشی بود همین دلالت
کند **دلایل کاریزکنان** اکر مریخ دلیل عمل بود و در برجی ارضی دلیل کاریزکنان
بود و اکر افتاب ناظر بود معادن زر و نقره کاود و اکر زحل ناظر بود کوی
کند و یا برعه اکر زهره ناظر بود کاریز راند و اکر عطارد بود برکه و حوضها
لطیف کند و آب کیرها **دلایل رنکرزان** اکر زهره و مریخ در مکان
عمل بود و با یکدیکر اتصالی دارند مولود رنکرز بود خاصه که در برج
مائی و ناری باشند و اکر زحل بر ایشان نظر دارد رنک سیاه کند و اکر افتاب
دارد رنک زرد کند و اکر قمر نظر دارد رنک سرخ کند برای موجه

وزنبیل واکر عطارد نظر دارد جملهٔ رنکهای نیکو کند واکر ذنب با ایشان
بود کرباس مهر کند **دلایل نقاشان** جون قمر در خد عطارد بود و عطارد
از اماکن رطب بوی نظر دارد مولود نقاش بود واکر زهره نظر دارد
نقشهای مختلف کند واکر مریخ نظر دارد نقش ساج وروی وآهن
وامثال این کند واکر افتاب نظر دارد نقش زر ونقره کند واکر مشتری
نظر دارد تذهیب وزینت مصاحف وکتب کند ونقش مصلی وامثال
این کند واکر قمر نظر دارد نقش جامها کند واکر زهره در درجات عطارد
بود مقارنت عطارد در وتد طالع دور از شعاع افتاب مولود جرب دست
جملهٔ نقشها یتواند کرد و عطارد دلیل نقش باریک وهرجه تعلیم
نویسنده بود وهرجه بقلم اهن نقش کند **دلایل خراز ونقش کران**
مریخ جون مشاهد مشتری بود در یکی از اوتاد در برج حیوانی دلیل
خرازی بود واکر زحل بوی ناظر بود کفشکر بود واکر قمر ناظر بود داویه
ومشک دوزد واکر زحل ناظر بود سراجی کند واکر زهره ناظر بود
نعلین وامثال این دوزد وحسک وعیران واکر افتاب ناظر دارد ساز
زرین ولکام اسپ وامثال این سازد **دلایل درودکران** اکر عطارد

بمریخ ناظر بود از خانهٔ عمل واین هردو برج نباتی بود مولود درودکر بود
واکر زهره بدیشان ناظر بود آلت لهو تراشد جون طنبور وجنک وغیر آن
جون زحل ناظر بود در وتابوت وجوب سقف وامثال این راست کند
جون افتاب ناظر بود زین وتیر وکمان وامثال این تراشد ومنجنیق
وعراده واکر مشتری بود عماره ومحمل وآلات سفر تراشد واکر قمر
ناظر بود دولاب وکشتی وامثال این تراشد واکر زحل وزهره ومریخ
بیکدیکر نظر دارند در برج مذکر خاصه در حمل واسد وقوس دلیل
درودکری بود والله اعلم **دلایل جولاهان** اکر عطارد دلیل صناعت
بود وها بط یا راجع بود دلیل جولاهکی بود واکر زهره بعطارد نظر
دارد مطرز وسقلاطون ونسیج وامثال این بافد واکر زحل نظر دارد پلاس
وزیلو بافد واکر مشتری نظر دارد صوف بافد واکر قمر نظر دارد حصیر
بافد واکر زحل دلیل عمل بود مولود لیلی ونهاری ودر جوزا بود مولود
جولاهه بود **دلایل درزی** اکر عطارد در وتد رابع منحوس وضعیف
بود دلیل درزی بود واکر مشتری بوی ناظر بود خاصه از برجی حیوانی
موی دوز بود واکر افتاب بدلیل عمل ناظر باشد کلاه وقبا دوز واکر

زهره ناظر بود مصلی دوزد واکر قمر نظر دارد بود یا بافد یا جامهٔ کرباس دوزد
واکر هیچ کوکب بعطارد ناظر نبود دوکی واکر سه کوکب یا جهار کوکب
نظر دارند خیمه دوز بود واکر طالع میزان بود وافتاب در سرطان
وقمر وزحل در جدی وعطارد یا مشتری ومریخ در اسد وزهره در اسد
مولود درزی بود **خانهٔ یازدهم** این دلایل از سهم الاصدقا وسهم السعادة
وسهم الدین وسهم الشهور وسهم الاضطرار نکرند واین در موضع خویش
یاد کرده اید **دلایل انکه دوستان از کدام صنف بود** اکر زهره در
وتدی بود ومشتری بوی ناظر وسعود ساقط مولود با زنان بزرکان دوستی
کند واکر زهره در خانهٔ زحل بود یا بیره زنان دوستی کند واکر در خانه
عطارد بود یا در خانهٔ زحل دوست پیران بود واکر در خانهٔ مریخ بود
دوست ارباب سلاح بود واکر صاحب طالع حادی عشر وصاحب سهم
الاصدقا در اوتاد بود مولود دوستان باشند لا کفتای او واکر زهره
در وتدی بود مقبول با زنان بزرکوار مخالطت کند واکر زهره مقبلی
بود با زنان پارسا مخالطت کند واکر منحوس با ناپارسا مخالطت کند
دلایل انکه دوستی اول شاسته بود واخر دشمنی بود ودشمنی که

اول بود انکه با دوستی شود اکر هردو طالع نهاری یا لیلی باشند از دوستی بغایت
دشمنی شوند واکر طالع یکی را لیلی بود ودیکری را نهاری از دشمنی ایشان باقی
کردد واکر زحل ومریخ از مقابله یا تربیع بسهم الشهور ناظر بود بتربیع یا مقابله
میان ایشان دوستی ظاهر بود ودر دل دشمنی واکر بهردو طالع نیرین
سعود ونحوس نظر دارند وقتی میان ایشان دوستی بود ووقتی دشمنی
واکر سهم الاصدقا وسهم الاعدا در یک برج باشند میان ایشان وقتی
دوستی باشد ووقتی دشمنی مثلا سهم الاصدقا یکی را در آن برج باشد که
سهم الاعدا دیکرا اکر نیرین در زهره وطالع بیکدیکر ناظر باشند از بروجی که
مطیع یکدیکر باشند میان ایشان دوستی بود اما از یادت مدتی نپاید
دوستی با سیع یا بزرکان دلیل او اکر زهره در طالع بود وقوی حال مولود
با عظما وکبرا دوستی دارد واکر صاحب ثالث طالع قوی حال بود وسعود
بوی ناظر ونحوس ساقط مولود با کبرا دوستی دارد واز ایشان خیر
وکرامت یابد واکر برج ثالث طالع قوی حال بود ومشتری با زهره
یا راس بدوی بود یا بوی ناظر باشند مولود دوستان بزرک دارد
واز ایشان فواید یابد واکر سید او نهاری بود وثالث طالع قوس یا حوت بود

وسعود خاصه مشتری ناظر بود ونحوس ساقط مولود دوستان بزرگ
دارد وبنزدیک ایشان مکرم بود واکر مشتری در یازدهم بود در برج
خویش مولود را دوستان شکرف باشند واکر زهره در رابع باشد
مولود از دوستان مکرمت یابد واکر افتاب در پنجم طالع بود در صورت
خویش مولود دوستان بزرک دارد وازیشان مال وجاه یابد واکر مریخ
در پنجم طالع بود از نحوس دور وسعود خاصه مشتری بوی ناظر مولود
بنزدیک خلق کرامی باشد ومردمان اورا کرامی دارند واکر زهره در برج
خامس باشد مسعود مولود بنزدیک خلق عزیز بود واز زنان ودوستی
ایشان شادی وکرامت یابد دلایل دو کس که میان ایشان دوستی بود
اکر قمر در هر دو طالع در یک برج یک درجه بود میان ایشان دوستی
بود اکر قمر یکی بر موضع سعد دیکر بود وسعدی در طالع دیکر کس بر مکان
نیرین این کس میان ایشان دوستی بود واکر دو برج افتد که متفق
باشند در مطالع بجد عشق کشد واکر سهم السعادة در یک میلاد بر
موضع قمر دیکر افتد وقمر دیکر کس بر موضع سهم السعادة دیکر میان ایشان
بود واکر قمر بر تثلیث سهم السعادة باشد یعنی قمر یکی بر تثلیث سهم السعادة

دیکر میان ایشان دوستی بود واکر قمر هر دو در وسط السما بود ممتحن بود
واکر نیرین در هر دو میلاد بیکدیکر می نکرند در برج مطیع واز بروج
باشند که چون افتاب در یکی بود روزی کاهد برج مطیع ان برج بود که
چون افتاب در وی بود روزی افزاید میان نو دو اساس ایشان دوست
باشند ودوستی دایم باشد واکر طالع وموضع نیرین میان دو شخص
موافقت افتد دوستی ایشان را نهایت نبود دلایل کسانی که مولود با ایشان
دوستی کند چون سهم الاصدقا ومستولی بر وی منحوس بود در ثانی یا سادس
یا ثامن یا ثانی عشر مولود دوستی با ناکسان کند واکر مستولی بر بیت الاصدقا
تدبیر بصاحب طالع دهد در ثالث مولود را از دوستان رنج رسد
دوستی با خویشان کند واکر در رابع بود با مشایخ وپیران واکر تدبیر
از بیت الولد دهد با فرزندان وجوانان وبرخاستکان وکسانی که عیب
باشد با ایشان دوستی کردن واز برج بود که با عبید وارذال دوستی کند
واکر از بیت السفر دهد ان تدبیر با غربا بود ان دوستی واکر از بیت الاعدا
دشمنان با وی دوستی کنند واکر خداوند بیت الاصدقا در ثامن طالع بود
خویشان ودوستان مولود بمیرند مولود با دوستان چکونه

زندکانی کند اکر حمل بیت الاصدقا بود مولود نیکو زندکانی
بود وبا دوستان حق شناس وکریم عهد باشد واکر اسد
بیت الاصدقا بود مولود دوستان را یاری دهد وحمایت کند
خاصه که سعدی در وی بود واز دوستی وی منفعت بود
واکر بیت الاصدقا حوت بود مولود دوستان بسیار دارد ودوستان
بصداقت وی منفعت یابند واکر صاحب حادی عشر بصاحب
طالع پیوندد مولود را دوستان بسیار باشند وازیشان منافع
یابد واکر صاحب طالع بصاحب بیت الاصدقا متصل بود دوستان
از وی منفعت یابند وخویشتن فدای دوستان کند واکر سهم
الاصدقا در وتدی بود از اوتاد وان برج ثابت بود وسعود
بدان سهم ناظر بود مولود ثابت المودة کریم بود وهر که با وی
دوستی کند از ان پشیمان نشود در فساد وتلون مودت
اکر مستولی بر یازدهم وبر سهم الاصدقا ناظر بود وتدبیر مستولی
بر دلیل ولد دهد از تربیع ومقابله مولود بد عهد باشد ودر دوستی
وی هیچ اعتمادی نبود واکر سهم الصداقه در برج زایل منقلب

بود مولود بد عهد بود ودوستان را از وی رنج بیشتر از راحت
بود واکر صاحب طالع راجع بود در یازدهم وصاحب یازدهم راجع
بود مولود متلون وحال کردان باشد واکر صاحب طالع از صاحب
حادی عشر منصرف شود مولود از دوستان ببرد ودوستان
را ضایع کذارد وعزلت وانقباض اختیار کند واکر صاحب
یازدهم از صاحب طالع منصرف شود دوستان او را ضایع
کذارد وبدوستی او التفات نکنند وبر دل مردمان کران باشد
وکس او را دوست ندارد دلایل کسانی که از دوستان رنج بینند
چون ثالث از طالع ثور یا میزان بود ومریخ بدین برج ثالث بود
از طالع مولود از دوستان بلا یابد واز ایشان رنج یابد واکر خداوند
سهم از طالع در ششم بود مولود رنج بیند از دوستان واکر بیت الاصدقا
بسنبله بود مولود را دوستان ضایع کذارند وبدوستی او استخفاف
کنند واکر نحسی درین برج بود قصد هلاک او کنند حکم خانه دوازدهم
اکر نحس در دوازدهم بود قوی حال وسعود ساقط بود مولود را اعدا
بسیار افتد وغوایل او جویند واکر این نحس مریخ بود مولود در دست

ببیند واکر زحل در برج ثالث
بود از طالع مولود از ده تا
احکام سر الاعلا وما فیه
من انزل الدلیل

دشمن هلاک شود ودر قتال وحرب او را بکیرند وبکشند واکر زحل بود
اعدا او را در حبس وبند دارند تا هلاک شود واکر برج دوازدهم
ثابت بود دشمنان مقیم دایم بود وعداوت کنند وکاه کاه صداقت
نمایند واکر صاحب ثانی عشر سعدی بود اما ساقط بود ودرین خانه
هیچ نحسی نبود مولود را دشمنان را ازمانی دشمنی بکذارند وزمانی
عداوت نمایند واکر درجهٔ بیت الاعدا قوی بود وبیت الاصدقا
ضعیف دوستان ضعیف باشند ودشمنان قوی بر صدایق اکر
بر مقابلهٔ نیرین نحسی بود مولود را دشمنان بسیار بود واکر مریخ بر طالع
بود مولود تیز خشم بود وبسیار دشمن علی الخصوص که طالع نهاری بود
واکر قمر ناظر بود بهلا بیند از دشمن اکر بیت الاعدا برج ذوجسدین بود ومستولی
بروی در برج ذوجسدین وسهم الاعدا ومستولی بروی در برج
ذوجسدین مولود را دشمنان فراوان باشند واکر بیت الاعداء ستارکان
بسیار باشند اعدا مولود بسیار باشد واکر جوزا بیت الاعدا بود مولود
دشمنان بسیار بود وضعیف باشند وبروی دست نیابند واکر حوت
بود مولود زیر دست دشمنان باشد وپیش ایشان تضرع کند واز ایشان

ترسد

ترسد واکر میزان بیت الاعدا بود مولود را دشمنان بسیار بود
وهیچکس با وی نیا میزد الا که با وی مخاصمت کند واکر حوت
بیت الاعدا بود او را دشمنان باشند بی جرمی که از وی شود وبی
قصدی که وی بامردم کند وکسی با کرا ینها سمی افتد دران سال
سم این حکم دارد واکر دلایل اعدا ومستولی بر طالع ناظر باشند مولود را
دشمنان بسیار باشند دلایل انکه با دوست دشمن وبا دشمن
دوست کی شود دران سال که جان بختیار درجهٔ طالع نحس بود
واین نحس در وقت تحویل در طالع تحویل دوست بوده بود دران سال
ان دوست دشمن بود هر وقت که زحل یکی بموضع مشتری دیگر رسند
میان ایشان دوستی بود واتحاد از جهت ضیاع ودهقانی واکر
زحل بموضع مریخ رسد یا مریخ بموضع زحل دیگر میان ایشان دوستی
بود که دایم بماند واکر زحل وزهره در وتد طالع بمکان یکدیگر رسند
از جهت زنان میان ایشان با لهو وطرب دوستی افتد واکر زحل
وعطارد بموضع یکدیگر رسند ودر رد وطالع میان ایشان شرکت
واعوان افتد مشتری ومریخ اکر بمکان یکدیگر رسند دوستی افتد

میان ایشان از جهت لشکر اکر مشتری بجای زهره دیگر رسد بسبب زنان
دوستی بود ومشتری وعطارد از جهت علم دوستی خیزد
میان ایشان از جهت قباله وخصومت شرعی داوری افتد
زهره وعطارد دلیل معاشرت نیکو بود دلیل کسانی که با
یکدیگر دشمن باشند چون نیرین بر مقابلهٔ یکدیگر باشند
وطالع مقابل یکدیگر وچون دو شخص خصم باشند اکر سهم السعادة
در بیت طالع بر تربیع ومقابله یکدیگر بود میان ایشان
عداوت بود واز یکدیگر رنج بینند واکر طالع یکی دوازدهم
دیگر بود یا درجهٔ طالع یکی نحس دیگر بود یا موضع نیرین
یک موضع نحس دیگر بود میان ایشان خصومت بود
وچون نحسی بدان موضع میرسد بتحویلی که یاد کردیم
دران وقت ان خصومت تازه شود تا که سعدی بجرم
یا بنور بدان موضع رسد والله اعلم در شناختن
انکه دشمنان مولود از کدام صنف
باشند هرکرا مستولی بر ثانی عشر افتاب بود

ودشمن

ودشمنان او سادات وعلویان باشند واکر مستولی بر دلایل
اعدا صاحب بیت الاخوة باشد از خویشان باشند واکر صاحب
رابع باشد از آبا باشند واکر صاحب بیت الولد باشد فرزندان
باشند واکر صاحب سادس باشد خدمتکاران وبندکان
وزیردستان باشند واکر صاحب سابع بود ان واج باشند
واکر صاحب تاسع باشد غربا باشند واکر صاحب عاشر بود
ملوک وعلما باشند واکر صاحب بیت الرجا باشد برادران
باشند واکر صاحب خانهٔ دوازدهم مستولی بود بر دلایل اعدا
مولود با صاحب طالع مولود دشمن خود بود وهیچکس با وی
از مکر ودشمنی آن نکند که وی با خویشتن کند واکر سهم الاعدا
در یازدهم بود یا در ثالث یا در خامس یا در تاسع مولود را دشمنان
باشند اما هیچ دست نبود اعدا را بروی وبهتر آن بود که سهم
در ثالث وتاسع بود ودشمن او در دین وعقل بود واقدام
بر معاصی واکر سهم الاعدا ثانی وسادس وثامن وثانی عشر بود
مولود قلیل الاعدا بود وقصد هیچ دشمن زیان کار نبود واکر

نکنده

مخ

الاعداد ربیت المال بود دشمنی با وی از جهت مال کنند واکر
در نهم بود از جهت علم و دین واکر در سابع بود از جهت ازواج
واکر در عاشر بود از جهت عمل هم برین قیاس دلایل کسانی
کر بر اعدا ظفر یابند عطارد در خانهٔ وی بود و قوی حال
مسعود بود دشمنان ظفر یابد و زیر قدم او باشند واکر
مریخ و زهره در مغرب بود یا در وتد چهارم مولود بر دشمنان
ظفر یابد دشمنان او را تواضع نمایند واکر صاحب ثانی
عشر محترق بود یا ساقط یا منحوس یا در موضع غریب
بود اعدای مولود اندک باشند و آفات بدیشان برسد
واکر صاحب طالع بیکدیکر ناظر باشند مولود از دشمنان
نجاة یابد و هیچکس تعرض عداوة او نکند واکر صاحب ثانی
عشر در شرف یا وسط السما بود مولود بر اعدا قوی کردد واکر
صاحب ثانی عشر در طالع بود مولود بدخو بود واکر در ثانی
عشر بود عملی کند که از آن شرم دارد واکر صاحب طالع تثلیث
صاحب ثانی عشر بود مولود را دشمن نبود وانکر باشد بظاهر

دوستی

دوستی نماید و عداوة آشکار نکند دلایل ستوران زینت
چون اسپ و اشتر و خر دلیل این دوازدهم و مریخ اکر مریخ
مشرقی بود در برج ذوات اربع قوایم در اسد در وسط السما
یا در یازدهم و مشتری یا آفتاب بوی ناظر مولود را زینت
بسیار بود واکر مریخ خداوند طالع و خداوند اجتماع یا
استقبال مقدم طالع بود یا مستولی بثانی عشر مریخ مولود را ستوران
نیکو بود واکر مستولی بثانی عشر برج ذوات اربع قوایم بود
وسعدی با وی مولود را ستور فرزند بود واکر برجی
دوازدهم مائی بود و زحل در وی بود مولود را بلا رسد
و مریخ از جهت ستوران خاصه که از برج خانهٔ مریخ یا خانه
مشتری واکر مریخ قوی حال بود در حمل و مثلثات او مولود را
ستوران بود از اسپ و استر و خر و از آن منفعت یابد و اکر مشتری
که مشتری بوی ناظر بود و اکر در مثلثات خاکی بود مولود را
مواشی بسیار بود و اکر در مائی بود خداوند زیان کار بود و اکر
طالع قوس بود و مریخ در طالع بود یا بر تثلیث و تسدیس

طالع مولود ستوران نیکو دوست دارد و از آن منافع یابد
و هر که طالع قوس بود درجهٔ سی‌ام اورا اسپ موافق
و هر که که اسپ کران مایه بناشد بر جمله قوسی را ستوران بغایت
موافق بود و هر که طالع جوزا و سنبله و قوس باشد و یازدهم
او برج صورة ذوات اربع قوایم باشد و آفتاب بر مریخ ناظر بود بنظری
مقبول و مریخ در برجی ذوات اربع قوایم باشد او را ستور بود واکر آفتاب
و مریخ مسعود باشند سعادة یابد از آن والله سبحانه تعالی اعلم
واحکم فصل ششم از کتاب در احکام بودن
کواکب در بیوت و حدود و وجوه و مثلثات کفتار
کواکب در بیوت و حدود از کفتار حجازی زحل در خانهٔ خویش باشد
مولود را با عظما دوستی بود اندر طالع شبی مولود بهی روزی بود
و مستقام بود اندر خانهٔ مشتری مولود یکی را بپسری کیرد و جایز بود
که نه فرزند خویش را بپرورد و دیس اماکن و مردمان بسیار
بود اندر خانهٔ مریخ مولود سنکین دل بود و افعالش ناشایسته
بود و در خانهٔ آفتاب مادر و پدر مولود بزرکوار بود و خداوند

مال

مال بسیار بود و در خانهٔ زهره در اموری ترویج شایسته نبود
و مولود را بود که دو زن بر دارد و در خانهٔ عطارد مولود
دهد از اسرار کتب و در کلام فاما بود و با سخن بسیار کوید حسود — زبان م
بود و او را سببی کتبی رنجی رسد در خانهٔ قمر مال خویش تباه
کند و او و مادر هر دو باشند و او جامع اندرونی بود و یا
مشتری در خانهٔ خویش مولود مستغنی بود از مال بزرک
قدر بود بنزدیک ملوک و جایز بود که از ایمهٔ دین بود در
طالع شبی مولود روز بروز زن زند کانی کند و دل به دنیا
نبندد و فردا را نه کیرد فاما کارش فرو بسته نبود در خانهٔ
زحل مولود را هیچ قدر نبود و دکر فاما در معاش درویش
نبود در خانهٔ مریخ امیری بود از امرا و در همهٔ عملها مقبل
بود و در خانهٔ آفتاب مولود زیبا شکل بود و اکر در وتد بود
در مایلی الوتد و با وی زحل و مریخ نبود بسیار ملک بود
و بیش تشریف و تعریف یابد خصوصا در [illegible] از شماری در خانهٔ
زهره مولود مذکور بود و زنان بزرکوار بو[illegible] کند و جایز بود

کتر زن برادر ابن ی کند و از جهت زنان اموال یابد و اکر نویسنده
بود یا معمل بود و اهل خیر بود و در خانهٔ عطارد کار فرمای
لشکر بود و دانا و امین و از آن شادی بیند و در خانهٔ قمر
مذکور و نیکبخت و بزرکوار و باخطر بود و چنین بود که از ائمهٔ
دین و قاضی اسلام بود **مریخ** در خانهٔ خویش مولود مذکور
بود بی نیاز از مال دنیا و از اهل لشکر بود و اکر طالع شبی بود
و اکر روزی بود مولود شریر و بسیار آفت بود خصوصا در عقرب
بود و سعود نظر ندارد و او را بیم بود از جای بلند بیفتادن
در خانهٔ زحل دلیر بود و نشاط کننده و تمام کند هر چه ابتدا
کند و مال مادر و پدر تلف کند و در خانهٔ مشتری سواری
دلاور خاصه که مشتری نظر دارد قهر کننده و دوست دارندهٔ
بزرکان در خانهٔ آفتاب دلیل هلاک مادر و پدر بود و علتی
رسد اندر شکم او را یا زخمی از آهن یا از آتش یا از لکد ستور
و دشوار کار بود و مرکش ناکاه بود و در خانهٔ زهره مولود با زنان
خویشان زنا کند و بر اکار زنان میسر شود فاما از بلای خالی

بنود

بنود اندر میزان آفتی بود و برا از آتش و آهن در تن و زیانی
بود و کنندهٔ فواحش در خانهٔ عطارد مولود با فهم بود فاما بد مذهب
و بد عیش بود و در میان مردم او را نام بد بود و روا بود که معلی
لوطی بود یا داعی بود در دین باطل و دشمن بسیار دارد و در خانهٔ
قمر جلد بود نه کاهل در تدبیر معاش موفق بنود و او در آخر عمر
بیماری رسد ناکاه میرد خاصه که مولود نهاری بود مکر که بعضی
از سعود نظر دارد **آفتاب** در خانهٔ خویش در میلاد نهاری
توانکر و صاحب فرمان بود و در میلاد شبی اندک عقل بود
و در خانهٔ زحل خوش نفس و مزاح کننده بود و در خانهٔ مشتری
دلیل جلادت بود و کفایت در امور دنیا و رئیس اهل خویش
بود و ترتیب نیکو یابد و با زنان پدر و با کنیزک پدر و با خویشان
و بهان فساد کند در خانهٔ مریخ در عقرب دلیل بیماری و رنج
و اندوه و پدر ش را مرک بد رسد و از وجع المفاصل رنجور
در حمل دلیل شرف و بزرکواری بود خاصه که حمل دهم و یازدهم
بود علم هیئت و نجوم بغایت دوست دارد و در خانهٔ زهره

شناسا بود و کارهای او را کشف افتد و صادق النیة و دوست
دارندهٔ علوم و اشعار بود و در خانهٔ عطارد بسیار سخن و نیکو
و منجم بسیار حیله باشد و در خانهٔ قمر خدا و ند زراعت بود و در
جوانی کارهای ناهموار کند و معده او تباه بود و دل ضعیف
زهره اکر در خانهٔ خویش بود مولود را بیماری بسیار بود
زنش پیش از وی بمیرد و اندر میلاد لیلی زنان وی رغبت کنند
و اتصال وی با زنان بزرکوار بود و در خانهٔ زحل از فرزند بی
بهره بود چنان بود که عقیم بود و کننده بغل و در جدی با زنان
فساد کند و از آن سبب آفت و زشت نامی یابد و در خانهٔ
مشتری از زنان نیکوی یابد و فدی نوی و با کنیزکان نشست
و خاست کند و غیور باشد و در خانهٔ آفتاب در کار زنان
بی بهره بود و طبع او میل بکنیزکان و مردان ریش دار آورد
و با مردان ریش دار لواطت کند و کننده بغل بود و اکر زنی
بود ناشایسته بود در خانهٔ عطارد و فرزندان او اغلب دختر
باشد و مولف بود مصور یا نساج یا عطار یا نقاش در خانهٔ

قمر

قمر کننده بغل بود و با زنان بزرکان فساد کند و رهانی از وی
رنجور باشد **عطارد** اکر در خانهٔ خویش بود عالم بود و خوش
آواز یا تاجر بود و در خانهٔ زحل کران زبان و کران کوش و از
ائمهٔ دین باشد و در خانهٔ مشتری ناقدی بود و کاتب ملوک
بود یا قضا کند در خانهٔ مریخ با فهم و لا در وغ بسیار کوید و حرام
خواره بود در نوشتها تزویر کند و مردمان و بر ابد کویند و همیشه
وام دارد و در خانهٔ آفتاب قوی خاطر بود و نیکو ظن بود و در خانهٔ
زهره خوش آواز یا مقری بود یا مطرب یا زرکر مزکی بود و یا حکیم
آهسته و شایسته و نیکو منظر و واقف بر اسرار **قمر** در خانهٔ
خویش در میلاد لیلی مولود با شرف بود در نهاری عیب بود
و در رنج از مایده و در خانهٔ زحل بطال و کاهل بود و مقصور
در کارها و در خانهٔ مشتری نیکو سخن بود و در میلاد روزی
زنا کند با خویشان و در میلاد شبی اهل همه خیرات بود بسیار
شر بود و دلیر و جنکی و چنین بود که دزدی باشد و در خانهٔ آفتاب
مستقام بود از دل و سپل و معده رنجور باشد خاصه اندر اسد

و از حرب میانه و در خانه زهره نیکو منظر بود و محجوب و محبوب
بنزدیک خلق و خوش آواز بود و خلق را از سخن او فایده و در خانه
عطارد بسیار سخن بود و کودک طبع و بازی کننده و فساد کننده
از طریق معهود **احکام حدود از کفتار حجازی** زحل در حد
خویش مولود بزرک نفس بود و عزیز و خداوند مال و از بیماری
نجات یابد و اعمال سلطانی کند و چون سعدی نظر دارد حکمتش زیادت
شود اندر حد و د مشتری مولود بسیار مال بود در اول جوانی
مال خویش تلف کند و بعد از آن عز و شرف یابد و از اولادخیر
بینند اندر حد و د مریخ مادر و پدر مولود غریب باشند و میراث
تلف کنند و در حدی زهره اندر شکم رنجور باشد پدر پیش
از مادر بمیرد و اورا از دو زن دو فرزند باشد و از ایشان
رنج یابد و از مجامعت بس قوتی ندارد زیرا که زنش ناهموار بود
تا سی و شش سال در حد عطارد مولود بسبب زنان رنج یابد
و هر که فرزند درد و مند شود و مذکور و متهم باشد **حکم مشتری**
در حد خویش مولود بکارهای بزرک تسلط کرده و فرزند نزاید

را

را پند و مال حلال یابد اندر حد زحل رنج رسد اورا و در بند افتد
و بواسطه زنان مُطّلع باشد در حد مریخ دلیل بود بر شوی عظیم
و اگر سعد نظر دارد بهتر بود و فرزند پیش از وی بمیرد در حد
زهره مولود زنی پارسا بخواهد و بعضی از امور ملک بریابد و جایز
باشد که معاش وی از تجارت بود یا از جهت کسب و جایز بود
که امین ملوک بود و عملی از قضا و حکومت کند و اندر آخر عمر
از فرزند فرزند نیکویی بیند اندر عطارد مولود مطلع بود بر
اسرار علوم او را گرامی دارند و محترم **مریخ** در حد خویش غازی
بود و محمدت یابد بسبب سلاح و اگر سعدی ناظر بود بعضی از مراتب
مملکت یابد فاما دشمن بسیار دارد در حدی زحل مرک فرزند خویش
بیند در حدی مشتری بسیار مال یابد و بیماری رسد و یرا و ممکن
گردد و یرا که عقلش زایل گردد و سفر بسیار کند و مال خویش هلاک
کند و در حد زهره بدحال بود در کار زنان و و یرا با زنان خصومت
باشد و فرزندان در طفولیت بمیرند و مال بر زنان نفقه کند
در حد عطارد مولود بنود و خلق محمود و دوست بنود و عملی که کند

بلغ

غیری در آن با وی مشارکت کند آفتاب در حد زحل مولود
در از زندگانی بود نیکبخت و بفرزند شاد بود اندر حد مشتری
مولود مهتر اهل بیت خویش بود و عاقبت وی بخیر بود
اندر حد مریخ مولود زود خشم گیرد و آهن بعضوی از اعضا رسد
یا بجراحت یا بمعالجه در حد زهره مولود زنان را دوست
دارد و ممکن بود که اندر بقعهٔ بزرگوار مجاور بود و هر چند
که عمر زیادت شود احوال نیکوتر گردد در حد عطارد مولود
از کتابت زندگانی کند و سخن بصواب گوید و او را دختر
و پسر بود و او را نیکو دارند زهره در حد خویش مولود
شادمان بود و در میان اهل خویش عزیز و مکرم باشد اندر
حد زحل مولود را غمی رسد و از زنان رنجور بود خصوصا
از آنچه سبب ساخته بود اندر حد مشتری مولود شاد گردد
از هرچه بدست خویش کند و عالم و مذکور بود و رئیس
اهل و بیت خویش بود و زنی پارسا و عاقله دارد اندر حد
مریخ اندر تزویج بدحال بود و از فرزندان و زنان بلاها

بوی

بوی رسد و در حدی عطارد مولود از اموال شادمان بود
و انتفاع یابد از لهو و طرب و سرود و اموال و عطا یابد از ملوک
و رئیس قوی بود و اعدا را بمراد دل بیند و اگر در برج ذوجسدین
بود بلندی یابد اندر کار خویش عطارد در حد خویش
مولود میان مردمان بزرگوار بود و خداوند امر و نواهی
بود اندر هر موضعی و واقف بر اسرار علوم کتب بود و سفر بسیار
کند و مذکور بود و چنین بود که بیری ملوک کند و از آن
شادی بیند اندر حدی زحل دلیل بود و اختلاف میان
او و میان برادران او و از انکار زنان بهره‌مند بود و سفرهای
دور کند و چنین بود که در چشم خللی دارد در حدی مشتری
دلالت کند که مولود عالم بود باسرار علوم و بازرگان و مال
دار بود در حدی مریخ دلیل کند که بلای بسیار رسد بمولود
و او را بر هیچ کاری نستایند و چنین بود که عقل او زایل گردد
و در حدی زهره مولود توانگر و شادمان بود از جهت زنان
و رئیس ائمهٔ دین بود و اگر در خانهٔ خویش بود و روزگاری

زاری در عرق نا زود رکرامت در نک کند **قمر** در حدی زحل
مولود را مصیبتی رسد و مال تلف کند در حدی مشتری معاش
وی از تجارت بود و سفر کند و در سفر مال کسب کند در حدی
مریخ مولود زود خشم کیرد و سلاح پوشد و معاش او از آتش
و آهن بود و از سلاح و بهایم و سپاه او را مضرت رسد در حدی
زهره و عظیم القدر بود بسبب زیان زنان را بخواهد و اهل
و بیت را مخالفت کند در حد عطارد متقن بود در امور کتاب
و بسیار شهوت بود و امور ملوک بوی تفویض کنند و از کتاب
نیکوی یابد **در ساعات ایام از گفتار بجازی** چون ولادت
روز شنبه بود در ساعت دوم یا دهم سلامت نیابد و مقام
باشد و او را بقهر بکشند و اکر روز پنجشنبه بود در ساعت اول
یا چهارم یا هشتم و یازدهم ریاستی باشد با بها و نعمت و تجمل
و جماع بسیار کند و چون روز سه شنبه بود در اول ساعت
و پنجم و ششم و هشتم او را با آهن بکشند بقصاص یا بظلم
و اکر روز یکشنبه بود ساعت اول یا دوم یا سیوم یا هشتم

بلند

بلند نام و بزرک قدر و بلند قدر شود و اکر روز آدینه بود
در اول ساعت و دوم و سیوم و پنجم و هشتم و نهم شبتو بود
و سفر دریا کند روز چهارشنبه در ساعت نخستین و چهارم
و پنجم و ششم و هشتم صبح بود در افعال خویش مکر بسیار
چیزها بود و صاحب علم و حکمت بود و اکر روز دوشنبه
بود در ساعت اول و دوم و ششم و هفتم و هشتم و نهم بود
مولود والی بود متقلد اعمال و شریف و خطیر **اندر ثوابت**
از گفتار بجازی سماکین و نسرین و ردف بر درجه طالع
و عاشر مولود مذکور و غنی و شریف و بسیار علم بود و حسن
السیرة و متنعم بود و علوم بطبع خویش استخراج کند و اکر
سعود بدرجه طالع و عاشر ناظر باشند ملک عظیم دهد
و قلب الاسد و قلب العقرب و شعری یمانیه مولود بزرگوار
بود و بر دست وی کارهای بزرک بر آید اما عاقبت کارش
نیکو بود رجل الجبار الیسری شرف منکب الحصر و عین الراعی
مولود بسیار مال و غنی و صاحب ضیاع و غلات بود و دهقانی

او را املایم بود رمای شمالی در عقرب متفکر و صاحب خاطر
و مصنف کتب باشد و حکم راس مهم اینست و سهیل دلیل ملک
عظیم بود اما تاثیر سهیل سعادت وان کند بخوست در جانب
جنوب پیش اثر کند عیوق و متن الفرس رئیس و لشکر کش
بود و حکمت دوست دارد و نکر جمیل بود او را میان مردم
اما عاقبت کارش نه بخیر بود در حل قنطورس و آخر النهر بقی
فرک نفس و راهی بود و کثیر النکاح بود عنق الاسد و صرفه
و ظهر الاسد بنکو رندگانی و بسیار مال و مذکور و مشوق
بود اما او را از جهت ترویج رنج و بلای بود و بر آن عظیم
سعادت کبر درجه طالع بود یا بر درجه آفتاب افتد مولود
مستولی بود بر بلاد و خلق بسیار و اکر عاقبت امر جدا باشد
سعد بن سامی علم و حکمت دلالت کند و بر ترکی فتد ولد
میلاد لیلی از شعر یمانی شجاعت اقتضا کند و از قبل الحدی
یافتن از انواع علوم **دلایل بودن کواکب در خانها**
از گفتار فلاطن زحل در برج طالع و این خانها بتسویت

نقلا از یعقوب اثنا عشر
بلغ

گوش باید داشت در احکام که پیر حسب تا چهل و شش سال مال
تلف کند و بعد از آن کار او بنظام پیوندد در دوم اندک
فرزند بود و اندک مال و برروی او عیبی بود و پدرش
زود بمیرد و دشمنان بسیار دارد و با اشراف مخالطت کند
و آخر عمر او نیکو بود در سوم خواهران و برادران ناکم‌زاد وی
مهتر باشند نکبت رسد و آخر عمر او از اول بهتر بود در برج
چهارم نیکو صورت بود اما بدخوی بود و جوان مرد و مراعات
دوستان کند و کریم عهد و مال بدست آرد و خرج کند و از شهری
بشهری انتقال کند در پنجم درست مزاج و نیک بود و در شهر
خویش محترم بود و میراث مادر و پدر زیادت چیزی نیابد
و از اشراف و غربا خیر یابد در ششم درویش بود و میراث
مادر و پدر نیابد و در مساجد و در محافل صدقه خواهد
در هفتم کارش میانه بود و سفر بسیار کند و درویش بود چون
بکاد بر آید حالش بهتر شود همیشه از ازواج و شرکا رنجور بود
در هشتم بدخو و متکبر بود و روزگار بیشتر در غربت گذارد

ودر سفر بلا بیند ودر نهم نیکبخت بود ومقدم جماعتی بود وبنزدیک
ملوک وسلاطین معرفت دارد ومیراث یابد در دهم در شهر
خویش صاحب فرمان بود وعاقل وحکیم وبارای وتدبیر واعمال
بزرگ کند ومال بسیار جمع کند وبدست آرد مرقد ونزد در یازدهم
غریب بود ودر غربت مال ونعمت یابد ولیکن از فرزندان بلا
واندوه ومصیبت بیند تا جاهل ود وسال شاد دل بود تا آخر
عمر در دوازدهم پیوسته مسافر بود ودر خانه ووطن کمتر
روزگار گذارد ودر سفر او را دخ رسد وزیان مال بسیار بوی
رسد شناختن مشتری در طالع نیکو معیشت بود

مشتری اندر طالع

وجواد وشناخته ملوک وصاحب فرمان در وطن خویش اما
اندک فرزند بود در دوم ودر سوم نیکو خلق بود وبارسا وصادق
القول وتوانگر ومحترم بنزد ملوک وبارای وتدبیر در چهارم
دامی وعاقل وحکیم بود وهر علوم که آدمی توانست دانست
او را از آن نصیب بود ودر شهر خویش معروف بود وتوانگر
بود اما مرگش در خوف وعذاب بود در پنجم مذکور بود در شهر

خویش

خویش معروف بنزدیک ملوک توانگر وجواد ونیکو خلق ورغبت
کننده در زنان وصالح بود ودر آخر عمر خویش وپس از مرگ
او را نام وثنا بود میان مردم ودر ششم گران جان ونیک طبع
بود وزعر وبسیار خشم واندک فرزند وگران سخن بود وبنزدیک
خلق بی حرمت بود اما ظاهر سیر بود وصدقه بسیار دهد
ومشتری در هفتم در ابتدای عمر درویش بود وهر چند که بعمر
بر آید مال وحرمت زیادت شود ولیکن مرگ فرزندان بیند
وفرزندان بیشتر پسر باشد در هشتم نیکو خلق وسخی بود وخیرات
بسیار کند وظلم وناهمواری دوست ندارد ودر نهم نیکبخت
بود وبابزرگان اختلاط دارد واز اول عمر تا باخر غنی بود وهر جا که
رود گرامی بود ودر جوانی نکاح نسازد وتا باخر عمر در سلامت
وسعادت گذارد در عاشر با اشراف مخالطت کند واز ایشان
خیر فراوان بیند ومال مادر وپدرش زیادت شود ومذکور
وسعید بود ودر یازدهم نیکبخت بود ومعروف ودرست مزاج
واو را ضیاع ومال بسیار بود ونیکو صورت بود وچشم او بفرزند

مریخ اندر بیوت اثنا عشر

روشن بود در دوازدهم ضعیف مزاج واندک عقل واورا
مال تلف شود ولیکن عفیف ونیکو خلق ومقدم اشراف
وبزرگان بود شناختن مریخ در طالع در شهر خویش ولمان کن
بسیار صاحب حکم بود وبنزدیک خلق گرامی بود وغرایب
علوم بسیار داند واز مردمان نقش سد ومالی نهانی بدست
آرد وعلم سواری نیکو داند ومرکش بد بود ودوم سفر دراز
کند ودر خدمت سلاطین ووزرا وبر ایشان گرامی بود ودشمنان
بعضی از اموال او ببرند ودزد ومیرد وسیوم فحاش وسخت
خصومت بود از خدای تعالی واز خلق شرم ندارد ودر اسفار
اورا رنج ورسد فاما بسلامت بود وباوطن رسد وباخویشان
بد کردار بود ودر چهارم پدران او را عیبی بود واو در ده فاسق
وفاجر بود وعاقبتش کشتن بود ودر پنجم مذکور دو فرزند بود
واز امرا واشراف کرامت یابد وضیاع بسیار جمع کند ومرک او
نیکو بود ودر ششم در غربت روزگار گذارد وسختی وبلا بوی
رسد ونیک دل وعصود باشد وبیماری بسیار کشد ودر هفتم

بسیار

بسیار اندیشه بود معروف در شهر خویش صادق هابحه داند
منصف وازکار زنان بی بهره ودر جوانی بغربت افتد وسفر
بسیار کند ودر آخر عمر مال وحرمت یابد ودر هشتم معیشت
او دشوار بود وبیماری کشد وبدبخت بود ودر نهم نیکو خلق
بود وعفیف وامادر وی دها ومکن بود وسخت خصومت بود
ومتعصب وانخصمان مال کسب جمع کند وبر تن عیبی بود
واز جای بلند یا از ستور بیفتد وسفر بسیار کند ودر عاشر
سفر بسیار کند وشادی وتوانگری یابد وچون عمر زیادت
شود غنی ومحترم بود ودر یازدهم مسلط بود در شهر خویش
ومعروف وهمه چیزها نگاه دارد وبامردمان مراعات کند وصدقه
دهد وهر کجا که رود مقدم ومحترم بود ودر دوازدهم در کودک
رنج وبلا بیند وبیماری رسد واورا فرزند او بزاید درست
مزاج شود ومال زیادت شود وبه فرزند شاد شود دلیل
آفتاب در طالع نیکو روی ومذکور بود وامین ملوک
بود با حظ فی بر حسب سعادت آفتاب در دوم نیکو معیشت

آفتاب اندر بیوت اثنا عشر

بود و امّا از مال دیگران زندگانی کند و در سیوم مقدّم اهل
و بیت خویش بود و خویشان از وی شادی بینند و در چهارم
میان او و پدر و مادر مفارقت افتد و بیماری رسد او را و در پنجم
مذکور بود در شهر خویش و عالم و حکیم و مسلّط بر خلق و بسیار
سخت دل و در ششم در چشم او عیبی بود نه فرزند خویش را پرورد
یعنی که یکی را عیالش یا کنیزکی بر وی بسته باشد و وی بزرگ
پرورد و در هفتم ناخوش زندگانی بود و یا زن و فرزند
و مادر و پدر و امّا جاه و حرمت یابد و در هشتم بد بود مرگش
و از جای بلند بیفتد یا از ستوری و اگر تیغ با وی یا آهن هلاک
شود و در نهم همیشه بر درگاه ملوک بود و حسن المعیشه بود
و حالش در سفر نیکوتر بود که در خانه و وطن و هر کجا که رود محترم
و گرامی بود و در دهم در شهر خویش مسلّط بود و محترم و باخر
عمر در یازدهم درست مزاج و نیکبخت بود و همیشه شادمان
و خوش دل بود و هر کجا که رود محترم و گرامی بود و در دوازدهم
او را از چشم خللی بود دلیل زهره در طالع حسن الخلق

بود

بود و مهیب و رحیم و خداوند خیر باشد و باخر عهد در
دوم هر چند که عمرش زیادت میشود کارش نیکوتر
میشود و سعادت و مال از زنان یابد و در سوم نیکبخت
و پارسا بود و با اقارب خویش نیکویی کند و امر معروف
و نهی منکر کند و در چهارم شریف و مذکور بود و ثنا
گویند و بخیر در شهر خویش معروف باشد و کار ملوک
کند و در شهر خویش ولایت داری کند و خداوند مال و فرزند
بود و در پنجم مقبل و بزرگوار ثنا گوید و در ششم خداوند مال
و نعمت بود و لیکن دروغ زن و ظالم بود و مال بغصب و ظلم
جمع کند و در هفتم کارش از جهت بندگان نیکو شود و نی
پادشا بخواهد و دوست گیرد و مضرت از آن سبب بحرمت
و مال رسد و بدان سبب و برابنکوهند و وی ترک آن زن
نگوید و در هشتم خبیث المعیشت باشد و درویش و بونز
پادشا مبتلا شود و بدان سبب از چشم مردمان بیفتد و در نهم
چون میلاد شبی بود نیکبخت بود و بنزدیک ملوک محترم بود

عطارد اندر بیوت اثنا عشر

ودر نهاری کمتر ازین بود ودر دهم سعید وکام روا
و توانکر بود ودر یازدهم نیکو خلق ومحبوب بنزدیک بزرکان
بود وخیرات بسیار کند و پاکیزه نفس بود وخلق را ازوی
منافع بود ودر دوازدهم اکر میلاد لیلی بود در کار زنان
بی نفوذی بود وزنی بد کند دلیل عطارد در طالع
نیکبخت ومال دار ومحاسب بود وهر چند که عمرش زیادت
میشود توانکر میشود وبروی کردست نیابد ودر دوم آهسته
وکامل وحسن المنظر بود ونیکبخت ومحب علم ومعیشت او
از علم بود ودشمنان وخصمان بسیار دارد وعاقبت کار
او از اول بهتر بود ودر سوم حسن الخلق بود ومیمون
وکار ملوک کند وبسیار دشمن بود واز جهت دوستان
او رنج رسد ودر چهارم در اول عمر درویش بود وزن
واز زنان وفرزندان اندوه بیند وباخر عمر مال دار بود
واز زن وفرزند شادی بیند وبعضی مردمان بلا بیند
در پنجم حسن الخلق وعاقل بود وشغل وعمل بزرکان کند

قمر اندر بیوت اثنا عشر

وبروی ثنا کویند در ششم اندوه کین ونیک معیشت
بود واز شهر خویش بغربت شود وبند وزندان مبتلا شود
در هفتم در غربت زندکانی کند وکاتب ملوک بود وباخر
وزبان آور بود در هشتم عاقل وعالم وکاتب وحکیم بود
واکر نحوس نظر دارد فقیر وبیمار ترون ومنجم بود یا معبر
در نهم معروف بود در شهر خویش ونیکبخت وبحسن
باخر عمر در دهم کاتب وفصیح بود ومذکور در شهر خویش
جاهی وحرمتی یابد ودر وقتی توانکر بود ومال دیکر بدست
وی افتد وبروی بماند در یازدهم کاتب وعاقل وحکیم بود
واسرار کارها بداند وبود که منجم بود وتوانکر وکارهای
نیکو بر دست وی بر آید وبا اشراف مخالطت کند در دوازدهم
عاقل وعالم وحکیم بود ودر اول عمر حکمت دوست دارد ومقبل
بود واقبال او باخر عمر بیفزاید وصالح المعیشت بود وپیوسته
او را از زنان مالی بود دلیل قمر در طالع حسن المنظر
بود وعاقل وسعید وخداوند شرف وخلق بسیار بوی

اتصال دارد و بوی حاجت مند باشد مالا وجاها و در انعم
بود و چون قمر مسعود بود و بر خلق بسیار مقدّم بود و در دوم
در اول عمر شدّت و بلا بیند و همچنین در آخر عمر او بهتر بود
در سوم عمری دراز یابد و مهتر اقربا باشد و در غربت
مال و جاه یابد و عمل ملوک کند و در چهارم مسافر بود و او را
از شکم بختی بود و علتی و عمر در شرف گذارد و در پنجم توانگر
بود و با ملوک مخالطت و معرفت دارد و سفر بسیار کند
و ملوک او را چون فرزند دارند و اگر مسعود بود قمر در همه
عمر در نعمت و راحت و عافیت گذارد و در ششم در اول عمر
شدّت بیند و از سفر مال و جاه یابد و حسن الخلق و واسع
الید باشد و پاکیزه نفس باشد صدقات بسیار دهد در هفتم
معیشت او میانه بود و زنی کند و بدان سبب نامی بد بر وی
نهند و در شهر و وطن خویش زندگانی او ناخوش بود و در غربت
مال و حرمت یابد و در هشتم توانگر بود و خلق بوی حاجت
مند باشند و اگر در خانه خویش باشد صاحب دها و [بخت]
بود

بود و در نهم خویشان او از وی خیر یابند و سفر کند و سلامت یابد
و هر کجا که شود گرامی بود و بخیل کند از زمینی مال جمع کند
و توانگر و مذکور بود و در دهم مذکور بود و مسلّط بود در شهر
خویش و هر که بهر نیّت از وی بیشتر بوی حاجت مند بود و سفر
کند و غنی و توانگر و با وطن رسد و در یازدهم مادری پارسا
دارد که رونق کار در صلاح و عفت گذارد و مولود محترم بود
و در شهر و وطن خویش و با خلایق احسان کند و حوایج و مقاصد
او بر و بر آید و در دوازدهم عمر مادر و پدر او دراز بود و نیکو
خلق و صاحب شرف بود و صدقه بسیار دهد و اما اندک
مال بود والله تعالی سبحانه اعلم واحکم بالصواب در حد[ود]
[بر] مذهب و میان و کلدانیان زحل در حد خویش مولود
خداوند ولایت بود و اسفار بسیار با رنج و دل مشغولی
اما عاقبت بخیر بود و مال وضیاع یابد و خلق بوی محتاج کردند
و در حدّی مشتری مولود توانگر بود و مال بسیار جمع کند
و اما در جوانی بعضی تلف کند و مهتر اهل و بیت خویش بود و بعد

در تعریف زحل احدود و حدود کلدانیان بلغ

مشتری در حد زحل

از ان سی و هشت سال کار او از فرزند او نیکو شود و احوال
او متفاوت بود و در سعادت و نحوست تا سی و هشت
سال عمارتها کند و کارهای خطیر بر دست وی بر آید
و در حد مریخ بدحال بود و معروفی را از اقارب او را
بکشند و تا سی و دو سال از زنان رنجور بود پس سفر
کند و از کار بد رنجور بود و در عبادت حق تعالی رنج کشد
در حد زهره شکم شکسته بود و پدرش پیش از مادر میرد
و او را از دو زن دو فرزند بود پس راحت و آسایش
یابد و روا بود که فرزند دیگری را پرورد و قوت شهوانی
او ضعیف بود و بعد از سی و شش عملوک قرب یابد
و اگر سعدی بدین حد ناظر بود از مال و زن و فرزند
شادی یابد و عاقبت او خیر بود و در حد عطارد مولود را
در زبان خللی بود و فرزندان او کوتاه عمر باشند و در
پیری و آخر عمر او هیچ فرزند نماند خاصه که زحل صاحب
خامس بود و عزیز نفس بود و بخصومات مبتلا بود

وازو

و آرزومند مرگ بود و بخت و محنت او بسیار بود مشتری
در حد زحل صاحب تخلیط و بلاوش بود و از بعضی نجاح
یابد پس حال او نیکو شود و بر اعدا ظفر یابد و از دهاقینی
روزی مند بود و زمین و بوستان دوست دارد
و از میراث مالی یابد و بر زنان شاددل شود و با ول عمر
بمرگ فرزندان اندوهگین شود و روا بود که در دین و شریعت
منزلتی یابد در حد خویش مولود را سالی و نعمتی بود و از عمل
ملوک حظی یابد و تجارت او را موافق افتد و بنده بسیار
دارد و عمر در سفر گذارد و در حد مریخ خویشتن در شر و خصومت
افکند و او را جراحتی رسد و بود که فرزند او بمیرد و او فرزند
دیگری پرورد و در حد زهره زنی پارسا بخواهد و از تجارت
و کتابت روزی مند بود و از هرچه بدست خویش سازد
روزی مند بود و عمارت و دهقانی دوست دارد و بنزد
ملوک محترم بود و جای بود که خیرات فراوان بدست وی
بر آید و در حد عطارد مولود ماهر بود و در کتابت علم بدرقا

بلغ

آن و گرامی بین عوام و شاد بزن و فرزند و بود که در شهرها
فرمان دهد و اموال جمع کند و عاقبتش بخیر بود مریخ
در حد زحل دلیل هلاکت و مرگ برادران بود و خویشان
و فرزندان و پیوسته در غربت و رنج بود تا سی و دو سال
از عمر او بگذرد و بعد از این مال و عمل و حرمت حاصل آید
و فرزندان تولد کند و مرکبش فجا بود و در حد مشتری
مال جمع کند و تلف کند و بیماری بسیار کشد و با وفات
سودا بر مزاج او غلبه کند و دیوانه شکل شود و بمرگ فرزندان
رنجه شود و زنان او را فرزند کمتر باشد و بسبب زنان
خصومت و رنج کشد در حد خویش دلیل غربت و سفر دراز
بود و کار او از ورطه و در کار سلاح و بزرگان و امثال این خوض
کردن در حد زهره مولود فاسق بود و بسبب زنان رنج و
رسوائی بیند پس توبه کند و از زنان شادی بیند و پستی
و اندک در طبقات زهره با خصومت و دل مشغولی بود
و محمود الآثار بود در حد عطارد آثار نیکو از وی حاصل

آید

آفتاب در حد زحل

و کارهای نیکو کند اما مردم او را بر آن کمتر شناسند آفتاب
در حد زحل دلیل سعادت و ریاست و استیلا بود بر اقربا
و اشکال اگر هر دو مسعود باشند و سعدی هم بدین دو نظر
دارد در مملکت پادشاه حظی دارد وافر و نصیبی کامل جمع کند
و بزن و فرزند شاد شود در حد مشتری دلیل ولایت داری
و جامهٔ فاخر پوشیدن و منصب و زر یافتن و بنده و زیر
دست بسیار داشتن و بفرزندان روشن چشم شود در حد
مریخ دلیل علم و حکمت بود و کارهای خطرناک کردن و بود
که بعضی از اعضای او افگار شود در حد زهره از زنان شاد شود
و زنان بروی مشفق باشند و بود که با محارم فساد کند
و اگر مشتری بدین حد نظر دارد با خویشی عقد نکاح بندد
و هر چند عمرش بیشتر میشود کارش نیکوتر میشود و در حد
عطارد دلیل لطافت و سخاوت و بلاغت بود و مردی نیکبخت
بود و از فرزندان شادی و حرمت و جاه یابد زهره
در حد زحل دلیل کاهلی و فساد نظر و اندکی ثبات

زهره در حد زحل

درکار زنان بود و زنان پسر را بزنی نخواهد و بر جمله از زنان
پسر و جوان رنج و بلا بیند و در حدی مشتری دلیل بود اهل
فضل و هنر و مال بسیار بدست آورد و شادی از هر کار که
کند و مهتر و رئیس اقارب خویش بودن و بود که زنی نازاینده
را بزنی کند و محمود العاقبت بود در حد مریخ از جهت زنان
رنج بیند و بود که از فرزند کهین رنج و بلا بیند و بر جمله
احوالش نامستقیم بود در حد خویش دلیل شادی و برخورداری
بود از کار زنان و بندگان بسیار دارد و مطاع و مهیب
بود در بلاد و حدائی و بفرزندان نیکبخت بود که واهب و عالم
بود و خلق را با دین حق دعوت کند و مستجاب الدعوة
و قرآن و اخبار خواند در حدی عطارد دلیل از فرزندان
شادی و حرمت و جاه یابد و از ملوک عطا و ادرار یابد و بود
که مصنف کتب بود و بر بیشتر از اهل مسلط بود و نافذ
الامر بود و نیکبخت بود و مبارک پی عطارد در حدی زحل
مولود از خویشان رنج بیند و مرگ فرزندان بیند

عطارد در حد زحل

وازجهت

وازجهت زنان بلا و رنج بیند و تدارک کند بعضی ان کارهای
خویش را نبود که یک چشم او را خللی رسد و درون کار او
بشولیده بود در حدی مشتری عالم بود و در کتب بسیار
نظر کند و بر اقران رئیس و مقدم بود و او را ضیاع
و اموال بود پراکنده و او را فرزند بسیار بود و بر دشمن
ظفر یابد و شیرین سخن و حاضر جواب و حسود بود و در حدی
مریخ دلیل توانگری و توسع بود و بر اموال بسیار دست
یابد و بر قوم صاحب قران باشد و بود که مقدم علما
فایمه باشد و عمارتها نیکو کند و در حدی زهره مقبول
بود میان مردم و طبع صفرا بود او را و در کتب بسیار
مطالعه کند و او را فرزندی بود که چشم او بد و روشن
بود و بنزدیک بزرگان محترم بود و از ایشان عز و قبول
و در حد خویش دلیل زیرکی و درازی و تدبیر بود و تدبیر
بود و دلیل بلاغت و فصاحت و مجادلت و نظم نیکو
و فراخی در معاش بود و شادی از بزرگان واریابد

مناصب وبخت از امور وکارها وبرهی که کر درجه کتابت ملوک
یابد وخوابهای نیکو بیند وتعبیر وعمارت حاجت
مند بود واز زنان رنج بیند واز کاری علم ودین شادی
کند قمر در حدی زحل بود زن وفرزند نداند وبه کین شود
تا سی ودو سال از عمر او بگذرد پس کارش نیکو شود ومال
بدست آرد وبزرگ وفرزند شاد شود ودر حدی مشتری
دلیل تجارت وتوانگری وسفر بسیار بود وبود که فرزند
دیگری را تربیت کند وهر چند که عمرش زیادت میشود
خلق بوی رغبت میکنند وبیشتر عمرش در عافیت وسلامت
گذرد ودر حدی مریخ عسرت بود واهوال وبلای بسیار
بوی رسد وسلاح پوشد وبا اهل سلاح مخالطت دارد واز
ان سباع ودواب رنج بیند در حدی زهره دلیل بزرگان
باشد که باهل وولد شاد باشند واول نکاح سازد و
طلاق دهد وبود که مردی مقدم واصیل بود وبود که زنان
بسیار کند واموال بسیار از تجارت وغیر ان جمع کند و

از

بلغ

واز سلاطین خلعت یابد ودر حد عطارد دلیل علوم داشتن
ومطالعهٔ کتب بود ومال بدست آورد وعاقبت بخیر بود
دلایل حدود از گفتار بابلیان زحل در حدی
خویش بسیار مال ومحترم بود وبیماری سخت رسد اورا
واز آن نجات یابد وبعضی از اشتغال شرع یا از اعمال ملوک
بوی تفویض افتد واز آن مال بدست آورد وبسیار مال
وفرزند بود وخلق بوی محتاج بود ودر حدی مشتری مال
دارد اما در اول جوانی تلف کند وانگه کارش نیکو شود بعد
از سی وهشت سال پس بفرزند شاد شود وبعضی را
از درد دندان رنج بود وعاقبت او بخیر ونعمت وحرمت
بود ودر حدی مریخ دلیل بود که مادر یا پدر او غریب
باشند ودرویش وفرزند مال مادر وپدر هلاک کند
وبود که اورا ریش وجراحتی بود که باهن آنرا معالجت
باید کرد ومال از هر گونه اورا بدست می آید وبعد از سی
ودو سال کارش نظام پذیرد وبغربت شود ودر کار علما

بلغ

وایمه خوض کند و از آن رنج بیند و در حدّ زهره دلیل
درد شکم بود و پدرش پیش از مادر میرد و او را اندوه زن
فرزند بود و از زنان رنج بیند و بود که زنی کند که جماعتی
از اولاد و اقارب در وی بسته و او را در مذاکیر رنج بدید
آید و تا سی و شش سال کار او بشولیده بود پس با اهل
و ولد شاد شود و بود که در مسجدی یا مدرسه مجاور بود
و در حدّ عطارد از جهت زنان رنج بیند و مرگ فرزندان
بیند و از آن بیم دیوانگی بود و او را زنان نازاینده باشند
و بود که اگر دلایل ولد قوی بود در برج اناث که اول فرزند
دختری بود و او زندگانی یابد چندانکه آن دختر را
عروس کند و نبیرگان را بیند سبب بود و مذکور و از ملوك
وقت زجری بیند و درویش شود چنانکه بقوت روز در ماند
مشتری در حدّ زحل بلای رنج بیند و زیان
مال و از تجارت او را دوی بود و اعدا او را کردن نهند
و بر اسرار کارها مطلع شود و اگر نحسی ناظر بود هر وقت

کر

در حدّ خویش بر کارها
بزرگی مسلط مو

که مشتری در حدّ زحل بود احتیاط کند از رنج و زیان بعد
و روا بود که چندان عمر یابد که بطن سیوم از اولاد خویش
بیند و عمر با زنی معروفه بسر برد و چون مشتری در حدّ
خویش و منافع مالی یابد خاصه در خانه و شرف و مثلثه
و بود که تیمار مساجد دارد و اوقاف آن فرماید در حدّ
مریخ مولود رنج و بلا کشد و مرگش بد بود و بود که سبب
مرگش از اقارب بود و روا بود که بمیرد که از وی هیچ فرزند
باز نماند و در حدّ زهره زنان نیکو و پارسا کند و لیکن از
از آن رنج و خصومت و زیان بیند و بود که اعمال ملوك
کند و بود که معاش او از تجارت بود یا از جهت کسب و کار
روزگار در خوشی و راحت گذارد و لیکن کارها پیش محرم
کند و بود که قضا کند یا کارها که خلق و برادران بستایند
و در آخر عمر از فرزند فرزند یعنی از نبیره شادی بیند
و در حدّ عطارد مولود را عام اکرامی دارند و از زنان
شادی بیند همچنان و هرگز تهی دست و درویش نبود

وبعضی از کارهای دین وخیر بدست وی برآید وبود که عمل
سلطان کند وضیاع واسباب سازد ودارد وپارسا
نفس وخویشتن دار بود وعاقبتش بخیر بود **مسدّ مخ**
درحدّی زحل مرگ فرزندان وخواهران وبرادران وخویشان
بیند واورا ناگاه بکشند واگر سعدی نظر ندارد بدین حدّ
واموال مادر وپدر تلف کند وتا سی ودو سال عمر او از
ناهموار بود وروزگار شولیده واورا فرزندان ومال
پدید آید وبعضی از فرزندان بمفاجاة بمیرند ودر حدّی
مشتری مال بسیار بدست آورد واما بیمار شود ورنج
بیند وزن او بایکدیگر باشند وسفر بسیار کنند ومتّفق
باشند وبروی بهتان گویند وظلمی شنیع رود بروی
ودر خصومت واضطراب افتد ودر حدّ خویش از جهت
سلاح وترکان مرتبتی یابد واما پیشی عمر از درد ورنج
وبلا گذارد وبود که عمر در رنج وبلا گذارند وچاین بود که از
رنجها خلاص یابند واما دلیر ورنج وشتاب زده بود واگر

بلغ

سعدی

سعدی نظر دارد بعضی از مناصب ارکان دولت یابد ودشمن
بسیار دارد ودر حدّی زهره بدحال بود در کار زنان ف
زنا زنان را بنشاند وبود که با زنان غربا مخالطت کند
وگوید کان او بیشتر در حال طفولیت بمیرند وبلوغ کمتر ر
ومالهای بسیار بر زنان خرج کند وهمچنین در سفر اورا
زیانها بود که زنانی کند که اهل او نباشند واز کفنای او نتوا
بود وچون مریخ در حد ودر زهره بود در آن ایام حذر کند
واز کار زنان وخصومات وامثال این درحدّ عطارد
واگرچه مردی باهنر بود وهیچ کس اورا نستایند ومرزوق
نبوند ودشمنان دارد که عثرات او جویند وهر عملی که کند
درآن مستند نبود واورا بتعرّف وسعایت برنجانند ودایم
الاوقات بو ترن وفرزند خشم گیرد واگر سعدی نظر دارد
این آفات کمتر شود **دلایل آفتاب** درحدّ زحل دراز
عمر ونیکبخت بود وشاید که خدمت ملوک کند واز آن منافع
یابد وطعام جمع کند وبود که محتکر بود وبفرزند شاد شود

ودرحدّ مشتری مهتر قوم خویش بود ومتبوع عامّه بود وشاید
کدرمدرسهٔ یادرمسجدی نشیند واورا فرزندان باشند
مذکرومؤنث وعاقبتش بخیر بود ودرحدّ مریخ زود خشم کرد
واما زیرك بود کسفردریا کندواوراجراحتی رسدوبود
کفالکوی بود ودرحدّ زهره شادبود بافعال خویش تدبیر
ورای صایب بود وبود کرتن ویج او با اقارب وی افتد
هرچند کعمرزیادت میشودحرمت ومال می افزاید ودرحدّ
عطارد ازکتابت ونسخ زندکانی کند وعیش او عیش حکما
وزهّاد بود واکرمشتری ناظر بود وبدین درجه قرآن
واخبار وفقه نویسد وسخن بصواب کوید واورا فرزندان
باشند وبزرکان اوراعزیزدارند ومردی نیکو بود
دلائل زهره درحدّی زحل باندوه ورنج بود واز جهت
زنان وزنی کند سلیطه وباوقاحت وانکه مفارقت افتد
میان ایشان ومدتی عزب بماند وزن پسرنا اهل بخواهد
وبدان سبب بغربت افتد ودرحدّی مشتری شاد شود

ملع

وهرچه بدست خویش سازد وعالم بود ومذکور ومسلط بر
اصناف اموال واورافرزند بود وشوخ وفاجر بود اما نزدیک
ملوك معرفت دارد ورئیس اهل وبیت خویش بود وهمه
اوراطاعت دارند وزنی پارسا کند کبروی مبارك آید
وعاقبتش بخیر بود ودرحدّ مریخ بدحال بود درتن ویج
وزانی واورا کاردرزنان زود میسر شود وزنان او بعضی
بمیرند وکنیزکی بنشاند وبدان سبب رنجور شود پس
بآخرعمر کارش نیکو شود وازرنان حظی وافر یابد وبه بند
وزندان مبتلا شود ودروغ کوید واوقات ازمال حرام
کذراند ودرحدّ خویش شاد بود اززنان وپسران خویش
وانبندکان ودرخاندانهای بزرکوار زندکانی کند
ودرحدّ عطارد بزن وفرزند شاد شود ودرونکار
بلهو وطرب کدارد وازملوك عطا یابد ونافذ القول
باشد ودشمنانرا برادد ل بیند **دلیل عطارد**
درحدّ زحل میان او وخویشان خصومت واختلاف

افتد و مرگ خویشان بیند و زن مدّتی بار نگیرد و از کار
زنان بهره مند نبود و در سفر روزگار گذارد و او را غم و شماتت
کنند و اما بعقل و تدبیر صایب از آن بعضی بماند و بود
که چشم او خلل کند و در ایامی که عطارد در حدّ زحل بود خاصه
که مشتری بدین حد ناظر بود باید که خویشتن از بلاها نگاه
دارد فامّا عمری دراز بود او را در راحت و شادی در حدّ
مشتری عالم بود بکتب و اسرار آن و کارها هیچ تمام نکند
خاصه امور معاش خویش و از بازرگانی بهره مند بود و اهل
و بیت او بوی بزرگ نام شود و بود که مقدّم ایمّه دین
شود و ملوک او را گرامی دارند و فرزندش آنچه فراز آید
و عمر در راحت و شادی گذارد و خلق در مدة عمر او بوی
تقرب کنند و بود که او را فرزند بسیار بود و دشمنان
او را طاعت دارند و تواضع نمایند و مردمان را از بلاها
نجات دهد و عمری دراز یابد در نعمت و کرامت و عاقبتش
بخیر بود و در حدّ مریخ دلیل آن بود که بسبب حرص خویشتن
را در بلاها افکند و پی هیچ کار او را نستایند و از جهت
زنان رنج بیند و مرگ زنان خویش بیند و بود که عقل
او خلل کند و او را حذر باید کرد از ایام عطارد که حدود
مریخ بود در حدّ زهره روزگار در نعمت و راحت گذارد
و از جهت زنان شادی بیند و مال و ضیاع بسیار دارد
و اعمال ملوک کند و بود که مقدّم ایمّهٔ دین بود و از کارهای
نابوده بکرامت خبر دهد و از بلای بسیار نجات یابد
پس مالی او را بدست آید و مرگ او بر فراش او بود در حدّ
خویش و خدا و ندا و امر و نواهی بود و در میان خلق باوقار
و حرمت باشد و سفر بسیار کند و هر که در ویش بود
و بعلم معروف بود و مقتدا اهل بیت خویش بود و جایز بود
که کتابت ملوک کند و مالی ازین جهت بدست آرد و مفضل
بود و متهم خاصه در احکام و بو زنان اند و ممکن شود دلیل
قمر در حد زحل زنان مولود هلاک شود و فرزندان
در ایام جوانی تا سی و دو سال و این روز اول زحل بود و پس مال

بدست آید و بزن و فرزند شاد شود و عادل و منصف بود
و در حد مشتری از تجارت روزی مند بود و مالش از سفر
بسیار شود و مضرتی بوی رسد و حرمت فرزند او در عمر
او افزون شود و هر چند که عمرش زیادت میشود مال و حرمت
زیادت میشود و عادل بود و در حد مریخ زود خشم گیرد و بود
که سلاح پوشد و معاش او از آهن بود و از بهایم و سباع بود
و او را رنجی رسد و اگر سعدی نظر دارد از ین شر نجات یابد
و در حد زهره عظیم القدر بود و زنی را بسبب زنان بخواهد
و بمخالفت اهل و بیت خویش کند و در آن مفارقت کند ایشان را
و مدتی دراز در آن بماند و او را دو فرزند بود از دو زن
و زنی ناجنس کند و بمال خویش تجارت کند و بی رنج مال
یابد و از ملوک کرامت یابد و در حد عطارد مولود نیکو خط
و بلیغ بود و هر چند که عمرش بیشتر میشود کارش قوی تر
میشود و عاقبت و خاتمت کارش بخیر بود **سخن در حدود**
از گفتار توفیل زحل در حد خویش دلیل اندیشه

وحال

وحال کردانی بود و بیماری در حد مشتری سعادت یابد
از دوستان در حد مریخ دلیل مفارقت و بیماری بود و در حد
زهره آفت تن و بیم رنج و بلا بیند و زیانی افتد از سبب زیور
و جامه در حد عطارد دلیل خصومت بود بسبب خانه
و ملک و جاه و ریاست و رنج رسیدن دوستان و فرزندان
دلیل مشتری در حد زحل دلیل صواب و تدبیر
بود و نفقه کردن در کارهای بی صواب بی اصل و بی منفعت
و بر آمدن حوائج و مقاصد و رنج و محنت در حد خویش
دلیل صلاح و کرامت بود و نجات از بلا و صلاح ترویج و اشناع
بدان و بسیاری فرزند در حد مریخ دلیل نجات از بلاها
و زایل کشتن رنجهای دیرینه و حذر کردن از اعدا از وی
و موافق بودن سفر او و در حد زهره بهره مند بود از زنان
و از ایشان خیر و منافع یابد و دلیل بود که مولود را از زنی بلا
در حد عطارد دلیل صلاح بود و قهر دشمنان و توانگری
پس از درویشی و آفت رسیدن از عظما و منفعت از سخن

دلیل مریخ در حد زحل دلیل نجات بود در کارها
و ظفر بود دشمنان و توانگری پس از درویشی در حد مشتری
دلیل سعایت بود که دشمنان او را کنند و از کاری انتقال
کردن و نومیدانه هرچه امید دارد و در حد خویش دلیل
توانگری بود و تغیر در کارها و دلیل سفر و پیروزی
در آن با نواعی از عنا و تعب در حد زهره دلیل زنا بود
و هلاک زنان حلال کردارد در حد عطارد دلیل بیماری
و خصومت و غرامت و هراس و زیان **دلیل آفتاب**
در حد زحل کارهای مضطرب بود ان شادی باند و از
اندک شادی مکر تزویج که بهیچ حال او را موافق نبود در حد
مشتری دلیل اندیشه بود از جهت ملوک و عظما در حد مریخ
دلیل بود بر زیادت در مرتبه و ریاست و قوت و شجاعت
و اقبال در حد زهره دلیل نومیدی بود از کارها مگر از کار
زنان که کار زنان او را موافق بود در حد عطارد دلیل
قضای حوایج خاصه در سفر و شادی از کارهای پوشیده

وزنان

وزنان از کارهای آشکارا زهره در حد زحل کارهای او نامی
باشد و زود تباه شود و زایل گردد در حد مشتری زن
با وی سازگار نبود و مولود با خویشتن بدی کند و کارها
کند که او را زیان دارد پس در حد مریخ منفعت یابد از
منفعت و اسفابی منفعت کند و در حد خویش مخالطت
نیکو کند و با مردم مواسا کند و شایسته بود در تزویج
و فرزند و مواشی بسیار دارد در حد عطارد هر که کند
بیشتر پسندیده بود و دوستان را از آن منفعت **دلیل
عطارد** در حد زحل دلیل صلاح و خیر بود در کارها
اما کارها بدرنگ بر آید در حد مشتری دوستان بسیار
دارد و منافع یابد از سلاطین خاصه و اما منازع و حسد
بود در حد مریخ دلیل نجح بود در کارها و منفعت از کتاب
و حساب در حد زهره تدبیر او نیکو بود و کار او با اهل دوستان
ضعیف بود و در حد خویش دلیل آسانی کارها بود بر وفق صلاح
دلیل قمر در حد زحل کارها و ابتدا بروی دشوار بود

دغدر ودنج بیند از جهت مشایخ وطبقات زحل در حد مشتری
دلیل صلاح بود در ابتدای او وتعجیل نفع در حد مریخ دلیل رنج
واندوه بود ومعادات با ارباب مناصب وسختی در کارها
در حد زهره کارها وابتدا آسان بود واز آن منافع یابد در حد
عطارد مقصودهای او بزودی حاصل آید وکارهای
او منتظم بود **دلایل کواکب در بیوت** زحل در خانهٔ
خویش حکیم وعالم بود بعلوم واورا از سودا باوقات رنجی
بود وعلم اخلاق نیکو داند وبزرگان اورا دوست دارند
وقوت او از حلال بود وآهسته ومتواضع بود خاصه که صاحب
طالع بوی متصل بود در خانهٔ مشتری نیکوحال بود ووجیه
بنزدیک خلایق وگرامی بر ایشان وپشت وپناه یتیمان ومسکینان
ودرویشان بود وبا زنان اورا موافقت وبود که فرزند ندارد غیر
بفرزندی بپذیرد وبپرورد در خانهٔ مریخ کذاف گوی وبانکایت
بود وضعیف در کار خویش وبیچاره بود در کسب دنیا اندوهگین
بود بی سببی وترسان از همه چیز واز همه کس در خانهٔ آفتاب

بلندی وشرف ووجاهت یابد واز مواد بلغمی اورا بیماری
رسد عاقبت او ومرگ بد بود واز میراث مادر وپدر نصیب
یابد ومال او زیادت شود وفاضلترین این بود که میلاد
نهارّی بود وپدر اورا هلاک ان ودمی بود یا از استسقا
در بیلی زهره هیچ حاصل ندارد در کاری تزویج وبود که
کودکی را بزنی کند وبا زنان پیر نیز مخالطت کند واورا
در آخر عمر فرزندان بود ومقبل بود که از فرزندان وبود
که بیماری ورنج عظیم کشد وبود که این مولود هرگز زن
نکند واز زنان رنج بیند در خانهٔ عطارد حبیب بودی
عالم بکارها بتاویل کتب وبکارهای پوشیده واقف بود
اورا در زیان وبود که گران زبان بود مولود ودر خانهٔ
قمر مال مادر وپدر تلف کند وبیماری بسیار کشد از بلغم
ودلیل کوتاهی عمر بود ومرگ بد بود **دلایل مشتری**
در خانهٔ زحل دلیل آن بود که مولود خلوت وخمول
دیگی خواهد وبا مردمان رفق ومدارا نتواند کرد در خانهٔ

عمر بود فاما بلا و رنج بسیار بیند در خانهٔ مشتری از عظما
واشراف مردم بود و محبوب بود در دل خلق وثنا و محمدت
ومال بسیار یابد بدین سبب و در خانهٔ مریخ رئیسی بزرگوار
بود و اگر در وتد بود و نیز بین بوی ناظر و هر دو در وتد باشند
و در برج مذکر مسلط بود بر لشکر و لشکریان در خانه آفتاب
عفیف و نیکو مزاج بود ولیکن با مادر و فرزندان پدر و با
خویشان فساد کند و اگر زنی بود با پدر و یا برادران شوهر
فساد کند و در خانهٔ زهره بزرگواری دوست دارد و فاضل
بود و او را علو نهائی بود و قهرمان ملوک بود و با زنان
ملوک او را مخالطت بود و از ایشان مال بسیار یابد و در خانهٔ
عطارد کارهای بزرگ کند دلیل سیاحی وعلم استیفا بود
وعلم نجوم وادب ومستقیم الطریقه بود و در خانه ماه مال مادر
بمیراث بوی رسد و بود که عمل سلطانی کند و او را نقد و مواشی
وعاقبت او بخیر بود مریخ در خانهٔ زحل نیکو بخش بود و مال بلغ
مادر و پدر تلف کند و خویشان را اگر نژاد از وی مهتر باشند

آفت

آفت رسد وصبات روح بود در خانهٔ مشتری با ملوک واشراف
مخالطت کند و ذکری جمیل بود او را در میان خلق در خانهٔ
مریخ لشکرکش بود و کارهای بزرگ کند و او را از آهن رنجی
رسد یا از بالای بلند بیفتد و او خبیث السریره بود در خانهٔ
آفتاب مال مادر و پدر او بد شود و از منزلت خویش بیفتد
دلیل آفت چشم بود و کار وی از آهن و آتش بود و مرگ
او بد بود در خانهٔ زهره زنان بد را زنی کند و از زنان
را با خویشان خویش سرّی بود و بر ایشان میلی و مرگ زنان
خویش بیند و فرح ومعجب بود بکارهای خویش و بود که زنی
بزنی کند و پیش از نکاح با وی نکاح کرده باشد در خانهٔ
عطارد دلیل بود که صاحب علم و حکمت بود و زیرک بعید
الغوری کسب او نه از حلال بود و از عمل خویش نامی نیکو
طلب کند و بیابد و از نام نیکو روزی مند بود و بلاها
بوی رسد در خانهٔ قمر حافظ و زیرک بود در معیشت
و او را بیماری رسد و می کش بد بود دلیل آفتاب

درخانهٔ زحل بیماری رسد و او را علاج دشوار پذیرد ولیکن
بسیار مال و نیکو تدبیر بود و کدخدای ضیاع ملوک و امرا کند
و درخانهٔ مشتری بفرزند شاد شود و مال بسیار بدست
آورد و بنزدیک ملوک و سلاطین مکرم بود و اعمال خطیر
کند و او را رفعتی بود بنزدیک خلایق و درخانهٔ مریخ از رؤسا
بود و او را از آهن جراحتی و بیماری بود و لیکن معاش او نیکو
بود و ضابط کارهای خویش بود درخانهٔ آفتاب او را مهتری
بود برقومی و صاحب جاه و مرتبه شود و عمارت بسیار
کند و فرماید و درخانهٔ زهره نیکوروی بود و پاکاهن و با معبر
بود و خوابهای عجب بیند و او را ازجای غمناک رنجی و بیماری
رسد درخانهٔ عطارد عالم بود و یا منجم یا فال کوی
یا قایف و او را از مواد سودا بیماری بود و او را تجربت بسیار
بود و مرد هقانی ماهر بود درخانهٔ قمر از رسالت و نیکی فایده
یابد و از غریب و غربا میراث یابد و از پدر بوی رسد و از زنان
ملوک فواید یابد **دلایل زهره** درخانهٔ زحل با زنان محرم

فساد

فساد کند و اگر بنده باشد با کدبانوی او مرزوق بود و خداوند
رای و تدبیر و از جهت زنی مال یابد و آن زن را دوست دارد
درخانهٔ مشتری خطر جاه و منزلت یابد و زنان او را از وی
شیت افتد و تیمار اوقاف جهودان و اهل ذمت دارد و ناکرد
بدیشان شاید درخانهٔ مریخ نشق و طیاس بود و بلاو تعب
بیند و از ین جهت و مستقیم الطریقه نباشد و از جهت زنان
او را آفت و بلا رسد و کنیزکان و بنده زادکان را بزن کند
و در از صحبت نباشد با زنان و بیشتر مخالطت او با کنیزکان
بود درخانهٔ آفتاب خبیث الفرجین بود و با محارم زنا کند
و اگر بنده بود یا شاکردی بنده ازاد شود و کدبانو را بزنی کند
و همچنین شاکرد کدبانو را بزنی کند درخانهٔ زهره دلیل بسیاری
شادی و فرح بود و لوع او باشد و بازنان طخوش باشد
و علوم اغانی و الحان و اوزان نیکو شناسد و او را در ابتلای
جوانی علتی صعب افتد درخانهٔ عطارد او را بازنان نیکو مخالطت
افتد او را بازنان ملوک حرمت باشد و از ین هردو دلیل

قتل و خصومت و بلا کشد و بود که نقاش بود یا خطاط یا پنبه
فروش در خانهٔ ماه خدمت زنان ملوک کند و از خدمت
ایشان منافع یابد و بتن و یح شاد شود و از آن جهت خصومت
کشد و چاین بود که زنی غریب کند **دلیل عطارد** در خانهٔ
زحل او را از گوش یا از زبان رنجی بود و هیچکس را از آنچه در
باطن او بود وقوف نبود و او از اسرار مردم بحث کند و بدین
سبب بلا بیند و بود که عالم بود بنجوم و حساب و خداوند
دین و عبادت بود و علم و عقل بود که کاهنی بود یا فال گوی
در خانهٔ مشتری کار دین و کارهای بلند کند و جوید نیکورای
و تدبیر بود و بود که قضا کند و خطیب و صاحب مرتبه بود
و در خانهٔ مریخ نیکو تدبیر بود و تیز فهم ولیکن دروغ زن بود
و قلیل الحیا باشد و سوگند بدروغ بسیار خورد و از آن
باک ندارد و همت او هم کسب بود و بود که مزور بود و نامها
مزور نویسد و ربا و سلف دهد و اندک وفا بود در خانهٔ آفتاب
وجیه و مکین بود نزدیک ملوک و بود که بدرجهٔ وزارت رسد

در خانهٔ زهره نیکو تدبیر بود و محبوب در میان خلق و گشاده
روی بود و بود که مغنی بود و علم الحان داند در خانهٔ عطارد
حکیم و عاقل و زیرک بود و هر چه بیند بیاموزد و علم نجوم
بیشتر او را میسر شود و حرب دوست بود در خانهٔ قمر عالم
بود و مصالح رعایا و باکفایت و مقبل بود در کارها و از تجارت
روزی مند و صالح النیّت و العمل بود **دلیل قمر**
در خانهٔ زحل کاهل و بدکار و بد تدبیر بود در خانهٔ مشتری
دیانتش قوی و غنی و دلیر بود و بروی ثنا گویند و رحیم
و منصف بود و عاقبتش بخیر بود در خانهٔ مریخ دلیر بود
و ضابط کار خویش اما با اهل فساد مخالطت و ظلم کند و مقدم
قوی بود و کارزار و قتال کند و در کارها زیرک بود در خانهٔ
آفتاب بود و او را بیماری بهار رسد و بزرگ نام بود و با ملوک
و اشراف مخالطت کند و امین ملوک بود در خانهٔ زهره
نیکو روی و مهیب بود در چشم خلق خاصه که در برج آتش
بود ولیکن بر زنان حریص بود و بدین سبب رنج و بلا بیند

وبروی ملامتها کنند و زنان نیکوی پارسا بخواهد و با همه
کس خوش زندگانی باشد و در خانهٔ عطارد حکیم و عاقل بود
و حساب نیکو داند و اعمال مرزوق بود و بر مجامعت بازنان
حریص بود و آن فرزندان مقبل بود و نیکو معاشرت بود
با زنان در خانهٔ قمر حکیم بود و با هر که خصومت کند و بروی
ظفر یابد و اورا از چشم رنجی بود یا زخم نیزه بود چون قمر
ممتزج منحوس بود یا رنج از جهت رطوبت و امثال آن والله
اعلم **دلایل کواکب در خانها از قول قدما** زحل در خانهٔ
خویش در میلاد نهاری مولود دوستی کند و با عظما و اشراف
و مالی بدست آرد و اگر میلاد لیلی بود بدبخت بود و بیمار
و تن تند بود و بیماری او از رطوبت بود و خاصه که در جدی
یا دلو درجه با درجهٔ خویش در خانهٔ مشتری با بازرگانان
مخالطت کند و فرزندی نیکو را بپرورد و عمر قوی
بود و کار سلاطین را تیمار دارد در خانهٔ مریخ سخت دل
بود و بیهوده خشم گیرد و شریر بود در خانهٔ آفتاب

پدر

پدر و مادر مولود شریف باشند و مولود بسیار مال بدهد
خاصه در میلاد نهاری و پدر مولود را بیماری بود از رطوبت
و بود که پدر او را بکشند خاصه در میلاد لیلی در خانهٔ زهره
شایسته نبود در تزویج مولود زنان درویش را دوست
دارد و با ایشان مخالطت کند و بود که زنی بجادوثروت
و عاق کند و از ایشان رنج بیند و بعضی از زنان سبب
او هلاک شوند در خانهٔ عطارد در کارها بعمق جوید و شک
وشاکی و ثابت بود و بر اسرار کتب مطلع بود و در سخن فاتنا
بود یا گران زبان بود و حسود بود و از جهت کتب رنجی بوی
رسد و بد سیرت بود و بد نام در خانهٔ قمر مال بد د
زیان آرد و صحیح مزاج نبود و بود که بحبس مبتلا بود **دلیل
مشتری** در خانهٔ زحل در میلاد نهاری بمال و عمر برخوردار
یابد و سعید و غنی و عظیم القدر بود و در میلاد لیلی
روزگار او میانه بود و قوت او و روزی و فرزند بدست آید
و از اصحاب کرامت و ائمه دین بود در خانهٔ خویشتن مولود را

ذکری وخوبشی مغفق نباشد و تنک دل وضعیف رای بود
و ترسد کر سخن کوید و در خانه مریخ امیری بود از امرا و پیرون
بود در بیشتر کارها و اگر شمس و قمر و مریخ ناظر بود او برج
[illegible] سپاه سالاری بود در خانه آفتاب با امرا
واد باب سلاح دوست باشد و اگر در وتدی باشد یا مایل
الی تدی و زحل و مریخ با وی نبود مولود نیکبخت و بسیار
مال خاصه در میلاد نهاری در خانه زهره زنان بزرگوار
را بوت کند و بود کر زنی مشاطه یا معلمه بزن کند یا زنی
کند کر بر وی استیلا دارد و اگر زن بود از تعلیم و قرآن
خواندن و آموختن خطی درجه یابد و در خانه عطارد
قهرمان بود یا عارض لشکر علم و حکمت دوست دارد
و در ولایت فرمان دهند و مردی ستوده اخلاق بود و در خانه
قمر مذکور و سعید و عراق بود و بسیار مال بود و در خانه
قمر از بزرگان حظی یابد خاصه در میلاد نهاری دلیل
مریخ در خانه زحل هوی و با نبساط بود در کارها و هر کار

کرید ان ابتدا کند تمام کند اما مال مادر و پدر تلف کند
و میراث ان پدرش از وی ببرند و عاقبت ناشایسته بود
و در خانه مشتری شریف و بزرگوار بود دلیل سواری
و ریاضت بود و لشکر داشتن یا بر قومی پادشاه از لشکر
فرمان دهد و خاصه کر مشتری ناظر بود بمریخ در خانه
خویش مذکور و معروف بود و پیروز و مبارک بود در کارها
و در میلاد نهاری شریر و یا غضوب بود و او را علتهای
نهانی بد پدید آید و از خانها بیفتد و در عقرب در میلاد
نهاری کمتر بود و در خانهای آفتاب دلیل هلاک مادر
و پدر بود و علتی بود در چشم یا در معده مولود و او را
با آهن زخمی کنند و مرکش ناکاه بود و پدرش در غربت
بمیرد یا پدرش بکشند و در خانه زهره زانی بود و بسبب زنا
زنان را بخواهد خاصه در میزان و بعضی از زنان او بمیرند
و بعضی را طلاق دهد و از جهت زنان رنج و بلا بیند
و در میزان او را از آهن و آتش رنجی رسد پنهانی و در ثور

فحاش و فاسق بود و در خانهٔ عطارد کاتب بود و لغات و علوم
سریانی داند و بود که در علم کلام مبرّز بود و کتب نویسد
و در میان مردم بعلم و حکمت تمیز دارد و در خانهٔ قمر خفیف
الحرکات و نشاط کننده بود و خلف بود در امور معاش
خویش و او را در شکم بیماری و رنجی رسد یا ناگاه بمیرد
یا بکشندش و میراث مادر و پدر تلف کند و بیمار زود
بود خاصه که میلاد نهادی بود **دلیل آفتاب**
در خانهٔ زحل پاکیزه نفس و مقبل بود در کارها و مزاح و نشاط
در خانهٔ مشتری باکفایت و جلالت بود و رئیس اهل بیت
خویش و تربیتی بد یابد و بود که با زنان فساد کند یا با غلامان
در خانهٔ مرّیخ دلیل بیماری و رنج بود و دلیل مرگ بد بود
و او را وجع المفاصل بود یا وجع الکبد و اگر در حمل بود دلیل
شرف و سعادت بود در میلاد نهاری و شبی میانه بود
و در خانهٔ آفتاب اگر نهاری بود مولود میری بزرگوار بود
و کسب مال کند و بود که جای بود که خیانت جراح کند

واکر

بلغ

واگر میلاد لیلی بود اندک عقل بود و دلیل مفارقت بود
میان مادر و پدر و بودن او در غربت و اگر بر تثلیث
زحل بود مولود پاکیزه نفس و مقبل بود خاصه در میلاد
نهاری و مزاح و نشاطی بود و در خانهٔ زهره فال‌گوی بود
یا منجم یا معبّر و صاحب و صادق النیّت باشد در خانهٔ
و بسیار رطوبت و فراوان مجامعت و بسیار سفر در خانهٔ
عطارد بسیار سخن و عالم بود و بود که منجم بود و دهقان
و بسیار حیلت خاصه در میلاد نهاری اما در میلاد شبی
مولود را وجع الاسر بود و او را از رطوبت رنجی بود و در خانهٔ
قمر مولود معاصی بسیار کند و خاصه در جوانی و در آخر عمر
مالی اندک بدست آید و معدهٔ او ضعیف شود و از لقوه
او را رنجی رسد **دلیل زهره** در خانهٔ زحل بهره‌مند
بود و از کار زنان و بود که عقیم بود و کننده بغل و ناخوش
بوی بود خاصه در جدی و با زنان خویشان و محارم فساد
کند و در خانهٔ مشتری مولود از قبل زنان جاه و معرفت یابد

و بود که اعمال زنان ملوک کند و بود که کار ابریشم و نسیج
بافتن فرماید و میان او و عیال او موافقت بود خاصه در میلاد
شبی در خانهٔ مریخ مولود از غدد و مکر رنجی بیند و بسبب
زنان رنج بیند و با کنیزکان مخالطت کند و با زنان
پارسا و بود که مولود کسی را برای حسمت و عبرت بکشد
و در خانه آفتاب مولود را زیادت بهره نبود از تزویج
و با خواری مخالطت بیشتر کند و بود که عقیم بود و پاک
تن نبود و او را با وی ناخوش بود و در خانهٔ زهره در میلاد
لیلی مولود بسبب زنان جاه و معرفت یابد و مقبل باشد
در بیشتر از کارها و با زنانی که شوهر دارند مخالطت کند
در میلاد نهاری دلیل زنا بود و خصومت از جهت زنان
و بود که زن او پیش از وی بمیرد و در خانه عطارد و اگر دون
زنی را بود با امانت و دیانت بود و میل او بجوانان بود
و با ایشان مخالطت کند و خاصه در حجر او اگر مردی
بود یا نقاش یا زرگر یا عطار بود و در خانه قمر که نه یغل بود

و با زنان

و با زنان مجامعت کند و رنج و بلا بیند و زناکننده بود
و بود که زنان او را او مراد او دهند **دلیل عطارد**
در خانهٔ زحل در زنبات و کوشش او کرانی بود و کارهای باریک
و خوش کند و تعمق کند و از غیبها بهره یابد و بر اسرار مطلع
باشد و بود که از علما و ائمه دین بود و بهار آفاق بود و در آن
خوض کند و بود که معبّر یا منجم بود در خانهٔ مشتری دبیری
ملوک کند و عالم بود با داب و سیر ملوک و عادل بود
و باکفایت و در خانهٔ مریخ مقبل بود در کارها و لیکن دروغ
زن بود و او را دینی و مذهبی بود درست و بود که علوم
سحر و نیرنجات داند و آموزد و پیوسته او را وام بود که
پایندانی کند و از آن سبب رنجی رسد دلیل میلاد لیلی
کمتر بود در خانهٔ آفتاب در میلاد نهاری مولود مقبل بود
و صادق النیت بود و نیکو خلق در لیلی کمتر از این بود در خانهٔ
زهره شاد دل بود هر چه سازد و کند و بود که زرگر بود یا کار
گر بزر و نقره تعلق و رقاص و دسار بود و بود که علوم الحان

و بوده

داند و آموزد و علم حساب داند و اگر در وتدی بود
مسعود حکیمی بود که معاش او از حکمت بود و در عطارد زود خشم
گیرد و ملوک بود و بعلوم کتب و مشکلات عالم بود و از تجارت
صوف و قند و غیر آن بهره مند بود و عالم باعداد و خواص
و جبر و مقابله و در خانهٔ قمر زیرک و خفیف الحرکات بود
و حسن الاداب و الخلق بود و نیکو منظر و محبوب بود و بی رنج
و تعب او را علوم مساعدت کند **دلیل قمر**
در خانهٔ زحل جاهل و مدبر و اگر بر مقابلهٔ زحل مستقام بود
بسیار فکرت بود و مرطوب مزاج و اندک حرارت بود و او را
از حقنه و اوجاع الطحال و امثال این رنج رسد و در خانهٔ مشتری
رحیم و ظاهر النیت بود و متهم بود بزنان محارم و زنان خویشان
خویش و اگر خداوند طالع زنی بود یکی از محارم را و با وی
زنا کند و یا شوهر برادرش در میلاد شبی دلیل خیر و سعادت
و آسایش بود در ضوء دلیل بود که مولود شریر بود مقدام بلغ
بر کارهای بد و اگر ناقص بود در ضوء دلیل شر کمتر بود در خانهٔ

آفتاب

آفتاب و اگر در تاسع طالع بود مستقام و ضعیف دل بود خاصه
در وجه اول و سوم در اسد در خانهٔ زهره حسن المنظر بود و حسن
العیش و محبوب بنزدیک خلق و در کار زنان بی بهره بود اما
صحیح المزاج بود و در خانهٔ عطارد اندک سخن و عفیف بود
و لیکن میل او از طریق شهوت مذکور بود و علوم دین و حکمت
و شریعت داند و در خانهٔ قمر قوی و شریف بود لاسیما اگر در اوتاد
بود دلیل توانگری و کاری نیکو بود بر دست وی بر آید **دلایل
کواکب در خانها** طالع بتسویت آنکه گفتار هندند زحل در طالع
عفیف و مکرم بود و خلق بر وی اختلاف دارند در دوم
در حفظ خویش توانگر بود در سیوم او را برادران باشند
برادران وی مهتر در د مادرش با پدرش در حال طفولیت او بمیرند
در ه مرد و فرزندان بیند در و صحیح المزاج نبود در ز
او را ناگاه بکشند در ط همیشه مسافر بود در ی بدخوی
بود در یا تا زنده بود در سعادت بود در یب دشمنان
مقهور شوند **دلیل مشتری در طالع** مشتری در طالع

نیکبخت بود وراست خانه در ب میمون وفراخ روزی بود
در ج اورا از خویشان شادی بود در د از پدران ضیاع ومنفعت
یابد در ه بفرزند چشمش روشن شود در و صحیح المزاج بود
در ز مال یابد ومیراث از جائی کرنه بد ورسد در ط از سفر
ودین وعلم وراحت یابد وبود که حج وغزو در ی عمل سلطان
کند در یا از دوستان روزی مند بود وامیدهای
او وفا شود در یب از اعدا رنج وغم بیند دلیل مریخ
در طالع با خصومت بود اما اقبال بیند از خصومت در ب
مال یابد بیشتر حرام بود در ج میان او وخویشان خصومت
بود در د میان او وپدران دشمنی بود در ه فرزندان
او بزرگ شوند ومیرند در و درست مزاج بود در ز خصومت
بود میان او وزن واو زن را دوست دارد در ح در آب
یا در آتش هلاک شود در ط مال یابد از آن جای کرنه بوسد
در ی از جهت مادران وعمل سلطان رنج بیند در یا
رنج بیند ودرویش شود در یب همیشه مسافر بود دیر

افتاب

افتاب در طالع توانگر ومال دار محترم بود خاصه که برجی
هوایا آتشی بود در ب درویش بود در ج خویشان او را دشمن
دارند در د پدرش بمیرد واو کودک بود در ه او را فرزند
کمتر بود در و او را بسیار علت وبیماری بود در ز زنی
غریب بدست کند در ح در میان اهل واقارب بمیرد در ط
در جائی که نه بد ورسد مال یابد در ی صادق الرؤیا
والاحلام بود در یا مال وحرمت یابد در یب بخلق
حاجت مند بود دلیل زهره در طالع پاکیزه لباس
وپاک نفس بود وخلق او را دوست دارند در ب
مال یابد در ج او خویشان را دوست دارد وخویشان او را
دشمن دارند در د مادر یا پدر در کودکی میرند در ه
ور نکار خوش کدار دواو را فرزند بود در و در یک چشم
او عیبی بود در ز زنی کند از خویشان در ح از جای بلند
بیفتد در ط از انجا که پوید مال یابد در ی او را دوتا
بود وابوه که بدین معروف بود در یا از دوستان

ومال سلاطین بهره یابد در یب مهم ستوران دارد اما
بعضی زیان آیند و با زنان خصومت کند دلیل عطارد
در طالع زیرک بود اما بدبخت بود و بدخوی در ب مال
یابد از تجارت در ج خواهران و برادران دارد نه هم از مادری
و نه از پدری در د مال و میراث یابد از مادر و پدر و تلف
کند در ه بمکر و حیلت بمیرد و بفرزند شاد نشود در و
طبیبی کند و دارو فروشد و اسیر میرد در حبس و بند در
ز بزن و فرزند شاد نشود در ح در بند و حبس میرد
در ط همیشه مسافر بود در ی نه زیان کند و نه سود و اگر
قوی حال بود عملی کند کردخل و خرجش برابر بود در یا
روزگار بعافیت گذارد در یب حال او میانه بود
دلیل قمر در طالع عالم و فقیه بود در ب مال تلف
کند در ج او را برادر و خواهر نبود یا بود و جمله بمیرند
در د از مادر و پدر دور افتد در ه او را فرزندان
باشند در و او را عیبی بود در ز تزویج بزرگی کند در ح

صالح

صالح بود در ط از سفر رنج بیند و خواب شوریده بسیار
بیند در ی دروغ زن و رنجور بود دلایل خداوندان
خانها در خانها از مقالات ماشاء الله صاحب طالع
در طالع مولود گرامی بود در اهل خویش در ب متفاق
و کریم در سهم خویشان مصلح دارند و عیال ایشان بود
و سفر بسیار کند و در د نیکوکار بود با مادر و پدر و از سلطان
بلا بیند در ه چشم او بفرزندان روشن شود و بسیار دوستان
دارد در و کار بندگان و خدمت ملوک کند و بود که
بطب و معالجت مشغول باشد یا به بیطاری در ز بسیار
خصومت کند و زنان را بفریبد در ح ضعیف دل و خبیث
النفس و کثیر الاعتنا بود در ط در علم سخن گوید و مقام نکند
نه در شهر و نه در بقعی کی در انجا ولادت بوده باشد و بیشتر
در سفر بود در ی بر درگاه سلطان بود و به سلطانیان
متصل و با ایشان زید در یا نیکوخلق و بسیار دوست
بود و از فرزندان زیادت منفعتی ندارد و اندک فرزند

بود در یب بدبخت و بد معیشت بود و بسیار دشمن دارد
و بر وی ظفر یابد صاحب ثانی در طالع مال یابد و بی طلب
و رنج بدست آورد در ب معیشت او از وجهی معروف بود
و اگر شخصی ناظر بود مال خویش پراکنده کند در د از آبا و اجداد
مال یابد و از ضیاع و حال پدران نیکو بود و وطن او معمور
بماند در ه از زنان و خصومات و فرزندان و هدایا مال
یابد و مستغلات در و از بندگان و خدمتکاران و ازدها
در ز پیروزه بود از جهت زنان و معاملت در ح از مواریث
مالی یابد و متعارف بود مال پاك ندارد و مصالح خویش
بپیوستگان صرف کند در ط اسفار و غربا و دین و ورع
و مال یابد در ی از سلطانیان و عمل سلطان مال یابد
در یا از دوستان و تجارت و سلف مال جمع کند در یب
از زندان داشتن و کار قاضی کردن و کارهای ناواجب
مال بدست آرد و بیشتر مال بدزدند صاحب ثالث در
طالع مهی اقارب خویش بود و ایشان از وی منافع یابند

در

بلغ

در ب با خویشان خصومت کند و از ایشان رنج بیند در ج
او را خویشان معروف باشند و او را از ایشان مدد و نصرت
بود در د خویشان مال پدرش بدست فرو گیرند و او را از آن
نصیبی ندهند و او بدیشان حاجتمند بود در ه او را
خویشان باشند در غربت و سفر بسیار کند و ایشان را
فرزندان خلف باشند در و برادران و خویشان با وی
خصومت کنند و عوایل وی جویند در ز بعضی از خویشان
او زن او را چون طلاق دهد بخواهند و از آن زن فرزند
آید ایشان را و با ایشان بدین سبب عداوت کنند و بود
که خویشی زن او را اکراه کنند و بخواهد در ح خویشان او پیش
از وی بمیرد در ط خویشان او بد باشند و زن و دبیر نه
و بود که خویشان او در سفر زن کنند در ی دلیل مرگ
برادران و هلاك و محاسد ایشان بود در یا خویشان دارد
که از اهل دین و ورع باشند اما بوی نسبت دارند در یب
خویشان با وی خصومت کنند و ایشان از جاه و ولایت ساعد

کند و بروی دست یابند صاحب رابع در طالع مهتر اهل
و بیت خویش بود و معیشت ایشان از جهت وی بود در ب
و مادر و پدر او را دستر دارند در ج پدر و مادر از خواهران
و برادران او رنج بینند در د پدران معروف باشند که ایشان را
جاه و حرمت بود در ه پدران توانگران و معروفان باشند و
ایشان از فرزندان باشند و خاندان ایشان مدتی بماند خاصه
که برج ثابت بود و صاحب رابع مسعود در و پدر و آبا و اجداد
جاهلان و گدا باشند در ز آبا و اجداد از شهری معروف
باشند اما نیاوت درجه ندارند و میان او و پدر خصومت بود
در ح عمر پدر اندک بود در ط پدر بی اصل و غریب و بیمار بود
و مرگ پدرش بد بود در ی پدر معروف بود و سلطان نشان
در یا پدر بدحال بود و زود بمیرد و بعد از مرگ او را نام
خیزد و مردمان بخاک او تقرب در یب پدران غربا باشند
که از خان و مان بیفتاده باشند و حال ایشان میانه بود
صاحب خامس در طالع مولود در پسران باشند و از ایشان خالف م

بنجم

نیکبخت بود خاصه که برج مذکر بود و کوکب در ب او را فرزندان
باشند که پدر حرمت و کنف ایشان زید در ج او را فرزندان
باشند همنام برادران او و ان سفر دوری مند باشند
در د اولاد بخت باشند و از ایشان شادی نه بینند در ه اوبدبخت م
او را فرزندان توانگر بود اما عیب ناک باشند در و بیشتر
فرزندان او عیب ناک باشند و با او خصومت کنند و از ایشان
خصومت رنج و مشقت بینند در ح مالش بزیان آید و فرزند
کمتر فراز آید در ط فرزندان او بغربت افتد و پدر از ایشان
مدد یابد در ی فرزندانش بیمار گردند یا ناقص باشند
در یا روشن چشم بفرزندان و خویشان فرزند در یب
بفرزندان او بیماری یا نقصانی بود و از آن هلاک شوند
صاحب سادس در طالع بیمار گردن بود و غلامان
و بندگان و ستوران او هلاک شوند در ب از دست
بندگان خویش رنجد یا از کرانی ستوران در ج خویشان
او را نقصانی و عیوبی بود و عم او بندگان و خدمت کنند در د

از فرزندان و بندگان بود و در پشت او بنده بود در ه
فرزندان او بزیان آرند و ایشا را عیبی و نقصانی بود در و
مولود درست مزاج بود چون خداوند طالع بوی ناظر بود
در ز بان نان خداوند احسان مخالطت کند و بروی
بهتانها گویند در ح خبیث النیت بود و در غربت بیمار شود
و از آن رنج بیند در ط در غربت بیمار شود و بندهٔ ناقص
خرد در غربت در ی ان سلطانیان بلا و رنج بیند و از آن
رنج باوی بماند در یا با بزرگان و معروفان مخالطت کند
در یب او را دشمنان بزرگ منصب باشند اما بروی
دست نیابند صاحب سابع در طالع مسعود معشوق
بود و زنان بوی رغبت بسیار کنند و بر خصم دست یابد
در ب مال بسبب منازعت بزیان آرد و زنان او بمیرند
در ج خویشان او زن او را بزن کنند یا با خویشی نکاح کند
در د از اهل و بیت و خویش بار سازنی با هنر بزنی کنند در
ه زنی را بخواهد که بزاد از وی کمتر باشد اما نیکو خوی بود

در

در ق با کنیزکان و زنان بی هنر مناکحت کند و ملوک بود
ز زنی پارسای کفو خویش را بخواهد اما او را دوست دارد
در ح میراث زنان باوی افتد و او را زنی مال دار بود
در ط زنی غریب کند و او را دوست دارد در ی زنی کند
از لشکریان و سلطانیان و از وی نیکی بیند در یا زن
کند که او را دوست دارد و از وی منافع یابد در یب زنی
بی اصل کند و از وی رنج بیند خداوند ثامن در طالع
قوی مزاج بود و بسیار اندیشه در حوایج و مقاصد خویش
در ب مرزوق بود از مواریث و از هر کاری که در آن مال
طلب کند در ج اندک خویشاوند بود و خویشان او خدمت
کنند مخلوق را در د پدر غریب بود و اندک عمر و ناقص
در ه فرزندان او بجوانی بمیرند و انچه بمانند از اقربا باشند
وار باب عمل سلاطین در و از ممالیک و ستور روزی
مند نبود در ز میراث زنان باوی رسد و لیکن زنان
خویشان را دوست ندارد در ح صحیح مزاج بود بیماری

سهل بود و مرگ او بآسانی بود در ط بدنیت و بدعمل بود
و در غربت بمیرد در ی هلاک او بردست سلطانیان بود
در یا پارسا بود طبیعی نه تکلفی و خلق بوی تقرب کنند
و تزویج با خویشان سازد در یب سبک روح و بد
اعتقاد بود خداوند تاسع در طالع پاکیزه نفس و نیکو
اعتقاد بود و محبوب میان احبا کنند سببها نیکو در
ب در سفر روزی مند بود و مال یابد در ج خویشان
او زنان غریب کنند و با شهری شود در د پدر را ایمان
پنهانی بود و در غربت میرد در ه او را فرزند بود نه در شهر
او و بدیشان خوشدل بود در و مرزوق بود از بنده
و ستور و در سفر بیمار شود در ز زنی نیکو و عفیفه بوی
افتد خاصه کوکبی سعد بود در ح حریص بود و در سفر
او را قطع افتد در ط اندک سفر باشد مستقیم الطریقه
در ی خویشان او ذنان کنند از اهل و بیت و پارسا بود
در یا پارسا و خویشتن دار بود در یب بدمعاملت

بلغ

بود.

بود صاحب عاشر در طالع بی سببی اعمالی سلطانی
او را مساعدت کند و با حرمت و جاه بود و از مادر
روزی مند بود خاصه که کوکب سعد در ب از اموال
سلطانیان مدتها یابد در ج اندک باشند خویشان
و آنچه باشند دزد و بمیرند و سفر بسیار کند و در د
معروف بود و از اهل و بیت بزرگ بود در ه فرزندی
بیمار شود و یا ناقص بود و از سلاطین و فرزندان
او بلا رسد در و اندک کار بود و کاهل مرو زکار د
و بآرزو گذارد و آزادگان او را خدمت کنند در ز
زنی از وی بزرگوارتر بزنی کند در ح حرمت و جاه یابد
در جوانی در ط در سفر و غربت رنج و بلا بیند در ی
بزرگ و کافی بود و داند که هر کاری چه باید کرد و از سلطانیان
بزید در یا دوستان از وی نیک افتد و فرزندی
او را مالی بدست آید در یب محروم بود از سلطانیان
و از اعمالی ایشان و او را از ایشان و ... بیشانی از وی

رنجی بود صاحب حادی عشر در طالع مظفر بود
و نیکو حال و نیکو معیشت بود در ب از دوستان
مال و حرمت یابد و در ج برادران و خویشان او موافق
باشند و مرزوق بود در جوانی و مال و دنیایی بسیار
یابد در د مال پدران نیکو بود واما اندک عمر باشند
در ه فرزندان خلف باشند او را از اول عمر تا باخر
در مال و حرمت و نعمت بود در و بد حال بود و بد
معیشت و اندک خیر بود در ز او را زنی مبارک
قدم بود و نیکو و خوب سیرت و صورت و از وی
مال و نعمت یابد و حرمت و فرزندان حاصل آید او را
از وی در ح معروف بود و بود که تجارت کند در ط
در غربت خیر یابد و در آخر عمر او را سعادتی مساعدت
کند در ی حرمتی و قاعدهٔ یابد در جوانی اما متعدی
نبود در یا بسیار خیر و پر نعمت و منعم و مظفر بود و امید
هایش وفا شود در یب اندک خیر بود و کم

معیشت

معیشت و اندک دوست و فراوان دشمن صاحب
ثانی عشر در طالع بدبخت و بسیار دشمن بود و دشمنان
بر وی مظفر باشند و مکر کرد و از دم مم جدی باشد
و زحل در دلو مسعود بود و این دلالت ضعیف تر بود و صاحب
دوازدهم در ب بد حال بود و کارها کند که از آن
ندارد و مردمان آن را بسندیده ندارند در ج خویشان با وی
خصومت کنند و حال ایشان بد بود در د میان او و پدر
خصومت بود و سرایی که در آنجا ولادت بوده باشد خراب
شود و از انجا تحویل کند در ه حال فرزندان او بد بود
و بعضی ناپیدا شوند که پدر ایشان را باز نیابند و بیمار
شوند بود در و محروم بود از ممالک و ستوران در ز
با زنان ناکس مخالطت کند و از آن سبب خصومت
و رنج بیند در ح اندک دشمن بود و از مال زنان
خیرات کند در ط خویشان او را رنج و بلا رسد و بد اعتقاد
بود و مقصر در عبادت در یا از دوستان چیزی بوی

رسد دوستان باوی بیشتر دشمن شوند و بدبخت بود
در یب اندک دشمن بود و دشمنی که دارد نهانی بود و قصد
نهان کند و بر دستی نیابد والله تعالی اعلم واحکم دلایل
قمر در منازل اگر ولادت افتد و قمر در شرطین بود
مولود محبوب بود میان خلق و سلیم العرض و دین بود در
بطین دراز عمر و راست گوی و شجاع بود در ثریا در کار
زنان مجد بود و او را نامی نیکو بود میان خلق و بسیار خورد
و زود خشم گیرد در دبران دراز عمر و بسیار فرزند بود
و مال دارد و با خلق نیکوئی بسیار کند در هقعه نیکو خلق
بود و بسیار دوستان دارد و تمام عقل بود و متحمل و صبور
در هنعه کافر نعمت و بسیار جدل و خصومت بود در
ذراع با خویشان و دوستان نیکوئی نکند کاهلی کند و مال
کسب کند از هر جائی که تواند در نثره پاکیزه نفس
و بسیار شغل بود و دهقانی و تجارت او را موافق بود در
در طرف بسیار گناه و فاسق بود و هیچکس نخواهد

کرباوی

کرباوی مخالطت کند در جبهه پارسا و نیکو نیت و شجاع
بود و بسیار فرزند و مواشی دارد و مذکور و محترم بود
در زبره بسیار مواشی دارد و محبوب میان خلق محترم
نزدیک پادشاه در روی هیچ کار بر نیاید که نه او را میسر
شود در صرفه شجاع و صادق و نیکو نیت بود در عوا
شجاع و بسیار علم بود و عاقل و راغب باشد بمال مردمان
و طماع بود در سماک پاکیزه نفس بود جمال و پاکیزگی
دوست دارد جوان مرد و شجاع بود در غفر قوی
و شجاع بود و حسود و خیر بهیچکس نخواهد در زبانا
اندک عقل و کاهل بود و بسیار اندیشه و مجتهد در علم
در اکلیل صادق و عاقل بود و دراز عمر و غمی
در لشکر کار دارد در قلب شجاع و حکیم و عاقل بود و از سخن
او را رنج رسد شوله مادرش بعد از وی بهفت
روز یا بهفت سال بمیرد و در ربع سوم از عمر مالش تلف
شود و در آخر عمر او راحت و نعمت پدید آید در نعایم

شجاع وصادق وبسیار مال وسخی وبسیار نکاح واندک
فرزند بود در **بلده** نیکو عبادت ومکین بود بنزدیک
سلاطین وبسیار احسان کند با خلق واز اخبار او رانصیب
بود در **ذابح** سلف وباکفایت بود وهر کار که کند منافع
یابد در **سعد وسعود** بسیار مال ومحبوب بود نزدیک
خلق وجلد در **بلع** همت او در معصیت بود واندک
رحمت بود وجنگ دوست دارد واگر خواهد چیزی او را
میسر نشود در **اخبیه** فریبنده ومکار بود وبسیار خطا
وهر چرا ورا نبود او را آن آرزوی کند در **مقدم** وافر
العقل بود وکفایت **موخر** نیکو عبارت ونیکو کردار بود وبر
مادر وپدر وخویشان ودوستان میمون بود در **بطن**
الحوت چون فرع المؤخر بود حکم او والله اعلم **بودن کواکب**
در وجوه از گفتار تنکروس بابلی زحل در وجه اول
از حمل مولود در اول عمر مال بسیار باشد بر نج ومحنت در
وجه ب حالش نیکو بود ومال بدست آرد واز ستوران

بودن کواکب در وجوه بروج

وسفر رنج بیند واز میانه عمر تا آخر عمر آسوده تر باشد واگر
زحل مسعود بود در **وجه ج** چون مسعود بود مال بسیار
بدست آرد از عمل سلطان ودهقانی فاما در جوانی رنج وبلا
بیند وتنگ دستی ومیانه عمرش اگر منحوس بود او را رنج
وبلا رسد **دد ثور** در **وجه اول** صاحب تجارت بود
واز تجارت ومعاملت روزی مند بود واگر منحوس بود
از بازرگانی رنج وبلا کشد واو را جراحت رسد ودر راه
او را قطع افتد ومالش بزیان آید واز مواریث زنان
او را نصیبی بود در **وجه ب** حلال ومیانه بود میانه عمرش
بهتر بود واگر زحل منحوس بود با مردم مخاصمت کند وپدر
او را رنج رسد ومال او هیچ بنماند در **وجه ج** پدر ومادرش
شاد شود واز ایشان آسایش یابد وهمچنان از کارهای
دیرینه وعاقبت او بخیر بود ودر آخر عمر او را مال وحرمت
بدست آید واگر منحوس بود از هر چه کند منفعت نیابد
زحل در جوزا در **وجه اول** با رای وتدبیر بود

زحل در

ملع

ومعروف میان مردم ومال بسیار بدست آید واو را در بهتر بود
واگر زحل منحوس بود مردم او را از تدبیر او بدافتد در وجه ب
دلیل اشا ورت ورؤسا واشراف باشد ودلیل کسانی که اقویا
باشد وایشان را قوت وغلبه باشد وخاصه که مسعود بود
در وجه ج از آبا واجداد بهتر بود وبزرگوار ومعروف
ومشهور ومقبول واز اسرار دانستن بهره یابد ونیکوعهد
باشد واگر منحوس بود درویش بود واو را نکبت بسیار رسد
زحل در سرطان در وجه اول زاهد بود واو را دختران
باشد واین وجه دلیل کثرة اولاد بود ونیکو سیرت بود ولهو
وسماع دوست دارد ومهتر دهاقین بود واگر منحوس بود در
بلا ونکبت بود در وجه ب مذکور بود ومشهور ومعروف
در شهرها وتن درست وخیر وپاکیزه نفس بود ودر میانه
عمر شادی وراحت یابد واگر منحوس بود او را عیبی بود
ودر میانهٔ عمر از مراتب خویشتن بیفتد امادر وجه ج
عاقبتش محمود بود ومنافع یابد از کارهای پراکنده واگر زحل

منحوس بود آفت یابد از غوغا ومتحیر بود در کارها ودر میانه
عمر از قربت خویش بیفتد زحل در اسد در وجه اول
مهتری بود وشغل ملوک کند ومال بسیار بدست آورد وبزن
وفرزند شاد شود واگر منحوس بود دوستان شاد شوند
وملوک بروی خشم گیرند وپیشها وکارهای بسیار کند وبی‌بود
که سفر دریا کند ودرویش بود وزنی غریب کند عاقلهٔ واگر
منحوس بود در میانهٔ عمر بلا ورنج کشد در وجه ج در همه
کارها محمود بود واندوهگین ودرویش بود واگر مسعود
بود نجات یابد از بلاها واگر منحوس بود بحبس وعذاب مبتلا
شود وفاسق بود زحل در سنبله در وجه اول ادیب
وفاضل بود وبادب واز علم خویش برخوردار بود یا آنکه بزرگ
وفرزند شاد شود ودرست معامله باشد وفرزند
بیگانه را پرورد وبفرزندی گیرد وبا اشراف مخالطت کند
واگر منحوس بود از زن وفرزند نداند واندوهگین شود ومبارک
بی‌بنود در وجه ب روا بود که مطرب بود وخدا وند املاک

واموال بود و بزنان مایل بود و اگر منحوس بود دلیل نکبت
و بلا بود و در دنیا هیچ بدست وی نیاید کز و رنج بسیار کشد
و سفر بسیار کند و در میانهٔ عمر کارش بشولیده شود در وجه ج
ادیب و متکلم بود و عاقل و دهقانی بود و زراعت دوست دارد
و بسیار ستور دارد و عاقبت او بخیر بود و اگر منحوس بود درویش
بود خاصه در آخر عمر زحل در میزان در وجه اول توانگر
و بسیار مال و باضیاع بود فرزندان نیکو روی و باجمال
و خلف باشند و مال او خویش بنهان دارد و حریص بود بر نکاح
و دلیل قیادت بود در وجه ب اگر مقبول بود و محبوب بود
و کریم و ضیاع بسیار دارد و سفر دریا کند و با پیره زنان
مخالطت کند و از فرزند پسر مصیبتی بیند و راحت و شادی
یابد و میانهٔ عمر و اگر منحوس بود سفر بسیار کند بی فایده در وجه ج
کار ملوک کند و از آن بهره یابد و او را فرزندان خلف باشند
و شاد دل بود و اگر منحوس بود او را در اسافل بیماری و رنجی
بود و خداع و سخن چین و دروغ گوی بود زحل در عقرب

واقرام

بلغ

وجه

وجه اول اگر مسعود بود مولود پارسا بود و ریش بقعهٔ بود
و ستوران نیکو دارد و اگر منحوس بود درویش بود و بی زن
و فرزند در وجه ب فاضل و معروف بود در وطن خویش
و در میانهٔ عمر حال او نیکو شود و اگر منحوس بود کارهای
بشولیده بود در وجه ج حسن التزویج و صالح الولد بود
و مال بسیار بدست آرد و مبارک بود و معروف میان مردم
و همنشین ملوک و اشراف بود و زنان را دوست دارد و اگر
منحوس بود دلیل جهل و فقر و بیفتادن از منزلت بود و دلیل
آن بود که اسرار مردمان جوید زحل در قوس در وجه اول
معیشت مولود از طب و دارو بود و خداوند اموال و اولاد
بود و اگر منحوس بود در خصومت افتد و از مکانی بمکانی انتقال
کند وجه ب و اگر زحل منحوس بود بعضی از اعضای او بیماری
و خللی رسد و او را هیچ زن و فرزند نماند در وجه ج
بسیار سخن بود و صاحب اسرار و سفر بسیار کند و با پیره
زنان مخالطت کند و بر فرزندان اندوه کند و در جوانی بد حال

بود ومرگ پدر یا پدر پدر بیند وازآن رنجور شود ومال کند
واو را دشمن بسیار بود وعاقبتش بخیر بود زحل در جدی
در وجه اول مال وضیاع دارد ولیکن عضوی از اعضای
او بزیان آید ومال او همیشه تلف شود وبا دوستان وخویشان
مخالطت نیکو کند وبر زنان حریص بود واگر منحوس بود از درجه
خویش بیفتد ومال دیگر باز جمع کند وهمیشه در عمر حریص باشد
بر نکاح زنان وازآن زیادت شادی نه بیند در وجه ب
رئیسی عظیم الشان بود مغبوط توانگر وشاد بر زن وفرزند
ومبارک در میانه عمر واگر منحوس بود دلیل میانه بود ودلیل
غنا ولهو بود در وجه ج رئیسی فاضل مقدم بود ومال بسیار
دارد وخلق بسیار وبسبب او هلاک شوند وفرمان دهنده
باشد وعمر در خیر وخفت گذراند وبر اعدا ظفر یابد واگر
منحوس بود مرگش بد بود والله اعلم زحل در دلو وجه اول
متمول ودهقان ونیکو سیرت در اول عمر واگر منحوس بود لئیم
ودرویش بود وشوم در وجه ب خیر وفاضل وموفق بود

بلغ

ومعیشت

ومعیشت او از ادب وکهانت بود ونحو مرد اند وکار او در میانه
عمر بالا گیرد ومال بسیار بدست آرد واگر منحوس درویش
بود واز زخم مار یا دیلمک میرد در وجه ج ملاح بود
یا امیر آب ومکار ودروغ زن بود وبازرگانی کند واگر
منحوس بود دلیل سفرش بود ودخترانش هلاک شوند واز
مکانی بمکانی انتقال کند زحل در حوت در وجه اول
سفر دریا کند وشوم وبدبخت بود واز دهقانی بی بهره
بود واما از اهل وولد شاد بود واگر منحوس بود او را از سباع
وحشرات رنجی رسد واو را از خانهای غمناک احتراز باید
کرد در وجه ب دلیل بود که از ملوک ورؤسا ومهتران
بود وبر خلق بسیار مستولی باشد واگر منحوس بود درویش
بود ودر میانه عمر حال او نیک بود در وجه ج دلیل سعادت
بود از خدمت ملوک وبا امانت ودیانت بود واو را در ذکر
وخصومت بین علق ورنجی بدید آید ومدتی بعذاب وحبس
مبتلا شود واگر منحوس دلیل اندوه ورنج وعاقبت بد بود و

و بی بهره بود از زن و فرزند والله اعلم بالصواب مشتری
در حمل در وجه اول مسرور و حسن الاهل بود و برایشان
شاد دل شود و از مهتران و روسا بود و مرزوق باشد
از زمین و ضیاع و اگر منحوس بود حالش میانه باشد و در غربت
بلا و رنج و نکبت بیند از مکانی بمکانی انتقال کند در وجه ب
سیرت ملایکه دارد و با مروت و دیانت بود و نیکو تدبیر
و در میانه عمر روح و راحت یابد و مرکش بر توبه و صلاح
و خیر و آسانی بود در وجه ج دلیل سعادت بود و با اهل
و ولد شاد بود و مال نهانی یافتن و صاحب عز و جاه و دولت
و مرتبت و اقبال باشد و چشم او بفرزند روشن شود و اگر
منحوس بود کاهل و بی کار بود مشتری در ثور در وجه اول
متکلم و نیکو سخن بود و در سلاح و لشکر متصرف و از جهت فرزندان
رنج بیند و او را بعضی از فرزندان بزیان آید و با او خصومت
بسیار کنند و او با کس خصومت نکند در وجه ب بلغ
محبوب بود در دلها و مبارک و معروف و بسیار خصومت

بود

بود و در میانه عمرش کار بلند شود در وجه ج بد بود
و اگر منحوس و از بدون که مسعود بود متغیر بود و در میانه
عمر مشتری در جوزا در وجه اول عاقل و خردمند
و مبارک بود و سفر بسیار کند و معروف بود و محترم و عالم
و با ادب و او را خصومت بسیار افتد و تدبیر او نیکو بود در
وجه ب معیشت او وافر بود و شجاعت و نود کودک
در وجه ج رحیم و شریف و توانگر بود و با اهل و ولد شاد
شود و ضیاع بسیار دارد دلیل کهانت و مطربی و امثال این
بود مشتری در سرطان در وجه اول بجود زیرک
بود ناظر بود دلیل خیر و بزرگی بود و اگر نظر ندارد و مشتری
منحوس بود تحت فرمان دیگری بود و هرگز مستبد نبود و بکار
کارد و سامان دارد بحسب در وجه ب متکلم و ادیب
و عفیف بود و جوانمرد و نیکبخت و بر قوم فرمان دهد
و میانه عمرش موافق تر بود در وجه ج مهتری بود شان
با اهل و ولد و دلیل قوه و ریاست و بخیلی بودن عواقب و اگر

واگر منحوس بود از جهت زنان رنج بیند اما از دیگر کارها
بجمله بهره مند بود و در آخر عمر بعلم شریعت مشغول شود
مشتری در اسد در وجه اول قهرمانی بود و صاحب
ضیاع و مستغلات و تزویج او در آخر عمر بود واگر منحوس
بود مولود مال و نعمت نبود و مرگ او نزدیک بود بمرگ زنش
هردو در مدتی نزدیک بمیرند واگر منحوس بود مرد ستمکار
بود و بمال مردمان طمع دارد و دلیل سفر و استقبال بود و غریب
و نکوهیده بود میان خلق در وجه ب متمول و بدبخت
بود و در آخر عمر وی و نکار در تعب و مشقت گذارد و عاقبت
کار او بخیر نبود مشتری در سنبله در وجه اول وجیه
و متکلم و متمول و حسن الاهل و الولد و معمار و عفیف و مشهور
بود واگر منحوس بود اندک مال بود و لما کار و خدمت ملوک
کند و فرزندان او بمیرند و کمتر فرا آیند و عاقبت کار او
بد بود در وجه ب مسعود و مقبل و صاحب اولاد بود و لما
بعضی از فرزندان و زنان او بر دست او هلاک شوند و مال

بسیار

امور م

بسیار بدست آورد و خرج کند مسلاف بود واگر منحوس بود
کار تزویج او قرار نگیرد و در رعیت تصرف کند و درویش
بود و ستوران دارد و بدان نازد و در میانهٔ عمر رنج و بلا
بیند در وجه ج متکلم و ادیب و دبیر و خردمند بود
و دلیل توانگری و دهقانی بود و مال یابد و در آخر عمر
واگر منحوس بود دبیری بود بی عقل و ادیب و ابله یا متکلمی
بد دماغ و بد فکرت و یا دهقانی کم مولف آب بود مشتری
در میزان در وجه اول خدمت ملوک کند و با کفایت
و عقل بود واگر منحوس بود درویش بود و با اهل و ولد شاد بود
و او را بخیانتها متهم کنند و در میانهٔ عمر حال او بدتر بود در
وجه ب متمول بود و بیشتر مال از میراث یافته باشد
واگر منحوس بود بدبخت و لئیم و حقیر بود در وجه ج تدبیر
نیکو کند و متمول بود زود مال او را بدست آید و عمر
در راحت و شادی گذارد و بود که برای تجارت سفر دریا
کند و سود بسیار کند واگر منحوس بود شقی بود و بیمار رون

واو را از سر بختی رسد مشتری در عقرب در وجه اول
نیکبخت بود و لشکرکش و خلقان وی خشنود باشند
ستور دارد و صید کند و اما اندک عقل بود و اگر منحوس
بود در میانهٔ عمر کارش نیکو شود و بزرگ و فرزند شاد شود
اما خویشان او بمیرند در وجه ب شریف و معروف و ندیم
اسراف ملوک بود و اگر منحوس بود کارهای او همه ناقص
بود و مبتلا شود بعقوبتی یا از بالا بیفتد و در دریا سفر
کند و بعضی از مال او تلف شود در وجه ج دلیل بزرگی
و زر و منصب و مقرب بود در نزد ملوک و سلاطین مشتری
در قوس در وجه اول نیکبخت بود و توانگر و محمود السیرة باشد
و اگر منحوس بود باشد دبیری بود کر روزگار در رنج و بلا گذارد
و از سعادت به شقاوت و از شقاوت بسعادت حال
او گردان باشد و مخاصمت و وام بسیار دارد در وجه ب
بازرگانی بود که سفر دریا کند و توانگر بود و اگر منحوس بود
در بلا افتد که از آن ساید مگر بجهد و در میانهٔ عمر بدبخت
شود

شود در وجه ج صاحب صید و ستوران نیکو بود و اگر منحوس
بود وام بسیار دارد و فقیر و شقی بود و در غربت
بپند و خلق با وی خصومت کنند و در آخر عمر شقی بود مشتری
در جدی وجه اول دهقانی کند و معروف بود و دلیل
سفر و انتقال بود و در بلاد نواحی گردیدن و با خویشان
و دوستان مخالطت نیکو کردن و اگر منحوس بود دلیل حبس
و وثاق بود دلیل بسیار خوردن و فحش گفتن و بد تدبیر
بودن و در کار زنان او را ابنکو هند و بروی ثنا نکو یند
در وجه ب عابدی بود شجاع ریش ستوده و مذکور و وجیه
و معروف از نوازش و شادی بپسند و اگر منحوس دلیل حاجت
و سقاوت و بی روزی از زن و فرزند و نکبت رسیدن و در میانه
عمرش حال نیکو بود و در آخر عمر ساند در وجه ج [illegible]
و خطیر بود و اول عمر کار او بد بود و میانه او بهتر بود مشتری
در دلو در وجه اول خردمند و سخی و منافق بود
و بر خلق زمان دهد و هر زن که طلب کند او را بدست آید

وازن وفرزند شاد شود واگر منحوس بود از فرزندان دلتنگ
بود وبعضی از فرزندان او ناقص باشند وسفر بسیار کند
در وجه ب در متکلم وادیب وفاضل وحال او نیکو بود ودر
میانهٔ عمر واگر منحوس بود در پیری بود بی روزی واما فرزندان
ودوستان بسیار دارد وبرنی مبتلا شود واز کار زنان
هیچ بهره نیابد واز ستور بلا بیند در وجه ج مال دار
وخداوند زینت وستوده وتحمل بود وبود که سفر دریا کند
واگر منحوس بود رنجور بود واما از برک وکالا ومعاملت
شناس بود مشتری در حوت در وجه اول سفر دریا کند
وشاد با اهل وولد چون سن جوانی از وی در گذرد کارش
نیکوتر شود وبا اشراف وملوک مخالطت کند ومراد خویش
بیند وصاحب داد وستد باشد در اموال وهمچنین
خداوند امر ونهی بود واگر منحوس بود شقی بود ودر غربت اورا
از مالیخولیا وامثال این رنج رسد ودر آخر عمر کارش بهتر بود
در وجه ب مهتری مال دار بود واگر منحوس بود امراض

بلغ

ومدبر بود در وجه ج نیکبخت بود واز کاری سلاح روزی
مند واگر منحوس بود از سفر ولشکریان ومعاملت بلا بیند
وبد تدبیر بود وناقص فهم ومردمان او را نستایند
وبدگوی بود مریخ در حمل در وجه اول لشکرکش وارباب
سلاح بود واگر منحوس بود بدعاقبت ودرویش بود ومرگش
در جنگ بود وبود که او را به تیغ کشند در وجه ب مهتری
بود صالح الاهل والولد وشاددل بود بهرچه سازد خاصه
در آخر عمر وبر خلق ستم کند وزیرک وتیزخاطر باشد
واگر منحوس بود بیماری بود وبمفاجا میرد در وجه ج دلیل
فسق ونکبت بود وحقود ولجوج ومخاصم بود وبدمعاملت
مریخ در ثور در وجه اول خوش روزگار بود ومال
بسیار جمع کند واگر منحوس بود سخن بد وفحش گوید وپلید
زبان بود وبعضی از اعضای او ببرند وزن وفرزندان وی
بمیرند واورا از آن رنج رسد در وجه ب سفر بسیار کند
واگر منحوس بود عقیم بود وبگریزد از وطن وسفر دریا کند

ودر وجه ج توانگر ومستظهر باشد واما معروف نبود ی
ودشمن بسیار دارد ومرگ زن وفرزند بیند وسفر کند واز ستور
منفعت یابد اگر منحوس بود عاقبتش نه بخیر بود مریخ در جوزا
در وجه اول مهتری نیکو تدبیر بود وبتمایل زنان دارد
ودلیل داشتن چاکر وستور بود واگر منحوس بود محتشمی با دیده
بانی یا جاسوسی بود در وجه ب مذکور ومحترم بود وشجاع
وقوی ونیکو صورت ومیانه عمر او بهتر بود واگر منحوس
عاقبتش بد بود وبآخر عمر درویش شود در وجه ج
از جهت زنان مال یابد وباکفایت بود وسفر بحر کند
وادیب وفاضل بود وفرزند را بغایت دوست دارد واگر منحوس
بود فرزند از سفر بسر رونی مند نبود مریخ در سرطان در
وجه اول رونکار بشادی وراحت گذارد وزنان را دوست
دارد وحریص بود بر مجامعت واو را زشت نامی حاصل آید
از جهت زنان واگر منحوس بود بلای عظیم بود از جهت زنان
در وجه ب تیز وبرجسته وبی ثبات بود اما سلاح

ولشکر

ولشکر ساختن داند وکند وسیاست نیکو داند واگر منحوس
بود فریبنده ومکار بود وعاقبتش بد بود در وجه ج
توانگر بود ومذکور وصاحب حکم وصناعتها وابها وسفر
با فایده بسیار کند وبملوک مقرب بود واگر منحوس بود فقیر
ومتحیر وبسیار سفر بی فایده وبود کر بیکی یا رسولی مدبر
بود مریخ در اسد در وجه اول وجیه ومعروف وتوانگر
وتیز خاطر بود واگر منحوس بود نکبت وبلا بیند واز اهل
وولد شاد شود وسفر دریا کند وبود که خدمت خادمان
وزنان کند در وجه ب غنی ومذکور ومحمود التدبیر باشد
وصالح الاهل والولد وسعید ومعروف بود ودر پیش
ملوک مقرب واو را رنج وبلا رسد از اهل وولد ودر میانه
عمر او را نکبت رسد وعاقبتش بد بود در وجه ج از خدم
ملوک واز ستوران زیان بیند واز فرزندان ودل غم اما مال
بسیار بدست آورد وحسن العاقبت باشد ودر آخر
عمر کارش بلند شود مریخ در سنبله در وجه اول خادم ملوک

بود یا بودن ایشان وادبی فاضل وزیرک وحسن الاهل
والولد بود واگر منحوس بود منقود ودروغ زن بود واز وطن
بگریزد وسفر دریا کند ودر آخر عمر بدحال شود واز درد شکم
بمیرد و بود که از ملوک خلعت وکرامت یابد در وجه ب مانند
زنان بود در شمایل اما نیکبخت بود وبزرگ وفرزند نداند و غمگین
شود واگر منحوس بود حسن التزویج بود ودر آخر عمر و میانه
عمر کارش نیکو شود ومالش بدست آید در وجه ج مزوّر
بود ومال بدست آرد واز ضیاع روزی مند بود ودلیل
سفر بود وغربت وپیوسته بنان روند رمانده بود وعاقبتش
بخیر نبود خاصه که منحوس بود وسر بن روزگار او روزگار
جوانی بود مریخ در میزان در وجه اول سفر دریا کند وسفرهای
با صعوبت بود ومال بسیار بدست آورد وخرج کند وبرای
خواهران وبرادران اندوهگین شود وغنا ولهو دوست دارد
واگر منحوس بود رنجی بیند ودر خویش وبصیر بود برا اسرار
وحریص بود بر دهقانی وباغ وبوستان ساختن ودر جوانی

بلغ

عادل

عادل ومنصف بود در وجه ب قهرمان دهقان بود و
اگر منحوس بود از پیران رنج بیند ودر زندان فراوان افتد
وسفر آب کند واز وطن بگریزد در وجه ج عیار وخونریز
بود واگر منحوس بود در میانه عمر مال او به غصب ببرند وزیر
دست دیگری باند واورا با اهل وولد شاد شود ودلیل
دردسر وامراض مختلفه بود وبر شر حریص بود وعاقبتش
بد بود مریخ در عقرب در وجه اول مهتری بود فاضل وروا
بود که بجنگ کردن مبتلا شود وعلم حرب نیکو داند واگر منحوس
بود شوم ومراض بود ودلیل نحس بود از وطن ودر آخر عمر
درویش شود واز هیچ کار بهره نیابد در وجه ب مسعود
وبزرگوار ومسلط بود بر خلق بسیار ونیکبخت بود واگر منحوس
بود شقی ومراض او را جذام یا حور بود وبی زن وفرزند
باشد ومرگ او بد بود وبعضی از اعضای او ببرند در وجه ج
حرب دست بود یا طبیبی بود یا زرگری یا نقاشی یا آهنگری
استاد در کوتاه خانه واز رقالعین بود وخلق را بسیار رنجاند

وخدمت کند ودر جوانی راحت ومنفعت یابد مریخ در قوس
در وجه اول برجمله ملوک بود وتوانکر ومعروف واکر منحوس
بود بود بسیار خصومت ودروغ زن وسوکند خواره بود وبد
اعتقاد واناث باب سلاح نکبت وبلا ورنج بوی رسد
ودر آخر عمر کارش بتر بود در وجه ب زیرک وبا فهم واورا
از آن بلا رسد در وجه ج با تدبیر وکفایت بود ومال
یابد وحاجت مند بود ودر آخر عمر بدیکری واز پیران رنج
بیند ودر آخر عمر از وطن بیفتد مریخ در جدی در وجه اول
مهتری توانکر بود ودلیر بود کر بر ناحیت شمال صاحب فرمان
بود واکر منحوس بود تمام وشریر بود در وجه ب شریف
ومعروف بود واکر منحوس بود در آخر عمر مال یابد در وجه ج
با تدبیر بود وکارهای بزرک بدست وی برآید ودر آخر عمر
مال یابد واکر منحوس بود از اشراف وکبرا رنج بیند وبلا وحادثش
بدشود مریخ در دلو در وجه اول برزنان حریص باشد
اما بی زن وفرزند بود ودر بیشتر عمر خویش منحوس بود واز زنان

بلا

بلغ

بلا بیند در وجه ب عادل ومنصف بود واز مردمان بلاها
دفع کند ودر میانهٔ عمر شاد شود وولایتی ومرتبتی یابد
در وجه ج تاجری مالدار بود وسفر دریا کند ودر آخر
عمر مالی یابد واکر منحوس بود در غربت نکبت یابد مریخ در
حوت در وجه اول قهرمان بود وهم سفر آب کند واکر
منحوس بود بی زن وفرزند بود ودلیل کریختن وهراس
در وجه ب توانکر ومذکور بود واکر منحوس بود در میانهٔ
عمر از جهت سلطانیان بلا ورنج افتد واز مواضع غمناک
اورا احتراز باید کرد در وجه ج از سواری وسلاح روزی
مند وصلاح الاهل والولد بود ودشمنان همه بمراد دل
بینند وصالح العافیت باشد واکر منحوس بود عاقبتش
بد بود آفتاب در حمل در وجه اول اندک هنر وبی شرم واما
شجاع ومقدم بود وبر آن مهتری ودیاست یابد در وجه ب
سخی ومهتری ممیز ومکرم باشد وکارها بزرک بردست وی
برآید ودر موالید زنان بد بود وآفتاب اندرین وجه

در وجه ج لبق و ظریف بود و محبوب در میان خلق هر کس
که او را بیند دوست دارد و در موالید زنان ضعیف
و زشت و بد تدبیر بود و در موالید مردان مولود در
کار زنان مبالغت نماید و بدان سبب زشت بود آفتاب
در ثور در وجه اول زیرک و صاحب خاطر باشد و اگر منحوس
در وی بود پادشاهی و مکار بود و مخاصم و بلاپسند در عمر
خویش بسیار مردم از وی بلا بینند در وجه ب در موالید
ذکور مانند زنان بود و عیوب بسیار دارد و غیور و با حمیت
بود و دلیل امراض و اسقام و دلیل سفر بسیار کند و در میانه
عمر کارش بد بود در وجه ج آفتاب درین حالت بود دلیل
سبکروحی بود و در اوقات او داد مایل و جرب بود
آفتاب در جوزا در وجه اول غضوب و قوی و مذکور
و محترم و با تدبیر و تدبیرهای او مبارک بود در وجه ب
غضوب و با حمیت بود و امّا مکار و صاحب خداع بود و
مستبد برای خویش و لجوج و لهو و طرب دوست دارد در بعض

بود.

بود بر تن و بخ در وجه ج شریف و خطیر بود و لهو و سماع
دوست دارد و با اعمال و آداب برخوردار بود و بلند
همت و فراوان اندیشه بود و اگر منحوس بود دلیل نقص
بود و مولود ستام و فحاش بود و دلیل انتقال و سفر بود
از مکانی بمکانی آفتاب در سرطان در وجه اول دلیل
خیر و صلاح بود اما مولود ضعیف بود و اشعار و اخبار
دوست دارد و از اموال غیر بارونی مند بود و روز
کار به خوشی و راحت گذارد و اگر منحوس بود مولود زمّار
و رقاص بود و بلا بیند از سفر دریا در وجه ب فاسق بود
و معجب و رعنا و حال او متردد بود از اندوه بشادی
و از شادی باندوه و دلیل شجاعت و قوة بود در وجه ج
دلیل اندیشه و غم بود امّا این کس لهو و طرب دوست
دارد و سماع مسعوف بود و او را از جهت خمر خوردن نکبتها
رسد و هیچ کار او ثابت نبود و عاقبتش بخیر بود و اگر منحوس
بود عاقبت کارش بد بود و بیماری دراز کشد و حقیر و ضعیف

رای بود آفتاب در اسد در وجه اول نبیل وبصیر بود بکارها
واسرار ودرست معامله بود ونیکو مخالطت با مردم درست
رای ودرست تدبیر در وجه ب جمیل ونیکو صورت بود ودوستان
را از وی نیکو افتد ومتدین وناصح وواعظ خلق ودر میانهٔ
عمر مال ونعمت یابد وزیادت شود چون منحوس بود لهو وطرب
وسماع دوست دارد در وجه ج غضوب ولجوج وصفرائی
بود وقوی در آخر عمر او را حرمت ومرتبت زیادت شود آفتاب
در سنبله در وجه اول ادیب ومتکلم وجمیل ونبیل وصاحب
نظم ونثر واعجوبه بود در علم وادب در وجه دوم خردمند
وآهسته ومتودد ونیکو سیرت بود در وجه سیوم مفتی بود
یا کسی که مردم با رای وتدبیر کنند وبا او رجوع کنند ودرست
عقل وصیانت رای بود وحریص بر اصطناع معروف ودرست
کوی ودرست معامله بود ودر آخر عمر از وطن انتقال کند
آفتاب در میزان در وجه اول ثابت نبود در کارها لهو
وسماع دوست دارد اما بصیر بود بر اسرار وکارهای نهانی

واورا

واورا تجربتها افتد بسیار در وجه دوم اندیشهٔ بسیار کند
در کارها واگر منحوس بود صفرائی وزرد وظالم بود وبر تهمت
وفاسق بود در وجه سیوم بزرگ قدر ودرست مزاج
وروزگار در شادی ورفاهیت گذراند اگر منحوس بود شکل
وصفت زنان دارد وبود که سفر دریا کند وشریر وبدمعامله
بود آفتاب در عقرب در وجه اول قتال وفاسد وحقود بود
وصفت سباع دارد واول عمر او بهتر بود از آخر در وجه
دوم صحیح رای وادیب وفاضل وخیر واهل هنر وبود که
طبیب ومعالج بود در وجه سیوم در ابتداء کار خویش
رنجور بود وببلاء عظیم مبتلا شود وجاهل وفحاش واندک
عمل بود واز بلاها که خویشتن در آنجا افکند بالاستبداد
از جهل وبی باکی آفتاب در قوس در وجه اول جمیل وحسن
الهیئه وعاقل ولبیب واو را سودای مرغ باشد از هر نوع
وبر اسرار کارها مطلع بود واو را بر سر جراحتی یا مرضی رسد
در وجه دوم ملوک بود وآرزومند مال وتحمل پیکارها

وصاحب لهو وشهوات بود بسیار واگر منحوس بود سخی بود وخویشتن
در بلاها افکند که در آن خطر بود در وجه سیوم وبزرگوار
وعظیم الشأن والخطر بود وحقود وحریص بر قضای شهوات
وبمال مردان بدست آورد وخداوند فکرت بسیار بود وبدخوی
بود وتدبیر کاری او دیگری کند آفتاب در وجه اول
صحیح الرأی عظیم الخطر باشد وموفق بود در کارها خیر
ومذکور وصاحب لهو وطرب وعیش جمع بود واو را پیچ
رسد در دماغ ودیرانکه بود که مردم از آن بخندند در
وجه دوم قوی بود در ذات ونفس خویش اما حقود بود
وسخی وخداوند مراتب در وجه سیوم عظیم بود در نفس
خویش وخویشتن زیادت از مقدار وحد خویش دارد وپاکیزه
نفس باشد وسفر وغربت دوست دارد والله اعلم آفتاب در
دلو در وجه اول صاحب رطوبت بود ورطوبت بر مزاج
او غالب بود وبود که اصلح بود وسخی وخوش عیش بود واو را خرج
ومؤنت بسیار بود وسواری وصید دوست دارد واز خد

بلغ

خصومت

وخصومت درجه یابد در وجه دوم زیرک وصاحب خاطر
بود وبود که علوم طب داند وصحیح الفکر وعالم وعاقل بود
وبر خلق بسیار بعلم وعقل رجحان دارد وحیل ودها بر طبع
او غالب بود در وجه سیوم سفر وانتقال بسیار کند از مکانی
بمکانی وجلد وکارساز بود واز مال مردمان خورد وخرج
کند وبر خلق فرمان دهنده واو را بنده وپرستان بسیار
بود وهر چند عمر او زیادت می شود که هر چند عمر او زیاده
میشود که حالش میگردد ودشمن بسیار دارد آفتاب در حوت
اول وجه شوخ وحریص بود ودر کار زنان هیچ کار بدست
وی تمام نشود وخاین وفاسق بود در دوم وجه سخی وحقود
بود وبا خلق مخالطت نیکو کند وبسیار خورد اما گناه
بسیار کند ودر میانه عمر از بلاها نجات یابد ودر عمر بسیار
راحت وشادی ببیند در وجه سیوم بزرگ خویشتن
بود ومعجب وبا زنان مخالطت نیکو کند وبسیار خورد وبا غلامان
معاشرت کند زهره در حمل در وجه اول

چون نحس بوی ناظر بود از امور تزویج روزی مند شود
وکارها درست از این جهت بردست وی برآید و مراض
بود ومیل او بمردان وامردان بود نه بزنان وازین سبب
رنج بلا بیند وبود که زنی نیکو کند در نحس است اگر نه مستوی
بود مولود با رای و تدبیر بود وکارهای بزرگ برای و تدبیر
او میسر شود ودر طالع زنان زهره در اول وجه حمل بهتر بود
از انکه در طالع مردان درجه دوم چون مسعود و مشتری
بوی ناظر یا سعدی دیگر توانگر وحسن الاهل بود امّا عیال
او پیش از وی بمیرند ولنکاح در تزویج درجه سیوم
چون مسعود بود توانگر و منعم بود امّا از فرزندان بی روزی
مند بود و اورا زنان پارسا موافق ومصلح دارنده افتند
اگر منحوس بود مولود مراض ومخالف قوم خویش بود وبا اهل
خویش زندگانی ناهموار کند زهره در ثور درجه اول
در کودکی او را زن دهند وازان زن وفرزند شادی بیند
واگر منحوس بود زنی مطهره را بزنی کند بر خلاف شریعت وهیچ

بلغ

اسایش

اسایش نبود او را از کار زنان ودر شهرها زن بسیار کند
ومالدار بود درجه دوم نیکبخت بود وانکار زنان روزی
مند ودر غربت زنی کند واو را فرزند نبود وسفر بسیار کند
وزن او پارسا بود وزنان او پیش از وی میرند ودر جوانی
رنج کشد وزود زنان او بمیرند درجه سیوم زنی
بیوه را بزنی خواهد وحسن الحال وحسن التزویج باشد
ودر آخر عمر واگر منحوس بود عاقر بود ونکبتها بوی رسد
وبغربت افتد وازان زن وفرزند رنج بیند زهره در جوزا
درجه اول توانگر وحسن الاهل والولد بود ومسرور بفرزندان
بسر برد وسفر بسیار کند ومیانه عمر او با سعادت واقبال
باشد واگر منحوس بود مولود بلا بیند از تزویج زنی که کند
میان آن زن وفرزندان او جدایی افتد بزودی وشوم وصفرا
ولجوج باشد درجه دوم تزویج او شایسته بود واو را
باول عمر نکبتها رسد در میانه عمر با اهل وولد شاد شود وزنی
نیکو بزنی کند ودر میانه عمر با او تا زان باشد که در آخر عمر

واگر منحوس بود فرزند دوست ندارد واز کار زنان رنج وبلا
بیند وزنان بیوه وکنیزکان را بخواهد درجه سیوم جمیل
وفاضل وحسن التزویج وصالح الاهل والولد بود وزنی
باکفایت وکدبانو بخواهد ودر آخر عمر نیکبخت بود از سبب
زنان اگر منحوس بود از زنان هیچ شادی نه بیند زهره
در سرطان درجه اول نیکبخت بود در کار زنان
مبارک بی صلاح در اهل وولد وتجارت وجماع دوست دارد
ومعاشرت وسفر بسیار کند ولهو ولعب دوست دارد وحریص
بود بر زنان اگر منحوس بود هیچ منفعت نیابد از کار زنان
ودر آخر عمر مسرور وخوشدل واز زنان منفعت یابد
وبود که باکنیزکان وزنان فرومایه مخالطت کند درجه
دوم زنی پارسا جمیله نبیله کند ومقبل بود واین زن
فرمان برنده وی بود واز زنان بهره یابد خاصه در آخر
عمر واگر منحوس بود مخالطت او باکنیزکان بود درجه سیوم
باهل وولد شاد شود ودر میانه عمر خیر یابد واز تزویج ومباشرت

بلغ

بودش

بودش اهل وولد اگر منحوس بود شوم بود ودرویش
ورا بود که جمالی کند وعاقبت او بد بود زهره در اسد در
وجه اول زنی بزرگوار بزنی کند واورا فرزندان باشد
وحریص بر زنان اگر منحوس بود شوم بود بر اهل واندک
فرزند وسفر بسیار کند ونکبتی رسد اورا از جهت زنان
روا بود که بسیار زن کند درجه دوم عزیزترین
اهل بیت خویش بود وزنی عاقله بالغه را بزنی کند وفاضل
وزیرک ونیکو طبع بود واز زنان منفعت یابد در میانه
عمر شاددل بود اگر منحوس بود مخالفه قوم خویش کند
واز اهل خویش بیزد ودرویش بود درجه سیوم زنی
سرفه را بزاید وبغضب او بزنی کند واز وی فایده یابد
واگر منحوس بود نکبت بیند از جهت زنان رنج بیند از زنان
هیچ آسایش نیابد ونکاح پنهان کند وعاقبتش بخیر بود
زهره در سنبله درجه اول مولود شاد بود باهل
وولد وزنی کند بزرگوار وعاقبت نیکو بود واگر منحوس

بلغ

بود از اهل و ولد شادی بیند درجه ثانی زنی کند پارسا
و مقبل در کار خویش و وسط عمر او در زیادتی اگر منحوس بود
مخاصمت کند با اهل و ولد درجه سیوم تزویج او در پایان
عمر او بود و زنی پارسا عاقله را بخواهد چنانکه او را فرمان
برد و از وی فرزند خلف حق جل ذاته و عظم صفاته او را
روزی کند وجیه و معروف و مذکور بود و دهقانی
دوست دارد و از آن روزی مند بود زهره در میزان
درجه اول زنی کند که در جوانی ولیکن بهر فرزند مبتلا
شود و بر زنان حریص بود و اگر منحوس بود زنی ناکس
کند و بود که این مولود بجوانی یا کودکی بمیرد و بزن کردن
نرسد درجه دوم زنی نیکو رای نی کند و اگر در بند افتد
مدتی مدید در زندان بماند و بود که حبس از جهت
زنی بود و بعرک پسران خویش مبتلا شود و زن او با کفایت
و کدبانو و فرزند بود و اگر زهره منحوس بود جدائی افتد
میان زن و شوهر مولود را از زنان رنج رسد و مولود

اندك

اندك فرزند بود درجه سیوم زنی بزرگوار کند با مال
بسیار و شادی بیند از قبل شوهر و عاقبت کارش نیکو
بود و اگر منحوس بود زنی بیمار کند در غربت و شوم بود
بر اهل و ولد و عاقبتش بد بود زهره در عقرب درجه
اول زنی پارسا و نیکو کند موافق با وی و از نکاح او راحت
و شادی بیند و اگر منحوس بود زنی بیمار کند و مرگش بد
بود و شوم بود درجه دوم زنی بزرگوار کند از لشکریان
و ارباب سلاح و آن زن پیش از مال شوهری دیگر داشته
بود و فرزندان دارد از شوهری پیشین و اگر منحوس بود
زنی ناکس و پاکیزه کند و سفر بسیار کند و بود که از زنان
بگریزد و عاقبت کارش بد بود از جهت زنان و رنج بیند
درجه سیوم زنی بزرگوار کند و فرزندان خلف
باشند وی را از آن زن و اگر منحوس بود گناهان
بسیار کند و میانه عمر او بد بود و از جهت زنان رنج بیند
زهره در قوس درجه اول صالح الولد

والاهل بود زنی جوان نیکو کند وموافق بود آن زن دلیل
درسر بود درجه ثانی زنی کالم کند که از شوهری دیگر
فرزند دارد وآن زن را درد سر بود یا ضعف جگر اگر یقین
ناظر بود زنی باکیزه ناز آینده کند ومولود حریص بود وزنان
وملوك بود ولاف زننده درجه سیوم زنی توانگر
کند اگر منحوس بود بشهری خراب وطن سازد وشوم بود
وسفر دریا کند واز زنان بیند زهره درجدی درجه
اول زنی پارسا کند عاقله وبرخوردار یابد مولود از
خواهران وبرادران خویش واگر منحوس بود زنی سلیطه
کند ودرویش ناز آینده ومولود را بیماری بسیار بود
وحریص بود بر نکاح درجه دوم اورا نکبت رسد
از جهت زنان ومرگ پسران خویش بیند ومیان عراق
رنج بود واگر منحوس بود زنی کند که طبع مردان دارد وسواری
کند وسفر وآمد وشد درسیوم درجه اگر زنی بود شوهر
زود بمیرد واز آن بلا بیند وزود شوهری دیگر کند وفرزند

بمیرد

بمیرد وبر آن جزع بسیار کند واگر مردی بود در اول عمر
نکبت پس عاقبتش بخیر بود زهره در دلو درجه اول
زنی بزرگوار کند بمال بسیار اگر منحوس بود زنی درویش
کند ودلیل جمع اموال وستوران نیکو بود واگر منحوس بود
بخلاف این بود وغلیظ الانف وستر اکبر الاسنان بود درجه
دوم زنی عاقله کند وباکفایت که شوهر را دوست
دارد واگر منحوس بود زنی پیر بود وکند واز وی رنج
بیند وبا زنان پارسا مخالطت کند وبدان نصیب
رنج بیند درجه دوم با زنانی که ذوات اخطار باشند
مخالطة کند ونکاح بنهانی کند واز آن مال یابد بغیر حیله
از هدایای زنان شاددل بود اگر منحوس باشد از زنان
بگریزد واز سبب ایشان رنج بیند وخصومت کند
والله اعلم زهره درحوت درجه اول از جهت زنان دم
ورنج بیند از مادر همچنان بلا وزشت نامی کند واگر زهره
مسعود زنان بوی رغبت کنند واو از زود کار زنان

بلغ

میسر شود و فرزند بود او را درجه دوم شاد شود
باسباب زنان و از جهت زنان مال یابد اگر منحوس باشد
او را از نقرس و عرق النسا رنج بود درجه سیوم زنان
بدر را بنی کنند و باشد که این زن ناپارسا و سعتری باشند
و بعضی از ایشان بمیرند و این زنان او را با خویشتن مخالطت
بود و تهمت کند این زنان را بجنبیان ایشان عطارد
در حمل درجه اول عالم بود بلشکر ساختن و عرض
لشکر دادن و بود که عارض لشکر بود و نیکو رای و نیکو
تدبیر بود و اگر منحوس بود درویش و محتال و مزور بود
و کذاب درجه دوم از لشکر کشان باشد و مقبل بود
و پیش سلاطین مقرب بود و عظیم الذکر و الجاه باشد حکیم
و کارها و قواعدها نیکو نهد اگر منحوس بود بعمر خویش و کار
خود شاد شود و از سباع و قطع راه او را رنج رسد و بلا
بیند از جهت اسرار ملوک درجه سیوم نیکو تدبیر
و محبوب اند میان مردم عالم بموسیقی و الحان اگر منحوس بود

پیوسته بنان روز درمانده بود و سفر بسیار کند و عاقبتش
نه بخیر بود عطارد در ثور درجه اول دبیر و نرم گوی
بود و بسبب علم و سخن گفتن کار او قوی شود و بر اقران
و اقبال خویش رئیس و مهتری بود و بر سلاطین مقرب بود
و مال بسیار بدست آرد و از وجوه مختلفه و بر دشمنان
ظفر یابد و بزنان شادتر شود و اگر منحوس بود پیروزی و خیر
نیابد و دلیل سفر و غربت و درویشی بود درجه دوم
دلیر و صاحب حروب بود و امین بود و بر کارها لشکر
مسلط و حاذق بدان امور و سلاح فروش یا بزاز بود
و اگر منحوس بود لهو و سماع دوست دارد و از زنان رنج
بیند و از سباع درجه ثالث عالم بود و حکیم و حسن
المنظر و مکرم نزد دیدن خلق و عالم بموسیقی و کلام و بلاغت
و علوم ریاضی و ادیب و حسن الاهل بود و اگر منحوس بود
معلول بود و آفت رسد او را از سباع و از بنای بلند
بیوفتد عطارد در جوزا درجه اول عاقل و آهسته

و مبارک پی بود و عالم بود بعلوم آسمانی چو نجوم و هندسه
و ضرب دست دارد و خوش مشاهده دارد و از وی بسیار
خیرات حاصل آید و کریم عهد و نیک دوست بود و او را
یک فرزند نجیب بود که خداوند تدبیر و مکرم بود نزدیک
ملوک اگر منحوس بود در خصومت و بلا افتد و از آن خلاص
یابد و بفرزندان اندهگین شود و مرگ فرزند بیند و بسبب
زنان رنج بیند و او را درد سر بود و بود که وقتی دیوانه شود
درجه دوم معیشت او از سواری و لشکری کردن
بود و جدل و سخن گوی بود و بلیغ و صاحب رای و تدبیر
بود و اگر منحوس بود صیاد بود و کاذب در اقاویل و دزدی
بود که حیل و زور و افتعال کند درجه سیوم صاحب
جوش و مدبر کارها بود و یا حکیمی معروف بود و محترم
پیش ملوک و اشراف ممدوح و صاحب قوت و صولت بود
اگر منحوس بود آفتی رسد او را از ستور و سباع و یا زخمی رسد
او را از جهت دوستان رنجی رسد عطارد در سرطان

درجه اول و عالم بود باسباب زمان شاد شود و بفرزند
روشن چشم شود و خدمت زنان ملوک کند و از اموال
غرباء و زنی مند بود و اگر منحوس بود مدبر بود درجه
دوم مذکور در شهرها عالم بحکمت و اسرار و از زبان آفت
بود و اگر منحوس بود ادیبی یا معلمی بود یا صاحب صناعتی
مدبر دلیل سیوم دلیل صناعات نفیسه بود و مقرب
بودن بسلاطین و عاقبت کار او بخیر بودن اگر منحوس بود
مولود جاهل و کاهل بود عطارد در اسد درجه اول ادیب
و عاقل و چرب دست و خطیب و نرم گوی بود درجه
دوم مغنی یا مطرب عالم بموسیقی بسیار دوست و کثیر
و معامله شاد شود درجه سیوم متکلم و حکیم و ادیب
بود جامع در همه علوم عارف بصناعات و لغات مختلف
داند عطارد در سنبله درجه اول عاقل و عالم بود بسیار
بسیار دارد و بملوک مقرب بود و خدمت ملوک کند و اندر
دواوین ملوک منصبی دارد بزرگ یابد و صادق القول بود

بود محبوب بنزدیک خلق بعلم و فضل انتفاع یابد اگر منحوس
بود از علم برخورداری نیابد در وجه دوم کریم و محترم
و بفرزندان و بزرگان روشن چشم شود و پیوسته
در سفر بود و فقها و قضاه و علما بوی اختلاف دارند
و صاحب بحث بود در علمها و حقایق در علوم طب کند در میانه
عمر جاهی عریض یابد اگر منحوس بود از کسب خویش خورد
و مرکش بد بود در وجه سیوم کارهاء بزرگ و شرف
بدست وی برآید و مبارک بود بر همه کس و تعبیر نیکو داند
و اگر منحوس بود خادم مساجد بود یا خادم مدارس عطارد
در میزان در وجه اول خردمند و عالم بود بر نجوم و طب
و مقرب بود بنزد ملوک و رای او قوی و مال بسیار دارد
و بود که مال اذخار کند در زیر زمین و اگر منحوس بود شقی
بود و بدرای و دوستان از وی برگردند در وجه دوم متقی
و معروف و خیر بود و اعمال بر بسیار کند و عادل و منصف
بود و زنی بزرگوار کند از خاندان بزرگوار و چشم او نور زند

دوش

روشن شود و اگر منحوس بود از استور بلائی بوی رسد
و خونریزی و بسیار خصومت بود در وجه سیوم دلیر و بزرگ
بود و عالم بجنگ و اسباب حرب و آلات آن و ریاستی و مقدمی
یابد بدین سبب و اگر منحوس بود شاگرد و تاق ترکان بود
یا آخر سالاری عطارد در عقرب در وجه اول سرهنگی بود
و زیرک و با کفایت بود یا عارض لشکری بود اگر منحوس بود
دروغ زن بود در وجه دوم مسیح و محترم و خداوند
نعمت بود و صاحب سر سلطان بود و جیه و متکلم بود و پارسا
نفس بود و اگر منحوس بود آخر عمر درویش شود و بچشم مبتلا
شود در وجه سیوم نیکبخت و مقبل بود و خطیب و شاعر
و مقبل و محبوب در میان مردم و بفرزند و زن و مال
شاد شود و برخوردار [illegible] یابد و اگر منحوس بود از هیچ منفعت
نیابد عطارد در قوس در وجه اول ترجمان بود و لغات
مختلف داند و شاعر و مالدار و مقرب نزدیک ملوک و حرب
دست اگر منحوس بود از ستور بیفتد در وجه دوم ادیب

مبارک بود کرستو دوست دارد و دبیری و خدمت ملوک
کند اگر منحوس بود بیکی یا سیاحی و بر حمله بزرگان بوغ کذارد
و از کسب خویش خورد در سیوم عاقل و وجیه بود عالم
باداب سواری و ریاضت و دوا بود کر علم نجوم و کهانت داند
اگر منحوس بود خادم اصطبلی بود یا خربندهٔ و تنگ عیش
بود و پیوسته در سفر بود عطارد در جدی درجه اول
عاقل و زبان آور و مرغان بانگ کننده دوست دارد و بود
کر عالم بود بنجوم و ضیاع و املاک دوست دارد و مال منخر
نهد در زیر زمین و اگر منحوس بود وکیل قضاة یا خدمت
ایشان کند درجه دوم معیشت او از سواری و دبیری و قهر
مانی بود و اگر منحوس بود دزد عیار بود و گواهی زور دهد
و دروغ گوید و مزور نویسد درجه سیوم رحیم و شریف
و توانگر بود حسن الاهل و الولد عالم بنجوم و هندسه و صناعات
نیکو و از بناها و کوشکها و خانها نزهت بود و منحوس بلغ
و سخت دل بود همانی کرده بود عطارد در دلو درجه اول

زاهد

زاهد بود و منصف و توانگر و در زهد شعر بسیار گوید
و در هراتی و اگر منحوس بود عامروش پر و حسود و فقیر بود
درجه دوم عالم بود و حساب و هندسه و علوم باریک
و زما مر کاریزها بود علم آن نیکو داند و مهندسی بناها
کند و اگر منحوس بود مه هیمه شکن یا دباغ یا جولاهه بود
درجه سیوم حاسب و مهندسی و شاعری لطیف شعر بود
و چرب دست عالم بصناعات مختلفه اگر منحوس بود بریدی
یا پیکی بود عطارد در حوت درجه اول نیکبخت توانگر
و عاقل و رزین بود با ملوک و اشراف مخالطت دارد و بعید
الغور بود و ثابت الرای صبور بر کارها و نحوست او دلیل
انستو ربیفتادنست و دلیل دفعه صاحب عدل و انصاف
مبارک بر خویشان و نحوست او دلیل آن کند که مولود بسیار
گوی بود بی هوزه سخن و خدمت مساجد یا مدارس یا صوامع
کند درجه سیوم رئیس قومی بود و خیانت اموال کند و او را
اختلاط بود با ترکان و ارباب سلاح و تدبیر سیاسات

کند اگر منحوس بود دایم در تعب و نصب بود و از بلندیهای
بیوفتد و پیوسته هراسان بود قمر در حمل در وجه اول
اگر در وتدی بود مولود حسن الاهل و ولد بود و کرامت
و عز یابد از جهت ملوک و اشراف و عملها بزرگوار کند و اگر
منحوس بود دلیل حال بد و تدبیر ناقص و ناصواب و خدمت
ستوران ماسراب داران بود و دلیل بسیاری سفرها شود
در دوم نیکبخت و مقبل و خداوند مروت و نعمت و شغلهای
شگرف کند از وجه ملوک و سلاطین و خلق بسیار در تحت
فرمان او باشند و عاقبتش بخیر بود و اگر منحوس بود کارش
برخلاف این بود در سیوم محبوب بود بنزد خلق میمون و مبارک
محمود الاعمال مقبول بنزد ملوک و سبک روح و نیکبخت
و خداوند مال و ضیاع و نیکو نیت و منصف بود و فاصح
اگر منحوس بود از جهت فرزندان اندوه و رنج بیند و از جهت
زنان و حامل الذکر بود ضعیف الحال و قلیل المال قمر در ثور
در وجه اول بسیار مال بود و نقد دارد و عالم و حکیم بود و

بلغ

نیکو

نیکو سیرت و شدید البطش با ملوک و اشراف مخالطت کند
و در کودکی زن کند و سماع دوست دارد و علم الحان
شناسد و بزنان مایل باشد و چشمش بفرزند روشن شود
و اگر منحوس بود شوم بود بر مادر و پدر و او در کودکی
رنج و مصایب رسد تا بیست سال در دوم در کودکی
متحیرک بود و نیکو روی و نیکو حرکت و نیکو معاشرت و ادیب
و شاعر و علم الحان و اغانی شناسد و مرزوق و محبوب
بود و مال بسیار جمع کند و اگر منحوس بود بسیار دشمن بود
و او از سینه رنج بود و چیزی از مال مادر و پدر بوی رسد
و سفر بسیار کند در سیوم او را ضیاع و سرای بود و ساکن
و عاقل بود و او را مرتبت و منزلتی بود میان مردم و بلند
همت بود بنزدیک سلاطین معروف و مشهور و محترم
بود و بود که از جهت سلاطین اعمال و جبایت خراج کند
و اگر منحوس بود اندک عقل و حسود بود و عوان شحنه بود
و از زندان بان قمر در جوزا در وجه اول خردمند و مبارک

بود او را عزّی و شرفی و مرتبتی بود و اقبالی و دولتی که شاید
که با مارت و وزارت رسد و مکنت تمام دارد و در ان کار
صاحب مروّت و ادب و سخا بود و اکر منحوس بود حالش میانه
بود در دوم مر بزرکوار بود و توانکر و شاد بزن و فرزند و خداوند
اوامر و نواهی و مبارک در میانهٔ عمر خویش و اکر منحوس بود
حال او بد بود و خدمت کرها به کند و تنک روزی بود
در سیوم مر مهتری فاضل و معروف و مال و سماع دوست
دارد و اکر منحوس بود و حالش بد بود قمر در سرطان در وجه اوّل
مبارک بود و خداوند دولت و عز و مال اکر منحوس بود در دوست
بود در دوم مر شاعر و ادیب و متکلّم بود و بود که علوم
هندسه و مساحت شناسد با علم کاریز و دما و منجّم بود
و او را بر دهها و روستاییان فرمان حکم بود و اکر منحوس
بود او را در سفر رنج و بلا رسد در وجه سیوم مهتری بود
شاد بزن و فرزند و جلد و متحرّک و مستوفی بود یا دبیر
و عامل خراج بود و حرب دوست اکر منحوس بود بی روزی بود

بلغ

ازین

و خوار بزن دخلق و زنی بد نام کند مریخ بروز در میزان
سخت دل و جنکی بود و سفر بسیار کند و بشب در ثور بسیار
خصومت بود لوطی یا زانی بسیار سفر مال اندک آفتاب
در میلادی نهاری و لیلی در دلو بخیل و اندک خیر بود و بسیار
بیماری و درز مین غریب و بنزدیک دشمنان مقام سیار
کند زهره بروز در حمل حلقی و زانی بود هر و را و ولا شری
و بلایی رسد و بر وی بهتان کویند او را نام بد بود در میان
خلق بدروغ و در میلاد شبی در عقرب لوطی و حلقی بود
با اهل بیت خصومت کند همت او در کارها خسیس بود
عطارد در میلاد روزی در قوس قلیل العقل و بسیار شی
واند و هکین بود و در حوت او را درد رسد و از ان علت
رنجور شود و بعلّت بواسیر مبتلا شود و با مثال این علّت
که در اسافل بود قمر در جدی در طالع شبی ناقص عقل
و بزرک خویشتن اهل و داد شمن دارند والله اعلم فصل
هفتم در احکام سهام طالع سهم السّعاده و صاحبا و دلیل

بلغ

بود بر حال حسد بشب از قمر با افتاب و بروز از افتاب
با قمر سهم السعادة در طالع بری از نحوس و تحت الشعاع نبود
وصاحب او مسعود مولود صحیح المزاج و نیکو تربیت بود اگر
بر خلاف این بود ضعیف مزاج بود اگر تحت الشعاع باشد از سلاطین
رنج بیند اگر سعدی بوی ناظر بود یا بصاحب او متنعم و توانگر
و خوش زندگانی بود در دو هر مسعود و بسیار مال و بی رنج
مالش بدست افتد و از اموال سلطان روزی مند بود
و اگر هیچ کوکب سعد و نحس بوی نظر ندارد قوت او روزی
بروز بدست آید اگر منحوس بود بد حال و خبیث المعیشه
باشد در ثالث سعادت خویشان بود اگر صاحب عاشر
یا صاحب ثانی عشر بوی ناظر بود او امیر خویش و زندان
بود اگر نحسی با سهم در ثالث بود خویشان او هلاک شوند
و اگر با دو صاحب ثالث تحت الشعاع بود مولود را خویش
و خواهر و برادر نبود در رابع مسعود او و صاحب او دلیل
کرامت بود در منزلت خویش و عزیز بود بنزدیک مادر

و پدر و اگر منحوس بود تربیت بد یابد و حال مادر و پدر
بد بود در خامس مسعود حال فرزندان نیکو بود و از
هدایا روزی مند بود منحوس فرزندان تباه شوند
در سادس حال مولود بد بود اگر نحسی نظر دارد او را ببندگی
گیرند و اگر نحسی با زین نحس نظر دارد از بندگی نجاة
یابد اگر صاحب سادس راجع بود تربیت یابد در سابع
دلیل تن و بچ نیکو بود و از زنان خیر یابد اگر منحوس بود
او صاحب زن نکند و بد نام میان خلق و خصومات
بسیار کند او و اگر تحت الشعاع باشد سهم و با صاحبش
نکاح نهانی کند در ثامن مسعود و صاحبش مرز و قف بود
از مواریث و اوقاف و امثال این اگر منحوس بود کارها کند
کدر ان بیم هلاک او بود اگر صاحب طالع راجع بود و یا منحوس
عمر و تربیت نیابد در تاسع مسعود و صاحبش سفر بسیار کند
اگر صاحب طالع در تاسع بود یا سهم تاسع سفری کند که هرگز
کریا وطن نرسد و متدین و با ورع بود و اگر منحوس بود

بسیار
بلغ

عمر در غربت و ذل گذارند و بد دین بود در عاشر و صاحبش
مسعود ملازم در درگاه سلاطین بود و معاش او از آن جهت
بود و اگر منحوس بود تن پیش بد سخت بود و چندانکه عمر می
افزاید نحس می افزاید در دوازدهم و صاحب سهم منحوس
بدبخت بود اگر صاحب طالع راجع مولود عمر نیابد اگر صاحب
سهم بصاحب ثامن منحوس مریخ بود خویشتن بامن بکشد
و اگر عطارد بزحل منحوس بود خویشتن بیاویزد سهم الغیب
دلیل دین و علم و ورع بود چنانک سهم السعاده دلیل
معیشت و تربیت و اگر سهم الغیب مسعود بود مولود قوی
دین و پارسا و مردم او بستایند و اگر سهم السعادة مسعود
بود صاحب او منحوس نیکو ظاهر بود خبیث الباطن باشد
اگر سهم السعاده منحوس بود و صاحب او مسعود مستور مولود
بود از ظالم و اگر سهم الغیب در اوتاد بود قوی حال خاصه در برج
ثابت مولود ثابت بود در دین و اعتقاد که دارد الا بدیران
هیچ شک نبود اگر خداوند سهم الغیب راجع بود مولود از دین

خویش بگردد

اگر این سهم و صاحب او مقبول بود در برج ثابت مولود حق
دوست دارد و پیوسته طریق حق و انصاف و عدل سپرد
و اگر در برج منقلب بود منحوس حق قیام اگر در برج منقلب
بود مسعود حق داند و دوست دارد و بدان کار نکند و جمله
این سهام که در طالع بکار دارند هشتاد سهم است اگر پنج سهم
یا کمتر یا بیشتر در طالعی در یک برج و یک درجه افتد حکم این
بر یکی خلاف حکم بود بر دیگر و دلایل دیگر با زان یار کنند و حکم
حکم کند والله اعلم والحکم بالعدل **فصل هشتم در احکام
اثناعشریات و اثار بروج و احکام نظر کواکب بیکدیگر
در وقت ولادة و احکام راس و ذنب اثناعشریه**
زحل در طالع غنی و مکرم و محترم بود در دوم بسیار مال
بود و خلق اختلاف دارند بوی در سیوم او را برادر مهتر
نبود در چهارم مادر یا پدرش در حالت کودکی او بمیرند
در پنجم فرزندش بمیرد در ششم پی دوست باشد در هفتم
اندر کودکی زن کند در هشتم مرکس بد بود در نهم

سفر بسیار کند **در دهم** بدخوی باشد **در یازدهم**
دشمنان مقهور شوند **در دوازدهم** همان حکم دارد **اثنا
عشریه مشتری در طالع** نیکبخت بود در دوم خداوند
مال بود در سیوم از خویشان شادی بیند در چهارم از پدر
و ضیاع منفعت یابد در پنجم فرزند دهد اما یابد در ششم
از بنده و خدمتکار منافع یابد از شوهر برخوردار باشد
در هشتم از مواریث و مالی که نه بدو رسد و مال زنان
در نهم از سفر و دین و علم در دهم عمل سلطان کند خاصه
که مشتری قوی حال بود در یازدهم امیدها وفا شود و نیکبخت
بود در دوازدهم از اعدا رنج و بلا بیند **اثنا عشریه مریخ
در طالع** از حلال و سلاح و ستور منافع در دوم از تجارت
مال یابد و از عملی در سیوم با اقارب خصومت کند در چهارم
از ضیاع و پدر رنج بیند و زن خویش را بغایت دوست
دارد در هشتم در برجی آبی در آب غرق شود در آتشی سوزد
نهم مال یابد از آنجا که بدو نرسد دهم از جهت ترکان عملی کند

و مثلثی

و مثلثی یابد از جهت ارباب یازدهم درویش شود دوازدهم
سفر بسیار کند **اثنا عشریه آفتاب در طالع** توانگر و کشاده
روی بود دوم درویش بود سیوم با برادران دشمنی چهارم
پدرش بخردگی او بمیرد پنجم فرزند ندارد ششم بسیار علت
بود هفتم در غربت زن کند و روا بود که کنیزک هشتم در میان
قوم خویش میرد نهم از سفر مال یابد و خواب راست بیند
دهم محترم و صاحب حکم بود یازدهم توانگر بود دوازدهم
درویش بود **اثنا عشریه زهره در طالع** نیکو صورت
و نیکو روی بود در دوم مالدار بود و متحمل در سیوم خویشان
دوست دارد ایشان وی را دشمن دارند چهارم مادر و پدر
او در حال طفولیت او بمیرند پنجم روزگار بلهو و طرب گذارد
و بسیار فرزند بود ششم یک چشم او عیب دارد هفتم خویشی
را بزنی خواهد هشتم از جای بلند بیوفتد نهم مال یابد در
سفر دهم و نام دارد یا لقبی معروف توانگر نام یازدهم مال
یابد دوازدهم از چهار پای رنجور شود **اثنا عشریه**

خردم

عطارد در طالع لجوج و بدخوی بود دوم مال یابد و بازرگانی
کند سیوم برادران و خواهران نه از مادر و پدر دارد دوم
چهارم هرچه میراث یابد بخورد پنجم بمکر و حیلت میرد و از فرزند
شادی بیند ششم در معالجت خوض کند و اسیر شود هفتم
شاد نبود با هل و بزن هشتم اندر حبس افتد نهم سفر کند
دهم از عمل سلطان و مادر رنج بیند یازدهم کارهای او بدی
بر آید دوازدهم دشمنان حسود دارد اثنا عشریه قمر در طالع
عالم و فقیه بود دوم مال تباه کند سیوم برادر ندارد اگر دارد
بمیرد چهارم از پدر جدا شود پنجم فرزندان و بیمار تن بود
و عیب ناک ششم عیبی دارد هفتم زن بزرگی کند نهم سفری
بسیار کند دهم کروب و بدخوی بود یازدهم مال یابد دوازدهم
باسیری مبتلا شود حکم بودن کواکب در ایشان زحل در نیّر
توانگر بود اما مال تباه کند و نکاح بسیار کند و دراز عمر
باشد مشتری در نیّر بدبخت بود و میراثی یابد اما درویش شود
و در حالت درویشی میرد مریخ شجاع و دلیر بود و درست

طبع

طبع و بفرزند و زن شاد شود و اندر خصومات ظفر یابد
آفتاب بلا یابد و سفر کند و مرگ او بد بود و درویش باشد
زهره کاهل و بیکار بود و بدمعیشت عطارد بد دل و ترسند
باشد و دیوانگی رسد او را و سفرها آفت و هیچ ندانند و از فرزند
تنگدل شود قمر عذاب و خواری بوی رسد و با بهایم فساد
کند قمر در برج حمل بددین بود در ثور بدجسم و فصیح اللسان
بود در جوزا ابله و نادان بود در سرطان قبیح و زشت
در اسد در کار زنان عالم و مستبصر بود و و با حفاظ
بود در سنبله بی فرزند بود در میزان مخنث بود و زشت
روی در عقرب زشت صورة بود در قوس نیکو سخن
بود در جدی با آتش بسوزد در دلو آهنگر بود در حوت
احمق و ناقص بود در احکام راست و ذنب راس در طالع
مولود عفیف بود اما بخیل و ممسک بود در ثانی هرگز درویش
و تهی دست نبود در سیوم او را خویشان بزرگوار باشند
و از ایشان منافع و فواید یابد در چهارم پدرش بزرگوار

بود وضیاع بهرمند بود در پنجم از هدایا و فرزند تمتع یابد
در ششم از ستور و بنده و امثال این بهره یابد و بیماریهای
او سهل باشد در هفتم خصوم او قوی باشند و زن بروی
مستولی باشد در هشتم عاقبت او بر خیر و توبه بود در نهم
سفر حجاز و اسفار نیکو کند و خوابها نیکو بیند در دهم
صاحب فرمان بود و عمل سلطان کند در یازدهم امیدهای
او برآید و دوستان بسیار دارد دوازدهم خصمان او قوی
باشند و دست بود دشمنان را بر وی در هر خصومت کند
اما بی سعی وی دشمنان او را آفتها رسد بعد از آن کرا و مغلوب
کشته باشد ذنب در طالع خسیس همت و ناکس بود با مردمان
فرومایه اختلاط کند دوم هرگز از وام خالی نبود سیوم از سفر
نزدیک و خویشان رنج بیند چهارم بدنام بود و از کارهای
دیرینه بی فایده پنجم فرزندان او عیب ناک باشند ششم
بیماریهاء گران افتد او را بهیچ حال از بنده و پرستار روزی
مند نبود هفتم زنان ناکس و زعد و بدخو یابد و خوابهاء

شود بین

شود بینده کوف بیند دهم بی حرمت بود و مادرش عیب ناک
بود یازدهم امیدهای او کمتر وفا شود و دوستان
بی هنر دارد و با هیچ هنرمند دوستی نورزد در دوازدهم
خصمان ناکس و دشمنان فرومایه بی اصل دارد و از ایشان
رنج بیند والله تعالی و تقدس و تبارک و عز علم ه

فصل در قرانات کواکب در طوالع

موالید قران زحل و مشتری در طالع یا در اوتاد مال داد
و دهقان و امین خزاین و کریم و محترم بود و دران سال
که قران مشتری و زحل بود اگر در وتدی بود آن مولود ممیز
بود از امثال خویش و درجه یابد اگر ولادت پس از قران
بود این بیشتر بود اگر میان دو قران بود قوی بود یعنی که یک
قران در حال استقامت یکی در حال رجوع و اگر دران سال
سه قران بود یکی در حال استقامت یکی در حال رجوع سیوم
در حال استقامت دیگر این کس چنان باشد که بدین مسل
رسند عمری دراز بیابند و مدتی سه قران و این شصت سال

باشد و دولت و نعمت او پاینده باشد اگر ولادت بعد از قران
بود و علویین از مشتری با زحل از آن برج انتقال کرده بود
زیادت تاثیری نبود قران را در ولادت و اگر طالع مولود
در برج قران بود یا از مثلثات قران یا از اوتاد قران یا طالع
سال قران یا طالع اجتماع یا استقبال متقدم بر قران این اثر
تمام بود **قران زحل و مریخ** جمله میراث پدران و مال خویش
تلف کند و عاقبتش نه بخیر بود در میلاد شبی کارش تیره تر بود
و فرزندش و او را مرگ بد بود **قران زحل و زهره** زنی بی هنر
کند و از آن هیچ فایده نیابد و پیوسته مخالطت او با خربندگان
و ستور بانان بود و بدنام بود و زنی نازاینده کند و تزویج
او بر یک قرار نماند **قران زحل با عطارد** الثغ یا ثقیل اللسان
بود و کاهل اما حافظ و زیرک بود و بعید الغور **قران زحل
با قمر** نادر او را نقصانی بود و ضعیف المزاج بود و او را از مادر
و پدر و مادر و پدر از او هیچ شادی نبود اگر مولود نهاری
بود و قمر در نور زاید بود و سعدی بقمر ناظر بود این آفت

کمتر

کمتر بود **قران مشتری با مریخ** کریم و بلند آواز بود و با ارباب
سلاح و امیران مخالطت کند و اگر این قران در خانه مشتری
یا در خانه مریخ بود دلیل سعادت بود **مشتری با آفتاب**
ضعیف دل بود و خللها با حوال او راه یابد و اگر مشتری قوی
حال خطر و منزلت یابد و اگر مشتری ... و مال و منفعت و مبارک
پی بود بر مادر و پدر و او از فرزند شادی نیابد **مشتری
با زهره** تربیت در کرامت یابد و نعمت شریف و کریم بود
بنزدیک خلق دوستان بسیار دارد و محل و متمول بود و نام
نیکو دارد بنزدیک ملوک و رعایا و از ایشان منافع یابد و اگر
قمر و مریخ بزهره نظر دارد فضیحتی یابد از جهت زنان **مشتری
با عطارد** منطیق و فصیح بود و صاحب فکرت فقیه خلق
را از وی منافع بود و اگر هر دو قوی حال باشند یعنی که این قران
در سرطان بود بجانب ملوک بود یا در سنبله و سرطان قوی
تر بود **قران مشتری با قمر** سعید و سهید و شریف و خطیر
بود اگر مشتری شرقی بود مال دار بود و بحرمت و نعمت از ایام

واجداد بکدرد اگر میلاد لیلی بود و قمر هنوز بمقارنه مشتری
نرسیده باشد کمتر بود این سعادت و در مقارنه عرض
کواکب کو میباید داشت که هرد و کوکب در طول قران کنند
و عرض ایشان برخلاف یکدیگر باشد انرا بسی اثری نبود و اگر
عرض نزدیک بود انرا اثری تمام بود **قران مریخ با آفتاب**
دلیل هلاک فرزند بود و مرک پدر اگر در وتدی بود یا در مایلی
اوتد مولود درویش و نیازمند بود و محتاج شود و چشم
او را آفتی رسد و مال مادر و پدر بر دست او تباه شود و مردم
او را غیبت کنند و بر بدی حال او اثبات بنود و حسود
بود با زهره آفتی رسد او را از جهة زنان اگر در برج منقلب
باشد محسب باشد با خلقی و تزویج او بد بود و رسوایی بیند
از زنان با عطارد دروغ زن بود اما بادب و علم و منفعت
یابد و همت او در خدیعت و مکر بود و خصومت انکیز و لجوج
بود اگر مشتری بدیشان ناظر بود از مکر و خداع منفعت
یابد با قمر شتاب زده بود خاصه که در وتد باشد و برمانت

مبتلی

مبتلی شوند و مرکش بد بود و هلاک او باهن بود اگر در
وتد باشند مادر او را آفتها رسد و بلای بمادر وی رسد
که مولود را زهر دهند یا دارویی نهانی که او را از آن ضرری
بود **قران آفتاب و کواکب با زهره** اگر شرقی بود بروز و بشب
غربی بود مولود شاد و محدث یابد از خلق و نیکو عمل و تدبیر بود
با عطارد حلیم و ادیب و دبیر بود و محاسب همچنین و معبوط
نزد مت خلق در ادب و علم خاصه که عطارد مستقیم بود
ضمیمی و ریاستی و بزرکی یابد و بر جماعتی فرمان دهد
و فاضلتران بود که عطارد در هبوط و حد و دخویش بود با قمر
اندک عمر بود و امراض مرسه افتد او را و بصر او ضعیف بود
اما اگر از مقارنه درگذشته باشد دلیل ولایت و عز و جاه
و شرف بود و جمع مال و ذخایر و عمارت بناها و املاک و فواید
یافتن از سلطان و رعیت و بودن کارها او بر استقامت
و کار هر د مردی دست وی کشاده باشد **قران زهره و عطارد**
حسن العمل بود و زنان پارسا کند و بدان سبب رنج و مضرت

کشد امّا در طالع باشند قوت و مال زیادت شود و از زنان
منفعت یابد **قران عطارد و ماه** و بعید المنظر و ادیب و فصیح
بود و کشاده روی و لکن زنان با وی پای ندارند و حریص
بود بر زنان بیکانه و زنان خویش از ابن دوست ندارد و اکر
در خط خویش باشند زنان او نیز مردان بیکانه را از وی
دوست تر دارند **قران عطارد و قمر** حافظ و زیرک بود و نیکو
رای بود و مردم او را بستایند و حسن الادب و الرعیة باشد
و لکن کذاب بود و بر هیچ طریق ثابت نه ایستد اکر مسعود بدیشان
نظر دارد مادر او عاقله بود امّا بمخالطت مردی ناکس مبتلا
شود اکر درجات قمر از درجات عطارد فراوان تر بود یعنی کمتر
از عطارد در کذشته بود فاضلتر بود **تثلیث کواکب زحل**
بتثلیث مشتری قوی حال مکرم بود و مال و ضیاع بسیار
دارد و بود که عمل سلطان کند و امین ملوک بود و بزرک
نسب و اکر عطارد بدیشان ناظر بود ادیب و عالم و واقف
بر اسرار بود امّا از اولاد انتفاع و برخورداری نیابد **تثلیث مریخ**

مقبل و مجد بود در کارها و وجیه و معروف بود و خواهران
و برادران که بزاد از وی بزرکتر باشند جمات یابند **تثلیث**
آفتاب رفیع الجاه و المنزله باشد و معروف و مردم بروی
ثنای فراوان کویند در بروج مذکر فاضلتر بود و از فرزندان
شادی بیند و تا عمر یابد عزیز و مکرم بود **تثلیث زهره**
سخن کوی و پاکیزه نفس بود و با نعمت و رفاهیت بود و هیئت
و روی نیکو دارد و کریم عهد بود و از دوستان بهره تمام
یابد امّا بعضی دشمنان مبتلی شود که در وی حسد برند **تثلیث**
عطارد عاقل و قوی رای و ثابت المنظر بود و در کاری که کند
طریق نیکو پیش کیرد و پاکیزه نفس بود و بود که منجم بود یا کاتب
یا مستوفی یا مهندس و متمول بود و بزرکوار بود و مال
بسیار دارد و از ملوک هدایا و خلعت یابد و در اول عمر
میراثی یابد و مردم بروی بسیار کویند و با اشراف مخالطت
کند اکر قمر زاید بود در نور و حساب ناقص در تعدیل زیادت
نیکوی نبود و بی آلت بود مسلی بشر جماعتی از احساد **مشتری**

به تثلیث مریخ نیکبخت بود ومقدم و قوی تدبیر وکرامتی
ومنزلتی یابد از ولاة تثلیث آفتاب دلیل صلاحیت
تزویج وبجانب فرزند بود وعمر در خوشی وراحت گذاشتن
تثلیث زهره محبوب بود در دل خلق نیکو صورت با هیئت
ولباس نیکو وحافظ وزیرک بود از جهت دوستان جاهی
ومنفعتی یابد واز زنان همچنان منافع یابد تثلیث
عطارد حلیم وفصیح بود وصاحب رای وتدبیر واز اقران
خویش در گذرد پسندیده اهل شهر خویش باشد ومتواضع
بود ودر وی هیچ صلف ومفاخرت نبود تثلیث قمر معروف
بود وزیرک در چشم مردمان وخلق بر وی ثنا گویند وولایت
داری کند وسیرت او نیکو بود که قمر زاید الضو بود بودن
مریخ بر تثلیث کواکب تثلیث آفتاب خداوند اوامر
ونواهی وجاه ورفعت بود وچون مشتری بدیشان ناظر بود
ومذکور ومکرم مریخ بتثلیث زهره مقابل وپیروز
جنگ بود وغنی ومتمول وزنان بسیار دارد ودوستان

دارد

دارد که ایشان را تحمل و مقدار بود و بر خلق فرمان دهد وزنی
مصلحه با جمال دارد اما خبیث الفرج بود بتثلیث
عطارد حافظ ومشفق وکار کننده باشد از سخن وعلم بهره
یابد وعالم بود بخصومات تثلیث ماه در میلاد شبی
وقمر ناقص الضو خیر ومنفعت وشادی یابد وحاجتها
او روا شود واگر مشتری به وی نظر دارد خیر وخطر بزرگ
یابد وولایتی ودر میلاد روزی وقمر در زیادت نکبتی
بود او را در تن وبیماری کشد آفتاب بر تثلیث کواکب
تثلیث قمر دلیل ریاست وبزرگواری بود خاصه که قمر زاید
بود در نور وسیر زهره در تسدیس عطارد نیکبخت
ومقبول بود وخفیف الروح ومتمول وشریف وعالم بموسیقی
وعلوم ادیان وپاکیزه لباس بود ومهربان بتسدیس وتثلیث
قمر عالم وحافظ وحکیم وعلم از خاطر وطبع خویش استخراج
کند وعلوم کاریزها ورمای ان داند ونظر تسدیس کمتر بود
از نظر تثلیث در تربیع کواکب زحل بتربیع مشتری مالش

قرارم

نقصان بذیرد و کار او حال کردان بود و بر هیچ او را بنود
و هیچ کار نکند کر بروی وبال شود و مال او را نکبت رسد
رسد و مال پدران تباه شود و بزیان آید خاصه کر عرض
زحل شمالی بود تربیع مریخ جون در عاشر مریخ بود افکار وبیچاره
شود و بیماریها کشد از کیموسات غلیظ و مال پدرش
تباه شود و خویشان او بزودی بمیرند و بود کہ از جای بلند
بیفتد تربیع آفتاب جون زحل در عاشر افتاد هر مال کہ از میراث
و غیران بدست آرد تباه شود و خویشان باوی خصومت
کنند و کار او بخیر بود اکر آفتاب در عاشر زحل بود بیماری
و بلا کشد و کوتاه عمر بود او را بیم بود از علت جذام و فلج
و امثال این و معیشت او بد بود **زحل بتربیع زهره** جون زحل
در عاشر وی بود بزنان بد مبتلا شود و از یشان هیچ حظی
نیابد کر رنج و بلا بیند از یشان و اکر زهره در عاشر زحل بود
زنی پارسا و عزیز نفس او را بدست آید و یک دیکر را دوست
دارند و موافقت بود میان ایشان **زحل بتربیع عطارد**

جون

جون زحل در عاشر وی بود آفت و نکبت و بلا بیند و پیوسته
بخدمت مخلوق مبتلا شود و در زبان او آفتی بود یا در کوشش
اکر عطارد در عاشر زحل بود بغایت این طالع منحوس بود اکر
سعدی ناظر بود بعضی ازین نحوست دفع افتد **زحل بتربیع
قمر** جون زحل در عاشر بود کاهلی بود و رنج و بلا بیند و مال
مادر او بزیان آید و میان او و مادر خصومت بود و اکر قمر
در عاشر و وسط السما زحل بود مرک مادرش بد بود و بشغب
و عداوت مبتلا شود و امراض بود و مادر را دشمن دارد
و بود کہ هلاک مادرش بر دست وی بود و بزنی سلیطه کر
او را دوست ندارد مبتلا شود **مشتری بتربیع کواکب
مشتری بتربیع مریخ** مشتری در عاشر مریخ باسر الرطاه باشد
و کرامت و منفعت یابد از ملوک و بدیشان مقرب بود و بود
کہ نقاش و مصور بود و شرفی یابد و تلف کند هر انچه بدست
آورده باشد اکر مریخ در وسط السما مشتری بود تیز خاطر
و قوی خاطر بود حریص بر طلب معیشت خویش ولکن مالش

هر روز در نقصان بود واز عمل سلطان نکبت بیند آفتاب
مشتری بتربیع پدر او شریف بود و بزرگوار اما درویش
بود و بغربت واز وطن خویش انتقال کردن مبتلی شود واگر
مشتری در عاشر او بود مادر و پدر او عز و شرف یابند واو
بر خلق بسیار رجحان کیرد بهتر از پدر و مادر خیر یابد
مشتری بتربیع زهره چون مریخ در عاشر زهره بود بد بود و بعد وقت
قوی کر عمر در مخاصمت او صرف کنند مبتلی شود واز زنان
آفت و بلا بیند و بیماریهای صعب افتد او را واگر برج
منقلب بود برین شکل مولود را محبت بود با خلعی و مریخ
او بد بود و بدان سبب عنای بسیار حاصل آید او را واگر طالع
زنی بود آن زن فاجره بود و اما ان فجور پنهان دارد اگر زهره
در عاشر مریخ بود فجور خویش بغایت پنهان دارد واز ملامت
خلق محترز باشد مریخ بتربیع عطارد مریخ در عاشر خلق با وی
در مانند و او همیشه روزگار در خصومت کند و کزارد و سعی
و عار و شر انکیز و خصومت جوی اگر عطارد در عاشر وی بود

طلوم

۲۵۵

طلوم و غسوم و فتان باشد خبیث النیه والفکر و محتال و مکار
بود مریخ بتربیع قمر اگر در عاشر قمر بود مادرش درویش و بیوه
شود و بود کر مولود دیوانه شود و بود کر مترّوی شود در بهد دسه
یا در صومعه اگر قمر در عاشر مریخ بود مادرش بیکس و بی نقد
بود و درویش و بدحال شود مادرش و بروی بهتانها
کویند و بر جمله مادرش را در زبان خلق مدح و ثنا و مدح
نبود آفتاب بتربیع قمر با ملوک و اشراف مخالطت کند واز ایشان
خیر و منفعت یابد و ثنای نیکو چون مسعود دیگر بدیشان
نظر دارد و قمر زاید بود در نور واگر نحوس نظر دارد دلیل
کوتاهی عمر و زندگانی بود اگر نحوس ناظر بود و مشتری بقمر
نظر ندارد قوی و جلد بود در شر و فتنه و بلا جستن زهره
بتربیع قمر حسن المنطق والمعیشه باشد و بخاطر خویش چیزها
استخراج کند واو با جمعی موافقت کند کر او را از آن موافقت
بد افتد واگر نحوس نظر دارند او را بلاء عظیم رسد از جهت
مروری کر نبشتن آن بوی حواله کنند یا از جهت زنان

عطارد بتربیع قمر چون سعود بدیشان ناظر بود دلیل
حسن وادب ورای وفکر بود وادب صناعة ابحسه[?] وهندسه
ان نیکو شناسد وبودکه علوم هیئت شناسد وعلوم کارها
وبرهامی وعلم بیری نخست مواضع بروج ودلایل مستولی
بر طالع اگر نحوس بدیشان نظر دارد بابهای مالی افتد اورا
وقومی از دشمنان وحساد قصد وی کنند وبود که بحبس
مبتلا شود ونیک معیشت باشد **زحل در مقابل کواکب**
زحل در مقابلهٔ مشتری بدحال واندک عقل وتدبیر بود
دائم جهت فرزند رنج وبلا بیند واگر زحل در طالع بود ومشتری
سابع حال او در اول عمر بد بود پس جاه ومنزلت یابد پس
از ین واگر مشتری در طالع بود وزحل در مغرب برادر مهتر
هلاک شود واز دشمنان بلا ورنج بیند **زحل بتربیع مریخ**
درویش وردی المعیشه باشد بآفات بسیار مبتلا شود
ونکبتهاء عظیم وامراض بود وهلاک او زود بود واگر در
برجی رطب باشد ملاح بود یا صیاد ماهی وعلوم میاه وقتی

داند واز سوی مزاج بارد بلایی کشد اگر در بروج سباع بود
یا در بروج ذوات اربع قوایم از سباع یا از ستور اورا آفتی رسد
تربیع آفتاب بمشتری پدرش بدحال بود وبکسب دست
حاجتمند باشد وزمن بود ومال مادر وپدرش هلاک
شود ومرگ او ومرگ پدرش بد بود **زحل بمقارنه زهره**
فاسق وفاجر بود ودر امور شهوانی محل تهمت نه محل امانت
وبود که زن بکشد واگر زنی کند بیوه بود درویش زوت[?]
واز زنان شادی بیند **زحل بمقارنه عطارد** زبان او
آفتی وعا سسه[?] اخرس که سخن او بدشوار فهم توان کرد خاصه کر[?]
در برجی مایی بود یا در برجی بی صوت **زحل بمقابله قمر**
مال مادرش تلف شود ومادرش را بیماریها ورنجها رسد
در مواضع پنها[ن] ومولود بدخوی وبدعادت بود وبسیار
اندیشه بود واگر سعود ناظر بود مادرش افکار بود وحالش
بد بود **مشتری در مقابله کواکب** بر مقابله مریخ فواید ومنافع
یابد از دنیا وکشتی وحرب بسیار کند بسبب جاه وسبب

معیشت خویش و در عمل سلطان خصومت و بلا بیند
مقابل آفتاب بدترین جاهی و رفعتی یابد الا اکر غرامتی و
ندامتی از جهت عمل سلطان بروی سایه افکند و اکر نحوس
دارد مدام و را بلا و زیان مالی رسد مشتری بتربیع زهره
بسیار دوستان و خویشان دارد و پاکیزه نفس بود و با
مروت و زنی بزرکوار را بزنی کند عاقله و کدبانو و روا بود
که این تزویج در غربت بود مشتری بتربیع عطارد کاتب
و محاسب بود و عالم بتعبیر و یا و طب و بود که علوم شرایع
داند و خداوند رای و فهم بود و بامور دین بهره تمام
یابد و بود که صکاک بود و بود که سفری کند که در آن سفر
کارا و بلند شود مشتری بمقابله قمر چون قمر زاید بود
دلیل جاه و حسن معیشت اما برای هیچ کس کار نکند خاصه
که قمر هنوز بمقابله مشتری نرسیده باشد و اکر نحوس بدیشان
نظر دارد دلیل فقر و فاقه و مسکنت بود و مال فراوان ازدست
و قبض او بشود و وبرا نکبات عظیم افتد مریخ بمقابل کواکب

بلغ

بمقابله

۴۵۶

بمقابله آفتاب افق بود چشم بدرستی را و بدرستی کوتاه عمر
بود و در طالع شی کاهل بود و هیچ کار تمام نکند و مالش بشود
وافتی از معیشت وی بوی رسد مریخ بمقابل زهره رای
او از حالی بحالی میکردد و حال او در تزویج بد باشد و بیت
المال و بیت الولد او میانه بود و اکر در بروج منقلبه باشد
چون تربیع بود که یاد کرده آمد مریخ بمقابل عطارد
دلیل آفات و نکبات بسیار بود و بود که این مولود پیش
از تزویج بمیرد و اتکا در زنان بلا بیند اکر زندکانی یابد
و مرکش بد بود و بعضی از اعضای او ببرند اکر مریخ در طالع
بود عطارد در سابع از بلاها بزودی نجات یابد اکر بوقلب
این بود بتر بود در مقابل قمر آفتها بود مادر چون مقابل
زحل و قمر بود زهره مقابل قمر در امور تزویج روزی مند بود
و با اولاد فرزند نشود و اکر بود قرار نیابد و از جهت زنان زشت
نام شود عطارد بمقابله قمر عمر در خصومت و عداوت
کذارد و در سخن کفتن بی آلت بود و اکر با این دلیل قمر بمقابله

بلغ

آفتاب بود همیشه در خصومت بود و خصمان بر وی دست
یابند از بوا کر سهم السعادة در سابع وی افتد دلیل بوده
کواکب در اوتاد و مایلی الاوتاد قمر در طالع یا در وسط
السماء و میلاد نهاری و نحوس بوی ناظر دلیل حال بد بود
واکر سعود بر وی ناظر بود و نحوس ساقط سر بنی و رئیسی
بزرکوار بود واکر سعود و نحوس نظر دارند منزلتی یابد اما
بعاقبت از آن منزلت بیوفتد و هلاک شود و ادبار آفتاب
در طالع یا وسط السماء و سعود ناظر نیکو بود خاصه که آفتاب
در خانه یا شرف یا مثلثه یا وجهی خویش بود یا در برجی مذکر
اکر با عطارد بود در سابع بسیار مال بود واکر در سابع بود
منحوس مریخ از آتش بلایی بوی رسد و از درد شکم میرد یا
از زخم تیر و بود که ساع خورد او را اکر در وتد تحت الارض
بود و سعود بوی رسد زحل در خانه خویش در طالع یا عاشر
معماد بود اما بیمراض بود و مال و نعمت یابد و از تن و بیع استقاع
بیابد و از مادر و پدر جدا افتد اکر مریخ در مقابله وی بود پدرش

بلا و آفت رسد اکر زحل در طالع بود و زهره در سابع مادرش
بنجا میرد و اکر زحل در وسط السما بود در برجی ثابت در میلاد لیلی
معیشتش بد بود اکر مریخ با زحل بود عاقبتش بد بود مکر دو ستاره
سعدی بود در میلاد لیلی این نحوست کمتر بود مشتری
در طالع در برجی مونث مادر مولود از پدر بزرکوارتر بود
واکر در برجی مذکر بود پدرش بزرکوارتر بود و این مجرب
است اکر مشتری در طالع بود و زحل در مغرب بعضی از برادران
او هلاک شوند و بیدر او را آفتی رسد و بر بعضی از دشمنان
ظفر یابد و فرزندی نجیب باشد او را و در حضرت ملوک
عملی کند واکر مریخ در عاشر بود یا در حادی عشر عاقبتش
بد بود و کارش تیره بود واکر مشتری در طالع بود و مریخ در
سابع و نحس بدیشان ناظر در اول عمر صاحب فاقه و صاحب
حاجت بود و بهلاک زنان خویش مبتلا شود واکر در برجی
منقلب بود بکریختن مبتلا شود از منزل خویش و مال پدرش
تباه شود و بود که کنیزکان را زنی کند یا زنی ناکس را و از هم

ومریخ و عطارد بمشتری نظر دارند فساد کارهای او بود و
اگر قمر با مشتری بود در سابع یا قمر در طالع بود مشتری در سابع
بلا و رنج بیند اگر زهره بمشتری نکرد و هرد و بقمر ناظر باشند کاتب
حکیم و عالم بعید النظر بود **مریخ** اگر در طالع بود و میلاد
نهاری بود او را در آن برج نصیبی نبود و زحل بوی ناظر بود
آفات و امراض رسد او را پدرش هلاک شود و او را فرزند
نبود و همچنین در هوا لیدر زنان بد بود اگر مشتری نظر دارد
صالح بود و حسن الحال و اگر در طالعش بود و مشتری در سابع
بود و دیگرد در رابع و مشتری ساقط از وتد ما و پدرش
هلاک شود زود و او زنفس خویش بدحال بود و او را افکار
رسد اگر میلاد شبی بود فاضلتر بود خاصه در برجی مونث
و مشتری بوی ناظر اگر مریخ در ثانی بود از طالع بعضی از ذات او تباه
شود و اگر آفتاب نظر دارد بتر بود اگر قمر با مریخ بود در عاشر
یا رابع مال و معیشت بزیان آید اگر مریخ در سابع بود و یکی از نحس
بوی ناظر میان او و مادر و پدر جدائی افتد **زهره** در طالع

یا وتدی یا مایلی الوتد شرقی زیبا صورة و پاکیزه اطراف بود
و بنزدیک خلق ستوده بود اگر عطارد و مریخ بوی دارند خاین
بود اگر زحل نظر دارد زنی را بزنی کند اگر عطارد در جوزا بود
مولود امیری بود و منزلتی و جاهی یابد و بسبب علم محترم بود
خاصه که عطارد در طالع حظی دارد و اگر مریخ بر مقابله عطارد
بود از برج سابع مال مادر و پدر تلف کند اگر طالع بود و زحل
در مقابل او بود عاقبتش بد بود و بسبب زنان مبتلا شود
و اگر در طالع بود قمر در عاشر محبوب زنان و مردان بود و سفر
بسیار کند پس بآخر عمر با وطن آید و در مسکن خویش متمکن بود
اگر در میلاد مردان بود در وسط السماء در برجی مونث دشواری
بکار او راه یابد و بود که مخنث بود اگر در سابع بود زنی ناشایسته
کند اگر در رابع بود در برجی مذکر بود و میلاد نهاری بود
و مریخ از عاشر ناظر بود هر زنی که بزنی کند هلاک شود **در**
عطارد در طالع یا در عاشر شرقی یا در مایلی الوتد در برج
منقلب **و** وجیه و معروف بود و با قهرمانی بود اگر در برجی

مؤنث بود یا سستی و بزرگی یابد از جهت زنان اگر زهره باوی
بود در طالع در وسط السما مغنی بود یا شاعر مرضی بنزدیک
خلایق اگر مشتری باوی بود صاحب کرامات و منبودار بود
اگر در برجی سابع بود منقلب نیکوتر بود اگر مریخ بوی ناظر
بود کار زنان و برادران تباه شوند اگر در وتد الارض بود
و نحوس بوی نظر دارد دزد و کذاب و ساحر بود قران
کواکب در طالع زحل و زهره در طالع دلیل اند کی عقل بود
قران زحل و آفتاب یا زهره و عطارد در طالع دلیل مخنثی بود
یا خصی اگر زحل با راس در طالع و مریخ با ز ایشان دلیل کسی بود
که محبت شر بود و خون ریز اگر زحل در طالع بود با ذنب و مریخ
بی نظر نحوس دلیل جاری بود بسیار مال اگر مشتری و راس
و زهره در طالع بود یا در عاشر دلیل ولایت داری و روانی
فرمان بوده باشد اگر آفتاب خوشحال یا یکی ازین کواکب در طالع
بود یا در عاشر بها و حسن بود و اگر قمر بود دلیل حسن سکون
بود و اگر طالع اسد بود و آفتاب و زهره در طالع دلیل آن بود

که مولود اندک عقل بود اگر عطارد اندک اعقل بود شرفی یا ماه
یا آفتاب در برجی مؤنث دلیل عیوب بود در مذاکی و خصی
در احکام موالید سخن بسیارست بدین قدر قناعت افتاد
و کل کثیر یعد والطبیعة و هرچه بسیار شود ضبط بغایت
آن نرسد و آدمی از آن نفور گیرد انشا الله تعالی که آنچه اهم است
یاد کرده آمده باشد والله عز و جل احکم بالعدل لا بالظلم
والغلبه فصل نهم در احکام تحویل و انتهاها
و صاحب طالع و دلایل دیگر یا نزده دلیل را اعتماد باید
کرد اندر احکام تحویل بخ از جهت نفس و حیوه و صحت
باقی از جهت اولاد یکی دلیل اول برج انتها دلیل ثانی
موضع قسمت از هیلاج ثالث موضع انتها از طالع رابع
سعادت و نحوست قمر بوقت تحویل خامس طالع تحویل
این بخ از جهة تن و حیاة و صحت است سادس سالخدا
سابع قاسم طالع ثامن قاسم هیلاج تاسع مشارک ایشان
در حد و شعاع عاشر صاحب فردار حادی عشر صاحب

دور سال ثانی عشر قابل تدبیر قمر ثالث عشر خداوند خانه
رابع عشر خداوند تحویل سال خامس عشر نهبهر و حکم
کند بر طالع و اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل و باتصال
قمر بعد از اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع تحویل اعتبار کلی
تمام بود و بقاسم صغیر نیز اعتبار کند و از خداوند درجه
انتها باشد چهار فصل تحویل ثاه اول طالع را بود دیگر سه ماه
وتد تحت الارض را دیگر سه وتد مغرب را سه ماه باز پسین
وتد وسط السماء را و بر کواکب و مستولی بر هر یک بوقت
تحویل حکم باید کرد مشارک یا قاسم آن باشد که شعاع او بر
درجهٔ قسمت افتد یا اندر حد قسمت بود و صاحب دور
صاحب ساعة ولادت باشد هر سالی بر ترتیب کوکبی دیگر
می گیرد چون انتها و نهبهر درجه طالع کوکبی دیگر را نهبهر
کرد در نهبهری عقب او بود می گیرد و نهبهر و صاحب دور
را با انتها در احکام شرکت دهد احکام بودن کواکب
در ایام بوقت تحویل زحل در نهبر دلیل سعادت بود و سند

زیادت

زیادت شود و مال بدست آید بی فایده و خانه پدرش
خراب شود مشتری در نهبر اعمالی کند که بروی وبال بود
و از وطن بیرون آید و از سباع ویرا رنجی رسد مریخ در نهبر
تیز خشم بود و دوستان وی از یادت شوند و از خویشان
شادی پیوند و بزنان شادی شود آفتاب در تحویل همان باشد
که در اصل مادی ماههای دیگر اگر درین افتد در آن ماه
کم قدر و اندک مقدار بود زهره علتی از بلغم او را برنجاند
و یا از درد چشم رنجور شود و میان او و زنان خصومتی
افتد عطارد متحیر شود اندر کارهای خویش و غربت کند
و بسبب زنان رنجور شود قمر در ایام حمل ضعیف قوت شود
و درد چشم باشد او را در نهبر ثور بر زنان حریص باشد
و با غلامان زیادت نشست و خاست کند در نهبر جوزا بسیار
اندیشه باشد و او را قوت حافظه ضعیف بود چنین هاش
فراموش شود و با غلامان نشست و خاست کند در نهبر سرطان
بسیار خورد و علتی نهانی دارد از بواسیر و اورام و امثال این

در برج اسد دلیل بود بر نکاح زشت و زیادت شهوت
وافراطات در برج سنبله همبران دلالت کند و بدان
سبب زشت نامی حاصل آید در برج میزان بسیار اندیشه
بود وافتی از آتش بوی رسد در برج عقرب دلیل بود کر
کردن سال دروغ بسیار کویند و نکاح وی زیادت شود
و با زنان زیادة نشست و خاست کند در برج قوس اندر
امور سلاح رنج کشد و زخمی رسد او را در برج جدی نکاح
زیادت با خویشان زیادة کند و رنجی بوی رسد در برج
دلو تنک دست باشد و اعمال خیر کند در برج حوت
از مواضع آب رنج کشد والله تعالی اعلم احکام بودن کواکب
بوقت تحویل در حد و در یکدیگر زحل در حد خویش عمل
سلطان کند و با خداوندان امر نشست و خاست کند در
حد مشتری مالی دزدیده بدست وی افتد و قدر وی زیادة
شود و از درد چشم رنجور باشد و میان او و زن دوری افتد
و خویشان او را رنجی رسد در حد مریخ زنان بزرکوار

کند

بلع

۲۶۲

کند و بسبب زنان اندوهکین شود و بعضی را از خویشان
او از اهن رنجی رسد در حد زهره از درد شکم رنجور باشد
و از زنان رنجور شود و پدرش بیمار شود و بیرونی را بدلکی
کیرد در حد عطارد از زنان رنجور شود و بعضی از فرزندان
را سببی سازد و از وی چیزی بدزدند مشتری در حد
زحل مالی دیرینه بدست وی آید و نفقه و خرج بسیار کند
و بسبب فرزند رنجور شود و از موضعی حقی او را علتی رسد
در حد خویش مال و بنده زیادة شود در حد مریخ بیماری
رسد بوی و مضرت و بعضی از زنان وی رنج رسد و بد و
با وی احسان کند در حد زهره اعمال خیر کند و مال و جاه
زیادة شود در حد عطارد بیماری رسد و طلب علوم کند
و مال بد تلف کند و عاقبت کارهاش خیر بود مریخ در حد
زحل خویشان او را رنجی رسد یا وی را خویشی عزیز بمیرد و کسی
غریب کند در حد مشتری مال زیادة بود از جهت هدایا
و خصومت افتد و سفر کند و بیمار شود و زنان ناشایسته

کند در حد خویش در چهار پای رنج بود و خصومت کند
و از ملوک خیر یابد در حد زهره بر وی ثنا گویند و بزنان
و پارسا رغبت کند و از ایشان مال یابد و بغربت شود
و از آن رنج بیند در حد عطارد دشمنان وی بسیار شود
و بدان سبب رنجور شود حکم آفتاب در تحویل سال
در آن حد که در اصل بوده باشد در ماه‌ها در حد زحل مال
زیادة شود و حد مشتری خوشدل شود در حد مریخ در خصومتی
افتد در حد زهره نکاح زیادة کند در حد عطارد از طبقات
عطارد رنجور شود زهره در حد زحل با زنان پارسا و پیر
مخالطت کند و با ایشان بدی کند و خصومت و از بلغم
بیمار شود در حد مشتری شاد بود و فواید یابد و از هدایا
بهره گیرد و بر خویشان دست یابد و با زنان اشراف مخالطت
کند در حد مریخ او را اندر اختلاف افتد و زیادة نکاح
کند و بسبب زنان دلتنگ شود و بلهو و طرب و شادی
مشغول شود در حد عطارد بلهو و طرب مشغول باشد

وبزن

و بزن و فرزند شاد دل شود و زیادتی بدید آید اندر بنده
و علوم آسمانی رنج برد و با علما زیادة اختلاط کند عطارد
در حد زحل خویشان او را رنجی رسد و زن نابستن خواهد
و سفری با رنج کند و مال بدست آرد و از زنانی خالی نباشد
در حد مشتری کتب خواند و بر اقران دست یابد و با اشراف
و ملوک دوستی گیرد در حد مریخ رنج کشد و تعرب افتد
و از زنان رنجور شود و مالی یابد و با برادران و اهل فساد
نشست و خاست کند در حد زهره از زنان شادی بیند
و بلهو و طرب مشغول شود با علما نشست و خاست کند
در حد خویش شاد دل باشد و با علما و حکما مخالطت کند
و همچنین با خادمان و حصسان و ادب و هنر وی زیادت
شود و هرگاه که درین سال این کواکب درین حدود می‌رسند
آثار حاصل می‌آید قمر در حد زحل بسبب زنان رنجور شود
و اهل بیت او را رنجی رسد و اندر علوم باریک تفکر کند
در حد مشتری بیچاره و مشغول بود و بعضی از فرزندان

اوبیمار شوند وبا اشراف دوستی گیرند وقولش مقبول
بود وبر دشمن دست یابد درحد مریخ خشمناک شود
وپشیمانی خورد بر کارها وبستور مشغول باشد وباخویشان
منازعت کند درحد زهره شاد شود وسبب سازد ومال
نفقه کند وبا زنان نشست وخاست کند درحد عطارد
در اعمالی افسون وعزایم رنج بود وعلوم حکمت وکتب تنکلو
شاه وطمطام واشال این نکرد وخواندن مطالعه کند
احکام کواکب درخانهای یکدیگر این را اقسام است
کوکب باشد که تا دوسال ونیم در یکی بماند هست که یکسال
هست که کمتر این احکام وبند کوشش باید داشت بنسبت
باید کرد بودن زحل درخانه خویش با اشراف دوستی
کند وکارها کند که از آن مضرت حاصل آید بودن زحل
درخانه مشتری با اشراف وملوک دوستی گیرد درخانه
مریخ بسته بود کارش وبد دل شود وبسیار رنج واندوه
کشد درخانه آفتاب در تحویل نهاری دلیل زیادت

مال

مال وسعادت بود درخانه زهره در لیلی بیمار شود از رطوبت
درخانه زهره بازنان بیش ونابارسا نزدیکی کند وبسبب
ایشان تدبیر نجوید شود وزنش روا بود که بمیرد زحل درخانه عطارد
درخانه عطارد علم باریک طلب کند وبراسرار مطلع شود
در رنج وبیماری بوی رسد زحل درخانه قمر بیمار شود
از مواد بلغمی مشتری درخانه زحل مال یابد وبسیار اندیشه
بود وکارهای نهانی کند ومضرت بدان سبب بوی رسد
مشتری درخانه خویش مال دنیا یابد وبا اشراف زندگانی
کند وبعبادت مشغول شود مشتری درخانه مریخ بروی شاکی شوند
وسعادت یابد وبالشکریان زیاده نشست وخاست کند
مشتری درخانه آفتاب شرف وبلندی یابد مشتری درخانه
زهره سبب سازد وبا اشراف دوستی گیرد وخدا وتدبیر بیت
ومقدار شود مشتری درخانه عطارد بعلوم وکتاب مشغول شود
وبروی بخیر ثنا گویند مشتری درخانه قمر فواید یابد
وبروی ثنا گویند ومقصودها برآید مریخ در بیت زحل

دلیر بود در کارها و اعمال تمام کند و پدرش را رنجی رسد
و برادرش بیمار شود مریخ در خانهٔ مشتری با هیبت
و مال و فواید باشد در خانهٔ مریخ عصوب بود و زخم
آتش و آهن رنجور شود مریخ در خانهٔ آفتاب حرارة بروی
استیلا کیرد تا قطع عضوی بود از اعضای وی و پدرش را
علت رسد مریخ در خانهٔ زهره زنی عالمه بخواهد یا با زنی
کر نشست و خاست کرده باشد زندگانی کند و بیمار شود
بسبب زنان مریخ در خانهٔ عطارد بدکمان باشد و با فهم
و با ذهن و با لصوص مخالطت کند مریخ در خانهٔ قمر علوم
بارمیت نکرد و بر اعمال بد دلیر باشد و نکبتی بوی رسد
آفتاب بکرد در مبادی سال چون موضع اصل ولادت
بود زهره در خانهٔ زحل زنی پیر کند و بدان سبب رنجور
شود زهره در خانهٔ مشتری مال و قدر یابد و از زنان اشراف
بهره یابد علی الخصوص که طالع لیلی بود زهره در خانهٔ مریخ
بیمار شود و با کنیزکان نشست و خاست کند و بسبب زنان

خصومت کند زهره در خانهٔ آفتاب بر زنان حریص شود و بدا
و بواید کویند زهره در خانهٔ خویش بزنان شاد شود و لهو
و طرب کند و از علم خویش بهره یابد خصوصا در تحویل شبی
زهره در خانهٔ عطارد بارقسا مخالطت کند و شهوات
ورزد زهره در خانهٔ قمر بر نکاح حریص بود و بروی بهتان
کویند و بسبب زنان رنجور شود عطارد در خانهٔ زحل
اندیشه بسیار کند و بدکمان باشد عطارد در خانهٔ مشتری
با قضاة و ائمه مخالطت کند عطارد در خانهٔ مریخ روزنامها
نویسد و در خواهد و بدان سبب رنج یابد علی الخصوص
که طالع نهاری بود عطارد در خانهٔ آفتاب اندر علوم وی زیادة
شود زهره در خانهٔ زهره دوستان و مال زیادت شود و بعلم هندسه
و حساب و علوم باریک مشغول شود زهره در خانهٔ عطارد
بر کتب مشکل نکرد و اشراف با وی دوست شوند زهره در خانهٔ
قمر با قومی مخالطت کند که اهل ادب و علوم باشند و انچه
مراد او بود حاصل آید و بود که سفری کند و از آن شادی

پیند قمر درخانهٔ زحل اورا از وجع الکلیتین رنجی باشد چون
تحویل شبی باشد این بیشتر کند قمر درخانهٔ مشتری بروی
ثنا گویند و روا بود که با محارم مجامعت کند قمر درخانهٔ مریخ
بالخصوم و الخصوص مخالطت کند و تیز خشم بود قمر درخانهٔ
آفتاب قرض کند و از علتی نهانی رنجور شود خصوصا در آخر
برج قمر اندر خانهٔ زهره درکار زنان مبالغت کند و شاد دل باشد
قمر درخانهٔ عطارد اندر فهم و تمییز او زیادت شود و بزنان
رغبت کند قمر درخانهٔ خویش مالی یابد و بهره از اعمال سلطانی
خصوصا در تحویل لیلی بودن طالع تحویل و انتهاء موافق خانهٔ از خانهٔ
اصل و کوکبی در وی از خویشان رنجور شوند و از در دسر
و سفر کنند برقی مهتر شود و علوم و حکمت طلب کند و چون
مشتری بود دین و حکمت بود نزد وی بروی ثنا گویند و اعمالی
نیکو کند و چون مریخ بود میان او و خویشان او خصومت بود و منازعت
و بعضی از خویشان وی سفر کنند و چون زهره بار دلیل بود که شرف
وی زیادت شود و نکاح پنهان کند عطارد در علوم رنج بود

و از موضعی بیفتد قمر از رسل و هدایا و اسفار بهرهٔ تمام یابد
و از بزرگان همچنان و رنجی از خویشان بوی رسد و چون راس
بود بر خویشان مهتر شود و حالش اندر ابتداء سال بد بود و اندر
آخر بهتر ذنب بود حال وی از آن خویشان بتر باشد خانهٔ چهارم موافق
اگر طالع تحویل یا برج انتها بود و زحل در وی کارها دیر برود و چون
غود باشد و رنجی بوی رسد و سبب بنیاد زه با بعضی از خویشان
مشتری باشد زیادت چهار پای بود و مال بدست آرد
از جایی که گمان نداشته بود زمین بار گیرد و چون مریخ رنجی بود از روی
و دشتی و یا جراحتی و از سباع و بناها بلند احتراز باید کرد
و چون زهره با ملوک معرفت زیادت شود و عروسی سازد
و از خویشان وی بعضی را بیماری و زیان افتد و چون عطارد با ناکسان
مخالطت کند و سفر کننده بود قمر با خویشان خصومت کند
بریشان ظفر یابد و از خفقان و رنج دل رنجور شود و چون راس
سفر و انتقال کند و زیان مالی بود و رنج از درد چشم ذنب دلیل
بیماری بود و مرگ مادر خانهٔ پنجم موافق اگر طالع تحویل یا برج انتها

بود و زحل دروی اندیشه فاسد کند و مال یابد و دهقانی
ورزد و هر نیکی که کند بران مکافات یابد مشتری از هدایا
و رسل بهره یابد و فرزند زیاده شود و دشمنان را عراد بیند
و چون مریخ از جهت فرزند رنجور شود از حرارت بیمار گردد و از
بالا بیفتد زهره رنج بسیار کشد و با عزا نشیند و بدین
و شرع استخفاف کند و عشرت کند و بفرزند شاد شود
عطارد علوم هندسه و حساب ورزد و زنی با جمال بدست
آرد و بر دشمن ظفر یابد ∴ قمر غم خورد و بفرزند دختر مایه
شاد شود و از سفر رنج بیند راس خصومت کند فاما قدر و منزلت
یابد از هدایا و رسل ذنب از فرزند رنجور شود و بینده شاد
باشد و از سفر رنجور بود خانه ششم موافق اگر طالع تحویل با برج
انتها بود و زحل دروی تخلیط کند و محتاج و فقیر بود و فرزند
از وی بدی بیند و اندر سر رنجور شود و مال تباه کند و از
بنده رنج بیند و بود که بیمار شود مشتری اهل سلاح را دشمن
دارد و مال پدر تلف کند و از حکم بیماری آرد مریخ از موضع

اگر خانه ششم موافق طالع تحویل با برج اشتها افتد

بدن

۲۶۷

بلند رنجی بوی رسد و از بنده رنجور شود زهره با اقارب خصومت
کند و اندر دست و پا رنجور شود و از سفر بلا کشد عطارد
اندر چشم بلا کشد چیزی از وی بدزدند و از بندگان
و زنان رنج بیند قمر خدمت بندگان کند و از پای رنجور
شود و از سفر منفعت یابد راس از حال بد بحال نیک شود
و از بالای بلند بیفتد ذنب از بندگان و علت نهانی رنجور
شود خانه هفتم موافق اگر تحویل با انتها بود و زحل دروی بود رنجور
باشد اندر دست و دشمن وی را اشکوبند و فرزندان
از وی رنج بینند مشتری با قدر کند و فرزند پدید آید مریخ
سفر کند و بیمار شود و از زنان دل مشغول باشد زهره
برکنده احوال باشد اندر کار زنان و بزرگان را خرد دارد
و از وی آفتی عمر برسد عطارد اندک قدر و علم زیادة شود
و با غلامان مخالطت کند ∴ قمر خواب نیک بیند و باید
و مادر خلاف کند راس بر زنان شاد شود و مالی یابد فاما
خرج کند ذنب زنی ناکس بود و بدان سبب رنجور بود

بلغ

فافت بوی رسد **خانهٔ هشتم** اگر نحوبل با انتها بود و زحل بری
بود بعضی از دشمنان وی هلاک شوند و خصومت کنند
با خویشان و سفر کند و زنی غریب کند و بعضی از کارهای خویش
زیان آرد مشتری بیمار شود و بر وی دروغ گویند مریخ رنج بسیار
کشد و دشمن را بر اَدل بیند و اگر سفر کند بشیمان شود زهره
شراب بسیار خورد و بعضی از مواطن ویران کند و جراحتی رسد
و یا عطارد بیمار شود و خدمت ملوک کند و چیزی از آن وی
بدزدند قمر رنجها بوی رسد فاما چیزها خوش شود و از خصومت
بهره یابد راس سفر کند و بیمار شود و دشمن را براد دل بیند
ذنب رنجی عظیم بوی رسد والله اعلم **خانهٔ نهم** برج با انتها
طالع تحویل و بودن زحل در وی علوم زیادت شود و خوابها
بیند که تعبیر راست آید و با زنان خصومت کند و اندر سفر
رنجها بوی رسد و شاد شود و مال جمع کند و خرج کند و از ملوک
بهره یابد مریخ سفر کند و بمال و سفر شاد شود و دشمن را
براد دل بیند عطارد فواید بیند از سفر و از علوم و تعبیر راز

موضعی بلند بیوفتد زهره با زنان خصومت کند و تنگ دل
باشد و سفر کند و انتفاع یابد از آنجا که نحوسد و از فرزند
بهره یابد و با ملوک مخالطت کند قمر با لشکریان نشست و خاست
کند و شاد بود با عمال خویش و مالی بوی رسد و بنده زیادت
شود راس هم این حکم دارد و از سفر بهره یابد ذنب
از سفر رنج کشد **خانهٔ دهم** انتها با طالع تحویل بود زحل در وی
ضیاع سازد و از بنای بلند بیوفتد مشتری با ملوک مخالطت
کند و مال تباه کند مریخ از فرزندان و زنان دلتنگ شود
زهره بزرگ قدر شود و با زنان نشست و خاست کند و اعمالی
ملوک کند و زینت و تجمل و بنده سازد عطارد علم زیادت
شود و بهره یابد و بر دشمن ظفر یابد قمر قدر بیشتر شود و حاجی
بود بسفر و بعز زند شاد شود و مالی یابد راس عملی بزرگ
کند و مالی یابد و بر دشمن ظفر یابد و از اسافل رنجی یابد
ذنب از علی سلطان رنجکی بوی رسد **خانهٔ یازدهم** برج انتها
و یا تحویل زحل در وی زهد بیشتر کیرد و بر دشمن ظفر یابد

ش

بینه

مشتری مالی یابد و زینتی کند و ویرا پسری آید و با اشراف نشست
و خاست کند و تن درست باشد مریخ بزنان شاد دل شود
و سلاح و ساز حرب سازد و عمل سلطان کند و موضعی از بناها
خود خراب کند زهره جاه و مقدار زیاده شود و بلهو و طرب مشغول
باشد و بنده و پرستار زیادت شود و از بزرگان بهره یابد
و تیز صفرا شود عطارد از بزرگان بهره یابد و امیدهاش
بر آید از زنان و مردان قمر بمال و تجارت و سفر بهره یابد اگر
چیزی ضایع کند باز نیابد راس شاد دل باشد و بسبب
فرزند رنجه دل شود ذنب خصومت کند و با ملوک مخالطت
کند و از غربت نجاة یابد و از مکاره **خانهٔ دوازدهم**
برج انتها با طالع تحویل زحل بر شر حریص باشد و هیچ کارش
تمام نشود و بر دشمن دست یابد و از سفر رنج بیند مشتری
قومی با وی بدی کنند و مال خرج کند و سفر دور کند و بسیار
اندیشه باشد مریخ او را آفت آید و بیماری رسد و از پاکسان
رنجور بود و قدر زیادت شود زهره بسبب مال و زنان و اعمال

نهانی

نهانی رنجور شود و از سفر رنج بیند عطارد بد شهوت
و اندر دست کسی که فرود او باشد گرفتار آید قمر بغربت شود
و از ناسزا دی رنجی بوی رسد و سفر وی را موافق نبود راس
رنج بیند ذنب از دشمنان بلاها کند والله اعلم واحکم **حکم**
بودن طالع تحویل و برج انتها بیوت اصل چون تحویل
و انتها طالع اصل بود دلیل صلاح نفس و قوت مزاج باشد
دوم مال و معاش زیادت شود سیوم رنجور بود بسبب
بیماری فرزند و دوستان با وی دشمنی کنند و بزیان شوند
چهارم دشمنان وی را رنج نمایند و از اقبال رنجور شود پنجم
دوستان زیادت شوند و از ملوک بهره یابد و به فرزند
شاد دل باشد ششم بیمار شود و خویشان و دوستان
با وی بدی کنند هفتم بزنان شاد شود و با عقلا نشست
و خاست کند و بعضی از خویشان رنجی رسد هشتم مال زیادت
شود و تدبیرها که کند مصیب باشد از جهت تهمت رنجی بوی
رسد و خصومت کند نهم بنده و مال و حرمت زیادت شود

دهم ساعتی شاد باشد ساعتی دلتنگ ومال یابد تمام وازاشراق بهره یابد
دوازدهم رنجور باشد وکارهایش بسته باشد مقاصد
او بدشواری گذارده آید ودر خصومت افتد والله
بکل شیء علیم من معقول من محسوس فرداریات آفتاب
جون فردار بزرگ بود بدرد اینکی رسد واندر اول ودوم
از تحویل خداوند طالع را رنجی ومکروهی رسد زهره کوکب
زینت وتجمل سازد وعلتی نهانی سازد کوچک عطارد
جیزی ضایع کند واز بلندی بیوفتد واز درد شکم رنجور
شود قمر اعمال نیکو کند چیزی ضایع کند ورنجی رسد اورا
از سرود ماغ زحل خویشان او را رنجکی رسد واز درد شکم
رنجور شود وسفر کند واز آب رنجی بوی رسد مشتری
مال وضیاع زیادت شود واز بلندی بیوفتد مریخ زنی
کند وجون بسیار سبب بیماری یا جراحتی از وی بیرون
شود ورنجکی رسد اورا فردار شی آفتاب با اهل وولد شادمان
شود زهره اندر رنجکی که بود نجات یابد ومال زیادت شود

و بفرزند

و بفرزند روشن چشم شود عطارد مال نفقه کند واز هوا
رنجکی بوی رسد قمر مال بسیار یابد واز درد سر رنجور شود
زحل رنجور شود وسفر دور کند واز آتش رنجکی بوی رسد
مشتری قدر وجاه زیادت شود واز درد سر رنجور شود
مریخ سفر کند ونکاح سازد وبیمار شود فردار زهره شاد
شود زنی کند یا خادمی بدست آرد شبی زنی غریب کند
یا کنیزکی خرد ووی را فرزند باشد عطارد مال ضایع کند
واندر سفر رنجور شود میلاد شبی از دشمنان بگریزد واز بسیار
خوردن رنجور شود وقمر با اشراف مخالطت کند وروا بود
که زنی کند شبی مال جمع کند واز رنج نجات یابد زحل رنج یابد
ومشقت شبی روا بود که زنش بمیرد وزنی پارسا کند مشتری
مال وجاه وسعادة جمع شود شبی مانند گذشته مریخ رنجور
شود وبا خویشان خصومت کند وزنی بزرگ کند شبی مانند
گذشته آفتاب بیمار شود وبهتر شود وقدر یابد وزنی کند
پارسا فردار عطارد نیکی یابد اندر نیمه سال وبآخر سال رنج

کشد و سفر کند و بیمار شود و بروی دروغ گویند قمر بند عیش
باشد و بیمار شود زحل دوستان زیاده شود و زنش بیمار
شود و روا بود که بمیرد و سفر کند مشتری مال کسب کند و با
ناکسان مخالطه کند مریخ با کمتر از خود خصومت کند و سفر
کند و بدان سفر رنجور دل شود و روا بود که برادر مهترش
در آفتاب بمیرد و شادی و فرح زیادت شود و زن برادر
را بنی کند زهره با مردمان دشمنی کند و با زنان دوستی
کند و فرزندی پدید آید و روا بود که بمیرد فرد ار قمر احوال
مختلف دارد و با زنان خصومت کند و سفر کند و شادی
بیند سنبی تن درست باشد با سعادت زحل با ملوك
خصومت کند و بیمار شود سنبی بیماری از حرارت بوی
رسد و رنج بیند مشتری عمل سلطان کند و مال و بنده
زیادت شود سنبی از خدمت کاران بهره تمام یابد مریخ مال
تباه کند و غمگین باشد و در سفر رنج بیند و عاقبت بخیر
باشد سنبی از درد چشم و شکم رنجور باشد و چیزی ازان

وی بدزدند آفتاب با خلق نیکویی کند و زن و فرزند او را
رنجکی رسد سنبی بیمار شود و از حال بحال شود و سفر کند و فهم
و خاطرش تیز شود سنبی مانده گذشته فرد ار زحل نامحمود کند
و از سبب زنان رسوا شود و مال تباه کند و بیمار شود سنبی
نزدیك بگذشته مشتری ملوك او را گرامی دارند و کنیزك
خرد و سفر کند و بیمار شود و روا بود که زن کند مریخ بدحال
بود و در بن قسمت از چهارپای یا از جای بلند بیوفتد و بیمار
شود آفتاب مراتب بزرك یابد و سر درد کشد زهره بوی
گواهی بدروغ دهند و دشمنی از ان وی بمیرد و علتی نهانی
وی را برنجاند عطارد سفر کند و رنجور شود و زنش بیمار
شود و از ان سبب اندوهگین شود و عیال و خویشان شاد
شود قمر غمگین و بیمار شود و فرزندش هم بیمار شود و سفر
کند و مال کسب کند و تن و بیج دیگر سازد فرد ار مشتری از جای
بد بجای نیك انتقال کند و سعادت یابد مریخ از سلطانیان
رنج بیند و مال تلف کند و بری بود وی را آفتاب عقل و فضل و بزرگی

ویرا زیادت شود و مهتری اهل بیت خویش شود و پسری آید
او را زهره مخالطت کند با ملوک و از ایشان معرفت زیادت
شود و مالی یابد و سفر کند و دشمن هلاک شود و پسری آید
او را عطارد نیکو خلق باشد و از سببی رنجی بوی رسد و از بام
خانه بیوفتد قمر جاه و حرمت زیادت شود و عمل سلطان کند
و از زندان رنجی بوی رسد قربان زحل با دوستان مخالفة
پدید آرد و از فرزند رنجور دل شود قرآن مریخ دشمنان
او کار از ان او نیکوتر باشد آفتاب دشمنان و خویشان با وی
مخالفة کند و بیماری بوی رسد و فرزندش بمیرد و از بالا بیفتد
زهره بملاهی مشغول باشد و از زندان خبری یابد عطارد
بغربت افتد و بسبب زنان رنجور شود و مالش بزیان آید
قمر محبوس بود و بنده آزاد وی بمیرد و رنجور شود زحل بلاها
بوی رسد و زیانها افتد وی را و رنجی بوی رسد مشتری
او را پسری آید و دختری بمیرد و بر دشمن ظفر یابد پس قرآن ادیت
مریخ در هوا لید بهاری براس بنکبت و مال یابد از جهت زنان

ومنده

و بنده خود در رود اذیت ذنب بخ کشد و از فرزند عقوبت
بیند و بیماریها کشد و از سود و ماسیل و امثال این والله
تعالی اعلم و احکم **حکم اتصالات قمر در تحویل** قمر بمقارنه
زحل چون مسعود باشد هر د و ضیاع و اسباب زیادت شود شرک
اما دیگر کارها فرو بسته شود بمشتری مال زیادت شود و خو
و خوش طبع باشد بمریخ بر انتقال و سفر با رنج و اسباب حرب
دلالت کند با آفتاب جاه و حرمت و مرتبت زیادت شود
و از ملوک تشریف یابد و بود و ابود که رنجی بد و رسد بزهره دلیل
کشادگی طبع و خاطر بود و خوشدل باشد و روا بود که زن
کند بعطارد علم و فضل زیادت شود و علوم آسمانی بحاصل
آید بتسدیس و تثلیث زحل زیادت آید و مال و جاه و مرتبت
پدید آید بمشتری مهتر و عالم بود و ظفر یابد بمریخ کارها زود
بر آید و آلات حروب میسر شود با فتاب از ملوک و بزرگان
نواخت و قریب یابد بزهره خوش طبع باشد و برن و فرزند
شاد شود بعطارد بعلوم و کتاب و حساب مشغول باشد

تربیع و مقابله زحل
بضیاع و دهقانی
مشغول باشد

وروا بود کر سفر کند وسعادة یابد مریخ بر خصومت دلالت
کند وکار وها میانه باشد آفتاب بنا وکرامت وظفر وحضور
وشرف یابد زهره مال ومروت زیادت شود وسبب
سازد وبدان سبب رنج کشد عطارد عقل ومنطق زیادت
شود وازان بهره کیرد والله تعالی اعلم **اتصالات قمر**
چون منحوس بود بمقارنه زحل رنج وبیماری وآفت کشد
از معامله واز دشمنان مشتری از اشراف غم ورنج کشد
ومال تلف کند مریخ رنج وتعب کشد وروا بود که اورا زخمی
رسد آفتاب از جهة ملوك رنجی بوی رسد وبیماری وخول
وکر بوی راه یابد به زهره از جهت زنان دلتنك شود عطارد
از جهة کفت وسخن رنجی بوی رسد تسدیس وتثلیث زحل سبب
مشایخ بوی رسد وبوی دروغ کویند مشتری رنجها کشد
وجاه وحرمت نقصان پذیرد مریخ رنجی بوی رسد از جهة خویشان
وبیماری بود واورا زهره حامل الذکر وبدرای وبدحال باشد واز جهة
زنان رنجور شود وحیی باشد عطارد از دوستان واسفار رنجی

بوی رسد تربیع ومقابله رنج کشد مخاصمت قومی وبیماری
ودرد ومشتری اندر مال ومعاش نقصان پدید آید وغمکین
باشد مریخ بسبب دشمنان رنج بیند وروا بود که سفر کند
ورنج کشد زهره خصومت ورنج کشد از جهة سلطانیان
عطارد از زنان رنج بیند وسفری ناموافق کند واز محاسب
ومکاتبت رنج کشد واکر سفر کند رنجور شود نحس در قاسم قاسم
سعد ومقبول وشریکش سعد دلیل سعادت بود شریکش
نحس دلیل سعادة بود اما دل مشغولی قاسم نحس وشریکش
سعد اندیشه بود اما عاقبت بسعادت بود قاسم وشریکش
نحس رنج وبیماری وبلا باشد وقاسم وشریکش بنکرد تا در
اصل ولادت مسعود بوده اند یا منحوس اکر قوی حال بوده
باشد اثرا اثری بیشتر بود واکر ضعیف باشد بر خلاف این بود
وقاسم زحل وشریکش هم زحل دلیل بیماری ورنج بود وبدبختی
بود وسودا بر طبع وی غالب بود اکر منحوس باشد بیشتر بود
اکر شریك مشتری بود کارها بر مراد بود واز جهت آبا واجداد

وکارهای دیرینه رنجی آرد اگر شریک مریخ بود از جهة برادران
رنج بینند و بهلاک رسد اگر آفتاب شریک باشد از افتها نجاة
یابد اما دلیل مرگ پدر بود زهره دلیل تزویج بود و ویرا فرزندے
باشد و بعضی از زنان او را فرزندان نمیرند اگر عطارد بود
از بندگان رنج بیند و از علوم و حساب و غیر آن و از تجارت
اگر مشارک قمر بود بسیار رنج و اندیشه کشد و دلیل مرگ
مادر باشد اگر قاسم مشتری بود شریکش زحل داود بدکار و
بد تدبیر باشد فاما اموال یابد و بیماری کشد و دلیل مرگ
باشد اگر مشتری بود دلیل سعادة بسیار و اگر مریخ بود تباهی
با حال وی باز گردد و راه یابد اگر آفتاب بود عمل سلطان
کند و از آن بهره یابد و از پدران و از کارهای دیرینه
شاد شود و میراث یابد اگر زهره بود زنی نیکو کند و فرزند
زیادة شوند و روزگار بشادی گذارد اگر عطارد باشد
از علوم منفعت یابد و از تجارت و تدبیر راست کند و بفرزندان
شاد دل شود و اگر قمر باشد تن درست باشد و شاد دل و

وخوش

وخوش طبع اگر قاسم مریخ بود و شریکش زحل بیماری و رنج و محنت
کشد و اگر شریکش مشتری بود دلیل شجاعت و رفعت و قوت
باشد اندر کارها اگر شریک هم مریخ باشد دلیل ریاست
و مرتبت و رسوا باشد و خصومت و منازعت بر قوت مریخ
اگر آفتاب بود از جهة پدر یا کارهای دیرینه رنج بیند
از جهت ملوک و از آتش و حرارت خاصه گر تربیع یا مقابله
بود و بیمار شود اگر زهره بود از اهل و ولد رنجور شود اگر
عطارد بود از لذت و مقالات رنج کشد و فضیحت شود
اگر قمر بود دلیل اسقام و امراض بود و تدبیر بد کند و از
رسولان رنجی رسد اگر قاسم زهره بود شریکش زحل از زنان
گناه گیرد و کارها بر وی دشوار شود و از بیماری زنان
رنجور شود اگر مشتری بود راحت و شادی بیند از ازواج و اولاد
اگر مریخ بود بمرگ بعضی از زنان رنجور شود و حریص بود
بر نکاح و مکروهی و رنج بیند آفتاب دلیل ریاست و بزرگی
و اعمال نیکو بود خاصه گر هر دو مسعود باشند زهره دلیل

تزویج وشادی ویافتن مراتب ازجهت ملوك عطارد ازقبل
اداب وهنر منفعت یابد واززنان شاد شود قمر ازاهل
بیت خویش زنی بزنی کند واززنان شادی بیند ومال
وجاه زیادت شود اکر قاسم عطارد بود شریکش زحل ضعیف
نفس باشد وبیماری درازکشد وکاهل بود واکر مشتری
بود ازملوك واشراف وعلوم وادب وتجارت بهره یابد اکر
مریخ بود کارهاء بد کند وبیماری درازکشد ودروغ کوید
اکر آفتاب بود ریاست ومهتری یابد برقوم خویش ورای
نیکوزند ومال زیادت شود اکر زهره بود اززنان شاد شود
وروزکار بلهو وطرب کذارد ومقاصد برآید اکر عطارد
بود ازآداب وحکمت منافع یابد وخیرات اکر قمر باشد
ادب وفهم زیادة شود واندر علوم آسمانی رنج کشد وکارها
نیکو کند **فصل** در نظر کواکب بمواضع اهل زحل در
تحویل بموضع اصل نکر بتثلیث ویا تسدیس رنج بیند از دشمنان
وبیماری کشد واکر بعداوت نکرد بتر باشد وآن رنج دراز

تر

ترکشد واکر مریخ بزحل بی نکرد یا بدین مواضع بیم هلاك
وبیماری مرکب بود اکر زهره نکرد اسان تر باشد اکر مشتری
بموضع اصل نکرد بدوستی منزلت وجاه وحرمت زیادت
شود وبفرزند روشن چشم شود وزنی نیکو کند اکر بدشمنی
نکرد هم این حکم دارد اما برنج ودل تنکی بود اکر سعدی ناظر
بود نیکوتر اکر نحسی نکرد از قبل سلاطین رنج کشد وبسبب
فرزندان اند وهکین شود مریخ اکر بنظر دوستی نکرد سفر کند
واز خصومات وعلتها با حرارت رنجور شود اکر بعداوت
نکرد بیشتر باشد اکر سعدی ناظر باشد از آفتاب سلامت
یابد واکر نحسی نظر دارد اثر بیشتر بود اکر زهره بدوستی
نکرد شاد شود بزن وفرزند وزینت وتجمل زیادت شود
اکر بدشمنی نکرد افت بیند اکر سعدی نظر دارد اثر بیشتر
بود اکر نحسی نظر دارد اززنان وخصومت ایشان رنج کشد
اکر عطارد بدوستی نکرد از علوم وصناعات بهره یابد وبروی
ثنا کویند وروا بود کراو را فرزند بود اکر بدشمنی نکرد بسیار

رنج بینند اگر سعدی ناظر بود شادی و آسایش یابد اگر نحسی
ناظر بود بیرون سخنان ناسزا گویند وزیانی و رنجی بوی رسد
اگر قمر بدوستی نگرد تن درست وخوش طبع باشد و شادی
بینند از زنان و فرزندان و امهات و اگر بدشمنی نگرد از زنان
خویشان رنجه شود اگر سعدی نظر دارد از وی سعادت
بیند بود اگر نحس نظر دارد کارهایش بتر شود **فصل**
در اتصالات و مراجات کواکب که در تحویل سال
حکم خواهد کرد اولا مستولی را طلب کند بر طالع اصل
و تحویل و برج انتها و فردار و قاسم و صاحب دور و صاحب
تحویل وچون این مستولی یک کواکب یا دو باشد بقدر
حظ ایشان سخن میگوید و از اتصالات کواکب بیکدیگر حکم
ان وقت کند که دوستی و دشمنی کواکب بایکدیگر بداند
و گوش دارد موضع اصل را مثلا اگر زهره مستولی باشد در
طالع تحویل و فردار و صاحب دور و سالخداه وی بود و در
سال بتثلیث مشتری مسعود شود اما زهره بوقت اتصال

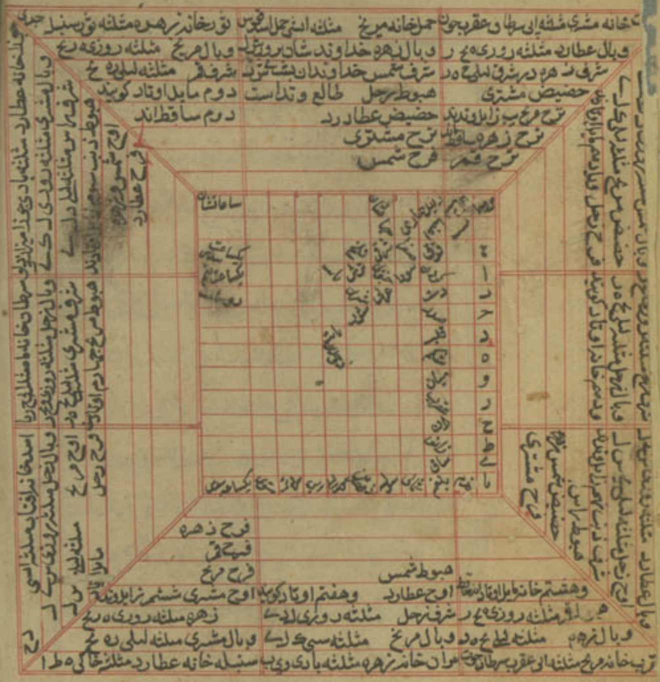
بدرجه مریخ یا زحل یا بتربیع و مقابله ایشان که در اصل بوده
باشد اینجا حکم سعادتی نتوان کرد و عطارد و زهره را با زحل
دوستی باشد از تسدیس و تثلیث ایشان حکم سعادة
کند شمس و قمر را با زحل دشمنی بود و مشتری و مریخ
متوسط باشند و مریخ و قمر دوست مشتری باشند
عطارد و زهره دشمن مشتری باشند زحل
و زهره دشمن مریخ باشند زهره و زحل دشمن
آفتاب باشند زحل و عطارد دوست زهره باشند
مریخ و شمس و قمر دشمن زهره باشند قمر دشمن
زهره باشند قمر دشمن عطارد بود این احکام نحوس
دارد که من دیده ام که مستولی بر طالع کسی عطارد بود
در تحویل سالی او را از تسدیس عطارد و مشتری
سعادتی حکم کرده بودند نحوست دید بحکم آن اتصال
والله تعالی اعلم **فصل اد لالات سال**
خدای که سید حال باشند یا بد حال

مسفر بود و بر نظر بستانیدن و دلیل بود
در خانهای دیگر اود دلیل سال خدای در اصل
باید دیدن یا جه حظ داشته است از خانه و شرف
و مثلثه و بهر و وتد و مایلی و ایخ در اصل مولود در
خانه بوده باشند و سهم‌ها چنانکه در مدخل گفته
شدست و دیگر قو تها س اگر در اصلی نیکحال و انده
انتها هم نیکحال باشند دلیل کند بر یادت نعمت
و حشمت و تن درستی و ابخه دلیل بود و از طبع برج
بس اگر انتها بدحال بود از ان دلالت اصلی بعضی بکاهد
و اگر اصلی بد بود و تحویل نیک زیادتی اندک
اود نه بمراد و خوشی و با رنج و تعب و اگر هر دو
منحوس باشند دلیل کند بر مکروه و اگر
راجع بود یا محترق س باشد و هم چنین
نظر با سهم اصلی نگاه کن جدول احکام دانستن شرف
و وبال و هبوط و افع از فوك

بلغ

از قول هندوان زحل در طالع بخویل وانتها

دلیل بود که فرزند را مولودی بمیرد واز قبل چهارپای رنج بماند
اگر سعدی ناظر بود دشمن کمتر کند اندر بیت المال از ضمان و کفالت وغیره رنج
رنجی اید فاما روا بود که از قبل بهاریح وکسب بود در سیم از خویشان رنج
آرد وتدبیر نه بصواب بود در چهارم او را با ورطه وهلاکت وبرات
بود اگر زحل خداوند طالع بود بغروب افتد یا از جای ویران رنجی رسد
در پنجم اندوهی بروی رسد وبروی چیزی کویند که از ان خبر ندارند
ششم بیماری بود واز بزرگان خبری یابد ودشمنان را مراد دل
بینند هفتم از شرکا رنجی یابد هشتم بلایی بوی رسد واز فرزندان
اندوه مکین شود در نهم سفر یافت کند واگر سعدی نظر دارد بر خوبیها
دست یابد در دهم از چهارپای رنجی نماید ودر حبس ورنج باشد
در یازدهم دلیل شادی بود ومال دزد واز دهم از دشمنان ایمن بود
وبر فعل خویش پشیمانی خورد والله اعلم **مشتری** چون مشتری
سالخداه یافت مرتبه ومنزلت بود نزدیک وزرا واهل خیر ونزدیک
بزرگان اگر در برج تحویل بود در اشده سال او را دشمنی وخصمی روی نماید



بیخ

ازجهة زنان اگر نحوس نظر دارد وی را رنجی رسد و بیماری و نحس بود اگر
عمل بوفرماید اورا در دوم مال زیادت شود از قبل امهات یا از جهت
زنان اگر نحس نظر دارد رنجی رسد از قبل تجارت سیم شادی رسد
از سفر و خویشان و با خلق نیکویی کند در چهارم سفر کند و دهقانی
برزد و عیال خویش شاد کرد در پنجم همیشه شاددل بود از فرزندان
و چیزهای خویش و زنان در ششم بلا و اندوه یابد از اشراف و اگر
زهره نظر دارد وی را از خصومت منافع بود در هفتم از تجارت
و ترویج بهره یابد و از دوست و دشمن آن بیند که خواهد در هشتم
بیماری رسد و بروی دروغ گویند و مالی یابد در نهم سفری
دور کند و از بزرگان بهره یابد در دهم اندر ابتدای سال رنج یابد
و هرچند سیر مشتری زیادت می شود حال بهتر میگردد در یازدهم
بفرزند شاد شود و با دوستان بنا کند در دوازدهم بیمار شود و سفر
کند و هیچ کار ستوده نکند اگر سعدی نظر دارد دفع افتد
مریخ چون والی سال بود چون قوس بود خداوند طالع از جهت بزرگان
وسلاح وستور بهره یابد و کارهای بزرگ بر دست وی گشاده شود

ومقصودها بر آید اگر بد حال بود بیمار شود وبالخصوص زولب زخم
آهن رنج آید یا سخنی بیهوده گویند که از آن رنجی نماید چون زحل با وی
بود مولود را بلایی رسد از وطن بگریزد و از آتش و آهن زخمی رسد
و اندر دست عیاران افتد و از آن سبب رنج رسد چون در طالع تحویل
بود رنج نماید از اعضا و از خویشان خصومت رسد و اگر زحل بوی
نظر دارد از مقابله یا مقارنه یا تربیع آن سال هم ثالث بود در بیت المال
مالی یابد و بنهد و بیماری رسد در سیم از خویشان رنج رسد
و بیمار شود و سفر کند و مالی یابد در چهارم بیماری رسد در پنجم
زخم آهن یا از جایی بیفتد و از ستور رنجی رسد و بفرزندی مبتلا شود
در ششم بنده از وی بگریزد و از آتش و آهن وی را رنجی رسد
در هفتم از امور زنان و خویشان و سفر و فروج و عبید رنجور
شود در هشتم مالش زیان یابد و از آتش و ستور نقصانی روی
نماید در نهم خصومت نماید از خویشان اما نظر مشتری دفع افتد
دهم از چهارپای بیفتد یا چیزی بر وی افتد و از امور دوستان
رنجور شود یازدهم خیر یابد از دوستان و توانگر شود دوازدهم در

خصومت ورنج افتد واکر بمقارنه زحل باشد از درد نجات نیابد
افتاب اندر طالع تحویل مولود با مر نفس خویش شادمان شود در بیت
المال سفر کند ورنجی وبیماری رسد از ستور رنجکی رسد درسیوم
از اهن جراحتی رسد واز اشراف نیکویی رسد درچهارم بروی
جیزی کویند کروی را از ان ملامت بود درپنجم از بلا وشقا برهد
درششم عقل مولود برود وبا فساق نشست وخاست کند
درهفتم از لصوص وخصوم زیانی ورنجی رسد وزیانی مالی بود
اکر مشتری نظر ندارد ضرری برسد درخانه هشتم عقل مولود را
ضرری رسد وخللی ومال وشادی یابد درنهم افتی رسد وزخمی
واز خویشان رنجی رسد وسفر کند واز ان شادی یابد واز عز بالای
یابد درعاشر اکر با عطارد بود دلیل بود که دل وی از حال بکردد
واز اشراف وعملی ویرا جیزی رسد درخانه یازدهم سفر کند و
وانتفاع یابد واز قبل فرزند شادی باشد دردوازدهم توفیق
خیر یابد وعیبی بود واکر زحل ومریخ بوی نظر دارد بیمار شود
زهره در طالع تحویل کار مولود باصلاح اید ومیان خویشان

ودوستان دوستی زیادت شود اکر نحس در نظر دارد از جهة زنان
رنجی رسد اکر در بیت المال بود مالی یابد از جهت زنان وخصومتی
روی نماید واز دوستان شادی بیند اکر نحس نظر دارد بخلاف این
بود درسیم میانه خویشان دوستی پیوندد اکر نحسی نظر دارد رنج
رسد درپنجم از فرزند شاد شود وخوش طبع بود ومال وهدیها
درششم بیمار شود ومیان او وزنان خصومت باشد در
هفتم تب وبیماری او را برنجاند اکر نحسی نظر دارد از زنان رنجور
شود واکر سعدی نظر دارد شادی بیند درهشتم زنش بمیرد
واز وی میراث یابد با خصومت درنهم مالی یابد از جهت سفر
واز خویشان رنجور شود دردهم نحسی بوی نظر دارد تا با وی بود
مولود بیمار شود وروا بود که بمیرد دریازدهم خصومتی بوی رسد
از جهت اشراف وامیدها بر آید دردوازدهم بلا واندوه بود
واکر مشتری نظر دارد سفری بمنفعت کند والله اعلم عطارد
در ثالث وتاسع طالع تحویل دلیل بود که خداوند طالع سفری کند
دران فضل وعلم بود واز ان شادی بیند وخوابهای موافق بیند اکر

منحوس باشد برخلاف این بود اگر در پنجم و یازدهم بود ازوی بسیار چیز بر
حاصل اید و در تجارت سود کند و بفرزند شاددل شود اگر منحوس بود
برخلاف این بود و با دشمنان خصومت کند اگر در دوم و هشتم
بود حال نیکو بود و بازرگانی کند در مال اگر در ششم و دوازدهم بود
بر تجارت حریص بود و بر جمع مال مرزوق بود از جهت ناکسان
اگر منحوس بود بیماری بود وبرا از قبل انچه عطارد بدان منحوس بود
والله اعلم **خداوند طالع راجع شود در اصل تحویل** کار رهابسته کردد
و اگر بیمار شود بر عاند از دارو خوردن حذر باید کردن هبوط سیمان
بود در بیت المال کار مالی فروبسته شود و زیانها افتد بالت و میان
او و خویشان خصومت افتد و سفر نزدیک بس موافق نبود هرچه
خود حبیب نالت بود **در چهارم** زبان نگاه باید داشت با سخنی کم
بروی وبال بود نگوید **پنجم** زیان مالی باشد و در یکی کر بود خلاص
نیابد **ششم** سفری کند و بیماری و از تزویج نقصان بیند و جامه
نو نباید برید و نباید پوشید **هفتم** زنان و خصومت بود
و با ازواج دل مشغولی آرد از معاملات **هشتم** از سلطان غمی

ددعی

و رنجی رسد اگر بیمار بود بیم هلاک کردد **نهم** از سفر رنج کشد و از
دین و علم **دهم** کار رهابسته کردد **یازدهم** مرادها بوشاید
و امیدها وفا نشود و چیزی ضایع کند **دوازدهم** دشمنان او را تخلیط
کند و سفر نیک بود **فصل** اگر تحویل با برج اشتهابکان
راس اصل رسد با درجه تحویل چون منحوس باشد دلیل خواری بود
و بدی حال زنان و نقصان در خانه و ضیاع و دوستان **قمر**
در تحویل با صاحب مرض بود و اگر طالع در رابع اول سال اگر در چهارم
بود در اخر سال و اگر در سابع بود در ربع سیم و اگر در وسط السما بود
در میانه سال بیماری بود بنگر با قمر ندبیر یکی میدهد اتصال وی حکم
اول سال بود نامی بدین قیاس کند و اگر قمر خالی السیر بود صاحب
خانه قمر را اعتبار کند اتصال و حکم اتصال قمر دارد **فصل**
طالع ماه چون استخراج کرده باشی قمر را در طالع ماه مقدم کن و از
موضع قمر هر روز درجه بیشتر میبران چون بسعد اصل یا تحویل
رسد دلیل خیر بود چون بنحسی رسد دلیل شری بود و سهم السعاده
کرد در طالع ماه باشد در هر دو روز و نیم یک برج هر روزی دوازده

درجه می راند چون بسعد رسد دلیل سعادت بود چون بنحسی رسد دلیل
رنجی بود هر آن وقت که قمر در وقت تحویل سال با مریخ بود و مریخ در
تحویل هم اینجا بود که در اصل ولادت بوده باشد چون از مولود روان
شود دران سال **اگر آفتاب** بخداوند طالع اصل با سال خداوند با خداوند
تحویل پیوندد در وقت تحویل از تربیع او لکار خداوند طالع بزیان آید
وتباه شود اگر در تثلیث دور پیوندد کارهای وی استقامت رسد
چون طالع تحویل اشها یا برجی رسد که در اصل امکان نحسی بود سال
منحوس بود چون بمکان سعدی رسد قوی حال بود سال مسعود بود.

احکام گردش ستارگان دوازده برج زحل در طالع دلیل بود
در اندیشها و کارها کردن و بر آمدن مرادها بگرانی و کارها با تاخیر
افکندن و ترس و بیم در دل و گمان بد بردن بهر کسی و از درویشی
و ضعیفی رای و تدبیر **زحل** در ثانی دلیل بود بر فرو بستن کارها
و سود و زیان و شغلها دشوار بر آمدن و از یاران نومیدی بدیدار
آمدن و چیزی از آن وی بدست کسی افتد و باز نیابد بدیران بماند نشد
و هر چند که بجای کسی نیکو تر کند جفا یابد و مال نگاه باید داشتن

تا

تا بسلامت بود **زحل** در ثالث دلیل بر تحویل تدبیر و سفر
نباید کردن ولیکن دلش اندر وای باشد بسبب رفتن ازاری باشدش
با کسهای خویش با برادر و اندران زمین و ضیاع نقصان افتد
و از دهقانان نواخت واجب کند و باخر کارش نیکو گردد **فی
الرابع** دلیل کند بر ویران شدن بناها قدیم و ضایع ماندن ضیاع
و ترسیدن از درویشی و انکار کردن با هر کسی و گمان مرگ افتادن
در دلش و فراموش کاری و کارهای امروز با فردا افکندن و کارها را
خوار داشتن و بزیان خرسند شدن و با پیران جفا کردن و از خانهٔ
خویش سیر شدن و از جای بلند بیم باشد افتادن و بدرش را مرگ
افتد **الخامس** دلیل کند بر خم پیش آمدن از قبل فرزند و اگر مادرش
باشد ضعیف گردد و بیم مرگ باشد و از قبل هوای دل رنجی بود و ضایع
شود و از پیران نیکویی بیند و قهرمانی و کارهای وی مستقیم تر شود
فی السادس دلیل کند بیماری رسدش سخت چون مالیخولیا و اندیشهٔ
دو و یغی چون زحل باحتراق نزدیک باشد از دردم خرید کان رنج پیش
آیدش و از مرگ کسهای چون برادر بیم بود که و اگر فرزند دارد بیم بود که

اسب لکد زند ویرا واکر بنده خرد ترش روی ایدش وبی فرمان بود
کاری کند بجای وی ماداو بود هندش وهیچ خیر نیابد نشان ظفر
بود ویرا بر دشمنان خویش **فی السابع** دلیل کند بران که خصومتها
انگیزد میان خداوند طالع با کسهای خویش واکر زن کند بد باشدش
وبدخوی باشد واکر انبازی بود که اهل وبزرک منش کردد واکر سفری
کند نیک نیابد وبا سلطان بیامیزد وکارش نیک شود از وی **فی**
الثامن دلیل کند بر انکه خداوند طالع را اهل الله وهکین بود وعیش
نا خوش واندیشه ناک کردد ودلیل کند که میراث یابد وبا کسی خصومت
کرده آیدش واکر سفر کند نیک بر ایدش با یاران خیانت کند کسی چیزی
ازان وی طمع کند واکر انبازی کند ویا کسی را مالی دهد مالش هلاک
شود وسفر مخاطره باشدش هلاک شدن مال ورنجاسی افتادن بیم بود
وبا آخر سال کارش بهتر شود **فی التاسع** دلیل کند که سفر دراز کند ودیر
بماند وسختی بیند واکر کسی ازوی غایب شود از مرک او خبر شنود ولکن
باشد که بسعادت وسلامت بود واکر بدین وقت نامهٔ بجای با پیکی
یا رسولی آنکس را در راه آفت واندکار مذهب مسلمانی محالش شنود باید

ازنی

اذپی راهان خدا باید کردن ویرا **فی العاشر** دلیل کند که همه کار وکسب
ومعاش بسته کردد وازتوانکر بیری جفا بیش اید واو ازدهقانی
وهمسازی خلاف بیند ودستتنک شود وان سلطان بیش سد وبیم
افتادن بودش ازجای بلند وازز خم چوب بیم بودش **فی الحادی**
عشر دلیل کند که میان او وپرستاران ناخوشی افتد وآزار کیرند
وحاجت افتدش بدوستان واکر عاشق بود ازهوای دل غم خورد
وبا سلطانیان کار افتدش واندوهکین شود وبرادران با وی
دشمنی کنند ولکن نتوانند با وی هیچ چیز کردن واز پیران ودهقانان
نواخت یابد **فی الثانی عشر** دلیل کند که حال دشمنان ضعیف بود واستور
بباید خرید که کم شود وبیم بیماری باشد چون قولنج باد ریا ستخوان
ورسیده کوید واکر بکسی امیدی دارد بر آیدش وبیم باشد زنانش را
واکر زن ندارد ابلذان را **فصل** مشتری در طالع چون
مستولی باشد بدرجهٔ سهم السعاده دلیل کند وبزرک داشتن مردمان
وبر آمدن مرادها بر اسانی وفراخ دستی ونیکو خوی وبامردمان پیوستگی
افتادن وباعلما حاجت روای افتادن وآمیختن با اهل خیر چون غازیان

و محاضیان و پرهیزکار و نصیحت کردن بر صلاح خلق و نزدیک گشتن بر
کارهای طاعت **فی الثانی** دلیل کند بر زیادت مال و مالش فراز اید
باسانی و بکار دخیر کرایند شود و منفعتی رسدش از رنج برده دیگر
کس مانند میراثی و از یاران امانت یابد و امانتها در کردن وی
کنند و زنهارها نزدیک وی بنهند و هر کس بدو رغبت کنند
و حالش نیکو کردد **فی الثالث** دلیل کند بر انکه خوبی و خیر بدید آید
از خویشان و برادران و خویشان و نزدیکان و تدبیر سفر اردینک بود
اکر افتد و از طلب کردن علمی یا صنعتی سخت نیک اید و از بزرکان خوبی
اید و از جهت سود و زیان نیکویی بیند و از اهل علم یا از کسی اهل صلاح
نواخت یابد کاری کند بنهانی اشکارا شود و کاری بسته بود بکشاید
فی الرابع دلیل قوت کند اندر همه کارها و بکار دین حریص کردد و از
کارهای این جهانی بسیار اندیشه کند با مردمان اهل علم پرهیز کند و با
داوری پیش نیاید مال طلب کرده آیدش یا ودیعه یا میراثی یابد یا کنجی
یابد و از جهت ضیاع اکر دارد بسیار نیکویی بیند خانه ابادان کند سود
و زیان بدست آورد بد و تمکند بدین وقت بسود و زیان بخیل تر کردد

فی الخامس دلیل کند بر نیکویی حال کدخدایی و زیادت مرتبت و فزونی
مال و نعمت و آنچه بدین ماند و شادی بیند از فرزند یا کسی که سار وی
باشند بزرکی یابد و بمراد دل خویش برسد پرهیزکار کردد اندر علم
بدان روی که او در رضای باشد بکار سود و زیان او ساخته شود و یا
میراث یابد از پدر یا از قوم خویش **فی السادس** دلیل کند بر انکه بیمار شود
لیکن سلیم کندرد و بیماری بلغمانی باشد و علت و بیماری از وبا سانی
نکردد و اکر بنده خرد نیک آیدش یا بنده ازاد کند لیس اکر بنده بنود دستور
خرد نیک بود در بنجیران بیم بود و از علما نومیدی بیند و اکر جایی
بنا کند موافق نیاید تا داند **فی السابع** دلیل کند که حال وی بد بود
و نیک کردد و از سبب انبازی و انبازان و زنان و بزرگان او را
نیکو دارند و نیکویی کویند بکار طاعت حریص کردد و انبازان با وی
راستی کنند و اندر کاری تدبیر کند باز پشیمان شود و در صلح افتد
و با زخصومت کند و بقاضی افتد و از درکاه سلاطین پرهیز باید
کردن بهر شهری که فصل کند سخت سازکار باشد با دشمنان داوری رنج
افتدش **فی الثامن** دلیل کند بر انکه خدای عزوجل وی را روزی دهد

یا میرانی یا زنی برنی کند توانکر و مبارك باشد و بری چنانکه توانکری در
خاندان ایشان بماند واکر هنبازی کند نیك باشد و با کسی خصومت
نباید کردن واکر سفر کند بان شهر کر سود نیك بود و بضاعت فرستادن
نیك بود و بازرکانی نیك بود و مالش بیفزاید **فی التاسع** دلیل کند بس
اندیشه سفر کردن و بکار طاعت کراینده کردد و باشد که حج کند و بعلم
شریعت حریص بود اندرین سال صحبت افتدش با دانشمندان و با اهل
صلاح واکر سفر کند بدان شهر که رود کارش نیك بود و از کناهی توبه
کند و جاه و نعمت یابد و زنی را طلاق دهد **فی العاشر** دلیل کند
بر بزرکی یافتن و اب روی و سخن روای و نیك نامی و امیختن با مردمان
بزرکوار و علویان و اهل خیر و بسیاری بازارکانی و سود یافتن بدین
سال و خوش عیشی و ایمنی باشدش از سلطان و حریص کردد بر علم
شنیدن و حکمت اموختن و از توانکران نعمت یابد و از سبب توانکر
کاروی نیك شود و امر معروف فرماید و از کناهی توبه کند **فی
الحادی عشر** خدای عز و جل درها از حکمت بروی بکشاید و نعمت
بسیار اورا ایدو بینکبخت کردد و شادیها رسدش از مردمان پارسا

واهل علم و ادب رویش زیادت کردد و با غازیان و اهل صلاح صحبت کند
و هر حاجتی که بخواهد بمراد او بر آید و از غایبی چیزی یابد که شاد کردد
و از خویشان و بدان نیکویی بیند **فی الثانی عشر** دلیل کند بر انکه اندوهکین
باشد و تنك دلی آیدش و کارها بر دلش کران کردد و بیم بود که خصومت
کند با دانشمندان یا با شریفان و مال نکه داشتن از وی چیزی که بر شود
یا هلاك کردد و کسی بروی دروغی کوید اکر سفر کند نیك نیاید و بیم
ان سفر باید کردن **فصل** در احکام مریخ در طالع دلیل
کند بر انکه حذر کند از سلطانیان و اهل سلاح و تنکدلی و صفرا بر کرد
آیدش با هر کسی و شتاب زدکی اندر کارها و کینه کرفتن با هر کسی
و پند کس نا پذیرفتن و ازار کردن با مردمان حیز و کارهای ناشایست
کردن و ترسیدن از سلطان و قوت خون و با اهل فساد و شر آمیختن
دوم دلیل کند بر ضایع کردن مال و از اهل فساد و ربا بید بودن
و شغل استوار ضعیف کردد و هر چند مال نکه دارد از مال وی
چیزی کم شود و از اهل سلاح حذر باید کردن تا سلامت یابد
و از سبب یاران تاوان باید دادن و زینهاری بدست او ضایع شود

والا هیچ کس درین وقت زینهار نباید داشتن **در سیوم** دلیل کند بر آنکه دل وی را
بر انگیزد و سفر آرزو کند و دلیل کند بر آنکه کارها ساخته ویران کند و ازار
افتدش با خویشان و برادران و از خویشان آزرده گردد و اگر سفر کند
از راه بیم باشد ولکن گزند بدو نرسد و کسهای وی را بیماری رسد از صفرا
و دلیل کند که در وقت افتد میان او و همبازان **در چهارم** دلیل کند
بر آشوب خان و مان و آشفتگی از در خاندان خویش و بیم بود که خد.
کدای ساخته ویران کند و برانداخته شود از ازار افتادن میان
خویشان و آن کسی که اهل سلاح باشد یا اهل صناعة که کارش با آتش بود
بسیار رنج بیند و از جراحت بیم بودش بر سینه و ناف و شکم و بیم قولنج
بودش از گرمی و خشکی و هرچه بنهار بنهد پنهان کند و اوفتد و رسد
و هر کاری که پنهان کند آشکارا شود و بود که کسی وی را عزل کند **در پنجم**
دلیل کند که فرزندش اگر بود بیفرمان گردد و مخالف شود پدر خویش را
و بود که بیمار گردد و میان وی و دوستی جدایی افتد و فرزندش ازو
دور شود و بجای کسی وفا کند جفا بیند و مال پدرش دشمنان هلاک
کنند و بدین وقت با مردمان جنگ بسیار افتد و بیم باشد سوختن

بلغ

۲۸۶

جانکاهی از آن وی **در ششم** دلیل کند بر بیماری آبله و سرخجه و آبجه بدن
ماند و زیان چهارپای بود یا بنده یا چاکری از آن وی بگریزد و مفاجا
چیزی ایدش و نخچیران بیم بودش و از رسولان و موکلان و ادکان پرهیز کند
و از لشکریان حذر کند و از خوردنیها گرم و خشک پرهیز و خون بردارد
در هفتم دلیل کند بر آنکه میان وی و همبازان و زنان و خصمان داوری
بدید آید با هیچ کس درستی نباید کرد خداوند این طالع خیانت کننده گردد
و دروغگوی و سوگند خواره و اگرش زن بود از خانه بیرون شود و باشد
بود که تهمتی کنندش و اگر سفر کند نیک نیاید و از جنگ بپرهیزد و از سلطان
پرهیز کند **در هشتم** دلیل کند که خداوند این طالع را عیبی افتد و عاقبت
او نا سزاوار بود **در نهم** اندر سفر و اگر سفر کند از دزدان بیم رسدش
بیشتر اندر سفر و اندر راهش روزگار بسیار شود و خویشتن نگاه دارد
یا اندر تنش نقصان بیوفتد و بسفر اندر حریص گردد با موختن علم
و تدبیرها با مکر و حذر و از وکیل کونیکویی نبیند **در دهم** دلیل کند
بر آنکه کار ساخته ویران کند و خصومت پیش آیدش با سرکاران
و دست وی ضعیفتر بود و بیم باشدش که جراحت رسدش بر تن و بود که

بلغ

بیمار شود از صفرا و مریخ درین برج چون صاعقهٔ باشد و اگر سفر کند
از دزدانش بیم بود بیم بتن و بیم بخواسته و با خصم کند و اگر بنسیه چیزی
فروشد بهایش دیر بد و رسد و اگر مادرش زنده بود میان ایشان دشمنی
و بیم بیماری بودش **دریازدهم** دلیل کرد دوستان بی سببی از وی برکردند
و هم از وی گله کنند و عیبها بر و نهند و کار دادش فراموش کنند
و کسی بر ابکاری طعنه زنند و اگر عاشق بود بر کسی ترسی بوی رسد
دلیل بود که کسی از کسهای معشوق بر وجفا کند و یا او جنگ و بیم بود
که چیزی از وی بدزدند **در دوازدهم** بیم بود که دوستان از وی گله
کنند و بیماریش بدید آید از صفرا و از خون سوخته و اگر ستور خرد از سباع
بیم بود و دشمنان وی همه هلاک شوند و بحق خویش مشغول شوند و بجراحت
یا بدست سلطان افتد و کسها وی را ما درو ید رزبان افتد و از جهات
نالان کردد **فصل فی احکام الشمس در طالع**
چون آفتاب اندر طالع بود برزنده شدن کارها و برکسس کارها و سیاست
کردن و تنگدلی نمودن بر هر کس و برتری جستن و ازدم داشتن هر کسی را
و برتری یافتن و بر آمدن حوایج و مرادها و پیوستن با سلطانیان و آمیختن

طالع

با بزرگان

با بزرگان و مهتران و از خویش پنهان باید داشتن از دوستان و هیچ سفر
نباید کردن دلیل **دوم** دلیل کند بر نیکویی و قوت از مهتران و سلطانیان
و از خداوندان سیاست منفعت یابد و هم بر ایشان هزینه کند و از جهت
مال دل مشغول کردد و از بهر سود و زیان کر و از آن کمالش بیرون بناحق
است از چیزی هزینه کند که بی فایده بود و کسی رشوت دهد که فایده
نکند و طمعی کند که بر نیاید و کسی بر وی تهمت کند و از یاران غم خورد
در سیم دلیل کند بر آن که پیوستگی افتد با سلطانیان و اهل سلاح و حاجت
طلب کند از ایشان روا شود و گستاخی کند و نزدیکی با مهتران و دلش
بسبب ایشان قوی کردد دلیل کند بر سفرها بر نیکویی حال و با بزرگان
نیک بود و هر کاری که کند نیک آید از خویشان نیکویی بیند **در رابع**
دلیل کند بر خصومت افتادن با سلطانیان و بزرگان و خشم گرفتن
کسهاش بر خاندانش و از سلطانیان کزند رسدش و کاری پوشیده
آشکارا شود و از آتش اندک مایهٔ نهیب رسدش و گرانی اندام و
درد ما لا افتد مادران و پدران و بیماری از خشکی و از سلطانیان رنج
دیدن و تهمت کنندش بعشق و مخالفت کند با خویشان **در خامس**

دلیل کند بر آنکه از سلطانیان ایمنی بودش و اگر حاجتی بر سلطانیان دارد روا
کند و اگر فرزندی بود گردن کش بود و اگر بهوای دل کاری کند نیک
نیایدش و جای رنج بود ضایع شود و از سلطانیان کسی بر وی خشم گیرد
ما در قهرمانی کند و نیکویی یابد بعاقبت **در ششم** دلیل کند بر
گردن کشی و بزرگ منشی و از لشکریان اندوه رسد و لکن سلیم باشد
و ستور و بنده از سلطانیان نگاه باید داشتن و از کم شدن و از موکلا
نادکان حذر کند و از کهتر بخیزان حذر کند **در هفتم** دلیل کند که زنی
وی بزرگ همت بود و گردن کشی کند و اگر بهر اداو برود از خانه گسسته
گردد و با انبازش گفت و گوی باشد چنان خواهد که او بر اداور و دوان
سلطانیان یاوری یابد و اگر سفر کند سازوار باشد و بزرگیش دارند
و از مهتران بیفزاید و حاجتش بر آید و از خصومت پرهیز کند که خصم
قوی تر گردد درین وقت **در هشتم** دلیل کند بر آنکه تنگدل شود
و بدگمان گردد و متحیر بود و بیم بودش از سلطانیان برین وقت و بیم
بود که بر چشمش عیبی بود اگر سفر کند واجب که درد چشم افتد و یرا و اگر
از آفتاب بهره ندارد بیم بود سم نابجای بود و از سلطانان چیزی رود

درا

وی را با تهمتی کنندش و اگر با کسی خصومتی کند خصم قوی تر گردد بسبب
وقت با سلطانیان نباید آمیخت **در نهم** دلیل برین وقت بسفر اندر
قوتی یابد و از مردمان که دعوی پارسایی کنند و دانشمندی کنند
و از طلوبان پرهیز باید کردن درین وقت هر کجا که قصد سفر کند نیکوی
کند و اگر کسی از وی غایب بود نامهٔ یابد یا خبر شنود نیکو در سفر علمهای
باریک آموخته آیدش **در دهم** دلیل کند بر نیکویی حال او و با سلطانیان
با اول بیج قوی بود و عملش قوی گردد و اگر عمل طلب کند بیابد و نیکوی
بیند از حال خرید و فروخت بازرگانی کند و بی درم چیزی خریده آیدش
و فروخته شود و چیزی بعیوب خریده آیدش یا دزدیده کسی بسلطان افتد
و از بیماری بیم بودش از غلبهٔ خون و دلتنگی باشدش و غره شدن بکاری
و کاری کند محال که آشکارا شود **یازدهم** دلیل کند که نیکوی رسدش
از سلطان و دوستان آید و حاجت افتد و دشمنان او را بد بود و نصیب
رسدشان از سلطانیان و وی را با کسی خصومتی پدید آید از جهة وام یا از
جهة زنان و هنبازان و کاری کند پنهان آشکارا شود و بر کسی عاشق
شود و نیک نیاید **دوازدهم** دلیل کند که خداوند طالع را ترسی و بیم

رسد و بیم زندان بود و لکن سلیم بود و با کسی عداوت کند و قوت نیابد و
خون و بیم بود از ابله و کود نبل و اگر خدمت سلطان کند بر خویشتن
ستم کند و اگر بنده خرد بگریزد یا دزد بیه گیرند و از سلطان حذر باید
کردن و از لکد اسب بیم بود و از جایی افتادن بامر الله الباقی عز و جل

فصل در بودن زهره در طالع دلیل

کند بر گشادگی کارها گر مرده بود و شادی بیرون آمدن از غم و در
رسد نیکو بیند و اندیشهٔ محال از دل او بیرون شود و کار وی بشادی
و نیکویی رسد و با کسی صحبت کند و خوش منش گردد و علت بلغم بر وی
غالب گردد و مهمانی کرده آید یا با کنیزکان صحبت کند و سفر کرده
آیدش نیک بود **در ثانی** دلیل کند که درین وقت کاری گشاده گردد
و زیادت مال بیندش و هر کاری که کند بنیکویی باز گردد و هر تدبیری
که کند موافق باشد و روز بروز مالش زیادت شود و با مهتران صحبت
افتدش و از جایی بجایی دور رود نیک آیدش و زنان بد و رغبت
کنند و وفا یابد **در ثالث** دلیل شادی از قبل خویشان و دوستان
و برادران و از مردم خرد نیکویی بیند میان او و دوستان نیکویی پیش اید

بلغ

و هزینه کند بر ایشان و اگر تدبیر سفر کند صواب آید و سلامت و هر چه
بدان طمع کند بیابد و عاقبت کار وی همه نیکی بود **در رابع** دلیل کند
بر آنکه از زنان خلاف بیند و خیانت بینند بر وی و از بهر ایشان
غم خورد و اندک کارها که باشد اندرین وقت شادی نباشدش و اندر
کارها فرومانده باشد و بیم باشدش از کرب بیم بودش از بیرانی
خانه یا در کاری طاعت سستی کرده آیدش **در خامس** دلیل کند بر آنکه
از فرزندان شادی بیند و هر شغلی که پیش گیرد نیک آیدش و اگر بهوای دل
مشغول باشد بمراد رسد و زنان بدو رغبت کنند بکارهاء خیر کرانند
گردد و با مهمان بسیار صحبت کرده آیدش از هر گونه خوش و شاد دل گردد
و جامهٔ نیکو پوشیده آیدش و کارها بمراد او گردد **در سادس** دلیل
بود بر خوش طبعی و تن درستی و خون برگرفتن و دارو خوردن و ستور
خریدن و فروختن صواب بود و گر بنده خرد بگریزد و شادی دوست
دارد حرام را دشمن دارد **در سابع** دلیل کند بر شادی از سبب زنان
و کارش نیکو گردد و برای زنان کار کند و از ایشان منفعت یابد و بسبب
زنی کارش نیکو گردد و زنان وی گشاده خوی باشند و خوش طبع و اگر

حصه دارد او و خشنود و انباز سازوار باشد و بهر سفری که شود
نیکویی یا و د و اگر غایبی دارد باز آید و از و شادی بیند **در ثامن**
دلیل بود بر انکه مصیبتی رسدش بدین روزگار یا از جهت زنان
یا از جهة انبازان و پرهیز باید کردن از شراب خوردن و بنزدیک
اهل سر نشستن و از پس هوای دل خرامیدن زیرا که تا زهره اینجا باشد
مخاطره بود و خصومت کردن نیک نیابد و کی سفر کند بسبب عشق
مالش بشود **در تاسع** دلیل کند بر انکه بر کار شریعت حریص کردد و با موختن
و خداوندش آهسته کردد و کی سفر کند سبب عشق مالش بشود و علمی
طلب کند و زنی کند و اندر سفر نیکو خوی کردد و پارسا و با فرهنگ
شود و غایبی دارد باز بیند یا نامه و خبر یابد و خوابهای نیکو بیند
در عاشر دلیل کند که مالش زیادت شود و پرهیز کند که زهره این
خانه غوغا بود و خانه زنان کرچه سعد ست آخر منازعت زنان افتد
و زنان بروی کردن کشی کنند و ناز کنند و کی سفر کند صواب نباشد
در حادی عشر دلیل کند که شادی پیش آیدش از جهة زنان و بسبب
هوای دل میان او و دوستان دوستی پدید آید و آمیختن با مردمان

ماکرد

پاکیزه و مهمان کردن دوستان خویش را و حاجت روایی یابد
از مهتران و نیز و یابد از کسهایی که پیوسته او باشد و پدرش را
مصیبتی رسد و سفر کند و سلامت باشد **در دوازدهم** دلیل
بود بر انکه زنان بروی دشمنی کنند و حرمت ندارندش و خیانت
کنند و از بیماری بلغمانی بیم بودش و بی اندازه انکه مال دارد و سود
کند و حسد کند کسی از دشمنان او و اگر کسی از ان وی در زندان بود
خلاص یابد والله اعلم بالصواب **فصل**
در احکام عطارد در طالع شادی بیند از جهت مال و صناعات
و رسیدن قوت از معاملات و دبیران و کسهای سلطانی و خداوند
پیشها آموختن کارها و دوست کشتن اندر دل مردمان و تدبیر
و رای فرا آوردن و پند پذیرفتن و پیش آمدن خوبیها و بربارے
کردن و بمراد رسیدن و کی سفر کند نیک بود **در دوم** دلیل کند که از جهة
کودکان زیانی رسد و هزینه کند بر یاران خویش و از کسهای سلطانی
نیکویی رسدش و یاوری کنند خاصه دبیر پیشکان و کویش دارنده
حکمت باشند در سخن مردمان اهل فضل نیکویی رسدش و علم آموختن

دوست دارد **در سیوم** دلیل کند که خداوند طالع بیامیزد با دبیران
وصناعان واندر بستکان سلطان وشغلها بیاید آن زودی وبزرگان
مهربانی کنند وباجوانان سم طبع کردد وجوانان اورا حرمت دارند
وفرمان بردار باشند ودلش بعلم مایل کردد وعلم نجوم وطب آموزد
وبازرکانی کند سودمند آید باز بشیمان شود وصحبت افتدش با دبیران
چهارم دلیل کند بر باد وتاریکی وقولنج بویا درد معده وزکسهای
که پیوسته سلطان باشند خلاف بدید آید واز زنی درویش
جفا بیند وبیم زیان بود بخاصه از رفتن وزکسی مکروهی وحال
بیند وکسهایش ضعیف باشد **در پنجم** دلیل کند که بیماری بدید
آید چون خون سوخته وسودا ومالیخولیا واندیشه درویشی وکمان
بد بردازدم خریدکان وموالازادکان غم خورد ونومیدی پیش
آیدش ونصرت برادران بیم بودش واکر بنده خرد نیک بود واز
دارو خوردن پرهیز **در ششم** دلیل کند که بنده نیک آیدش وزیرک
بود واکر اورا چیزی آموزد واکر سخن خرد صواب بود **در هفتم**
دلیل کند که بازنان درامیزد ونیکویی کند باوی وانبازی بیند بود

وراستی

وراستی کند بانبازان جلسی که رود نیکو باشد ونواخت یابد وکسی
که از وغایب شود باز یابد وکسی از بندکان ودبیران اورا طلب کند
باز جفا بیند واکر خصومت کند دست اورا باشد **در هشتم**
دلیل کند که از جهت کودکان نارسیده غم خورد واز وکیلان حذر
باید کردن وزبان نکاهدارد واز خصومت حذر کند وسفر نیک
شود **در نهم** دلیل کند بر حکمت شنودن وعلم کیمیا اموختن
واز شهری بشهری رود با سلطانیان بیامیزد واز دبیران وصناعان
پرهیز کند **در دهم** دلیل کند که از بازرکانی چیزهای نیکو رسدش
واز همه کارها فاخر نیکو بیند واز دست کسی طعام نخورد **در**
یازدهم دلیل کند که صحبت افتدش با دبیران وبازرکانان وجادوی
کنند بروی واندر کاری بی راه کردد باز براه باز آید **در دوازدهم**
سخن سلطانیان نباید کفتن واز تنهائی اشکارا نباید کردن که بیم
باشد که زندان افتد از غلامان پرهیز کند واز دبیران وصناعان
پرحذر بود. **فصل در احکام قمر در طالع**
دلیل کند بر سفر وتحویل وخبر یافتن وکارهای پوشیده وپیغام ونامه

فرستادن وخون وبلغم زیادت شود دردوم مالش زیادت شود
واگر ماه زاید بود از یاران نیکوی بیند وموافقت ومرادها بر آید
وعاقبت مردم اورا بزرگ دارند درجاه ومال بیفزاید ودر سفر
وعمارات مساجد کند پسندیده وبر بعضی مال زنان امین شود
درچهارم ازجای بجای گردد وتدبیر کند باز پشیمان شود هر کاری
کرکند پای دار نبود وکسی ازوی بگله شود درپنجم شادی بیند از
فرزندان واگر فرزند ندارد از کسهاء دیگر ونامهٔ یا غایبی بیابد وجای
عاشق شود وحاجت افتد بزنی وازوی نیکوی بیند ومحتشمان اورا
نیکو دارند وحاجتها بر آید درششم لختی بیماری آورد چون سرفه
وزکام واگر بنده خرد بگریزد واگر ستور خرد نیک بود درهفتم
چون بدخوی بود وجنگ کند وبیم بود از خانه بخشم برفتن از جنگ
زنان حذر کند وشهری دیگر سفر کند لکن درنگ نتواند کرد وپشیمان
شود درهفتم خداوند طالع سبب سار کرهد وچیزها بروی پوشیده
گردد وفهش کند شود از دزدان بیم بود لکن زیانش نشود
درنهم خداوند طالع هر ساعت تدبیری دیگرگون کند ومیان نیکان

سخن

سخن گفته آیدش واگر سفر کند قرار نگیرد ومرادش دشوار بر آید واز
سلطان حذر کند تا ایمن شود دردهم کارها وشغلهای نو
بدید آید وصحبت کرده آیدش با بزرگان ودبیران وجاسوسان
وکارهای پوشیده آشکارا شود واز غایب وگم شده آگاهی یابد واز
کودکان نارسیده اندوهی پیش آیدش واز سلطانیان اندوهی پیش آید
ومکروهی وهیچ کار نهانی نباید کرد که آشکارا شود دریازدهم
با دوستان عتاب کرده آیدش واز بزرگان نیکویی بیش آیدش از مادر
غم خورد ومهمانی برد واز جاسوس وپیک وخربنده حذر کند
دردوازدهم از سفر حذر کند وتوسط بکند با رسولان ونیکان وکودکان

فصل هر وقت که اشها ما تحویل برجی بود
که دلالت برج در اصل ولادت سعدی بوده باشد دلیل سعادت
دلالت سال هر نحسی که بوده بدان دلیل نحوست بود دران تسییر اینها
از درجه برج اشها بر آید هرماهی را دو درجه وبیست وهشت
دقیقه واگر خواهد که روز بروز حکم کند چنین تواند کردن که تسییرها
باجرام وشعاعات کواکب تحویلی واصلی بیاید وامتزاج قرانات

شرکت می دهد و تدبیرها دیگر که درین باب بجای آرند اعتباری زیا[د]
ندارد بدین معنی قناعت کرده شد و تسییرات دیگر نیز ابتدا از درجهٔ
طالع تحویل سال و از موضع قمر و از موضع سهم السعاده تحویل و از موضع
انتهاکر انرا انتهاء و شهور خوانند اما در ان زیادت فایده نباشد

فصل در دلالت کواکب کرد در اصل

وانتها و تحویل مثلا چنانکه کسی را زحل در طالع بوده باشد و در طالع
در اصل ولادت در تحویل سالی از سالها در دوم اصل و چهارم انتها
و پنجم تحویل افتد **طالع اصل** اگر کوکبی در طالع اصل بوده باشد
در طالع تحویل و برج انتها و طالع اصل افتد دلیل طراوت کارها و ترقی
تمحض و صحت مزاج بود **در دوم** بر طلب مال حریص بود **در
سیوم** دلیل انتقال بود و عنایت در کار دین **در چهارم** آسایش
دوست دارد و در میان اهل خویش بود و تدبیرها سازد در بنا و ضیاع
در پنجم شادی و قوت دل یابد از فرزند **در ششم** بیماری رسد و از
بندکان رنجور شود **در هفتم** زنی کند که از جهت مشارکت و معاملت
رنج کشد **در هشتم** میراثی یابد و اگر دلیل دیگر بود بر قطع قطع افتد و از

بزرگی

بزرگی او را دیخ رسد **در نهم** سفر کند و در کار دین اندیشه برد
در دهم عمل سلطان کند **در یازدهم** دوستان را از وی خیر و منافع
رسد **در دوازدهم** با دشمنان مخالطت کند **بیت المال** اگر کوکبی
در بیت المال بوده باشد در جای دیگر از طالع اصل یا تحویل یا برج انتها
اول مال یابد از انجا اگر بد و نحس بد **در دوم** مال یابد از انجا که امید
داشته بود **در سیوم** مال یابد از سفر و خویشان **در چهارم** مال یابد
از ضیاع و عقار و پدران و کارها دیرینه **در پنجم** مال یابد از هدایا
و خرید و فروخت و بفرزند شاد شود و هدیه یابد **در ششم** مال یابد
از جهة بندکان و ستور بیمار شود **در هفتم** زنش بیمار شود و مالی
یابد از معاملت و شرکت **در هشتم** میراثی یابد و از ازواج مال یابد
در نهم مالی یابد در سفر از جهة عزا **در دهم** مالی یابد از جهت سلطان
و عمل **در یازدهم** دوستان او را مال و نعمت حاصل آید و بدان شاد
شود **در دوازدهم** دشمنان او مال یابند ولی ور اسب و استر حاصل آید
و ازین جهة مال یابد **خانهٔ سیوم** اگر کوکبی در سیوم اصل بوده باشد
در خانهٔ دیگر از خانهای اصل و تحویل و انتها افتد در طالع خویشانی کر

لزوی غایب بوده باشند باوی رسند دوم ازمیان او وخویشان
بسبب مال خصومتی رود درسیم درخویشان او زیادتی بدید اید و سفر
نزدیک کنند ودوستان زیاده شوند درسفر درچهارم خویشان
او چیزی رسد اید ملن با ازکارهاء دیرینه درپنجم خویشان اورا
فرزندان زیادت شوند وهدایا بخویشان اورسد درششم خویشان
او بیمار شوند درهفتم خویشان او زن کنند درین سال درهشتم از
جهة خویشان رنجور شود وایشانرا میراثی رسد درنهم با خویشان
سفر کنند وازیشان رانیکی رسد وعمولو بخیر وحسنه برزد دردهم
خویشان او عمل سلطان کنند تا بسلطانیان متصل شوند دریازدهم
سعادت والفت بود میان دوستان دردوازدهم دلیل عداوت بود
با خویشان وحسد ایشان خانهٔ چهارم اکر کوکبی در اصل اینجا بوده
باشد ودرخانهٔ دیکر افتد یا درین خانه از اصل واشها وتحویل درطالع
زیادتی درضیاع بدید آید دردوم مالی یابد از ضیاع وعقار در
سیوم خویشان او را ازضیاع مال یابند وازکارهای دیرینه چهارم
بضیاع وعقار ومستغلات برخورداری یابد هفتم سبب پدران

اندوهکین

بلغ

اندوهکین شود یا پدرش بمیرد درهشتم پدرش یا کسی کہ او را بجای
پدر بود سفر کند وضیاعی یابد درنهم پدرش عملی کند یا او را هفائی
وضیاع وعمل فرمایند دریازدهم دلیل سعادت پدر ودوستان بود
دردوازدهم مال یابد از ودلیل بود کہ پدر
یا کسی کہ بجای پدر بود دشمنی کند خانهٔ پنجم زیادت شود واخبار
خوش شنود وهدایا بوی رسد دردوم مال یابد از فرزند وهدایا بوی رسد
ورسل درسیوم خویشان او را فرزند زیادت شود وشاددل شود
ودرششم فرزند بیمار شود درهفتم فرزند زن کند درهشتم
از فرزند رنجور شود وبود کہ فرزندی ازان بمیرد درنهم درسفر چشم
او بفرزند روشن شود دریازدهم چشم او بفرزند شاد شود در
دوازدهم با فرزند خصومت کند خانهٔ ششم اکر کوکبی در روی بوده
باشد درطالع اصل بود بیماری ورنج بیند از دشمنان دوم از جهة
ستوران وزندانیان مال یابد سیوم خویشان او بیمار شوند
چهارم پدرش بیمار شود وبندکانش بمیرند پنجم فرزندش
بیمار شود هفتم زنش یا شریکش بیمار شود هشتم دلیل بیماری وحزن

بود در نهم در سفر بیمار شود و بعضی از بزرگان را خدمت کند در دهم
خدمت سلطان کند در یازدهم دوستان بروی حسد برند و خصومت
کنند بدین سبب در دوازدهم دشمنان بیمار شوند و دشمنی اشکارا
کنند خانهٔ هفتم چون کوکبی که در اصل بروی بوده باشد در طالع اصل
افتد با تحویل با برج اشهار زنی کند یا خصومت یا خصومت کند با کسی
در دوم مال یابد از جهة زنان و شرکا در سیم خویشان او زن گیرد
در چهارم پدر او زن کند یا او با کسی خصومت کند در پنجم فرزندان
او زن کنند یا او زنی را برادر او کمتر بخواهد در ششم زن او را بیماری
رسد در هفتم حال زنی او نیکو شود در هشتم دلیل مرگ ازواج و خصما
بود در نهم زن او سفر کند در دهم زنی بزرگوار که از اهل بیت شریف
در یازدهم زن او را فرزند زیادت شود ما شرکا او را در دوازدهم هم
خصومت بود میان او و دوستان او خانهٔ هشتم چون کوکب وقت
ولادت اینجا بوده باشد در تحویل در خانهای دیگر بود از اصل و انتها
و تحویل در طالع میراثی یابد یا بمیرد در دوم از مواریث مالی بوی رسد
در سوم بیمار شود و یا خویشی از آن وی بمیرد در چهارم یا پدرش بمیرد

یا اتصال دیرینه حظ یابد در پنجم میراثی یابد از فرزند و فرزندش بمیرد
در ششم او را بیماری صعب رسد و بنده او بمیرد در هفتم زنش
بمیرد و پیوسته هراسان باشد در هشتم دلیل اعتماد و اندیشه و
خوف بود و پشیمانی در نهم در سفر رنج کشد و میراث و مالی یابد
و در سفر از غربا و مسافران در دهم از سلاطین رنج و غم بیند در
یازدهم دلیل مرگ دوستان بود در دوازدهم دلیل مرگ دشمنان
بود و خوف ایشان خانهٔ نهم در طالع دلیل سفر بود یا باز آمدن
از سفر در دوم مالی یابد از سفر در سیوم خویشان او سفر کنند یا خصومت
در چهارم پدرش سفر کند و او را دین و اخلاص و عبادت حق جل ذکره
زیادت شود پنجم فرزندش سفر کند در ششم در سفر بیمار شود
در هفتم زنی او یا شریک او یا خصم او سفر کند در هشتم در سفر بمیرد
و او را خوفی بود از سلطان در نهم سفر کند یا عملی [illegible] مشغول
شود در دهم عمل کند در سفر در یازدهم دوستان او بسفر کنند
در دوازدهم دشمنان او سفر کنند الله اعلم خانهٔ دهم چون کوکبی
در اصل اینجا بوده باشد در تحویل در خانهٔ دیگر افتد از اصل و انتها

وتحویل طالع عمل کند از جهة سلطان در دوم مالی یابد از جهة سلطان
وعمل در سیم خویشان او عمل سلطان کنند در ششم خوفی بود از
جهة سلطان ویا بیماری را معالجت کند در هفتم مال از زنش واز آن
شریکش نیکوی بود در هشتم هراس وبلا بیند از جهة سلطان در
نهم عمل کند در سفر در دهم عمل کند از جهة سلطان در یازدهم
دوستان او اعمال سلطانی کنند در دوازدهم دلیل قوت حال دشمنان
بود ومنفعت یافتن از ستور وزینت خانهٔ یازدهم چون کوکبی
که اصل اینجا بوده باشد در اصل تحویل وانتها در طالع افتد دوستان
درین سال زیادت شوند در دوم مال یابد از دوستان واز آنجا که
بد ورسد در سیوم دوستان زیادت شوند چهارم پدر او
با دوستان مخالطت کند در پنجم روشن چشم شود از دوستان وفرزندان
شادی وعطا یابد در ششم بیمار شود اما سهل باشد زود از آن نجی
در هفتم سعادت یابد وشادی از زن وفرزند در هشتم شاد شود
جاه ومیراث در نهم سفر وکار دین شاد شود در دهم خیر وشادی
یابد از سلاطین در یازدهم منافع یابد از دوستان وامیدها وفا شود

در

بلغ

در دوازدهم دوستان او دشمن شوند وبا زیشان مخالطت کند
خانهٔ دوازدهم اصل در طالع دلیل بیماری وزندان وبیفتادن از مرتبت
بود در دوم مال یابد از دشمنان ویا از ستوران زینت در سیم
خویشان بیمار شوند ودر حبس افتند در چهارم پدر سر را با دشمنان
خصومت بود در پنجم از فرزندان رنج وبلا بیند در ششم بیمار
شود ودر حبس افتد وبندگان وخدمتکاران او بیمار شوند در
هفتم زنش بیمار شود در هشتم رنج وبلا کشد ومحبوسان وبایندانی
در نهم اورا از سفر باز دارند واگر سعدی ناظر بود بسلامت آید
در دهم از مرتبت خویش بیوفتد در یازدهم دشمنان او با دوستان
مخالطت کنند در دوازدهم اعدای او قوی حال شوند والله اعلم

فصل در انتقالات ادلا وانصراف ایشان

از دلایل اصل وتحویل وانتها چون خداوندان خانها اصل وتحویل وانتها
بصاحب بیت المال یا تحویل یا انتها بپیوندد جد وجهد بسیار کند در کسب
مال واز آن سبب عنا ورنج کشد در سیوم برادر خویش سفر کند وخویشان
حاجتمند باشند بصاحب چهارم خوشی وراحت جوید واگر صاحب رابع

نحس بود بیم هلاک بود واگر سعد بود ضیاع خود بصاحب خامس زنان
آبستن شود واز غله ومستغل منفعت یابد وبهرجه بد وسد از مستغل
بصلاب سادس بیمار شود درین سال بصاحب سابع مولود درین
سال تن ویج سازد وبران حریص بود بصاحب ثامن اندیشها بسیار کند
وخوف بصاحب ثامن اگر منحوس بود بیم تلف بود بصاحب تاسع سفر
کند ودر سفر حریص بود ودر کار دین خوض کند بصاحب عاشر رغبت
کند در صحبت سلطان وفواید یابد از ایشان بصاحب حادی عشر خیرات
یابد وطلب وجهد ورغبت کند ومصاحبت ومصادقت باشراف
بصاحب ثانی عشر کاری کند که از ان کار در بلا ورنج افتد انصراف
چون از صاحب ثانی منصرف بود فایده مالی اندک بود وطلب بیم کمتر کند
بود وخرج بیشتر انصراف از صاحب ثالث سفری دراز کند ومقصود
او فوت شود از صاحب رابع از ضیاع زیادتی منفعتی نبود از صاحب
خامس از هدایا وفرزندان بی روزی بود از صاحب سادس بیماری از سید
صاحب سابع میان او وزنان وشرکا مفاخرت مفارقت افتد از صاحب
ثامن خوف وهراس افتد ز تاسع از سفر رنج بیند ودر کار دین تقصیر

کند

کند از صاحب عاشر جاه وحرمت نقصان پذیرد از صاحب ثانی عشر
از دشمنان رنج بیند اتصال ارباب شوت با ارباب ادلات اتصال
ثانی مال یابد باسانی بصاحب ثالث از سفر شاد شود وخویشان زیادت
شوند بصاحب رابع مال در عمارت وبنا وضیاع صرف کند بصاحب
خامس فرزند ومستغلات زیادت شوند بصاحب ششم بیماری سخت
افتد خاصه که مستولی بطی السیر باد راجع در هفتم زنان بسیار عرض کنند
برای تزویج وبران حریص باشد بصاحب ثامن بلا ورنج بیند اگر فاسد
بود دلیل مرگ بود بصاحب تاسع سفری یابد وشان وی را لازم
آید وخوابها نیکو بیند درین سال بصاحب عاشر سلاطین را کارها
بدست وی برآید با بزرگان بصاحب حادی عشر از دوستان خیر یابد
بصاحب ثانی عشر از دوستان خیر یابد بصاحب ثانی عشر از ایشان اگر بدو
رسد او را رنج وبلا رسد فصل رسیدن
کواکب بمواضع اصل ومواضع دیگر کواکب مثال چنین یاد رطالع زحل در
جدی باشد بهفت درجه وزهره در حوت بهفت بهفت درجه
بدو نحس لی زهره بهفت درجه جدی باشد زحل بهفت درجه حوت و نحس

احکام عجیب باشد **زحل** بموضع خویش رسد مولود از منزلی بمنزلی
انتقال کند اگر بمکان مشتری رسد و زحل را در مکان حظی بود دلیل
صلاح کارها بود و یافتن از دهقانی و ضیاع اگر بمکان مریخ رسد
سفر کند و رای خطا و از خویشان و سفر رنج بیند اگر سعدی ناظر
بود سهل تر بود چون بمکان آفتاب رسد و آفتاب شهادتی دارد از
جهت سلطانیان رنجی بود و از جهت زنان و امراض کر از حرارت
بود و اگر شهادت نبود دلیل منازعت و خصومت بود و بعضی از
زنان و پیوستکان او بمیرند و دلیل مرگ پدر بود اگر زنده بود یا مرگ کسی
از اهل بیت وی اگر بمکان زهره رسد مولود سفر کند اگر اهل فرزند بود
او را فرزند بود و روا بود کر عاشق شود و در آن بلا بماند و چون بمکان
عطارد رسد سفر کند و انجه گوید او را زیادت دارد و اگر بمکان
قمر رسد از جهة زنان عیبی باوی کردد و بعضی **مشتری** چون بمکان
زحل رسد نیکو نیت بود و خیرات بسیار کند و بدست وی بر آید بمکان
مریخ رسد بوعد و ظفر یابد و سفر کند و از ارباب سلاح بهره یابد
اگر بمکان آفتاب رسد و مشتری در طالع حظی دارد سفر کند و بیمار

شود از حرارت و از سلطانیان خوفی روی نماید چون بمکان زهره
رسد بیمار شود و منزلت و دوستان زیادت شوند بمکان
عطارد رسد دلیل زیادتی علم و مرتبت بود بمکان قمر رسد تن درست
باشد و مال و فرزند زیادت شوند و بچیزهای خویش شاد شود
مریخ چون بمکان زحل رسد مولود دادوستان خویشان شوند و سفر
نزدیک کند و بر دشمنان ظفر یابد بمکان مشتری رسد دلیل سفر
بود و از جهة ستوران رنجور شود و اگر اهل بود فرزندی زیادت شود
دوسوس چنین گفته است که در آن وقت کر مریخ بمکان سعدین رسد
هیچ چیز نبود اگر مریخ بمکان خویش رسد در اوتاد حمری ماند از اصحاب
حروب اگر در زایل بود و بطالع ناظر دلیل سفر و زیادتی اهل بود چون
بمکان آفتاب رسد و مریخ در طالع یا در سادس حظی دارد آن سال ابله
و درویش بود و از جهة پدر رنجی رسد و از آتش احتراز باید کرد اگر در
عقرب بود بیم قتل بود و در تحویل شب آسان تر بود و چون بمکان زهره
رسد مولود را نکاح افتد و از ناکدای و یا از کثرت جماع او را رنجی رسد
اگر بمکان عطارد رسد او از خویشان و بندکان و زیردستان رنجور

شود اگر بمکان قمر رسد مولود را فرزندی بود اگر بدموضعی نیک بود حریص
بود که سفر کند و ولایت او تباه شود ابخه دارد و بر دشمنان ظفر یابد
آفتاب در تحویل سال بر موضع اصل باشد در اوایل ماهها بود
جو اضع کواکب رسد زهره بمکان زحل رسد مولود در نکاح حریص
بود اگر زهره منحوس بود زشت نامی ازین معنی حاصل اید اگر تحت الارض
باشد این کار پوشیده بود جون بمکان مشتری رسد دلیل سفری
بود که اندر زیادت دوستان کند اگر بمکان مریخ رسد دلیل کثرت
تزویج بود اگر بمکان آفتاب رسد از سلطانیان رنجی بیند و سفر کند اگر
در او قاد بود بیماری بود از حرارت اگر بمکان عطارد رسد مولود را
اندر سخن کفتن قولی تمام بود و اگر بمکان قمر رسد و قمر مسعود بود
خویشان زیادت شوند عطارد جون بمکان زحل رسد سفر کند و رنج
بیند و اگر منحوس بود از فرزندان رنجور شود و اگر بمکان مشتری رسد
کارهاء تباه شده بصلاح باز اید اگر بمکان مریخ رسد کار مولود بی
فایده بود و اگر بمکان آفتاب رسد در آن برج که آفتاب بود از آن
ربح بیند مثلا اگر در بهمن بود از سفر اگر بمکان زهره بود برود و سرود

ولهو

اگر بمکان خویش رسد از انقص
ان برج دلیل کند

ولهو و شعر و طرب مشغول شود اگر بمکان قمر رسد مولود سفر کند
و خصومت قمر بمکان زحل رسد اگر منحوس بود در خصومت افتد
اگر بمکان مشتری رسد سفر کند و اگر مسعود بود در آن سفر خیر یابد
اگر بمکان مریخ رسد دلیل خصومت و بیماری بود و از حرارت اگر
با جتماع از جهة مادر رنجی روی نماید اگر بمکان زهره رسد دلیل
سفر و شادی و زیادتی دوستان بود اگر بمکان عطارد رسد سفری
کند و سعادت یابد و منازعت با دشمنان جون بمکان خویش رسد
دلالت اصل قوی‌تر بود فصل جون
طالع سال و اصل برج اشها یک برج بود آن سال کارها مشکل بود
زیرا اگر این برج منحوس بود یا منحوس شود نحوست سه تو باشد و اگر
سال خداه و قاسم و صاحب طالع و صاحب تحویل و فردار و قابل تدبیر
قمر و خداوند خانه قمر و صاحب دور و دو یک ستاره باشد هم مشکل بود
که هر کاه که این کوکب منحوس شود خطرها بود فصل
مستولی بر اصل اشها بود در تحویل بکیرد و آن کوکب شهادت بیشتر
دارد و اعتبار بروی کن و در سال بروی حکم میکن و از احتراقات

واتصالات او بنحوس غافل مباش واز مواضع اصل از برا که مستولی بر اصل
ودلائل تحویل عطارد بود واحتراق او در برج هبوط یا وبال بود ویا
تربیع ومقابله نحسی یا کوکبی نحس که در اصل ولادت بوده باشد
اثرهای عجیب باشد اگر مثلا عطارد بتسدیس زحل پیوندد بر درجهٔ
که بدان درجه در اصل سعدی بوده باشد یا بتسدیس وتثلیث
سعدی از اصل ولادت باشد اثر این در سعادت بیشتر باشد
مثال دیگر کسی را که در طالع اصل زهره در حوت بوده است بده درجهٔ
مشتری بدین درجه رسد وافتاب در سرطان بتثلیث مشتری
وافتاب نه برین شکل وقانون نیک نگاه باید داشتن ....

فصل دهم اندر احکام سالهای عالم بر سبیل اجمال واحکام قرانات واختیارات طالع کلی وجزوی ومسائل بدین موجب که یاد کرده آید وبالله التوفیق

وان وقت رسیدن افتاب باشد باول نقطهٔ حمل سهد وکواکب
مقوم کند وطالع اجتماع یا استقبال مقدم بر سال بیجنان مقرر
ومعین کرداند واحکام بر سال کر کند بواسطهٔ این دو زایچهٔ طالع

کند

کند در احکام تحویل سالهاء عالم تصانیف بسیار کرده اند هرمس را
کتاب العرض است وکتاب اسرار بطلمیوس را کتاب حدود الزایج
از انواع سخن کوید واحکام بر سال عالم ساران کند وبزرجمهر کتابی
کرده است از ابهار نام نهاده است درین باب وحکیم اندریا کتابی
کرده است جامع درین فن وکبکه هندی کتابی کرده است از کتاب
الامطار نام نهاده واین اختصار دست از کتاب حکیم اندریا از برا که
ما اندران احکام تواب در احکام سال عالم سخن کوید وکبکه ان
فصول در تصنیف خویش اسقاط کرده است وجه هندی کتاب
کرده است نام کتاب جعفر نام نهاده وعطارد بن محمد الحاسب
از اغرجی کرده است وابن طارق کتابی کرده است واز اسرار الزایج
نام نهاده ودر انجا نکتها بسیار است وسهل یهودی کتابی کرده است
از کتاب الاحداث نام نهاده است وابو معشر کتابی کرده است
واز کتاب حدوث الریاح نام نهاده است ویعقوب واسحاق
کندی کتابی کرده است واز کتاب الامطار نام نهاده وکتابی دیگر
ساخته از احداث الجو نام نهاده وکتاب دیگر ساخته وازا قرانات

الکواکب نام نهاده و ماشاء الله بن اثری البصری کتبها بسیار ساخته است
درین باب و ابو القاسم بن عبد الله بن الحسین بن عمر المنجم الملقب بغلام
زحل کتابی جامع ساخته درین باب و آنرا کتاب الاحداث و التغابیر
نام نهاده و طرفی که در کتاب جامع اشاست آورده اند و من این جمله
کتب مطالعه کرده ام و انا بخالانق الجنه این مجموع بود بیاورده و فوق
کل ذی علم علیم و اما زیجها که بدان طوالع عالم و طالع اجتماع و استقبال
مقدم بر تحاویل استخراج می کنند بغایت بسیار ست و بعضی اختلافی دارند
اول زیج سند و هند ست دیگر زیج الجهر و دیگر زیج الارکند و زیج
القانون المعروف ماوف و زیج ممتحن که رصد کواکب کرده اند در ایام
مأمون خلیفه و در آن زیج نهاده و زیج الشاه و زیج الشهریاران
المعروف بزیج الفرس و زیج الشستی که بعداوی حند که در آنجا نهاده اند
باسانی مقوم کواکب بیرون توان آورد و گویند که ازو و از زیج سند
صحیح تر نهاده اند و در رویه اهله و کسوف هیچ باز نخوانده و زیج ارکند
کنذی دولت است کسی از درین ایام بکار نداشته است و لما زیج
قانون کتابی علم شریف از آنجا موضع مریخ مهذب کردانیده است

در تقویم مریخ بکار دارند بحسب و این تقویم مریخ از آن زیج ابن اعلم با
معاینه باز خوانند اما زیج ممتحن مامون خواست که سالها بسیار کواکب
را رصد کنند پس عمر نیافت پس از مرگ او یحیی بن ابی منصور و حبش
بن عبد الله او را اصل نهادند و هر یکی را از آن زیجی ساختند یکی زیج
یحیی بن منصور دیکر زیج حبش حاسب و در آن زیجها هم تفاوتها است
کم ایشان نهاده اند و زیج شاه بکار داشته اند و بر آن اعتماد کرده
و آنرا شاه برای آن خوانند که هو ملک الزیجات و زیج شهریاران هم
بصواب نزدیکتر است و اد و ار بادس معتمد تر ین اد و ار است و آن کدر
زیج شهریارانست زیج بتانی است و این اصل و مدار است و از انجا
هر یکی زیج ساخته اند چون حیوقی و خاطری و کوشیاری و علی نسوی
خوارزمی و حدکی و غیر ایشان و اصل زیج بتانی است فاما زیج معتبر
سنجری است که حکیم عبد الرحمن قانون بر اعتبار نهاده است و استادان
من گفتند که در زیج معتبر بغایت عطارد و زهره صحیح و ما معاینه
ان بهتر از آن باز خواندکه زیج بتانی **فصل**
اول سخن در منازل قمر که شرطین دلیل نر بود و با دمیان صبا و جنوب

وبرین کتابی ساخته
است از اتقدمه المعرفة
نام نهاده و احمد بن
الحصیب کتابی ساخته
از کتاب الالوا نام نهاده

بطین ۲ دلیل خشکی هوا و باد میان جنوب و دبور ثریا دلیل میل هوا بود
برطوبت و دلیل جنوب و دبور دلیل رطوبت هوا بود و باد میان صبا و دبور
بود ۴ دبران دلیل یبوست هوا بود و باد میان جنوب و دبور ۵
هقعه دلیل رطوبت هوا و تیرگی آن بود و دلیل دوری قوی و جنوبی
با رطوبت هنعه دلیل رطوبت بود و تاریکی هوا و باد میان شمال
و دبور ۷ ذراع دلیل رطوبت هوا بود و باد میان شمال و دبور ۸ نثره
دلیل کمی هوا بود و حرارت او و باد دبور ۹ طرف دلیل رطوبت با اعتدال
بود و باز سرد میان شمال و صبا جبهه دلیل میل هوا بود برطوبت عظیم
و باد میان جنوب و صبا مرطبه زبره دلیل میل هوا بود برطوبت
و باد جنوب و رطب صرفه دلیل بسیاری رطوبت و جنوبی عوّی
هوا دلیل میل هوا بود برطوبت و هوا از حال بحال میگردد و دلیل دبور
بود سماک هوا برطوبت مایل بود و دلیل باد جنوب مرطب بود غفر
دلیل افراط رطوبت بود و بسیاری نم و جستن جنوب قوی زبانا دلیل
خشکی هوا بود و اندکی نم و باران و بسیاری زلازل و قوت صبا
و شمال اکلیل دلیل رطوبت بود و بسیاری نم و بادهای مختلف جهه

ودلیل

و دلیل یکبا بود میان جنوب و صبا قلب دلیل بسیاری گرما بود و میل هوا
برطوبت و کمی خشکی و باد سخت میان صبا و جنوب شوله دلیل حرارت بود
و دلیل باد جنوب قوی نعایم دلیل بسیاری رطوبت و جستن جنوب قوی
عاصف بلده دلیل میل هوا بود برطوبت و دلیل باد جنوب سعد ذابح دلیل
رطوبت هوا بود و بسیاری نم و بادهای سخت جستن میان جنوب
و دبور سعد بلع دلیل اعتدال هوا بود و باد میان شمال و دبور سعد سعود
دلیل غایت ترطیب بود و نم و بادها از همه جهه میان شمال و دبور
سعد اخبیه دلیل اعتدال هوا بود و باد مخالف بود سخت میان صبا و شمال
و اگر کوکبی که دلیل رطوبت بود و مستولی بود بر طالع سال و سال خداه بود
یا مستولی بر طالع اجتماع و استقبال و جزو مقدم بر تحویل سال در منزلی
افتد که دلیل رطوبت بود در آن سال نم بسیار بود خاصه که کوکب علوی
بود و مکث او درین مدت بود و اگر کوکبی بیش بود خاصه که در منزلی
افتد که دلیل بیش بود همچنان و اگر کوکبی نحس شمالی بود و منزلی جنوبی
ناسو اندکه بود و اگر عرض مسعق بود او مشتری کند.

فصل اگر خواهد که حوادث هر روز بداند

از افتاب یکیرد تا بزحل وازمواضع قمر بیفکند و استادم استاد خراسان
عثمان جاد و مرکار رحمه الله موضع قمر برج و درجه و دقایق بر نسخه
بنهادی و موضع زحل برج و درج و دقایق برو افزودی و موضع
افتاب برج درجه و دقایق نقصان کردی چون چنین کند در ان
برج که حساب بماند انروز اگر خانهٔ زحل بود ان روزکارها فرو بسته
بود و در وقت سرما سرما باشد و در دیگر اوقاتها باد ناخوش جهد
خاصه در دو و خصومت خیزد اگر در خانه مریخ بود باد سخت جهد و خصومت
خیزد اگر در زهره بود بوقت باران باران باشد و مردم مشغول باشند
بنشاط و لهو و طرب اگر در خانهٔ افتاب بود در وقت خویش گرما سخت
بود و نیز در وقت گرما هوا خوشتر بود و مردمان بر شغل و عمل
حریص تر جهد میان شمال و صبا و هوای خوش هوا بودان سال
و بادها معتدل جهد جای هوا انزنات بود اما فصل صیف و شتا معتدل
بود در سرما و گرما مریخ در مثلثات ناری بادی هوا گرم بود و خشک
و سموم جهد و باران اندک بود و هوا تاریک بود در این برج ارضی دلیل
اعتدال هوا بود و در سرما و گرما و باران اندک بود و باد دبور بسیار جهد

دهوا

وهوا مختلف بود و باد دبور جهد در بروج مائی دلیل توسط گرما و سرما
بود و بسیاری جستن بادها جنوبی افتاب در اول سال در حمل باشد
و حران سو اندبود و در اول فصل تابستان در مثلثه ابی در حریف در
هوا در زمستان در خاکی و زهره و عطارد در اوایل سال و فصول حکم باید
کرد چنانکه یاد خواهیم کرد افتاب در بروج ناری دلیل حرارت و یبوست
و جستن باد سموم محترق در ارضی دلیل اعتدال بود و جستن صبا در
هوای اعتدال اقتضا کند و اندک اختلاف در بروج مائی گرما حرارت
و بسیار رطوبت اقتضا کند زهره در بروج ناری دلیل اعتدال سرما و گرما
بود و جستن بادها معتدل در ارضی اعتدال هوا بود در بروج ارضی
سرما سخت بود و باد صبا جهد هوا گرم و خشک بود در هوا باد جنوب
جهد نمناک و دلیل حرارت و رطوبت بود در بروج مائی دلیل گرمی
با اعتدال بود و هوا سرد و تر در بروج ناری هوا خشک بود و باد صبا
جهد و گرمی و خشکی بر هوا غالب شود در بروج ارضی هوا نهایت
خشک بود و گرما میانه بود و بادها معتدل جهد در بروج هوای
گرما سخت بود و خشکی معتدل بود و جنوب و دبور بسیار جهد در بروج

ماهی هوا معتدل سالروسه واگر رطوبت بود با دهاء سخت سرد جهد قمر در
برج ناری هوا گرم بود و در برج ارضی هوا معتدل بود و در هوا باد
جنوب جهد و حرارت و رطوبت معتدل بود در برج ماهی باد جنوبی
جهد و حرارت بغایت بود

اما مریخ سه دیگر کوکب است

از کواکب علوی و مر ورا دلایل قوی است بر ملتها و دولتها و قران کردن
وی با زحل هر چند برابر نیست دلالت او با دلالت مشتری لیکن مستغنی
نیست دلایل قران مشتری و زحل از دلالت مریخ بشهادت خواستن
بوقت قران کردن با زحل اما نیست از دلالتها دلالتی ساده تر از قران
ایشان اندرین برج دلالت کند بر آشوب و فتنه عامی و رسیدن (سرطان که)
قهر مر ترکان را واش بیشتر بزمین عراق بود و شهرهای گرم برج سرطان
ولایتی است از یراکه سرطان با مشتری دلالت است بر عراق و حر عقرب
را باز هم بر عرب و میزان را با زحل بر روم و مر جدی را با عطارد بر هند
و مر اسد را با مریخ بر ترک همچنین هر برجی را دلالت است بر ما جنین
با دیگر کوکب بجز از صاحبان برج همچنین دلالت برج سرطان با مشتری

بر

بر عراق از یراکه مشتری مهو ست بر درجهای دلالت کننده بر عراق آن
برج بر سرطان و آن نوزده درجه اندر ست تا بیست و شش درجه از یک
این برجها اندر وی حد مشتری است شرف وی و مشتری خود کوکب
عراق است و هر گه کو و آمدن سعدها بود اندرین جایگاه یا نظر او
بوند از تثلیث یا از دهاشر یا از حادی عشر دلیل کند بر قوت اهل عراق
و قوت ملکشان و فراخی سالشان اگر نحسی اندر وی بود یا نظر از تربیع
یا مقابله دلیل کند بر شدت اهل عراق و نکبت ملکشان و هلاک کشتن
خاصه اگر انتقال قران بود و آن اندر سالها از مثلثه یا باز کشتن قران بود
بدان برج آنگاه غایت بسیاری فتنها بود خاصه چون کر دامد نشان
اندرین برج بی نظر سعد بود و پیشینیان را اختلافها است اندر اصلهای
کوهرهای پراکنده بر اندازه کیش ربانی و دولتها را و هر کس را گفتاری
دیگر ست اندرین و گروهی را حکم است بر نکبت زمانها را بر قران دو
نحس در سرطان و مثال اندرین آنست کر ان سال که پیغمبر صلوات الله علیه
و سلامه هجرت کرد هشت روز رفته بود از ماه رمضان آخر ساعت
(یعنی زحل و مریخ را) پنجم از روز و پیش از سال هجرت بسه ماه و بیست و هفت روز مر ایشان را قران

قران بود بسرطان بحمل دلالت کند بر عراق و مشتری ساقط بود از
نظر ایشان که مستولیست بر عراق دلیل کند بر فتنه و آشوب
بزمین عراق و فساد پارس و بیرون آمدن عرب و آمدن دولت
بر ایشان از جهة زهره که کوکب عربست و اندر شرف بود و بجایگاه
دین و ملت ایشان بود و صاحب خانه ماه بود و ماه اندر شرف
خویش بود مقبول بر زهره و زهره قوت کند مر دولت عرب را بطبع
خویش ملکشان و آنک اکر صاحب خانه ماه بود و مشتری را ناظر بود
بمحل قران و از نظر

اندر سرطان بتثلیث و هفت درجه

و ماه بجوزا بود بکشتند مر عثمان بن عفان را رضی الله عنه و دولت
باهل مغرب گشت و با اهل پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جهت بودن
ماه بجوزا و دادن تدبیر بعطارد و اندر دو سال نخست و یکم کرده
آمدند بسرطان فتنها بکسر زبیر اندر پیوست و عبد الملک بن مروان
و اندر دو دو سال بود و یک کرده اند بسرطان و ماه بقوس بود و فتنه
بود از پس از این به پنج سال و دولت با اهل عراق گشت از جهت بودن

ماه

ماه بقوس و دادن تدبیر بمشتری و اندرین وقت کشتن ولید
بن زید بود و خروج بو مسلم از پس کشتن وی بد و سال بود و هلاک
بنی امیه و کشتن دولت با اهل سواد یعنی بنی عباس و اندر دور شد
و پنجاه و یک کرده اند و بسرطان دلالت بر فتنها و حربها و اندر
دو رصد و هشتاد و یک کرده اند بسرطان و ماه بحوت ناظر مشتری
از پس این بیست سال فتنه بسر زننده بود و خروج خوارج و کشتن
دولت با اهل مشرق و اندر دو رد و بیست و دوازده سال کرده اند
بسرطان دلیل کرد بر قوت کار ترکان و بکرد آن اندر کردن تدبیر
دولت مر کشتن دولت از طبقت بطبقت و اندر دو رد و بیست و چهل
و دو سال کرده اند بسرطان دلیل کند بر فتنه تسمین و حربها و خون
ریختها و پدید آمدن مردی زحل اعنی که دعوی خدایی کرد و قومی
وی را متابع شدند و کارش تمام شد و درنک مدتش بد و را صغر
مریخ بود اندک پانزده سال و اندر دو بیست و هفتاد و دو سال
کرده اند بسرطان دلیل کرد بر کارهای هول و مرک ملوک و روسا
و اشراف و اندر دو رسیصد و سه کرده اند بسرطان دلیل کرد بر فتنه

واشوب وفساد وتباهی اندر ناحیت مغرب واندر دوسیصد
وسی وسه کرد آمدند بسرطان دلیل کرد بر فتنها وحربهای بسیار وبر انکه
مسلمانان برون شوند بر کبیتها اما یاد کردیم از دلالت
هر دو اندر سرطان از جهتمان پوشیده نکردد و بر مردمان دلالت
ایشان بس یاد کنیم دلالت قرانشان در برجهای دیکر با مزاج کرفتن
بعضی از کواکبان **الحمل** اکر قران نخستین اندر حمل بود دلیل کند
بر فتنه واشوب اندر زمینها مشرق وخراسان وروم وعرب
واندر امدن ملوک بیکدیکر وافتادن اتش اندر شهرها وجای
مشهور وحصبه وآبله ودرد سر وعلامتها دیدن اندر هوا باخرهای
روز باخرهای شب وکمی بارانها اکر از کواکب کسی اندر وتد بود
ان کواکب دلیل بود بر رسیدن فساد وکزند
مر رعیت را وکردن داد وعدل وباز کشتن مردمان بکارها
طاعت وراستی ونیکی **ثور** اکر قران نخستین اندر ثور بود
دلیل کند بر فتنه بزمینهای کوهستان وهمدان وماهان وماورا
النهر وهلاکها وکوسفند ورسیدن فساد بر کشتها را

وسرمها را وسفر ملوک واشراف ومر بیماری مرخاص وعام را
مرک زنان وغلبهٔ کسبن وزدن اکر این بمشهد ماه وزهره ومشتری
بود دلیل کند بر بسیاری دروغ واراجیف وزیادت ابها وهلاکت
اشراف ودولت فرومایکان وبیرون آمدن مردی از کوه پایه
بر ملوک وحسبی غلبهٔ وی ودرازی مدتش وبس باز کرده
کارش ضعیفی وپیرانی ودلیل بر چیرکی زنان بر مردان وبسیاری
خون ریزش ونقصان درختان وفساد بادها کزند کننده اکر از کواکب
یکی اندر وتد بود دلیل کند اندر رسیدن فساد وکزند مر کوهری
وی وکوهری خانهاش را از نهاد فلک بود وطبعت ورا از مردم
مکر کر از کوکب کر از ایشان اندر عاشر بود اندر حادی عشر کر انکر کن شد
لمکر بودش **جوزا** اندر قران نخستین اندر جوزا بود دلیل بود
بر فتنه افتادن بزمینها عرب وبدوندها وشهرهای شمالی وآنچه
پیوسته بود بشهرهای روم وفساد حال هوا وبزرکان وکمی سر
وپدید آمدن علامات وایات اندر هوا فزع نالت ورفتن بادهای
کزنده کننده مر درخت ونبات وحیوان را اکر این بمشهد ماه بود

وافتاب وزهره وعطارد دلیل کند بر رسیدن زیانها وپیش امدن
سفرها وحرکت بزرکان وفساد حال مسافران ورسیدن غم ونکبت
اوسان ومحاسبان وشناعت سپاه بر ملوک وفساد دهقان وکمی
ایشان وارزانی نرخها وکسادی بازارها وکمی بردهای بازرکانان
وهر کوکبی کر اندر وتدی بود شادی باشد کوهر ورا وکوهر خانهاش
را وطبقه ورا از مردمان **سرطان** اکر قران نخستین اندر سرطان بود
دلیل کند بر افتادن حربها میان اهل مدینه ودد عرب وزمین
عراق وخراسان وطلبه ترکان بر اطراف واسلام ودربندها وبسیاری
اراجیف ودروغ ونااهلی وکمی آبها وفساد حال مسافران آب
ومردمان دریا وحیوانی ابی اکر این بمشهد نیرین بود دلیل نیکی کند
بر همه افاق ورسیدن نامها ملوک را واشراف را وبزرکان زینت را
وهر کوکب کر اندر وتد ایشان بود کن ندرسد کوهر وراو کوهر
خانهاش را ازنهاد فلک سرطان وبر طبقت ورا از مردمان **اسد**
اکر قران نخستین اندر اسد بود دلیل کند بر فتنه اندر میان ترک
وعرب وخراسان وجور وستم از سلطان بر ایشان ورسیدن فرج

مردمانرا

مردمانرا ارامانهای

وقتل مرایت دیکر را اکر بمشهد عطارد با مشتری
دلیل کند بر رسیدن فساد وخرمیها ومالهای سلطانی اکر بمشهد
افتاب بود دلیل کند بر بیماریهای ملوک ورؤسا واشراف ونقص
اندر میان ایشان وقوت کرما اکر بمشهد زهره بود دلیل کند بر پیش
آمدن سفرها مر سلطان را وهر کوکبی کر اندر وتد ایشان بود کن ند
رسد کوهر را وکوهر خانهاش را از نهاد فلک است **سنبله**
اکر قران نخستین اندر سنبله بود دلیل کند بر افتادن حرب وفتنه
بر قبط ونوبه وعرب وقهستان وپارس ونیمروز وزنک وبربر
وبسیاری بیماریها هلاک کننده وخشکی هوا وکمی آبها ورسیدن
غمها از قرابت عشیرت ودیدن مصیبتها اکر بمشهد ماه بود دلیل
کند بر غم ونکبت ادبا واطبا ورؤسا وآفت میوها وکشتها وغلات
واکر بمشهد نیرین بود دلیل کند بر مکابره کردن ملوک وستدن
خواستها از مردمان وبسیاری مناظره کردن واشکارا شدن زنان

اندر فساد از زنا و فجور و هر کوکبی که اندر وتد ایشان بود کزند
رسد کوهر ورا و کوهر خانهاش و طبیعت ورا از مردمان از نهاد فلک
سنبله **میزان** اکر قران نحسین بود اندر میزان دلیل کند بر فتنه
و آشوب بزمینهای مغرب و عرب و شهرهای روم و غارت
و برده کردن و رسیدن دل مر ملوک مشرق را از ملوک مغرب
یعنی که هر ملکی که برتر بود از ملکی که فروتر بود و بناحیت و فساد حال
غازیان و بسیاری بیماریها و قحط و کرسنکی اندر مردم و دیدن علامتهای
هوا و سختی اختلاف هوا و حکی و تیرکیش اکر این بمشهد عطارد بود
یا بمشتری دلیل کند بر فساد کیش داران و اهل شرایع و خداوندان
لهو و غنا اکر بمشهد زهره بود دلیل بود بر فساد حال زنان و مردان ایشان
اکر بمشهد اکر مشهد نیرین بود دلیل کند بر ستم سلطان و دل محنت
که ایشان را رسد و بیماریهاء ایشان و هر کوکبی که از ایشان اندر وتد بود
فساد رسد کوهر ورا و کوهر خانهاش را از نهاد فلک میزان **عقرب**
اکر قران نحسین بعقرب بود دلیل کند بر حرب و فتنه بزمین عرب
و بیدریاها چون عمان و بصره و شهرهایی که پیوسته او ست

ولکس

و کشتن ایشان از جای بجای با رنج و شدت و جور و ستم از سلطان
اکر مشتری با ایشان بود با عطارد دلیل کند بر زمان مر ایشان را و کمی
سود بازرکانان و رسیدن مر ملوک پارس و مخالفی فرزندانش اکر
نیرین با ایشان بود دلیل کند بر بسیاری بادها و بارانها اکر زهره
با ایشان بود دلیل کند بر بسیاری بادها و بارانها اکر زهره با ایشان
بود دلیل کند بر کزندکان زمین مر بعضی را از ملوک و رسیدن
آفت مر زنانرا بود و کوکبی که از ایشان اندر وتد بود کزند رسد کوهر
ورا و کوهر خانهاش را از نهاد فلک عقرب **قوس** اکر قران نحسین
اندر قوس بود دلیل بود بر افتادن حربها اندر زمین ترک و قزوین
و تخارستان و شهرهای عجم و بغداد و دربند هند و تا میان غزنین
و کاشغر و ختن فتنه و غارت و برده کردن زنان از وطنها و غلبهٔ
نخچیران و کزندکان چون مار و کژدم اکر بمشهد مشتری بود یا عطارد
یا ماه دلیل کند بر بسیاری زنا و فجور اندر زنان و شکسته شدن
توبه بر و خیانت اندر امانت امینان اکر بشهادت آفتاب بود دلیل
کند بر سفرهای اشراف و کار بستن ایشان و مکر و عذر و بیماری

اندر ایشان بد بیاید و هر کوکبی که اندر وتد ایشان بود کزنده رسد
مر کوهرود را و کوهر خانهاش را از نهادفلك قوس **جدی** قران
نحسین اندر جدی بود دلالت کند بر حربها ملوك اندر زمین حبشه
و زنك و بربر و هند و یمن و فساد رسد مر کوسفندرا و کشتها
و زراعتها و آخورها اگر بشهادت افتاب و عطارد بود دلیل کند
بر قوت سرما و بیماری هلاك کننده مر ملوك را و رسیدن جراحتها
و رفتن بادها و ابرها و اختلاف هواها و برفها شودیده و کمی کیا
و قوت حال دزدان و اگر بشهادت ماه و مشتری بود دلیل کند
بر ضعیفی عامه و رسیدن غم مر علما را و اشراف را و حبس داعیان
اگر بشهادت زهره بود دلیل کند بر قوت حال سلطان و داد و عدل ایشان
و اگر کوکبی بوتد ایشان بود مر افساد رسد بیشتر **دلو** اگر قران نحسین
اندر دلو بود دلیل کند بر حرب و فتنه بادیه عرب و کوفه و سواد
طنجه و کیلان و کرکان و آب دریای طبرستان و سفر و حرکت
مر ملوك را و اشراف را و بسیاری بادهای موج انگیزانده
و خطر کشتیها از طوفان و فساد حال و مسافران آب و جستن

برقها

برقها بشهد ماه و عطارد بود دلیل کند بر کمی بارانها و رفتن
بادها سرد و ابرهای بی نفع و بیماری هلاك کننده و خون ریزشها
و دیدن علامتها بهوا اندر و قطع راهها اگر بشاهد افتاب
بود دلیل کند بر عصبت و خون ریزش میان ملوك اگر
بشهد زهره بود و مشتری دلیل کند بر خرابی سرایها و باغها
و سفرها عامه و زنان بازرگانان و در کوه بی لشکرها با صا
صاحبان و هر کوکبی که اندر وتد بود دلیل کند فساد رود از فلك
دلو **حوت** اگر قران نحسین اندر حوت بود دلیل کند بر حرب
و فتنه بر حدهای تیمن توران و ولایتهای ترکستان و زمین طبرستان
و جرجان و رومیان و اسکندریه و دریابارمن و کشتن و تنکی
طعام و وحشت از قحط و رسیدن زیانها و بیم و ترس از دشمنان
اگر بشهد افتاب بود دلیل کند بر مرك اشراف و فساد حال ایشان
اگر بشهد عطارد و افتاب بود دلیل کند بر هلاك ملوك و بیماری
ایشان و کمی نبتها و بسیاری حیوان و جنبش ملح اگر بشهد زهره
بود دلیل کند بر کزند و افت بزنان و سختی حال مسافران و عسر با

وهر کوکبی از ایشان که اندر وتد بود دلیل کند فساد مرکوهر وارا کوهر خانها
را و مرطبیعت اورا از مردمان از نهاد خلقت حوت وبنکرند اندر قران
ایشان اندر برجهاء که اندر شرف کوکبی دلیل کند بر فساد حال اقلیم آن
کوکب خاصه ان کوکب ناظر ایشان بود از برج ثابت بود دلیل کند
بر پای داری ان فساد بر میان بود اندران اقلیم اکر از برج منقلب بود
دلیل کند بر زودی بریده شدن ان فساد
واکر از برج ذو جسدین بود در حل وسط بود وهر کوکبی نور انکند
بخداوند شرف برج دلیل کند

دیکر وتد از شهرها دیکر اکر صاحب شرف ان برج ناظر ایشان شود
وکوکبی نور نقل کند بر ایشان از ابوی دلیل کند بر بیم و ترس با اهل اقلیم
وی و باز ایمنی یافتن بود ولیکن زیانکی بدیشان رسد و فتنا سد هر
روز نحس را سر از جهت محل هر دو بمثلثات اندر و تدباد و میتن بوند
هر یکی طالعها تحویل را کر بیدا شود از دلالتهاء ایشان وحالهای نوا
آن برجها که ایشان بدو اند بود جدا از مشرق و مغرب و جنوب
شمال بوقت تحویل بر اندازه قوت وضعف ایشان و رجوع و استقامتشان

ونظر

ونظرشان وسقوطشان اما هر که زحل محل بود بوقت تحویل با مثلثه حی
واندر وتد بود ومیتن بود ومستقیم بود دلیل کند بر فساد و شر با اقلیم
بابل و خراسان و ترک وبسیاری بارانها و منقطع وکمی سرما و عصیبت
ومنازعت اندر میان ملوک واجلا وجنبش لشکرها و نکبت اشراف
وعزیزی طعامها و فساد حال ستوران وکردش حالها از حالی بحالی
وسختر انکه بود که بوسط السما بود اکر مریخ اندر تربیع وی بود دلالت
کند بر منازعت رعیت بر ملوک اکر زحل راجع شود ضعیف تر بود دلالتش
اکر زحل اندر مایل و تد بود و ناظر بود طالع را دلیل کند بر فساد مالهای رعیت
وملوک وکمی دخلها وسختر انکه بود که بماه و مریخ مقبول بود انکه دلیل
کند بر سختی سرمانهای هلاک کننده وبسیاری حروب و نایافت
طعام لکن مریخ از وی ساقط بود دلیل کند بر سختی حال اشراف اکر زحل از
طالع ساقط بود و دلیل کند بر حدوث سرمای سخت هلاک کننده مر
مرچهار پایان بر رعیت اکر مریخ اندر مثلثه بود و والی سال بود ومستقیم
بود واندر وتد بود دلیل کند بر بیماریها که پیش آید خلق را از کرمی
وخشکی و تری وخشم کرفتن هر کسی وخبرهای اراجیف ومنازعت ملوک

را اکر راجع بود دلیـ
بر بدی وشر ملوک
وستم

واشراف خاصه اندر مشرق وخراسان اگر راجع بود قوی تر بود دلالتش
وغلبه کنند دزدان وفاسدان بر سلطان خاصه اگر زحل با شمس اندر
وتد او بود ومنازعة افتد میان ملوک خاصه ببابل وگرند رسد چهارپایان
را وخداوند ستم را وبخیران را وغلبه کنند بخیران درنده وسختی
کرماتان کراز آن برج برون رود واگر اندر وتد نبود ومناظرهٔ طالع بود
ومستقیم دلیل کند بر بی امانتی مردمان وخیانت یکبار دیگر وستم
وناراستی باشد شهرهای برج او را وبتربیع ومقابلش فساد کند
اگر راجع بود سخت تر بود دلالتش بمثلثه الارضیه واگر
زحل بثور بود بوقت تحویل اندر مثلثه وی واندر وتد بود ومنیر بود
ومستقیم دلیل بود بر حرب وفتنه اندر میان اشراف ورسیدن ذل
ومحنت مر ایشان از عامه وقوت دزدان ومرگ گاو وگوسفند واگر
در سنبله بود مرگ کودکان وجوانان بود وبیماریها اندر ایشان وخرابیها
الله اعلم
اگر مریخ اندر وتد بود او دلیل کند بر فساد حال نبات وضعیفی اهل

اشرار بنود

وناظر

وناظر بود طالع را ومستقیم السیر بود دلیل کند بر کمی فساد وافتهاء کشت
ونبات وصلاح حیوان برج وی اگر راجع بود یا اندر وتد مریخ بود دلیل
کند بر فساد کشتها وحال حیوان بنحو طالع بود وماه اندر هفتم بود
وانتهاء برج او کرند مر شهرهاء برج او را نبیع ومقابلش را اگر زحل اندرین
مثلثه بود ونحو طالع بود وماه از هفتم بود وانتهاء سال قران بمقارنت
یا بتربیع یا مقابله زحل بود یا مریخ نرکی بود ونکبت اشراف پس اگر مریخ اندرین
مثلثه بود ووالی سال بود ومستقیم بود واندر وتد بود دلیل کند بر فساد
حجها وآفت کشتها ومیوها ومنازعة وعصیت مردمان وآفت چهارپایان
خاصه بز وگوسفند وگاو واگر در سنبله بود بیماری اندر کودکان وحیوانات
بود ترینه ومادینه وفتنه وحرب تعزها اندر اگر والی سال نبود که ازین
بود دلالتش اگر وتد بود ومناظرهٔ صاحب سال بود وبیشتر بود دلالتش
اگر بمناظره دلیل کند بر ملک بیشتر فساد واگر مناظرشان از تربیع مقابله
بود سخت تر بود ودراز تر دلالتش خاصه اگر مقبول بود زحل را اندر حل
مستعلی بود واگر مریخ راجع بود واندر وتد بود دلیل بود بر ملک
با زحل دلیل کند بر عداوت کردن دشمنان با ملوک وبسیاری خون ریزش

۳۲۲

و فتنه و فتنه اگر مریخ اندر وتد بود و ناظر بود بطالع و مستقیم بود و زحل
ساقط بود دلیل کند بر صلاح حال ملوک از روی دشمن و جز از آن که
گزند رسد شهرها ء برج او را و تربیع و مقابلش را و فساد حیوان
اندر و بود و اگر راجع بود فساد سخت تر بود و از دزدان و هلاک ستوران
و فساد کشتها خاصه مر شهران کواکب را اگر اندر تربیع و مقابلش بوند
و مقبول سوند بر زحل که تدبیر بوی دهد که فساد کند میوها و آن چیزهارا
که گفتیم اگر بطالع ننگرد و زحل ساقط بود دلیل کند بر آن چیزها که یاد
کردیم اگر راجع بود دلیل کند بر ندی حال شهرهای برج او و تربیع
و مقابلش را و حیوان برجش را و سخت تر آنگه بود که اتصال کند بر زحل و بوی
مقبول بود از تسدیس و تثلیث و تربیع و مقابله **المثلثه الهوایه**
اگر زحل بجوزا بود بوقت تحویل با مثلثه وی و اندر وتد بود و میزبود
و مستقیم بود دلیل کند بر سختی و بسیاری بادهای شمالی و خشکی هوا
و کمی باران و سختی سرما زمستان و گرمی تابستان و بیماری بهحی اندر
مردم و بسیاری خیانت و منازعت و سخت دلی با رعیت و گرگی و عزیزی
طعام و نقصان بها و آفت کشتها اگر راجع بود دلیل کند بر منازعت

ملوک

از زمین عجم و پس چون تمامی گرفت ده روز دیگر از دورهایش خروج
اردشیر بابکان بود بر زمین عجم و باز آمدن دولت مر اهل پارس را
وقوی شدن کارهاشان و چون تمام شد ده دیگر از دورهاش بیرون
آمدن عیسی بود علیه السلام و گشتن دولت ملت بر صابی و چون
تمام شد ده روز دیگر از دورهایش بیرون آمدن مانی بود و آوردن
ثنوشاکی و چون تمام دو دور دیگر از دورهاش بیرون آمدن پیغمبر
بود صلی الله علیه و سلم و آمدن مسلمانی و دولت بر اهل عرب و آوردن
دین حق و بسیار وقت حادث بد و دور نهم اندر بوده ماند و یازدهم
اندر یکمایش یک دور انجهت قرانها و پدید شدن دورهاء بن دلت
اندرین وقت انکروی سیصد و شصت سال است و پدید شدن ادماعش
وانتهای درجه قسمت بیرجهای منقلب و مجسد و یاد کردند گروه دیگر
که اهل این علم بودند که مقدار بکیت زمانها دولت بر اندازه نهاد ستارگان
مر اهل ملتها را و اقلیمها را چنان چون زحل که ستاره هندوستانست
درنگ دولت بایشان اندر دویست و پنجاه و شش سال بود و چون مشتری
که ستاره عجمست بود درنگ دولت ایشان اندر پانصد و هشتاد و چها

سال بود و چون عطارد که ستارهٔ مغربیست در رنگ دولت ایشان اندرون
و چون ماه که ستارهٔ حبشست بود در رنگ دولت با ایشان بر اندازهٔ نهاد
سالها ما هست و همچنین که مریخ ستارهٔ ترکست بود در رنگ دولت با ایشان
اندر و چون زهره که ستارهٔ عربست در رنگ دولت بر اندازهٔ سالهای
وی بود در ایشان و همچنین هر یک را در رنگ دولت باندازهٔ نهاد ستارگان
ایشانست چنانکه یاد کردیم فاما یاد کردند خداوند طلسمات که هر فلک
را حرکاتست هشت درجه که باشد باز آید و از پس باز رود و دو جای
چون روی بنهد پیش باز آمدن ما دیگی ما هست درجه پیش باز آمدن
اندر بود و هر درجه را بهشتاد سال گذارد اگر چی پیش باز آمدن اندر
بود و یا از پس باز گشتن اندر بود و هر گهی که تمام بود از پس هشتاد درجه
ما حال استقامت ما حال رجوعت و موافق آید این سال با انتقال زحل
برج منقلب بود و دلیل بود بر بخشش ستارگان و ما مها فتح و بعد مملکت
و افتادن حدثها اندر عالم از بیماری و مرگ و زلزله و قحط و بادهای شکننده
و باشد وبا و بارانهای سیل کننده و سرماهای کشنده و باشد پس بعد های
عامی بزرگ که پس فند چون طوفانهای آب و وبا و زلزله و قحط و خرابی اقلیم

وتغیر

وتغیر ملتها از حرکت فلک بوقت تمامی کردن این هشت درجه پیش باز
آمدن یا از پس باز گشتن از دیوانگی و این بهر ششصد و چهل سال
اندر پیش آید اما شناخت این حرکت فلک که پیش اندرست یا از پس باز
گشتن و چندست حرکت از فلک درجها ما حال استقامت اندرست
یا بحال رجوعت اندرست بر اسد بر سالهای تمام بر هفتصد و هشتاد
و نیز قسمت کنند آنچه گرد آید بر ششصد و چهل سال و بنگرند بدانچه
از قسمت بیرون آید یکی بیفکنند و آغاز کنند با زگشت فلک و دیگر بیفکنند
بر پیش باز آمدنش و سه دیگر بیفکنند بباز گشتن همچنین تا شمار سپری
شود و چون بنگرند که فلک بباز گشتن اندر بود یا اندر پیش رفتن چیست
فلک نیم بدان بود که شمار اندر وی باشد و بنگرند یکسر شمار و بر هشتاد
بر بخشند هرچه بیرون آید درجه بود و آنچه بماند اندر شصت زنند
هم بر بخشند بر هشتاد هرچه بیرون آید دقیقه بود و آنچه بماند اندر
شصت زنند و بر هشتاد بخشند هرچه بیرون آید ثوانی بود نگاه دارند
آنچه بیرون آید درجه و دقیقه و ثوانی پس بنگرند بحرکت فلک بحالت استقامت
اندرست یا برجوعت اگر باستقامت بود آنچه نگاه داشته اند بر درج

ودقائق و توالی برافزایند بر خانها و ستارگان متحیره و مجری شمال و جنوب
بر جایگاه ستارگان نامه هر اگر حرکت فلک بروج حت اندر بود نقصان کند
آنچه بیرون آید از درجه و دقیقه از هشت درجه و آنچه بماند بیفزایند
بر جایگاههای ستارگان تا درست شود محل ایشان بر حقیقت باندازه آنچه
بدید آید از رصد اعنی از زیجها و اما نهای فلک بسال دویست و شصت
و پنج از سال یزدجرد پیش آمدن اندر نود و پنج درجه و ده دقیقه سی و
سپفر و دیم ... را و قانون ستارگان اندرین وقت وجد کردیم بر درستی
جایگاه هر یک را با عتبار بود هر او قاتهای دیگر را او عمل کنند چنین که
یاد کردیم و اتفاق آمده است بیشینیان را برین مقدار کیست زمانها
و دولتها و قتها و جایگاههای بزرگ را از جهة حرکت فلک چنانکه
یاد کردیم **فصل** بیان کر از یک طالع چند کس سخن
توانند گفتن و حکم کردن چنانکه اول را حکم کنی از طالع و دوم را از دهم
سیم را از هفتم چهارم را از چهارم پنجم را از یازدهم و ازین بیشتر گفته اند
لیکن چون پنج کس را حکم رانده باشی بر یک ارتفاع گرفتن حاجت افتد که
ممکن بود که خداوند حد و صورت بگردد و برج طالع همچنین و حکم کردن

جانست

جانست که اول را حکم از طالع رانی و مستولی بر درجه طالع بیرون آوری
کو بزرگ یاد کنیم و دوم و سوم یازدهم فراپیش چهارم دارد و هرمس گفته
است که بر توالی بروج سخن باید گفتن اول از طالع و دوم از دوم و برین
قیاس. **فصل** مستولی بیرون آوردن مسئله
بباید دانستن تا بر درجه طالع کدام ستاره را حظ بیشتر است و آنست که
خداوند خانه را پنج شهادت دهند و خداوند شرف را چهار و خداوند
حد را سه و خداوند مثلثه سوم هر یکی را یک شهادة و خداوند ساعت
را یکی و همچنین آن ستاره را که قمر بدو پیوندد یک شهادت و اگر اتصال
نا هو ... و بعضی شرف را فراپیش خانه دارند و خداوند مثلثه
اول را فراپیش حد واجب آنست که بنه ببیند تا منم اوجی بود
اگر از شرف و عمل باشد خداوند شرف را فراپیش دارند و لیکن بود برین
قیاس و بدانکه شهادت بسیار گفته اند از گونها و زیادت و نقصان
کرده و لکن آنچه موافق بدید بود دیم پس باید دیدن تا بر درجه طالع کدام
ستاره را حظ بیشترست و آنست که خداوند خانه را پنج شهادت دهند
و خداوند شرف را چهار و خداوند حد را سه و خداوند مثلثه سوم هر یکی

یك شهادت وخداوند ساعة را یكی همچنین ان ستاره را اگر قمر بدو بپیوندد یك
شهادت واگر اتصال با قبول افتد دو وبعضی شرف را افزایش خانه دارند
وخداوند مثلثه اول را افزایش حد واجب است که نه بینند با صمر گو
بود چی اگر از شرف وحمل باشد خداوند شرف را افزایش چهار نها و
بود و برین قیاس وبدانك که شهادت بسیار گفته اند از کو نها وزیادت
ونقصان کرده ولکن انچه موافق بر اید نمودیم پس بباید دیدن تا
بر درجهٔ طالع کدام ستاره را حظ بیشترست آن مستولی بود که سعادت
ازو کمتر دارد با شار شناختن واگر خداوند حیزها یکی انهم خانه با
شرف خویش بودن شهادت متضاعف باید کرد اینست مثال
طالع فی ذکر قبیم روز آدینه ساعة اول انه درجهٔ ثور بود زهره
خداوند حد ح زهره خداوند مثلثه اول ب قمر خداوند دوم آ زهره
خداوند صورت آ زهره خداوند روز و ساعت ب جمله شهادت
بهار زهره ی آ وقمر ق عطارد ح مستولی بدین درجه زهره را
شناسیم وقمر را اغاز وی واگر یکی ازین ستارگان در خانهٔ خویش باشد
شهادت متضاعف کنیم چنانکه عطارد که خداوند حدست در جوزا

بود

بود شش شهادت باشد او را و برین قیاس بباید دیدن تا زهره
اندر کدام خانه است از طالع دلیل ضمیر از آن خانه بود وقمر همچنین
چنانکه اگر زهره اندر نهم وقمر اندر نهم باید گفتن ضمیر از بهر فرزندی
است غایب یا بهر سفر دارد واین است که بطلمیوس فرموده است
واستادان اعتماد برین بیشتر کنند وازگونه گفته اند ومن نکتهٔ چند
باز گویم بتوفیق ایزد تبارك وتعالی نگاه کنند تا مستولی بر درجه طالع
ودرجهٔ نیر کی نوبت او را بود ودرجهٔ سهم السعادة کیست آن ستاره
که قوی تر بود ودر جایگاه او نگاه باید کرد که ضمیر از آن جنس بود وهمچنین
گفتیم که سهم سعادة وخداوند مثلثهٔ اول وخداوند سهم السعاده بباید
دیدن تا از هر سه کدام قوی ترست ودر کدام خانه دیگر نگاه باید کردن
از بهر درجهٔ طالع تا کدام برج ودرجه رسد وبباید دیدن تا کدام ستاره
بد ونظر دارد واگر نظری ودلیل از جنس وطبع ان ستاره وخانه بود
واگر هیچ نظری نباشد از جنس وطبع از ستاره خانه بود مقرر هم چون
اثنا عشریه درجه طالع باید دیدن تا کدام برج بینجامد وهمچنین
اتصال قمر بنظر ودرت نگاه باید داشتن ونقل وجمع ورد وقبول که دلیل

او سخت قوی بود هند وان اعتماد کنند بر خداوند ساعت هرچه تمامتر چنانکه
ان جایگاه کر او باشد ضمیر از ان جنس بود داند وان ستاره که ناظر بود
بدو اسار دیکر نیز هست که از اسهم ضمیر خوانند وآنست که از درج طالع
بود بر باید کرفتن باد رجه ان ستاره که ماه بدو خواهد پیوستن دربن
وقت .... وبدیدن تا حساب بکجا بنجا مدان خانه دلیل ضمیر بود
وان سهم ضمیر ان جمله اسرار است وبابی است لطیف مانند نمودار بطلیموس
بباید دانستن چی اکر درج طالع مولود بر اجتماع یا استقبال اندرست شود
دلیل رسیدن سرور وا بود وسهمی دیکر از افتاب یا طالع بر کیرد وانچه دلیل
رفته بود بدرج خویش برو افزای وازبرج دلیل بیفکن انجا کر بد ورسی
معنی صورت از ان جنس بود از پس این کفتیم کر ان ستاره را کر شهادت
بیشتر بود مستولی است پس اکر از ان بود کر دو ستاره را شهادت راست
بود بباید دیدن تا کدام ناظر است با طالع او وا مقدم باید داشت واکر
هر دو ناظر باشند بباید دیدن تا قوی تر کدام ستاره بیشتر است یکبار که
مستولی بود چنانکه خداوند خانه بود فرا پیش خداوند شرف داری وبرین
نسق همچنین نکاه باید داشتن تا اتصال قمر بکدام ستاره است کر خط اندر

حاجه

خانه قمر بیشتر دارد مراعت اورا بود وچون بدانسته باشی که منازعه از کدام
جنس است بدین باید ان خانه مستولی کیست چنانکه از بیهن مال بود برد رجه
دوم باید آوردن واورا دلیل دانستن وزین قیاس وهمچنین حال
ان کوکب که بطبع دلیل ان جنس بود چنانکه افتاب از جهه عمل ورفعت
وزهره از بهر لذت وفرزند **فصل در** [illegible]
دانستن نیکی وبدی وروا کشتن حاجت استاد محض ابو الحسن علی
نسوی درین رساله کرده است استخراج ضمیر بغایت اختصار وانچه بکار
بد بجای اوردن ضمیر اندرو نهاده پس فصلی دو ازانچه او کفته است
بعینه اندرین کتاب نبشتم وان اینست دانسته باد خواجه را که چون
خداوند طالع مسئله ودلیل بر جایکاه حاجت بدست اوری کار ایشان
بود پس چون این دو دلیل را بدست آورده باشی بباید دیدن که
این دو دلیل کنند که حاجت روا کردد مکر ان کر دلیلان محترق باشند یا
کر پس اندر افتد از بهر ضعیفی ایشان او اکر یکی ازین دو دلیل بخداوند حاجت
پیوندد یا حظ بود شان اندران جایکاه حاجت ویا پیوندد از دو بستان
کر اندر جایکاه حاجت بود یا خداوند حاجت بخداوند طالع پیوندد ویا

اندر خانه حاجت بود یا
حاجت پیوند دهد ویا

ستاره که اندر طالع بود یا ستاره ای بیند که او را اندر طالع حظی بود و حاجت
روا کردد واکر هیچ ستاره نقل نکند بود هیچ دلیل را با دیکر بار یک نگاه
باید کردن تا هیچ ستاره هست کنون زهره و را جمع کند بران کو نیز که یاد
کردیم از سعادت و نحوست و آسانی و دشواری واکر نظر هر دو دلیل تا قل
یا بجامع از دوستی بود حاجت روا کردد برضای انکه دلیلش بدوستی پیش نکرد
بی رضای آن دیکر واکر هر دو بدشمنی نکرند بی رضای هر دو روا کردد واکر
ازین که یاد کردیم هیچ نبود دلیل کند که حاجت نشوند و از تربیع یا از مقابله
وخداوند حاجت نحس بود خداوند مثلثه را از ان کار بلا و سختی رسد
چون تا نکه خواستی که ان کار نکرده بودی هر کس پس کو از ان بود که حیله
برین مشکل کردد اعتماد بر خداوند خانه یازدهم کن و از خانه یازدهم
ببین اکر خداوند خانه یازدهم اندر طالع بود مقبول و با سعدی همی
نکرد و ان سعد اندر طالع بود و با خداوند طالع اندر طالع بود و یا اندر
وتدی بود و مقبول بود دلیل کند که حاجت روا کردد واکر بخلاف این
بود دلیل بود بر تباه کشتن حاجت **فصل**
در وقت روا کشتن حاجت دانسته باد خواجه را که چون دانسته باشد

که حاجت روا شود کردد بباید دانستن که کدام وقت و با چندگاه روا کردد
پس بدان که کارها اکر تمام شود یا بروزها تمام کردد یا بماهها یا بسالها بر
قدر طبیعت و چیزهای هست که باندک مایه روزکار تمام کردد بر قدر
طبیعت و چیزهای هست که اندک روزکار تمام شود چون حدیث آبستنی
و زادن و بود که بسال تمام کردد چون درخت نشاندن و آنچه بدین ماند
پس چون خواهند که بدانند نگاه کنند بدرجات هر دو دلیل اکر هر دو
برج راست اسنادها ثابت بوند حاجت اندران روز روا کردد واکر از میانشان
درجات بود بداند که چند ست هر درجه را روزی کیرند یا ماهی
یا سالی برحسب طبیعت حاجت و وجه و مسله و بدان که برجهای ثابت
دلیل کند بر سال و ذو جسدین بر ماه و برجهای منقلب بر روز واکر هر دو
دلیل **فصل** در احکام کسوف مقدار زمان
بود تاثیر کسوف ساعات کسوف بود و مستولی از آفتاب هر ساعتی
یکسال خاصه در برج ثابت و از قمر هر ساعتی را یکماه و تاثیر کسوف
در آن شهر بیشتر بود که برج کسوف بران دلالت کند و اما از کوکب
که تدبیر کننده کسوف بود آن بود که مستولی باشد بر برج کسوف و طالع

حاشر پس اگر راست ارست بود دران ستاره که خداوند برج کسوف بود
قرابتش دارند پس هر آن کوکبی را اگران بود تدبیر کننده کسوف بود وآن
کوکب که بشهادت بدو نزدیکتر باشد هنبار او بود وان کوکب ماشه که
در درجهٔ کسوف بود یا درجه طالع کسوف بود از مشرقی که تشریقش نزدیک
بود وان کوکبی که مقیم بود از کوکب علوی پس برین نگرش که بتشیده بود
که بر کسده یکی کوکب بود و بود که دو کوکب و بود که سه ان متحیره وثابته
واما ان جنسی که جنس حادثهٔ کسوف درو تاثیر کند دلیل کند از ان بران
برجی او ربعه که کوکب مدبر کسوف بود درو باشد وبصورت ان برج
وبان صورت که درو بود از کوکب ثابته از چهل و هشت صورت پس اگر
در برجهای بود که صورت مردم باشند چون جوزا و سنبله و میزان
و دلو و نیمهٔ اول از قوس از وقت وان احداث در مردم بود و اگر در
برجهاسی بود که سمها دو شاخ دارند چون حمل و ثور وجدی انحادث
در کاو و گوسفند بود و اگر در برجهاسی بود که جانوران ابی باشند چون
سرطان و حوت ان حادثه در جانوران ابی باشند و هم برین گونه باشند
چون اندر برجهای جنبندگان زمین بود چون عقرب و یا در برجهای سباع

دشتی بود چون اسد و همچنین نگاه کنند در صورتهای کواکب ثابته
از صورتهای چهل و هشتگانه و همچنین اگر تدبیر کننده در برجهای ارضی
بود ان حادثه اندران چیزهاسی بود که از زمین بروید و اگر برجهای
هوایی بود ان حادثه در مردم و در کاو و گوسفند بود و اگر برجهای مایی
بود ان حادثه در جانوران مایی بود و چیزهای ابی و اگر در برجهاسی
ناری بود ان حادثه در زر و سیم باشد و در معادن کوهها و همچنین
اگر مدبر دران صورتها بود که دلیل کنند بر جانوران دشتی و عرضشان
در شمال دلیل بود بر زمین لرزها و خسفها و اگر دران صورت بود و عرضشان
در جنوب بود دلیل باشد بر بارانها و سیلهای عظیم و همچنین اگر مدبر
در برج اعتدال ربیعی بود ان حادثات در میوها و ثمرهای درختان
بود در گاه بیرون آمدن ایشان و رستنها و چیزها که نو فرا رسد و سوی بودم
ازان در فصل بهاران بود و اگر انقلاب صیفی باشد ان دران میوها باشد
و چیزهای که سود دارد و بکار آید در فصل تابستان اگر در اعتدال خریفی
بود ان دران میوها و ترهای بود که در خریف بکار آید و اگر در منقلب
شتوی بود دران میوها و ترهای بود که در فصل زمستان بکار آید و همچنین

اگر مدبر آن یکی دو درج برج اعتدال بود انک بدید آید اندر هیکلها و پرستش خانها بود اگر در یکی از برجها انقلاب بود انکه بدید آید دران بود که خوها و عادتها بگردد و همچنین اگر مدبر در برج ثابت بود دلیل بود که ان احداث از بناها بود و اگر در برج ذو جسدین بود دلیل کند بر انکه ان احداث در مردمان باشد و در پادشاهان و اگر در یکی ازین برجهای منقلب بود دلیل که ان احداث در عقب بدید آید و در مردمان خرد پایه و همچنین اگر مدبر در کسوف شمس مغرب بود و در کسوف قمر از احداث در کمتران جنس بود اگر بمقابله باشد اندر میانه بیجاز ان جنس باشد و اگر در کسوف شمس مشرق بود و در کسوف قمر مغرب بود ان احداث در بیشتر از ان جنس بدید آید والله اعلم واحکم ولا یعلم الغیب الا الله احکام احتراقات کواکب در بروج احتراق زحل اندر حمل بسوزد و مشتری مقارن او باشد یابد و بپیوندد دلیل کند بر تباهی سالـ و بیرون آمدن دشمن با قوت و با سهم بسیار اندر ناحیت خراسان و اصفهان و اگر مریخ مقارن او بود یابد و بپیوندد همچنین باشد و اگر زهره مقارن شود با اتصال کند دران سال مرگ زنان بسیار بود و اگر عطارد مقارن کند با

اتصال

اتصال شود دلیل کند بر نکبات افتادن علما و فقها و اهل ادب و اگر قمر مقارن شود با اتصال کند دلیل کند بر فساد اهل جبال و مرگ ستوران و حیوان کوهی و اگر خالیة السیر باشد میانه بود و هم بود که میوها نیک نباشد و فساد جوهر بود چون زر و سیم و مس و انچه بدین ماند احتراق زحل در ثور چون زحل در ثور بسوزد و مشتری مقارن او باشد یابد و اتصال کند دلیل کند بر بسیاری فساد و میوها اندر شهرها و سوادان خاصه و اگر مریخ مقارن او باشد یابد و اتصال کند دلیل کند بر بسیاری دزدان و راه زنان و فساد میوها و اگر وقت گرم بود دلیل کند بر شدت و صعوبت گرما و اگر وقت سرما بود هوا معتدل شود و اگر زهره مقارن شود با اتصال کند دلیل کند بر تبخیر گرما و سرما دران سال و اگر عطارد بود همچنین باشد و اگر قمر مقارن بود با اتصال کند دلیل کند بر بسیار عمارت و صلاح زمین و بسیاری کشتها و میوها و گیاه خالیة السیر بود دلیل کند بر مرگ چهارپایان چون گوسفند و گاو و همچنین قحط اندر جوزا چون زحل اندر جوزا بسوزد و مشتری مقارن او باشد با اتصال کند نکبت رسد مردم بزرگ را از جمله قضاة و فقها و ایمه و اهل دین

واکر مریخ مقارن شود با اتصال کند دلیل کند بر فتنه بسیار بر زمین حجاز
واکر زهره مقارن شود با اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بیماری زنان
و بندکان واکر عطارد مقارن شود با اتصال کند دلیل کند بر تباهی احوال
وزرا و دبیران و اذخر بنهان بدزدیدن و هلاک شدن مردی بزرک
از جمله دبیران وکر قمر مقارن شود با اتصال کند دلیل کند بر فساد حال
زنان حامله و اسقاط فرزندان و بسیاری بادهای سخت و فساد میوها
وکر خالی السیر بود دلیل کند بر فساد احوال اهل علم و ادب و مردمان
با ورع و دبیران و صعوبت احوال مردمان ارمینیه و اذربیجان **در**
سرطان جون زحل در سرطان بسوزد و مشتری مقارن او شود یا بدو
بیوندد دلیل کند بر تباهی احوال ملوک خراسان وکر مریخ مقارن شود یا اتصال
کند دلیل کند بر هلاک ملک الروم واکر زهره مقارن شود یا اتصال دلیل
کند بر بسیاری مرک زنان و کودکان خرد و طفل وکر عطارد مقارن شود
با اتصال کند دلیل کند بر تباهی حال ملک بابل و مصیبت بسیار افتادن
او را غم و رنج رسد وکر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر کرانی
نرخها و سختی کرما و سرما وکر خالی السیر بود دلیل کند بر فساد کرنج و نیشکر

و ماهی

و ماهی و کم بودن ابها **در اسد** وجون زحل در اسد بسوزد
و مشتری مقارن باشد یا اتصال کند دلیل کند بر سلامت جهاربایان
از خر و اسب و انجه بدین جنس مانده بود واکر مریخ مقارن باشد
یا اتصال کند دلیل کند بر مرک شتر و اشتر و خر دشتی واکر زهره مقارن باشد
یا اتصال کند دلیل کند بر بسیاری زر و سیم و جواهرهای کانی جون نقره
و مس و لعل و یاقوت واکر عطارد مقارن شود با اتصال کند دلیل کند
بر بسیاری جیزها و سلامت راهها و فراخی سیم و ارزانیان و بسیاری
بودن سیماب وکر قمر مقارن شود با اتصال کند دلیل کند بر فساد خرما
و درختان و فساد درختان بزرک و بلند وکر خالی السیر باشد دلیل
کند بر نقصان نرخها و بسیاری مرک بهایم خاصه کوسفند و ارزانی
کوشت **در سنبله** جون زحل در سنبله بسوزد و مشتری مقارن
شود با اتصال دلیل بود بر بسیاری بیماری کودکان خاصه اسهال
و بسلامت بود وکر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر فساد
حال پیران و هلاک مرد بزرک از طائفهٔ بزرکان یا از وزیران واکر زهره
مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیاری میوها و کشتها و زرعها

شود

در جوزا

صلاح اهل سهل وجبال بخاصه اهل سواد وو فور اهل نعمت ونیکی
سلطان احتراق مشتری واگر مشتری در جوزا محترق شود وزحل مقارن باشد
یا اتصال کند دلیل بود بر بیماری ملوک خراسان وبیم مرگ واگر مریخ مقارن
شود یا اتصال کند دلیل بود بر فساد حال مردمان وبسیاری دزدان وراه
زنان ودست بریدن سلطان مر اهل فساد را وظلم سلطان بر رعیت اگر
زهره مقارن شود ویا اتصال کند دلیل بود که سالی خصبی باشد با منفعت
واگر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر نیکوئی حال بازرگانان
وفرح وشادی وجهان وصلاح عامه خلق وگر قمر مقارن شود یا اتصال
کند دلیل کند بر هلاک ملکی بزرگ ودیگر نشستن با سهم تراز و وصحاه وحشمت
زیادت گر خالی السیر باشد دلیل کند بر هلاک وزیری محتشم بر دست
رعایا بسبب غوغا احتراق مشتری در سرطان واگر مشتری در سرطان بسوزد
وزحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر ظفر یافتن ملوک بر دشمن
خویش واگر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون آمدن
دشمن از ناحیت مغرب واگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر بادهای سخت کردران ماه بود واگر عطارد مقارن شود یا اتصال دلیل

وارزانی نرخها بخاصه ازانچه وزن ایکیل پیمایند بوزن بسنجند واگر عطارد
مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر نیکوئی حال بازرگانان واهل
تجارت وبسیاری نفع ایشان وبسیاری آبها وسختی گرما وسرما واگر قمر
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بر بسیاری بادها وپیوستگی بارانها ونمها
دران ماه واگر وقت گرم بود بسیاری نعرم وعرق وگر خالی السیر باشد دلیل
کند بر مرگ بسیار در دستوران وبچه افکندن ایشان وارزانی نرخها
زیادت شدن آبها در میزان چون زحل در میزان بسوزد
ومشتری مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند کان سال سالی عظیم بود
از نیکوئی ملوک وبزرگان ودهاقین ومشایخ واگر مریخ مقارن شود
یا اتصال کند دلیل کند بر تباهی احوال عجم وترک ونکبات رسیدن بیاد
ایشان را واگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل کران شدت وآفت اهل
عرب بینند واگر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر نوزل
شدن مردمان دون وسفله وبرکشیدن ملوک ایشان را واستحقاق مردمان
بر سلطان وبد گفتن ایشان وگر خالی السیر بود دلیل کند بر گرانی نرخها وپیدا
شدن دزدان وراه زنان وناایمنی وبیم عامه مردم در عقرب

یا الله

واگر

بود بر صلاح جمله کارها و نیکوئی حال ارمینیه صغری و تباهی حال خراسان
و اگر خالی السیر باشد دلیل کند بر عمارت و بسیاری آبها و صلاح غلها و سیّها
و حصبر **احتراق مشتری در اسد** و اگر مشتری در اسد بسوزد
و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر آفت ملک بابل و اگر مریخ مقارن
بود یا اتصال کند دلیل بود بر بیماریها و سختی ملک بابل و اگر زهره مقارن
شود یا اتصال کند دلیل بود بر چیزهای شادکننده و اگر قمر مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری عمر ملک بابل و لکن بسلامت بگذرد و اگر
خالی السیر باشد دلیل کند بر آفت مردمان و با بسیاری و سلامت ستوران
و تباهی حال سباع **احتراق مشتری در سنبله** و اگر مشتری اندر سنبله بسوزد
و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر گرانی نرخها و سخت بودن
حال و اگر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر گرانی نرخها و سخت
بودن حال و اگر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بیماری مردمان
خاصه کودکان را و فنا دادا و نسب بندگان بر خداوندان خویش و اگر
زهره مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر تباهی حال علما و فقها و اهل
و دین و اگر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر نیکوئی سال و خوشی

وشادی

٣٢٦

وشادی مردمان و بسیاری اهل نفع و تجارت و اگر خالی السیر باشد دلیل
بود بر مرگ بعضی از وزرا و مردی بزرگ قدر و معروف در میان بزرگان
و نیکوئی حال اهل شام و جزیره و فارس **احتراق مشتری در میزان** اگر مشتری در
میزان بسوزد و زحل مقارن شود و یا اتصال کند دلیل بود بر خروج دشمنی
از ناحیت خراسان کری قوت باشد انکر با قوت و جاه و حشمت و مکنت شود
و اگر مریخ مقارن شود و یا اتصال کند دلیل بود بر خوشی و فراخی نرخها
و اگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر فساد حال مردمان و مرگ
بزرگان و اشراف از مرد و زن و اگر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل
بود بر توسط نرخها و ارزانی چیزها اگر انبکیل بپیمایند یا بقپان برکشند
و بسنجند و اگر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بادهای بسیار و علامات
هوا و گرمی هوا و اگر خالی السیر باشد دلیل بود بر خوشی هوا و فساد رهبانیان
و نیکوئی حال اهل پارس و سجستان و کابل و هراه **احتراق مشتری در عقرب**
و اگر مشتری در عقرب بسوزد و زحل مقارن باشد یا اتصال کند دلیل
بود بر سختی سرماها و خشکی سال و اگر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر بسیاری تخلیط رعیت و غلبه ایشان و تباهی کار سلطان و ملوک و خروج

رعیت بر سلطان وکر زهره مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون امدن دشمنی ضعیف از ناحیت خراسان وکر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر تباهی حال غلها وکمتر بودن ربیع وفساد داهها واکر خالی السیر باشد دلیل کند بر توسط حال سال ونیکوی اعتدال هوا وبسیار ی اب وباران بوقت خویش

احتراق مشتری اندر برج قوس

واکر مشتری در قوس بسوزد وزحل مقارن بود یا اتصال کند دلیل کند بر باران بسیار در اول سال وخشکی هوا باخر سال وکر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیاری حرب وخصومت بزمین فارس وحال وکر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری برف وباران وخوشی سال وکر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر صلاح حال وزرا وکتاب اهل دین وادب وکر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری غلها وربیع وارزانی نقره وجواهر کانی هر انچه سپید باشد وکر خالی السیر باشد دلیل باشد بر بسیاری وبا مرات اهل دین وادب وخداوندان شرفا

احتراق مشتری در برج جدی

واکر مشتری در جدی بسوزد وزحل مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر سختی سرما وخشکی هوا وسال

واکر

واکر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر میانه بودن سال وبی سنکی بادجنوب واکر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر وبا ومرک بسیار وبیماری سرد وخشک ومرک فاجئه وکر خالی السیر بود دلیل بود بر کمتر شدن اب چشمها وبسیاری باران وسیلها ومضر وفساد غلها بخاصه کندم وجو

احتراق مشتری اندر برج دلو

واکر مشتری در دلو بسوزد وزحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بیرون امدن دشمنی ضعیف ناپایدار واکر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر ظفر یافتن ملک بر ان دشمن وبسیاری باران وعیها وکر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بادها وسختی سرما وفساد شغل ملوک وسلاطین وهلاک وزیران واختلاف سخن مردمان با ملوک وسلاطین وکر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بارانها وابرها وبی سنکی وفساد میوها بخاصه خرما واکر خالی السیر باشد دلیل بود بر ارزانی نرخها وفراخی همه چیزها وفساد حال طبرستان وجزیره

احتراق مشتری اندر برج حوت

وکر مشتری اندر حوت بسوزد وزحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل

دلیل بود بر بیرون آمدن دشمنی عظیم بزمین بابل واگر مریخ مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر وبا و مرگ بسیار مردمان را وگر زهره مقارن
شود یا اتصال کند دلیل بود بر مرگ مردمان بسیار را وکمتر شدن مردم
معروف و بیماری واگر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر میانه بودن سال و بسیاری نیکیها و سلامت عامه مردم را واگر قمر
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری تبها و بارانها و بوستکی
ان و نیکوئی حال مردم بخاصه در معیشت و تجارت واگر خالی السیر
باشد دلیل بود بر ملک ملکان خراسان یا ملکی بزرگ از میان ایشان
والله تعالی اعلم

احتراق مریخ اندر برج حمل

اگر مریخ اندر حمل بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر دنیا
[illegible] و بیمها دران وقت و هلاکت مردم بزرگ از جمله پیران وگر مشتری
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر خوشی سال و بسیاری نیکوئیها
واگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر ارزانی نرخها و بسیاری
آبها و خوشی حال و حال مردم واگر عطارد مقارن شود یا اتصال کند
دلیل کند بر بسیاری رعد و برق و صواعق و پیدا آمدن گرما اندر هوا

وظهور

وظهور وصلامت آسمانی وگر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر
بسیاری باران فاسد و فساد کشتها و غلها واگر خالی السیر باشد دلیل
بود بر تباهی حال چهارپایان و ستوران کرد و دشت و جبال باشند

احتراق مریخ اندر برج ثور

اگر مریخ اندر ثور بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر هلاکت چهارپای و ستوران گاو وگوسفند و خر و اسپ واگر مشتری
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر کمتر بودن این آفتها که یاد کردیم
اگر زهره مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری باران و نعمها
با منفعت و سلامت وگر عطارد مقارن بود و یا اتصال کند دلیل
بود بر بیماریها اگر قمر مقارن بود یا اتصال کند همچنین تاثیر کند اینجا وگر خالی السیر
باشد دلیل کند بر بسیاری وبا و بیماری از گرمی **احتراق
مریخ در برج جوزا** واگر مریخ در جوزا بسوزد و زحل مقارن شود یا
اتصال کند دلیل بود بر گرمای سخت آن وقت و بیماریهای گرم
وگر مشتری مقارن باشد یا اتصال کند بر بسیاری مرگ اندر اشراف
و بزرگان و اهل دین از علت برسام اگر زهره مقارن باشد یا اتصال کند

دلیل بود بر مرگ مردی بزرگ از دبیران و مال و برداشتن و گر عطارد
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر تباهی حال مردمان و پیدا شدن
ظلم و جور و تباهی حال مردمان و پیدا شدن ظلم و جور و تباهی
و برآمدن مردم دون و سفل و گر خالی السیر باشد دلیل کند بر بسیاری
وبا و مرگ و فنا دران وقت **احتراق مریخ اندر برج سرطان**
و گر مریخ اندر سرطان بسوزد و زحل مقارن باشد دلیل کند بر فنای
جملهٔ غلها و کمتر بودن میوها و گر مشتری مقارن شود یا اتصال کند
دلیل بود بر مرگ اشراف و یا بزرگان و اهل دین و گر زهره مقارن شود
یا اتصال کند بر بسیاری بادهای گرم و غرق شدن کشتیها و گر عطارد
مقارن بود یا اتصال کند بر جستن بادهای خوش و اعتدال دهد هوا را
و اگر قمر مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر خروج عامهٔ مردم
بر سلطان و گر خالی السیر باشد دلیل کند بر سختی گرما
احتراق مریخ اندر برج اسد و اگر مریخ
در اسد بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون
آمدن دشمنی و هلاک شدن مردی بزرگ قدر و گر مشتری مقارن

شود

شود یا اتصال کند و تأثیر کند که دلیل هم این نماید و گر زهره مقارن
شود یا اتصال کند دلیل بود بر سلامت حال مردمان و ارزانی نرخها و گر
عطارد مقارن بود یا اتصال کند دلیل بود بر تباهی حال ملک بابل و بر
مرگ دران ماه بکرد سلیم بود و گر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل
بود بر آفت بسیار کشتیها و گر خالی السیر بود دلیل بود بر وفات بزرگی
از بزرگان و حرب خوردن سلطان از جهت او و اگر در نخستین درجهٔ
اسد بسوزد دلیل کند بر خشم و غضب سلطان بر اهل دیوان
احتراق مریخ اندر برج سنبله و گر مریخ در سنبله بسوزد
و زحل مقارن بود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیاری آفت و بیم و فزع اهل
دیوان را از سلطان و اگر مشتری مقارن باشد یا اتصال دلیل بود
بر بسیاری مکروه رسیدن با اهل دیوان و سلیم گذشتن آن و اگر
زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر تباهی حال اهل دیوان و دبیر
و اهل علم و ادب و دین و اگر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بر فراخ
سال و نیکویی بسیار و گر خالی السیر باشد دلیل بود بر بیماری زنان
و کودکان **احتراق مریخ اندر برج میزان** و اگر مریخ

در میزان بسوزد و زحل مقارن شود و اتصال کند دلیل بود بر تباهی
اهل عجم واگر مشتری مقارن شود و اتصال کند دلیل بود بر ظفر
یا فتح اهل عجم و نیکویی حال مردمان وگر عطارد مقارن شود یا
اتصال کند دلیل بود بر بیرون آمدن دشمنی از ناحیت مغرب وگر قمر
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر ارزانی نرخها بخاصه انچه بکیل پیمایند
و بقپان بسنجند واگر خالی السیر باشد دلیل کند بر آفت رعیت و تباهی
حال ایشان و خوف و بیم

احتراق مریخ اندر برج عقرب

واگر مریخ اندر عقرب بسوزد و زحل
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون آمدن دشمنی از ناحیت خراسان
وگر مشتری بود همچنین باشد وگر زهره مقارن باشد یا اتصال کند
دلیل بود بر بسیاری بارانها و نمها وگر عطارد مقارن شود یا اتصال
کند دلیل بود بر بسیاری بارانها و نمها و باران هر دو بیک حسن بود وگر خالی
السیر باشد دلیل بر تباهی حال اهل عجم

احتراق مریخ اندر برج قوس

وگر مریخ اندر قوس بسوزد و زحل
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر تباهی حال علما و فقها و اهل دین از سلطان

و سختی سرما و کمتر بودن بارانها و نمها وگر مشتری مقارن یا اتصال کند
دلیل بود بر صلاح کارهای اهل دین و ائمه و قضا و بزرگان وگر زهره
مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بادها و میانه بودن
سال واگر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بارانها
وگر خالی السیر باشد دلیل کند بر فساد چهارپایان بخاصه اسب

احتراق مریخ اندر برج جدی

واگر مریخ در
جدی بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر میانه بودن
سال و نیکویی حال سپاه و لشکر واگر زهره مقارن شود یا اتصال کند
دلیل بود بر بسیاری بادهای خوش وگر قمر مقارن شود یا اتصال کند
بر بسیاری بارانها و نمها با منفعت اگر خالی السیر باشد دلیل بود بر فساد
چهارپایان خاصه اسب و هلاکت مردی عظیم از جمله سرهنگان معروف

احتراق مریخ اندر برج دلو

اگر مریخ
در دلو بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر سختی سرما
و فساد میوه‌ها واگر زهره مقارن باشد یا اتصال کند دلیل کند بر تباهی
حال زنان و زنا و فسق و فجور ایشان و بسیاری بارانها با منفعت وگر عطارد

مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر نکبت اهل دیوان و دبیران و کر قمر
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بارانها و پیوستگی آن و کر
خالی السیر باشد دلیل کند بر نیکویی سال و خوشی هوا از اعتدال آن وقت

احتراق مریخ اندر برج حوت و اکر مریخ اندر
حوت بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری آب
چشمها و جویها و کر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری
بارانها و هنا دکشتها در ان ماه و نیکویی حال زنان و خرمی ایشان
بنزدیک شوهران و کر عطارد مقارن شود و یا اتصال کند دلیل بود
بر بسیاری بارانها و بادهای سخت و کر قمر مقارن شود یا اتصال کند
دلیل کند بر همین تاثیرات عطارد و اکر خالی السیر بود دلیل کند بر بسیاری
و بادهای کرم و مرات بسیار بوده باشد

احتراق زهره اندر برج حمل اکر
زهره در حمل بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بادهای
معتدل و خوش و بسیار بوزند و اندر مردم علتها پدید آید
اکر مشتری مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر نیکویی سال و صلاح اهل

مادم

[illegible] دلایل کسانی کر در حال طفولیت حالی عجب
[illegible] ایشان حاصل آمده باشد احکام از ثوابت سعود
و نحوس کر بر حقیقت در درجه طالع و عاشر افتد اکر کواکب
[illegible] عظم اول و ثانی بود بر مزاج مشتری و عطارد اکر کواکب
بر مزاج مشتری و مریخ بود اکر کواکب بر مزاج مشتری
و زحل بود اکر کواکب بر مزاج مریخ بود تنها اکر بر مزاج
مشتری و عطارد بود اکر کواکب بر مزاج مریخ و عطارد
[illegible] اکر کواکب بر مزاج زهره و مشتری بود اکر کواکب
بر مزاج زهره و زحل [illegible] مریخ [illegible]
[illegible] احکام درجات [illegible] برج الحمل [illegible] برج الثور
برج ا[illegible] برج السرطان برج اسد برج سنبله
[illegible] برج عقرب برج قوس برج جدی
[illegible] حوت دلایل قواطع [illegible] کواکب
[illegible] سعد [illegible] درجات [illegible] الاستدلال
و فات [illegible] و تعلیم [illegible]
[illegible]

و قواطع بعضی کواکب بود فصل انجا کر تسییر از حد
نحس بحد نحس آید قاطع بود فصل در جد طالع
قاطع بود فصل اما اشتقالات بر سه وجه
اما فساد احکام سالها اما در سعدن کواکب بعضی
بکدیکر فصل وضع قواطع هر هیلاجی و اثبات
اما فصل اما سهم السعادت فصل
درجه طالع جون قاطع درجه طالع بود فصل
سعادت بزرک در طالع از ثوابت باشد کردن عظما
و دو هر باشد فصل اکر اکلیل بود فص
قلب الاسد فصل اما عین الثور و عین الرامی
و رای القول بود فصل در احکام منتهات طالع
و فنین نوبت احکام موالید سعود احکام موالید امرو ولا
احکام موالید سرهنکان احکام موالید ...اب ...
موالید وکلا احکام موالید روسا احکام موالید
عمالیت احکام ... احکام موالید ...

احکام موالید ان جهانی احکام موالید اشقیای از جهال
حکم خانه دوم موالید توانکران احکام موالید کسانی
که مال طلب کنند و نیابند دلایل کسی که مال نیابد و انکه
بنماند دلایل کسانیکه از راه ظلم و غصب مال طلب
کنند دلایل کسانیکه کنج و مال یابند دلایل کسانیکه
از موارث حظ یابند دلایل کسانیکه از ضیاع
و عقار فایده یابند دلایل کسانیکه خان و مان ایشان
خراب شود دلایل کسانیکه از بنده روزی مند
باشند دلایل نحوست عبید دلایل انکه مال از جهة
جنس مولود باید دلایل سعادت از ستوران دلایل
سعادت در تجارت دلایل موالید کسانیکه عیش ایشان
وسط بود در موالید مخوسان و بدران موالید کسانیکه
ابتدای ... ایشان بد باشد دلایل کسانیکه از نعمت
و لحوق بد باد و فاقه افتند حکم برج سیوم در شناختن
توانکران مولود اول فرزند ... عبد هست یا نه

در قلت و کثرت برادران دلیل دارندگی برادران و خواهران
در طالع تحویل شناختن شریف و وضیع آن برادران
در شناختن تفاوت و مخالفت میان برادران در سعادت
و شقاوت در شناختن اعداد برادران شناختن
انکه بعد ازین مولود مادر و پدر را دختر باشد در توالد
احکام در برج سیوم در اسلاف مادر و پدر سخن در داد
فرزندان شناختن انکه مولود زنی دیگر کند ٥
شناختن انکه فرزندان مال مادر و پدر تلف کنند ٥
دلایل علل مادر و پدر در مدت عمر مادری پدری در بودن
فرزندی مثل پدر دلیل مرگ مادر و پدر دلایل مادر
و پدر و خواهران و برادران دلیل شناختن انکه یا پدر
مولود پیش میرد یا مادر دلیل شقا مادر و پدر
دلیل بیماری فرزندان دلیل عقیمه و لیلک فرزند
در معرفت اعداد ولد در وقت فرزند در برخورداری
داری یافتن فرزندان رنج رسیدن مولود در مرگ فرزند

احوال خانه ششم سخن در بندگان یا بنده باشد یا نه
سخن در بیماری و عیوب جسد در خلل جسم دلایل
یک چشم دلایل نقطه چشم در خوشی و ناخوشی بوی دهن
دلایل عیوب و امراض پراکنده در خلل زبان و اوان
دلیل کوری در جرب دلیل جذام دلیل برص
دلایل جنون دلایل مفلوجی دلایل ضعف دل و ریح
ان دلایل امراض جگر درد و جاع طحال در درد سینه
در علت شکم در علت معده دلایل اوجاع
تذاکیر در انقطاع از جماع و عنت دلایل
خصی دلایل خنثی در مولید عاق و عقیم
در عضو علت و مرض شناختن دلایل
کسانی که اعضای ایشان بشکنند یا ببرند
در شناختن انکه زمانت در کدام جانب بود
دلایل کسانی که ایشان کوتاه یا بالا باشد دلایل
مغلک دلایل شق دلیل عالم مقعد

دلایل اوقات و شخص زمانت در

در رجوع امعه دلایل علل اسیر دلایل اصلع
دلایل آنکه قد دوا فربود دلایل منفعت
بدن دلایل اوجاع زحل بمفاصل دلایل
کوسج و اندک موی روی دلایل زمانت از جلین
حکام خانه هفت دلایل تزویج در بوالسید
کسانی از ازواج او عفایف و حرایر باشند در شنا
آنکه زنانی شوهر کند و از کدام صنف مردم بود
دلایل کسانی که زن ایشان پارسا باشد
دلایل کسانی که بازنان از طریق نامعهود
معاشرة کنند دلایل کسانی از جنس زنان
که با مردان بی زنا گستاخ باشند در شناختن ۱۶۷
آنکه تزویج مرد و زن در کدام وقت افتد در شناختن ۱۶۸
سال تزویج که در جوانی افتد یا در پیری دلایل ۱۶۸
شناختن آنکه زن از پیش میرد یا مرد دلایل ۱۶۹
شناختن آنکه میانه زن و شوهر موافقت باشد

باد

یابد در دلایل زنان و شوهران که خصومة
کنند یا صلح کنند یابد در تزویج زنان شایسته ۱۷۱
دیرتر و تاریخ پیره زنان و زنان زشت و ۱۷۲
و نازاینده دلایل در آنکه زن شوهر را
یا شوهر زن را یا پدر فرزند را یا فرزند پدر را
دوست دارد یابد دلایل میلاد کسی که با
محارم خویش مجامعت کند در موالید کسانی
که نکاح پنهان در سعادت زنان و شادی
از قبل ایشان در بدبختی مولود بزنان
در ۱۷۶ مولود و مرگ زنان دلایل خانه هشتم
دلایل کسانی که مرگ ایشان بسبب بیماری
بود در آنکه مرگ او بد بود دلایل مرگ
بجا دلایل کسانی که در آب غرق شوند دلایل ۱۷۸
کسانی که با تش بسوزند دلایل کسانی که از
بالا بیفتند دلایل کسانی که از آبله بمیرند دلایل

کسانی که ایشانرا زهر دهند دلیل کسانی
که ایشانرا اسباع خورند دلایل ۱۸۰ کسانی که
از بسیار خوردن خمر میرند دلایل انکه او را
بردار کنند و یا کردن زنند دلایل کسانی
که بدست خویش خودرا بکشند دلایل ۱۸۲ قتل
باسباب زنان دلایل ۱۸۳ کسانی که مرگ ایشان
نهانی بود دلایل کسانی که در وطن خویشتن
میرند دلایل کسانی که در غربت میرند
در اوقات مرگ حکم خانه نهم دلیل
کسی که سفر کند و باز خانه رسد دلایل کسانی
که سفر ایشانرا زیان دارد دلایل دین نیکو
دلیل اعتقاد بد دلایل کسانی که از
مذهبی بمذهبی انتقال کنند دلایل کسانی
که خواب نیکو بینند و خوابی بد شناختن
دلیل کسانی که از علم منفعت و عزة یابند

احکام خانه دهم در شناختن مدة ولایت
فصل ۱۹ صنایع و حرف آن برج عاشر
دلایل بیکانه و مسافران در خماران
و خلاّدات دلایل ۱۹۱ قرّاد دلایل ۱۹۱ کناسان
دلایل کسانی که نی فروشند و نی تراشند
دلایل تمّار و عامّه از شهد و شیرینی فروختن
دلیل نرّادان دلیل ۱۹۲ قصّابان دلیل
فصّادان دلیل جنازان و طبّاخان
دلایل صیرفیانه در آب کینه کران سفال
فروشان و فخّاران دلیل ۱۹۳ کلخن تابان
در صیّادان ۱۹۴ ماهی در مرغ فروشان
در نخّاسان ستوران نخاسی مبتدکان
دلایل در باغان و پوست فروشان دلیل
ورّاقان و صحّافان در خیّاطان و آرد فروشان
در کلسیم و صوف و پلاس و عمد فروشان

در بیع ۱۹۴ خانات در دهقانان وبرزکران
در بیع ۱۹۷ان فروشی در تـ۱۹۲ـاره فروشی
دلایل ۱۹۷ میوه فروشان دلایل ۱۹۸ پیلوران
دلایل ۱۹۸ عطاران دلیل ۱۹۶ رسن تابان
دلیل ۱۹۹ صیادان دلایل اطبا دلایل ۱۹۹ ا
بازیگران ورسن بازان دلایل اهنکران
دلایل کشتیبانان دلایل نقاطان
دلایل کاریزکنان دلایل ۳ رنکریزان دلایل
نقاشان دلایل حرازان وکفشکران دلایل
درودکران دلایل جولاهان دلایل درزی
خانه یازدهم دلایل انکه دوستان
ازکدام صنف بوند دلایل انکه دوستی ناشستم
بود وآخر دشمن بود ودشمنی که اول بود ۱ که با دوستی
شود دوستی وراستی با بزرکان دلایل ۱۹۳
دوکس که میان ایشان دوستی بود دلایل ۱۹۴ کسانی

که مولود با ایشان دوستی کند یا مولود باد شان
جکونه زند کانی کند در فساد و نیکوئی مودت
دلایل کسانی که از دوستان رنج بینند
حکم خانه دوازدهم دلایل آنکه با دوست
دشمن وبا دشمن دوست کی شود دلایل ۲۰۷
کسانی که بایکدیکر دشمن باشند در شناختن ۲۰۷
آنکه دشمنان مولود از کدام صنف باشند دلایل
کسانی که بر اعدا ظفر یابند دلایل ستور
زینت چون اسب واستر وخر فصل ۲۰۹
ششم از کتاب در احکام بودن کواکب در بیوت
وحدود واحکام احکام ۲۱۳ حدود از کفتار
حجازی در ساعات ایام از کفتار حجازی اندر
ثوابت از کفتار حجازی دلایل بودن کواکب
در خانه از کفتار فلاطن در شناختن مشتری ۲۱۸
در طالع شناختن ۲۱۹ مریخ در طالع دلیل ۲۲۰ آفتاب

اولـم

ط

وآثار

اکر در تحویل سال حکم خواهد کرد فصل اندلالت
سال خدای کر نیک حال باشند یا بد حال منفرد
و بر نظر ستارکان و دلیل بودن در خانهای دیکر
جدا ول و سر احکام دانستن شرف و وبال
و هبوط واقع از قول هندوان فصل
اکر تحویل با برج انتقاء بمکان راس اصل رسد
الخ فصل در طالع ماه چون استخراج کرده
باشی قمر را در طالع ماه مقدم کن الخ احکام
در کردش ستارکان دوازده برج فصل
مشتری در طالع چون مستولی باشد الخ فصل
در احکام مریخ فصل فی احکام الشمس در طالع
فصل در بودن زهره در طالع فصل
در احکام عطارد در طالع فصل
در احکام قمر در طالع فصل در موقف کر انته
تحویل بود الخ فصل در دلالت کواکب

دلالت ستارگان خرد و ستارگان کشتن جد با جد بد

	نیک حال	بد حال		
زحل	خیر وسعادت یابد و توفیق وعز فزون شود وعاقبت کار بصلاح آید	حال بد بود و در تن ضعیفی آرد و تدبیر بد کند	از ستاره سعد با ستاره سعد	از جد سعد با جد سعد
مشتری	برات سعادة کرا وازجنس بود دلیل کند و تن درستی دهد	فساد و بیماری ارد و باشد که تباه شود		
مریخ	از مکروه و بیماری علاج یابد واقبال روی نهد و دل تنگی رسد اگر سلامت کارش نیک کوند بماند	تباهی آید اندر کارها و بیماری صعب اید	از ستاره سعد با ستاره نحس	از جد سعد با جد نحس
شمس	هنری یا بد وقوت لیکن کراهیت بود	زیان و بیماری و درد رسد بامر الله		
زهره	چون نحس نحسد انجا بود وسعادت با اصل فکند نکبتی عظیم بود لیکن از آن دستکاری بود	هلاک ومرگ اورد وان چنین بود که اندر حدا بد با نحس بود وانجا منحوس باشد وان طبع نحسی نحس سی بیفزاید چون اینها کشت انجا رسد هلاک اورد	از ستاره نحس با ستاره سعد	از جد نحس با جد سعد
عطارد	دلیل بر هلاک ومرگ بود لیکن کرانی و بیماری باشد و مرگش بعد بود	بیماری و درد ها وعذاب اورد ومرگ بیدی و سختی بود		
قمر	سعادت بزرگ اورد وکارها ومرتبه فزون گردد	سعادت بسیار یابد لیکن چون منغص بود اندوه برد بامر الله	از ستاره نحس با ستاره نحس	از جد نحس با جد نحس

دلالتها	با جد سعد	از جد سعد	با برج سعد	با برج سعد	دلالتها
باشد که سعادة بود وان حال نیک باحال از آن بهتر انتقال کند و تن درست بود وکار بر مراد اورود وظفر یابد	با جد سعد	از جد سعد	با برج سعد	با برج سعد	سعادت و بلندی وقدر آورد وفزونی جاه
از خیرات وسعادت بانکی و بدی گراید و ترس اورد بیماری	با جد سعد	از جد نحس	با برج سعد	با برج نحس	حال بصلاح بازگردد وسعادة یابد لیکن مکروه بدان امیخته بود وسعادت فزون بود چون سعدان بیشتر اید
	با جد سعد	از جد نحس	با برج نحس	با برج نحس	از بدی ومکروه با سعادة وقوت گراید
از ضعیف بودن سوی فزونی اورد واقبال و تن درستی یابد	با جد نحس	از جد نحس	با برج نحس	با برج سعد	میانه بود در نیکی وبدی وباشد که بسوی نیکی بیشتر گراید
	با جد نحس	از جد سعد	با برج نحس	با برج نحس	میانه بود در صلاح وفساد ونیکی وبدی باشد که بسوی بدی بیشتر گراید
بلای صعب بود واز مکروهی اسقاط کند و بیماری بود چنانکه بوجه مرگ وهلاک باشد و شود	با جد نحس	از جد نحس			دلیل کند بر مکروه وبلاء رسیدن ونکبتها
	با جد نحس	از جد نحس	با برج نحس	با برج نحس	نکبتی عظیم رسد وبیم مرگ بود
					از هر گونه بدی ودشواری وهلاک اورد بامر الله

گشتن ستارگان و چون هر دوازده خانه زحل

در طالع
با مهتران مخالطت کند و جاهش فزون شود لیکن بدبلا باشد و اندیشه بسیار خورد و از جایگاهی کند و در جهان پای زیانی رسد و در اول سال نه نیک بود و از فرزند تنگ دل شود و دوست دشمن کرد و چون یک سال و سه ماه بگردد در جایگاهی اصل و نیک شود بامر الله

دوم
برادران او مکروه رسد و تجارت کند و از چند سبب دل تنگی بود و تنگ شود و از جهت او ام خورنده غم باشد و باشد که چیزی در زیر خاک پنهان کند و از ناسدانی غم خورد و مال هزینه کند بی فایده و از برادران دوری جوید و چون زحل را اینجا بگردد از تجارت فایده اندکی یابد

سیم
دوستان و برادران با او دشمنی نمایند لیکن او ظفر یابد و لیکن از جای انتقال کند و علتی رسد در مغز و از خویشان غم برد و یا دروغ گوید و سه ماه اول بر بود و از مال خویش نفقه بسیار کند و بر سر قومی مهتر شوند و دانش آموزد بامر الله الجلیل

چهارم
از چیزهای نابوده حرد هد و کار بسندیده کند و دوستان را نیکویی گوید و دردی رسد از جایگاهی پنهانی و اندوه بود و اگر زحل صاحب خانهٔ چهارم بود پای را درد رسد از میان او و برادران عذابی بود والله تعالی اعلم واحکم

پنجم
مکروه بود و غلبه کند و بناها و بوستانها کند و مال وجاه و دخل فزون شود و از جهة فرزندان دل تنگی بود و چون در برج اصلی بود تا سیزده ماه دل تنگی برد و از فرزندان و نام نیکو بر گیرد والله اعلم بالصواب

ششم
پشیمانی بسیار برد و حسرت بسیار خورد و چیزی از مالش زیان آید و رنج بسیار رسد و غمگین شد از جهة بندگان و بیماری و از مهتران اندک سود یابد و ان هم بیماری بردن ان وقت شود و چون در طالع اصل بود تنگ دستی و سیم بگیرد و در ین وقت از ناسدانی و سفر غم برد والله تعالی اعلم ۵

زحل

هفتم
تخلیط بسیار کند و درد و غم برد و در روش بود و دوست و دشمن با او بد باشد و فرزند در امکروهی رسد یا بیمار شود و از جهة زنان سخن بد شنود کالا و بسند یده دارند و اگر زن کند نه نیک بود و بهتر آن بود که برج غریب و ماده باشد والله اعلم

هشتم
منازعت بسیار کند و دشمنی بمیرد و در میان خویشان او خصومت افتد و کاری بد کند و باشد که سفر کند اگر سعدی بر و نظر دارد بدبها بکاهد و چون از ین جا بشود خرمی و نفع یابد از تجارت و دوستان و برادران و از بضاعت والله تعالی اعلم واحکم

نهم
در حال دین و سرهای نجوم و فلسفه جهد کند و خواب های آشفته بیند و میان او و زنان خصومت افتد و سفر کند و او را یاران گویند که بدان علمی ندارد و حیلت بکار دارند و چیزهای از مالش بزیان آید و اگر سعدی بدو نظر دارد بر خویشان مهتری دارد والله اعلم

دهم
بنا و هفار بسیار طلب کند و صید دوست دارد و با مهتران مخالطت کند و منازعت برود و بر تنش زخم رسد از آهن یا از جای بیفتد لیکن بسلامت باشد و انتقال افتد اگر سعدی بد و نظر دارد نام نیکو بر گیرد و اندوه خورد تا مدة هفت ماه والله اعلم

یازدهم
بر دشمن پیروز شود و طهور خرمی دوست دارد و زمین آب و ضیاع و عمارت کند و توانگر شود و چون با سعدی بود حال بزرگ شود و لیکن دل تنگی برد و اندوه خورد والله اعلم

دوازدهم
بر دشمن ظفر یابد و زیانی رسد در مال و بندگان و بر بدی رغبت کند و دروغ گوید و کارش تمام نشود و سفرش نه نیک بود و در کار پسندیده نباشد و گاه گاه پشیمانی رسد و باز نان مخالطت کند و فایده اندک پسند والله اعلم واحکم ۵

مشتری

طالع فرزندکانی او دیر ماند و خوش خوی و کرامی بود و با مهتران مخالطت کند و مال و قدرش فزون کردد و او را بستدیده دارند و اکر زن کند فرزند آید و از خویشان نیکویی بیند و با زنان مصاحبت کند و بکسی غریب بپوندد و دوست بسیار کردد

دوم از جایکاهی که او مید ندارد فایده یابد و از تجارت و بنده شاد شود و با مهتران مخالطت کند و بر مال قومی امین شود و سخاوت نکند و بجمع کردن مال مشغول شود و اکر منحوس بود بخلاف این باشد والله اعلم

سوم دین و حکمت و فلسفه طلب کند و نام نیکو برکیرد و کارها نیک کند و بر برادران مهتری راند و با مردم نیکویی بسیار کند و اکر برج ماه بود خویشتن را بستدد و خوابها درست بیند والوف و محتمل باشد بنزدیک همه والله اعلم

چهارم چیزی رسد از جای پنهانی و کاو و کوسفند فزون شود و کاربناها و مزرعها نیک بود و زن ابستن کردد و از تجارت سود یابد و کاری نیک کند و بیشتر شغلهای آن بیند که را او بود و مهتران با او دوستی کنند والله تعالی اعلم

پنجم حال بیفزاید و هدیه برکیرد و از رسولان خرمی بیند و بر بیشتر کارها بستدیده بود و دروغ کوید و فرزندان اید و دشمن را رسد و با برادران نیکویی کند و دشمن را مکر رسد و خبر پیغامبران و زاهدان کوید والله الموفق والمعین

ششم بر حال ماند و خداوند سلاح را دوست ندارد و از جهت فرزندان و زنان دلتنکی رسد و از مال پدران روزی یابد و بزنان دهد و رهی او علتی بدید کردد اما بصلاح آید ان شاء الله تعالی وحده

هفتم زن خداوند مال کند و از آن نیکویی بیند و زن ابستن شود و باشد که فرزند نیاید و دوستان نزدیک شوند و دشمنان هلاک شوند از آب با رطوبت هیولی بود و قولش مقبول بود و اکر منحوس بود میان او و زنان او مخالفت افتد والله احکم

هشتم ناکامی و اندوه برد در کار مردان مرده و با ترکان مناظره کند و باشد که بروی دروغ کویند و تهمت نهند والله خیر الحاکمین

نهم سفر کند و فایده یابد و در غربت بنا نهد و در حال دین سعی کند و با مهتران مخالطت افتد و سخنش مقبول و مصیب بود و از تجارت منفعت یابد و اکر در برج عرب بود خواب آشفته بیند و سوکند دروغ خورد والله المعین

دهم با مهتران مخالطت کند و مهتری یابد و چیزی از مالش کم شود و عقار و مواشی بدست آرد و از هنبازان سود یابد و اکر منحوس بود از چیزها که هدوده دسر افزاید و کرانی طبع آرد والله اعلم

یازدهم مال نیک بدست آرد و زن کند و باشد که فرزند آید و هدیه کیرد و با مهتران مخالطت کند و اکر بیمار شود شفا یابد و عزی فشاند بامر الله الجلیل

دوازدهم قومی با او بدی کنند و دشمنان دشمنی نمایند و ظفر او را بود و نفقه بسیار هزینه کند و باشد که سفری دور کند و از آن غم و اندوه خورد و نکبتهاء مختلف رسد والله اعلم بالصواب

مريخ

طالع: از آهن یا از آتش نکبتی رسد و درد پنهانی دارد و با دشمنان منازعت کند و درد چشم کشد و سخت دل بود و از جهت طعام ناپخته علتی رسد و انتقال افتد و با زنان خصومت کند بچیزهاء باطل والله اعلم بالصواب

دوم: درمیان مهتران مخاصمت کند و نفقه بسیار هزینه کند و باشد که چیزی از وی بدزدند و اندوه و غم رسدش و جایگاهی خراب کند و عملهای خطیر و بد کند والله اعلم

سیوم: خواستن معجب و میان او و برادران سختی رسد و حیلت و مکر بسیار کند و ندیمی مهتران کند و سفری افتد نزدیک و کسی بخشم بروی خشم گیرد و عتاب کند والله تعالی وحده

چهارم: بروی علتی رسد یا جراحتی یا از جایگاهی بیفتد و بیان ددو دام بیم رسد و خواسته او وام گیرد و جایگاه و خانه ویران کند و با پدران خصومت کند و از جهت حنیاکران دلتنگی رسدش والله وحده

پنجم: از جهت فرزندان و رسولان و هدیه غم بود یا از کوهی علتی رسد یا بر تن جراحتی رسد و بیماری دوستان و فرزندان بیند و با اهل خویش بدی کند و سخنهای هوس و باطل گوید والله تعالی

ششم: از جایگاهی بیفتد و علتی ظاهر پدید آید و کار بنده و پرستار نه نیکو بود و از فرزندان نکی نزد باغلبه نه بر مراد والله الموفق والمعین

هفتم: حسرت و پشیمانی او برد و آفت رسد از جهت آتش و بهی فرزندان و زن منازعت رود و ظفر او را بود و زیان رسد از جهت ترکان و دزدان و سفری کند و با دوستان نیکویی کند و با مهتران مخالطت افتد والله اعلم

هشتم: تعب برد و دشمن بسیار کرد و لیکن در آنچه خواهد از ایشان بیند و خصومت افتد و ظفر او را بود و دردی رسد یا زیانی از آتش و اگر سفر کند پشیمان شود و دروغ گوید و کارهای آشفته کند والله اعلم

نهم: انتقال کند و درد چشم و تری زیادت بود و از تجارت سود یابد و از فرزند ندیم و برد دشمن پیروز شود و دوست بیفزاید و با درویشان نیکویی کند و مهتران قول او بپذیرند و مراد از دشمنان بیابد

دهم: با پدران مخاصمت کند و فرزند را مکروه رسد و در زیان رغبت نماید و زنان رسد و از پادشاهی غرامت کشد و کار ناپسندیده کند و چیزی که نکرده بود ماخوذ کردد و از تجارت فایده بیند والله تعالی

یازدهم: از زنان خرمی یابد و از تجارت سود یابد و باشد که جایی از خانه با آتش ویران شود و عمل سلطان کند و با مهتران دوستی رغبت کند و از خانه خویش غایب باشد والله اعلم

دوازدهم: خصومت بسیار کند و ظفر او را بود بر دشمنان و از جهت سفلکان غم رسد و در حشمت و قدر زیادت شود و اگر تجارة کند سود یابد و طلب فساد مردم کند و بدروغ گوید و چیزی از مالش ضایع شود

شمس

طالع
بر قومی فرمان دهد و قدرش افزون شود و از عمل
سلطان و مال فایده یابد و بنا نهد و تعب برد و بروی
دروغ گویند و سفر کند و مهتران بروی سر گشاده دارند
والعلم عند الله

دوم
بندگان او جراحتی رسد و صداع کشد و درد چشم
و شکم برد و باشد که از جایی بیفتد و از جهت پدران
مکروه رسد و مال در وجوه خیرات صرف کند و منازعت
بود جهت املاک و عقار ۵

سیوم
قول او بدرفته بود ولیکن سخنی بد و زشت شنود
و از جهت زنان و فرزندان غم برد و با مهتران منازعت
کند و کارهای پسندیده و خوب کند والله احکم

چهارم
با مهتران مخالطت کند و عروسی نهد و بنا کند و بزن
و فرزند خرم شود و بعضی را از خویشان مکروه رسد
از بیماری و از مالش چیزی بزیان آید و کارش پسندیده بود

پنجم
مهتران او را گرامی دارند و قدرش بیفزاید و جای عبادت
را آبادانی کند و فرزندان او مکروه رسد تا آفتاب اندرین
برج باشد غمها از وی زایل بود و هدیه ستاند و سخنی خوش شنود

ششم
خشم بسیار گیرد و ذلیل و عقلش بکاهد یا علتی در چشم
و یا در معده پدید آید و مالش بزیان آید و خصومت بسیار
رود و از بندگان مکروه بیند و نیت سفری کند و غایب
شود والله اعلم ۵

هفتم
مال بدست آرد و قدرش بیفزاید و زنان او دوست
دارد و اگر منحوس بود خصومت رود و علت و بیماری
رسد و چیزی از وی بدزدند و اگر مسعود باشد
از شرکت فایده کند والعلم عند الله ۵

هشتم
درد دل پدید آید و از جایگاهی بیفتد و یا از اسب
و سفر کند و زود مراجعت کند و او را و پدرش را بیماری
و رنج رسد لیکن اگر مسعود بود هیچ مضرت نکند و زود زایل
گردد والله اعلم

بود م

نهم
مهتران او را گرامی دارند و از سفر فایده یابد و بنا نهد
و نقشها دوست دارد و عمارت جای عبادت کند و بعضی
خویشان او را مکروه رسد ولیکن مراد بیابد و پدر را
نعمت رسد و کارهای پسندیده کند والله احکم

دهم
قدرش بیفزاید و با مهتران دوستی کند و کارش
پسندیده دارند و از پدران فایده و راحت بیند
و اگر مسعود بود عمل سلاطین و ملوک کند و نعمت
و حرمت زیادت گردد والله اعلم

یازدهم
بزن و فرزند و برادران خرم گردد و چیزی از مال
پدران هزینه کند و با دوستان و برادران
و خویشان نیکویی کند و نام نیک اندوزد ولا یعلم الغیب
الا الله

دوازدهم
مکروهی رسد از آتش یا جراحتی و از پدر و مادر منفعتی
بیند و باشد که بیمار و خدمت کند و از بعضی محتشمان
فایده و راحت بیند و با بعضی دشمن گردد و اگر مسعود
بود ظفر او را بود والسلم ۵

زحل

طالع خصلتها و صفات او را دوست دارد و بدی بسیار کند وجامه نیکو خرد و فروشد طعام مختلف خورد و غنا را دوست دارد و از تجارت سود کند و با هر کس منازعت کند ظفر یابد و از زنان و تخم کشتن فایده یابد والله اعلم

دوم زیانی رسد از جهة دزدان در مال و سخاوت کند و تجارت دوست دارد و یاری کند و سخنها دروغ گوید و خبرهای بد دهد و زنی بفریبد و فایده یابد و با زنان دوستی کند و علم نجوم و دفتر دوست دارد سخن بد گوید والله اعلم

سیوم قدرش فزون شود و خرم باشد از جهة خانه خویش و از تجارت فایده یابد و با زنان دوستی کند و علم نجوم و دفتر دوست دارد و سخن راست گوید با خویشان و نزدیکان نیکویی کند و عقار و املاک زیادت شود والله تعالی اعلم ہ

چهارم بنای باغ و بستان نهد و با همه کس مخالطت کند و از جهت خویشان غم رسد و انتقال افتد و درد دندان پدید آید و مادر و پدر را فرمان برداری کند و باقی می عشرت کند و تعرض دهد و عاقبت کار پسندیده کند

پنجم بفرزندان خرم شود و از تجارت سود یابد و باغ و بستان مخالطت کند و با اعتقاد استخفاف کند و اگر منحوس بود حاجتها بدشواری یابد و از جهت زنان و فرزندان و خواسته غم بود والله اعلم و احکم ہ

ششم حال او مختلف بود و با دوستان و خویشان منازعت کند و خصومت رسد از جهت زنان و نکاح دوست دارد و علتی در سر یا جایگاهی پنهان پدید آید و اگر سفری کند مرنیک بود و اگر منحوس بود عارضه کشد و سلیم بود

هفتم در کار زنان و فرزندان مختلف بود بر ستاران را دوست دارد و با بعضی دوستان نیک بود و با زنان دوستی کند و زن آبستن شود یا بیماری کشد و دروغ بکار دارد و سوگند دروغ خورد و باوی دعوی کنند

هشتم با برده مجامعت کند و جایگاهی از خانه ویران شود و از جراحتی بیم بود و از دوستی نمودن با دوستان خویش هد نماید و تنگی کم کند و شراب بسیار خورد و بد دل باشد و کارها باندیشه کند والله اعلم ہ

نهم عملی کند و رنج و تعب بسیار برد و فایده یابد از مهتران و جوابهاء گوناگون شنود و یا سفری کند و باشد که از جای بیفتد و چیزی از ماتَرَکش ضایع شود و انتقال افتد و فایده یابد و اگر عملی کند معزول گردد والسلام

دهم قدرش فزون گردد و زینت و از نوع لهو و عشرت با زنان بیفزاید لیکن ناکامی رسد و کارهای ناپسندیده کند و تن درست و خرم بود و با اهل خانه نیکویی کند و مال او و پدر دوری افتد و تدبیر عمارت کند والله اعلم

یازدهم قدر و حشمت و مال و لهو و سماع افزون گردد و در خدمتگار و بنده بیفزاید و قومی با او دوستی کنند و با ایشان تقرب نماید و خصومت باطل بسیار بود و از منازعة ظفر او را بود والله اعلم و احکم ہ

دوازدهم از جهة مال و برده و فرزند غمی رسد و کارهای نهانی بسیار کند و اگر سفری کند مکروه بیند و در چشم علتی رسد یا پدید آید و اگر منحوس بود بر دشمن ظفر یابد والله اعلم و احکم ہ

عطارد

هفتم — اول
با مهتران و دبیران و عالمان مخالطت کند و چند علم بر
کشاده کرد و سخن نیکو کوینده او را و با هرکه منازعت کند
ظفر او را باشد و از تجارت سود یابد و علتی بر سر وی پدید
آید و انتقال افتد و خبرها رسد و از آن خرم شود و باز یابد و سعی کند

هشتم — ثانی
او را سخنهاء دروغ کویند و نامهاء مزور کند و صنعتها
کند بدست نیک و فایده یابد از جهة حساب و زن و فرزند
غم برد و بر سر علتی رسد و بیشتر دلتنک بود مهتران
او را کرامی دارند چون مسعود بود ه ه

نهم — ثالث
بر علم نجوم و اسرار ایستد و با بازی سود کند و با مهتر
مصاحبت کند و از جایکاهی بیفتد و سخنهاء صواب
کوید و طلب غیبت مردم کند بر قوم مختشمان شمات
کند و هیچ کس را نپسندد و امید یابد و الله اعلم

دهم — رابع
خصومت او در میان برادران و بفساد آید و بهر کس
منازعة کند و ظفر یابد و از جایی بیفتد و با دوستان
نیکو کند و قومی سخن بد کوید و صناعتهاء مختلف
اموزد و اندیشه کند و بناها نهد و از کرمی درد بیند

یازدهم — خامس
از رسولان و تجارت و هندسه و نجوم خرمی یابد
و قدرش بیفزاید و از مناظره کریزد با وی و خداوندان جاه
مخالطت کند و بر دشمن ظفر یابد و با مادر و پدر نیکویی
و چیزهاء دشوار را بر او هش کند و الله اعلم ه

دوازدهم — سادس
بصرش را علتی رسد و با کوبر و کلو را و سو کند بدروغ
خورد و باشد که چیزی از وی بدزدند و غمکین کردد و
خویشتن پسند و معجب بود و کاری کس
نپسندد و الله اعلم ه ه ه

طالع — سابع
قدر و علمش افزون کردد و تدبیرها کند و بچیزهای
بسیار رسد با زنان منازعت کند و نکاح غلامان
کند و با مهتران مخالطت کند و محتشمی بر وی خشم
کیرد و از جهة طعام مختلف در دی و دشواری رسد
و الله احکم

دوم — ثامن
علت و درد بسیار برود و بر کارها بیرون کردد و در
کار و صلاح دین سعی کند و خویشان را کهتری غالب
و از جهة درد بر زنان رسد و سخن مردم باز کوید
و استهزا کند و لقبها نهد و غریبان را دوست دارد

سیوم — تاسع
میان او و اصحابش سخن رود و سفری کند و دشوار
و دست تنکی برد و نفع یابد از جایکاهی که در آن تیمار
نداشته باشد و از فرزندان نفع بیند و با مهتران
مخالطت کند و تجارت کند و خبری از وی پدید آید

چهارم — عاشر
خرد و علمش بیفزاید و از دوستان خرمی یابد و علمهاء
دشوار اموزد و بر دشمن مظفر بود و معالجت بسیار
کند و نام نیکو کردد و کارها طرفه کند و سخن نیکو کوید
و از جهة جهار با زنان رسد و انتقال کند و الله اعلم

پنجم — حادی عشر
مهتران او کرامی دارند و دوستان و مال و سعادت
افزون کردد و مال نفقت کند و بجز امید دار دنیا بیند
و با حکیمان و دبیران صحبت کند و با قومی دوستی
افزاید و بدان محمدت یابد و خشم بسیار کیرد و خرم شود

ششم — ثانی عشر
اندکی فعلهای بد کند و با دروغ کویان و غمزکنان
مخالطة کند و از تجارت و خصومت زیان رسد و از
شمار کردن فایده یابد باید که از خصومت و تجارت
احتراز کند و الله اعلم و احکم ه

اول

ان بلا وافت مصون بود واز عقار وتجارت ومخالطت
سود کند وبنشاط ولهو وخرمی وتماشا مشغول
کردد والله اعلم واحکم ه

دوم

واز جهت مال قدیم سود کند واکر چیزی ضایع شود
بازنیابد ودر کارها بزرك منازعت کند ومکروه رسد
وخوابها مختلف بیند وبعضی خویشان را دستکی رسد
والله احکم ه

سیوم

خبرها دهد ورسولی کند وبامردمان استهزا کند
واز بیسان وکشت ومال وسفر منفعت یابد وتجارت
نزنیك بود وبعضی دوستان را مکروه رسد وخوابهای
سهمناك بیند

چهارم

غمش بیفزاید واز خوانند واز مخالطت مهتران سود
یابد وتجارت نزنیك بود ومیان او وپدر مخالفت
افتد وباقی دوستان دشمنی کند والله اعلم

پنجم

خوابهای مختلف بیند وازفرزند منفعت یابد و
سفر وتجارت نزنیك بود اندوه بود واکر چیزی
ضایع شود باز یابد والله تعالی ه

ششم

بخویشتن معجب بود ودر بدی کردن اندیشه کند
وبرحق منکر بود وبرتن وبایش علتی رسد واز سفر
وخصومت سود ومنفعت یابد وتجارت نزنیك بود
والله اعلم

هفتم

میان او وپدر خلاف افتد وبچیزهاء مختلف خرم
شود وخوابهاء نیك نبیند واز تجارت وسفر
وتزویج خرم شود وسود کند واز تجارت وشرکت
منفعت وفایده یابد والله احکم ه

هشتم

خواری ومذلت بیند وغم رسد وبکسی دیکر حاجتمند
بود وخبرهای خوش شنود واز خصومات فایده یابد
وکارهای قدیم را طلب کند والله اعلم ه

نهم

خبر اورد ورسولی کند وسخن خرمی یابد
وبا مهتران مخالطت کند واکر چیزی ضایع شود باز
نیابد وبا غریبان نشیند واز سفر ملك وجهان رای
فایده یابد والله اعلم

دهم

قدرش فزون شود ودر اهی ودانا بود وتجارت
کند وفایده یابد واز فرزندان وسفر خرمی بیند
وبا مهتران مخالطت وغرس نشاند وبنا نهد واز
تزویج وخرید وفروخت منفعت یابد ه

یازدهم

مال یابد از سفر واز تجارت منفعت بیند
واکر چیزی ضایع شود باز نیابد وخوابهاء مختلف
بیند والله احکم واعلم ه

دوازدهم

غم برد وتعب رسد واز خانه غایب شود وبا اهل
خویش خصومت کند واکر باتدانی کند غرامت کشد
وحالش ممتزج شود ودر تنکی وبدی ومادرش
را مکروهی رسد والله اعلم واحکم ه

راس

در طالع	پسندیده بود و با مهتران مخالطت کند و بدان خرم گردد و سفری دور و دراز کند و خصومت رود و عملهای ناپسندیده کند والله الموفق
دوم و سیوم	مصلح و دهنده بود و نفقه بسیار کند و بر خواسته می مالك گردد و فایده یابد و با دوستان و خویشان و نزدیکان منازعت کند والله اعلم
چهارم پنجم	برادران و اهل خانه مهتری رانند و با ایشان مخاصمت کند و کارهایش بصواب بود در اول سال بد بود و در میانه نیك گردد والله احکم
ششم هفتم	از بعضی زنان خرمی یابد و از بعضی اندوه و از مهتران فایده بیند و با دیگرها مکروه رسد و باشد که از مالش سود شود سفر کند و تعب بسیار رسد و علتی و دشمن برا مکروه رسد و عمل نیك و خوب کند و از آن فایده یابد
هشتم نهم دهم	از سفر و جایگاهی که امید ندارد فایده رسد و خدمتگار افزون گردد و از مهتر کار قدیم خصومت بی بد مال و کرامت یابد و نام نیکو برکرد و ملك اندوزد و عملی کند و فرمان دهد بر دشمن مظفر گردد
یازدهم دوازدهم	خرم بود در عقار بدست آوردن و بنا نهد و با هر که منازعت کند ظفر یابد و با مهتران مصاحبت کند و کار بصلاح گراید خصومات رود و بر دشمن ظفر یابد فایده بود و از بندی رستگار شود و از دشمنان یکی آفت رسد والله اعلم

ذنب

طالع دوم	مال بزیان آرد و اندوه و غم برد و وقتی بر حسد برند و از آن سبب مکروه رسد و چشم را علت رسد مال بکاهد و از اعوام آفت رسد و مکروه بیند والله اعلم
سیوم چهارم	از همه برادران حال او بتر بود و باشد که از ایشان فایده یابد بیماری کشد و حال مادر و پدر پریشان گذرد والله احکم
پنجم ششم	از فرزندان مضرت رسد و از جهة بندگان خرمی یابد علتی بود در جایگاهی پنهانی و از جهت بندگان غم برد و چیزهای پوشیده را بپوشد کند والله اعلم
هفتم هشتم	با زن حقیر مجامعت کند و از جهت آن غم برد آفت رسد که نزدیك مرگ بود و بچیزی معروف شود که او نکرده باشد
نهم دهم	مکروه رسد و سفر کند و پشیمانی خورد بخلاف آنچه گفتیم در جدول حکم راس والله احکم
یازدهم دوازدهم	خصومات گوناگون رود هیچ خلل نکند از دشمن مکروه رسد و غم برد و سلیم بود والله اعلم

زحل در

از قول

زحل در خانهای

تدبیرهای نیکو کند و بدین خویش و بدل برجایگاهها و در کارهای این
حکم فرمان وسط است اما حکم بادشاهان بر قدرت و قوت باشد
یا شرف یا وجه بود در جایگاه فزونی او ورد اگر در برج عرش بود از عرش سعادت
بخلاف سالها چه اگر نیک حال بود بر نظر تثلیث بود یا تسدیس دلیل
بود بر نحس و بدی حال و اگر نحسی بدحال بود و سعدی

	مقارنه تثلیث	تسدیس
	اندر خرد و اعتقاد زیادت پدید آید و کارها بصلاح باز کردد و سعادت و شرف یابد بعونه و قدرته	خرمی کند و مال زیادت شود و بزرگی رسد و خرد و دانش بیفزاید و اگر در اصل مشتری نظر دارد هیچ علی در این کار بصلاح باز آید
	درهای و تدبیر مصیب باشد و مال بدل کند و نفقه فزون کردد	از جهة طبع ان برج در اصل دران کار کند و مقبل بود و فایده یابد و فرمان و حشمت بیفزاید و با مهتران مخالطت کند و از برادران غم رسد
	حرارت بر و غالب شود یا علتی کرم اندر باطن او پدید آید	در حشمت و قدر وجاه فزونی آید و از مهتران سعادت و بزرگی یابد و حال برادران نیکو بود و اگر راجع بود دکتر باشد
	دلیل بود بر خرمی و لهو و بزم و خوش دلی و خوش خوردن و انبازی کردن والله اعلم	از جهت زنان خرمی یابد و لهو و طرب بسیار کند و نقش و صورت دوست دارد
	اندر علوم زیادت شود خاصه هندسه و نجوم و حساب و اغراض غلط بود غایتی دارد	در جاه و حشمت و اندیشه نیکو فزونی یابد و مال خزینه کند و رای او دیانت بود و علما موختن و نام نیکو و فرزند و برده خرمی یابد بعون الله
	مال زیادة شود و مهتران او را دوست دارند و نام نیکوتر کردد و از جهة زنی خرمی رسد	در حشمت و خواسته و ضیاع فزونی آید و منافع از عمارت و عرش نهادن و اب آوردن بود

بلغ

نیک حال

صبور بود در عمارت دستها و بناها جهد کند شهرها و مارودها را عمارت فرماید اگر در خانه اما زحل دلیلست بر فساد و باشد که دلیل کند بر دلیل خواب و سکون بود و سعد اگر منحوس بود بد و پیوندد نیک حال بدی و فساد حال بکاهد	**وتدها** ضیاع و عقار افزون شود و عمارت کند و کارش نیکو کردد

ترابیع	مقابله	
با مهتران مخالطت کند و در حشمت و خواسته بیفزاید تن درست باشد بامر الله	در بصابری و ساکنی کند جمله کارها و خویشتن و مال را از حرامی دور دارد والله اعلم	**یازدهم پنجم** بناها نهد و نفقه کند بر خانهای کرد و دوست دارد و از دوستان خرمی یابد
مهتری یابد و تن درست باشد و خشم بسیار کیرد و اندر گفتار و کردار زود دیر کردد بود	خشم بسیار کیرد خصومت فراوان کند بر وی	**ط ح**
ریاست یابد و مال افزون کردد و بر دشمن ظفر یابد و پیروز کردد بامر الله العزیز	خصومت و دشمنایگی بود با مهتران و بسیار صحبت کند	کارها کند که دران امید ثواب دارد و اندر راه حج در سفر کند و منفعت یابد
مروت بسیار نماید و در عمارت جهد بسیار کند و از جهت زنان دلتنگی رسدش	با زنان خصومت بود و از دوستان دلتنگی رسد	**ح ب** در مال و حال زیادت شود و از کسب و عقار منفعت یابد و بنا نهد
علم و دانش زیادت شود و اندیشه و فکرت و مناظره بسیار کند	مناظره و مخاصمت بسیار کند در کارها و اندیشها کند در کارها همت نماید انرا صحرای آید	**دوازدهم و ششم**
عمارت بنا و ضیاع و دستها کردن دوست دارد	با زنان خصومت بود و از دوستان دلتنگی رسد والله اعلم	از جهة بامیراث خرمی یابد و از دار و فایده رسدش و باشد که از رطوبت علتی پدید آید بامر الله

زحل در خانهای

دلیل بود بر بدی حال ونام زشت ودشمنی بودن با مهتران ومعاش و
سردی وسودا غالب شود ودرد شکم ومخالطت کند و
کاهلی کند که از اعمال آن پشیمان شود ده بار دکرددد واکر
در خانهای بود اندر شهر ومسکن

	مقارنه	تثلیث وتسدیس
ل	در مال نقصان اید وزیان رسد که غرامة کشد وازجهة خصومت غم واندوه خورد وکسلان باشد در کارها	خانه وعقار خویش ویران کند ودر خواسته زیان بود وبعضی برود ودر حشمت نقصان بود وکسلان گردد
٧	بدخوی نماید وبد تدبیر کند ودر کارها وحاجتها سنگ باشد وفساد کار باشد واندوه وبیماری برادران برد بامر الله	ساکنی بکار آورد تا بدان حد که کسلان شود وبرادران اندوه رسد ومرگ نیز ممکن بود
ا	ترس وبیم رسد از مهتران وپادشاه ودرد نهانی بود ازجهت پدران زیان رسد وزشت نامی	اولاد ومادر وپدر را اندوه مختلف رسد ودر خواسته وحشمت زیان ونقصان بود ان شاء الله
٨	بزنا کردن حریص شود وبا زنان بی قدر مصاحبت کند وزنانی که بار کین کند با او کینه نمایند	در خواسته قدری زیان آید وعیش نه بر موارد ناکسان با مستود وفاحش از زنان نقصان افتد
٦	اندوه کوناکون رسد وکسلانی وحیری پدید آید ونزدیک مهتران قبول نیابد	اندوه کوناکون بود وکسلانی وحیری پدید آید ونزدیک مهتران قبول یابد
	ازجهة معاش ودل تنگی بود	ازجهت بندکان دل تنگی بود
٦	وبیماری بود وغم وسختی ونکبتها رسد پدران را	وسخن بد کویند او را بامر الله

بد حال

بسیار بود ونفقه از هر کونه بسیار بود بدل خوشی وازجهت پدران
ازخانه اصلی نکاه کن که از آن سبب علت وه بود اکر مغرب بود بی کاری
دکر وسران بود که در ششم باشد بر نظری نحس والله تعالی جل جلاله اعلم

تربیع	مقابله	وتدها
اندیشه بد کند بسیار وتدبیر باطل سگالد و پدرش را آفت رسد	تدبیرهای بد کند وغرامت کشد وزیان مندی بود در مال وخواسته	مال کم شود ونام نکاهد وحریص بود بر جمع اموال وازجهت فرزندان اندوه رسد
زیانی رسد وازجهت برادران اندوهی بود	ازجهة دلتنگی بود منازعت وخصومت کند با خویشان وکارها برو کرددد ونیز ار سال نیمه اول باشد	یازدهم پنجم غم بسیار بود وازدوستان وفرزندان ورسولان غم واندوه بود وکارها کنند که دران فایده نباشد
پدر ومادر را دست تنگی رسد واگر سفر افتد غنیمت بود ومیان او ودوستان عداوة افتد	ازجهت عمل سلطان ناکامی رسد	نهم سیم
ازجهة زنان دلتنگی رسد ممکن بود که فراق افتد وعلت در میان وعورت پدید آید	سفر آورد وبا زنان خصومت وحرب وجنگ پدید آید وفرقت کند و صحیح شود	هشتم دوم خبری شنود که ازان غمگین شود وازجهت برادران اندوه رسد اگر سفر کند نه نیک باشد و مهاون شود در کارها
زیانی رسد در حال وازعلم آموختن بکاهد وناکامی رسد	ازبهر عمل دلتنگ شود وازجهة مال وکسب وحشمت نیز اندوهگین شود	دوازدهم ششم بخلاف آن بود که در هنگ نام ونامش بکاهد وبیمار بود
درمال ومعاش نقصان پدید آید نامش سوی نقصان گراید وجاه وحشمت کم گردد	سفر کند واندوهگین بود ومال خویش هزینه کند والله اعلم بالصواب	زیاده بود

مریخ در خانهای

[illegible]	کسلانی و بددلی شنود و فهم تیره گردد و در عقل و رایش بود و کار گزارنده باشد و فراوان منفعت یابد

	مقارنه	تثلیث و تسدیس
[illegible]	ساکنی و حلیمی بکار آورد و خوش خوی بود و کارش جمله بصلاح باز گردد	جاه و حشمتش فزون گردد و بر دشمن پیروز آید و مال جمع کند و تدبیرها نیک سگالد ه
[illegible]	در مال و فرزندان زیادة اورد و شرف و سعادت یابد بامر الله	مهتری و سعادة یابد و تن درستی بود و خرم و خوش دل بود و بر قوم فرمان دهد و خدمتکاران فزون گردد
[illegible]	گرمی و خشکی بر طبع وی غالب گردد و زینتش در دنیا پدید آید ه	سعادة فزون شود و خدمتکاران و حاسبت بیشتر گردد و دشمنان زیردست او گردند و از مهتران نیکویی یابد بعون الله
ه	در خواسته و فرزند زیادة اید و جامهای نیکو پوشد و از جهت اهل بیت خرمی و خوشدلی یابد	در مال زیادة اید و وی یابد از زنان و فرزندان و از شهر خویش خرمی یابد و با قومی دوستی کند بامر الله
[illegible]	در فهم و ذکر زیادة پدید اید در کارها مردمان نیکو سعی کند و سخنها نیکو گوید و سبک حرکت گردد	بزرگی و تیز خاطری اورد و در ادب و منطق و علم زیادة شود و در کارها مواظبت کند و نیک کردار و بسندیده بود بامر الله تعالی
[illegible]	حرکت و سفر کند و بر کارهای میانه حریص بود و بر نیک حال باید ه	خرمی بسیار یابد و مهمان کاد کند نیک بود و پیروز باشد بامر الله

ح بلغ

نیک حال

جو یدو دانش و علم [illegible] بیفزاید و کار بد پرستارکان بود و نام نیکو یابد و نایدها محصل شود بامر الله القدیم و ما دونه الجدید والمحدث

تربیع	مقابله	وتدها
جاهش بیفزاید و نام نیکو گیرد و بدان و[illegible] ستوده دارند و محمدت گویند وی را	نادان و سران بسیار و دشمن ایشان شود والله اعلم	زیانی و بیم رسد از جهت سلطان و بخلاف آن بود که از نیک حال گفتیم بامر الله
مرتبه و حشمت بیفزاید و عمارت دوست دارد و خاصه ابنیه بقعه نیکو دارد والسلام	همچنان که گفتیم در تربیع و ممکن بود که سفر نیز کند	یازدهم پنجم بخلاف نیک حال بود و از جهة دوستان دلتنگی رسد
حشمت بیفزاید و بر دشمن ظفر یابد والله اعلم	همچنان بود که تربیع و خصومت بسیار افتد و بدی غاید	ط ج سفری کند و از آن منفعت یابد و دوستان و برادران را [illegible]
		ح ب فراغ اورد و کمی منفعت و کسلات باشد
		دوازدهم ششم بیماری گرم و خشک رسد و دردی بدید آید بر بالای تن والله بود از جهة دشمنان
منفعت و نیکوی یابد و تدبیرهای صواب کند	جنگ و خصومت بسیار افتد و بیهوده گوی باشد و بر دشمن ظفر یابد و سرور گردد	

و دندان

شمس در خانهای

از دوستان و پدران دلتنگی رسد و از سلاطین افت رسد و این مقدار

مقارنه	تثلیث وتسدیس
دلتنگی رسد از بهر نا وز مین	زشتنام شود و از دوستان دوری افتد و خللی افتد
دلیل کند که مالش بشود و دخلش کمتر گردد و زشت نام شود	رنج رسد از مهتران و خرج و نفقه بیفزاید
دلیل کند بر بیماری گرم و سوختن و بریدن باهن و از جهة دوستان دلتنگی رسد بار الله	از دوستان افتی رسد و درد افتد با مر الله
افتی رسد از زنان و زیانی بمال و فرزند و بیماری بود و حیله کند و مردم او را سخن زشت گویند	
دلتنگی رسد از مهتران و خصومتی بود از بهر زنان و فرزندان طلب جهاد بای کند و تدبیر و حیله بسیار کند	
ترسی و بیمی رسد از مهتران و مادر و پدر را مکروهی رسد	زشت نام گردد و تخلیط کند و عیالش زیانی افتد

بدحال ه

از نزدیکان خویش و نکبت و بیماری دراز آورد و رطوبت و تب لرز و در مال وضیاع زیانی آرد و تدبیرهای بد کند و با مردم سفله و دهم و ترس بود و اگر در برج غریب بود در غربت لکن دلالتها مولود باشد والله تعالی اعلم ه

تربیع	مقابله	وتدها
درجی است و جاه نقصان آید پدر و مادر را اندوه رسد و کاری که کند بیکی بود و رایش متغلب بود	تدبیر های بد کند و از جهة فرزندان با سکی باشد و در حشمت نقصان آید از جهة دوستان دلتنگی آید	ملك طلب کند از بهر خود و باشد که اندوه برجیدن سبب بر قدر نحوست
		در یازدهم پنجم
بیماری رسد از گرمی و تب و حال پدران و مادران تباه کند برادران دلتنگی رسد والله اعلم	در مال و معاش نقصان آید و نکبات رسد و بیماری آرد و دلتنگی از سبب دشمنان و اگر در برج اربع قوایم بود	از جهة برادران و فرزندان غم رسد و دلتنگ گردد و در همت تنگی بود و بخل و تجارت بسند بود و جا بکامی و براکند
		در نهم سیوم
دوستان را اندوه دلتنگی و بیماری و رنجوری آورد	اندوه و غم آورد از جهة پدران و دلتنگی رسد تعلب و سردی پدید آید والله اعلم	سفر کند و سخن بشنود و از جهة دین و اعتقاد اندیشه برد و غلبه و اندوه رسد و ترابش صاحب نباشد
		در هشتم دوم
در میان او و زنان عداوت افتد و اندوه رسد از بن سبب و غمها مخالف	خوشی اندکی بود و زنان را بیماری رسد و از جهت اربرج دلتنگ آورد	مالی زیان آورد و کسالنی آورد و درد و بیماری رسد و از آب مضرتی بود
		درد وازدهم ششم
اندوه هکین بشود از جهت مال و معاش کارهای نیك از دست بشود والله اعلم	اندر دهان و زبان علتی رسد و از جهة سخنی که گوید مضرت رسد در علم و عقل فساد آید	درد های دراز بود و اندوه بود از جهت مال میراث و بیماری
کسالنی آورد و تدبیر های بد کند و مادام خصومت و جنگ اغاز دو از فرزندان دلتنگی آورد	پدر و مادر را دردی و علتی رسد و خداوند تحویل مال ایشان حذر کند و اندوه برد و بدخوی کند	زیاده بود

باى دانقصا

مشتری در خانهای

ح	با مهتران و محتشمان و بادشاهان و ملوکان مخالطت باشد و در جاه و قدر و حشمت و بزرگی بیفزاید و ممکن بود که میراثی رسدش و بر قوم خویش مهتری یابد و علی

	مقارنه	تثلیث و تسدیس
ح	دلیل کند بر نیکویی حال و مهتری یابد و عمارت ضیاع و بنا کند	بزرگی یابد و تدبیر نیکو کند در کار ساکن باشد و مدارا بجای ارد
ط	در وطن و جایگاه خویش بزرگی کند و زندگانی بر مراد راند	بزرگی و ریحسی کند و دانا بود در کارها و نام نیکو محصل کند و منفعت تمام یابد
ج	از جهت مهتران دل تنگی رسد و عذر و پنهانی در پدید آید و انده ان نیکویی یابد	سعادت تمام یابد بر تزویج کردن حریص بود و حال فرزندان نیک باشد
ه	قدر و منزلت زیادت کردد و خوبی یابد و از دوستان سعادت بیند و بفرزندی و تزویج شاد کردد	در مرتبه و خواسته و بنده فزونی اورد و لهو بسیار کند و از جهة زنان و فرزند خوشی یابد
ح	کسبش نیک بود و در تجارت منفعت یابد و داهی و نیک فهم شود و در علم اموختن حریص بود والله اعلم	در مال زیادت آورد و تجارت کند و در علم اموختن حریص بود
ح	جاه و حشمت فزون شود و منافع یابد و ممکن بود که فرزندی آید	در مال زیادت آورد و بر بیوت نیکو رود و بر کارها مظفر شود

نیک حال ه

کند و تدبیرهای او با صواب مقارن و موافق افتد و پسندیده کردد درین سال فرزندی آید و خرمی بود ان جهتهای کو ناکون و باشد بزرگ کند و عاقبت کارش نیکو بود والله اعلم

تربیع	مقابله	وتدها
با مهتران مخالطت کند و رای و تدبیر درست بود و در دین و خرد زیادت شود	کهتری و خدمتکاری نماید و از مهتر رنج برد و عیب بر خویشتن نهد	نام بردار باشد و مردم او را پسندیده دارند و جاه و منزلتش زیادت شود
دلیل کند بر قوت و قدر علم و بیرونی و زیارت جاه و اگر در اصل نیز نیک حال بود باشد فرمان بزرگ دهد	بزرگی و ظفر یابد و خصمی کند با مردم	**یازدهم پنجم** نیکو معیشت بود و نام نیکو برگیرد و از جهة دوستان نیکی باشد و فزون شود
دلیل کند بر رفعت و زشتی بر دوستان و ظفر یافتن بر مراد و جهت در اصل نیک حال بود پدران را بزرگی رسد	در کارها مهتری بجای آورد و با مهتران مخالطت کند و خصومت در دین و اعتقاد حرکت و سعی کند	**نهم و سیوم** خیرات بسیار کند و کارها دین را سعی کند و سز پسندیده کند و از برادران خیر و خوبی یابد
زینت و حشمت فزون کرد و در دین و اعتقاد سعی کند و ... نیز با مخالطت کند	با زنان خصومت کند و با اهل خانه و پدران ناسازگاری و لهو و عشرت کند و مناظره بسیار رود	**هشتم و دوم** طلب و بیکاری اورد لیکن از جهت میراث فایده یابد و برهان جایگاهی کم طلب کرده باشد
در علم و دانش بیفزاید و فهم و خاطر تیز کرد و مناظره بسیار کند	در علم نجوم و هندسه و تجارت و حساب و کسب نیک بود	**دوازدهم و ششم** سفله مردم او را بسندیده دارند و از کسانی بارد استفه منفعت یابد و بود که میراث برگیرد و دشمن نماید
جاه و زینتش افزون شود و مردمان او را سخنهای نیکو گویند و ممکن بود که فرزند اید و میراث یابد و رسد	سفر کند و سعادت یابد و جاه و منزلتش فزون شود	زیاده بود

مشتري درخانهاى

بها وحشمت رود ونعمت وسعادت نقصان وناشکیبی و فکرت
و فرزندان ومهتران دلتنکی رسد وحالش بد باشد در دليل
فايده آورد ومال بزيان آيد و باشد که مهتران با او جدل کنند

مقارنه	تثليث وتسديس
زيانی رسد در مال وعزلت کند وکار ضياع وبناهاى تنك بود وازين سبب اندوه برد	بهرى از خواسته خويش بزيان بود وازجهت پدران دلتنکی برد ومال ضياع ودستها تنك بود
خصومت فراوان کند ودر مال زيان رسد ونفقه بسيار هزينه کند وبا مردم دشمنی کند والله بصير وعليم	در مال زيان ونقصان رسد وازجهت برادران ودوستان اندوه برد
ازجهت مهتران زيان رسد وباشد که علتی پنهانی بروی پديد آيد	
از دست زنان دلتنکی رسد وغيرت ورشك غالب وبسيار ضجر شود ومال کم کردد وحال تن واعتقاد ميانه بود	
مال وکسبش اندك کردد وعملهاى بد وبی منفعت کند ومردمان او را سخنهاى زشت کويند	قدری اندك فايده بايد از کسب خويش ومعيشت بدشوارى کند ودينت ومروة کم کردد
از سفر زيانی رسد ومال خويش تباه کند وحشمت کم کردد	از سببهاى کوناکون ناکامی رسد وازجهت دوستان دلتنکی بود والله جل جلاله وعظم ذاته اعلم واحکم

بد حال

جاى نمايد وخرد ... اکر ايد وازد ود بام اتش يا علتی کرم برادران ... نيك بود بر قدر برج وممازجة ارعبی ومقيم بود وبارطی دليل بدی پلشتی کند بامر ذی الجلال

تربيع	مقابله	وتدها
اندوه ناکامی رسد ويدرش رانکبتی رسد وغم وبيمارى بود والله تعالی اعلم	مانند تربيع بود وضعيف تر	ازجهت دزدان بيم بود وبلا رسد از بهر سفر چيزى از مال بشود وباشد که ضرورة از شهر خويش جدا شود
دليل کند بر ... دشمنی نمودن با دوستان ... بيرها ورا بها برکند وغم	ازجهة دوستان اندوه رسد واز دوستان وفرزندان همچنين والله اعلم	**يازدهم پنجم**
		اندوهکی ازجهت اهل وفرزند ودشمنی برادران ودوستان وعزمهم
درکارها شتاب زدکی وتفکر بسيار کند وفرزندان را دلتنکی ونکبت رسد وسران بود که تخم بل نهارى بود ومرغ ...	ازسبب پدران اندوه رسد ومال تباه کند وخصومت وجنك فراوان کند وازسببها کوناکون غم بود که تخم بل نهاد بود ومرغ فوق الارض	**نهم سيم**
		زنانی رسد ازجهة سفر وبيم وبد سوار بود ويماری ... از کرمی يا افتی ازد ودرد ام
از زنان ودشمنان غم بود وازجهة نکاح بد نامی بود بامر الله	از زنان ودشمنان غم بود ازجهة نکاح بد نامی بود	**هشتم دوم**
		مال بزيان ايد والله اعلم بالصواب
باقوی مخالطة کند وخصمی نمايد ازجهت علی وغمازى مردم کند وازچيزها کويند که او نکفته باشد ونکرده بود دلتنگ بود والله اعلم	باقوی مخالطة کند وخصمی نمايد ازجهت علی وغمازى مردم کند وازچيزها کويند که نکفته باشد ونکرده ود دلتنکی بود والله اعلم	**دوازدهم سيم**
		بخلاف ان بود که بيکحال کفتيم وعلتی رسد از کرمی والله اعلم
ازجهة دشمنان دلتنکی بود ودر دماغ علتی بدید آيد وعقل وباکس کم شود وتوها در پهلو مکروهی رسد بامر الله	ازجهة دشمنان دلتنکی رسد ودر دماغ علتی بديد ايد وعقل وباکس کم شود وما در دها مکروهی رسد بامر الله	زياده بود

بصرى ان مال ...

شمس در خانهای

[illegible]	حشمتی بزرك یابد و مهتران قربت و برادران میانه نیك بود برقدر آنك حال ٥

	مقارنه	تسدیس و تثلیث
[illegible]	جهد کند در عمارة کردن و کارهای مذهب دین و سفر کند ٥	جاه و منزلت بیفزاید و اعتقاد نگاه دارد و جهد تمام در کار دین
[illegible]	در جاه بیفزاید و مال و زندستان کردند بامر الله الجلیل الکریم	جاهش بیفزاید و از مهتران منافع یابد و روزی مند بود
[illegible]	بر دشمن ظفر یابد و بر کوهی و خشکی بروی غالب شود بامر الله الباری	بندگان و برستاران بیفزاید و دشمنان زیر دست او شوند بامر الله الکریم
[illegible]	از پادشاه روزی یابد و حشمت بیفزاید و تدبیرهای صواب بود و خوابهاء راست بیند چنانك تعبیت دو نا راست شود و سعی	
[illegible]	فرمان دهد بر کروهی از دبیران و دانش و علم بیفزاید و فواید یابد از حسن دلیل عطارد	
[illegible]	جاهش بیفزاید لکن غمها رسد و ناخوبی آید و کارهاء بنهان و حیلت کند بامر الله القدیر	جاهش بیفزاید و فرزند بود و نزدیك حال والسلم

حاجتنیا مدیح

بلغ

نیك حال

ونکاح و جامهای نیکو بوشد و طیب بکار داشتن فزونی و مانی و یخ کند و مهتری یابد اکر در خانه دوستان بود اکر در برج غریب بود از جهت غریبان

تربیع	مقابله	در وتدها
در بیشتر کارها مروت بکار دارد و عمارت درخت ستانها کند	ماننده تربیع لیکن با زنان و برادران خصومت کند و باشد که غایب شود	خرمی یابد از خداوندان قدر و حشمت و در مال زیادتی آید و نکاح بسیار کند و در کاب ما بیرون باشد و عقار فزون شود
دلیل کند زینت بزرکی و زاهدی و زنی نیکو کند	نزدیك تربیع بود	**یازدهم پنجم** دوستان فزون شوند و زنان بچنین و بفرزند خرم شود
ماننده معادی و لیکن با زنان خویش خصومت کند	نزدیك تربیع بود بامر الله	**نهم سیم** اکر سفر کند نیك بود از جهت خویشان نیکویی یابد و نام نیکو بر کیرد
		هشتم دوم منفعت یابد از جهة خویشان میراث یا عمل بد کند
		دوازدهم ششم از جهت دار و هاو بوی خوش منفعت یابد
در مال زیادتی آید و بکار آورد لیکن از جهت زنان دلتنکی آورد بامر الله	از جهت زنان و فرزندان دلتنکی رسد و ممکن بود و سرکی و بلای بود	زیاده بود

بد

زهره در خانهای

[illegible]	اندوه رسد از اهل وفرزندان ودوستان انچه کفتیم دلیل محکم تر بود وخرمی بر

	مقارنه	تثلیث وتسدیس
[illegible]	ازجهت دشت وزمین وبنا ضیاع ناکامی رسد بامر الله	نکبت وبیماری رسد وازجهت شهوت ومراد دل ناکامی رسد بامر الله
[illegible]	مالش بزیان اید ونامش زشت کردد وتدبیرهای بد کند	مالش بود واز دوستان مفارقت کند
[illegible]	ازجهة زنان دلتنکی رسد وتنها بدشود وزیانی رسد ازجهت شهوتها ه	بزنان عزت ورشد نماید وازین سبب اندوهکین شود ومیان ایشان خصومت وجدائی افتد بامر الله
[illegible]	ازجهة محتشمان ومهتران کراهت رسد واز برادران ودوستان اندوه برد بامر الله	
٦	حریص بود بزنان ولهو وشهوة واندوه برد ازین سبب وازجهة علم وحساب همچنین بود	
٦	بسیار ضحی شود واز بهر شعر وادب ناکامی بود وحریص بود کر با زنان غریب مخالطت کند	ازجهت نکاح بسیار تعب بر خویشتن نهد وبدین سبب اندوه رسد وخرمی از وزایل شود

بد حال

وزشت نام کردد وحشمتش کم کردد ازهمه فلك وقاسم وساعات بود

تربیع	مقابله	در وتدها
از پدران وپیران رنج رسد وکشت وزراعت ویران شود ودخلش کم شود	از پدران وپیران دل تنکی رسد	زیانی وبیم رسد ازجهة سلطان وبخلاف این بود کر در نیکحال کفته ایم
سردی افتد وزنان را تنکی رسد واز دوستان دوری افتد ودشمنی حاصل اید بامر الله	تردید تربیع بود	یازدهم پنجم بخلاف نیکحال بود وازجهة دوستان دلتنکی رسد بامر الله
بند باشد وبیری نماید وتدبیری کر کند راست نیاید	نرا	نهم سیوم سفری کند وازان منفعت یابد ودوستان وبرادران را مکروهی رسد واو را نحسها زشت کوید ودلتنکی رسد
		هشتم دوم فراغ اوردوکی ومنفعت وکسلان باشد
		دوازدهم ششم بیماری کرم وخشک رسد [illegible] واندوه برد ازجهة [illegible]
جنك بسیار افتد وبیماری رسد وبسبب مال اندوه رسد وسدی بسیار کند بامر الله	از پادشاه افتی رسد ودلتنك شود وازبهر زنان وفرزندان وحال اوعمر [illegible]	زیاده بود

زهره در خانهای

[illegible]	خرمی کند و بر لهو و سماع و غنا و شادی کردن حرص نماید دوستان و برادران مخالطت کند و دوستی نماید وطلب دوستان خرمی و نعمت یابد ٥	
	مقارنه	تثلیث وتسدیس
[illegible]	دلیل کند بر تزویج فاحشه ولهو وخرمی کند	خرم باشد و با مردم دوستی کند خاصه با زنان و درخت نشاند عمارت دوست دارد
[illegible]	بدوستان خرم باشد و بر قدر وحشمت زیادت اید و فزون کردد وخرمی بود بامر الله	بدوستان شاد شود و از جهة زنان تزویج خرم بود
[illegible]	خواسته فرزندی اید و نام نیکو بود وحشمت و زینت زیادة شود وممکن بود که عدد برادران زیادة شود بامر الله	در مالش زیادت شود و با زنان مخالطت کند و تزویج افتد و خرم باشد
[illegible]	از جهة فرزندان و مهتران خرم بود و باشد که رنجی پدید اید و تب کیرد	
[illegible]	ادب و علما طلب کند زینت زیادت کند و فرزندان افزون کردند و دوستان بیفزایند	دلیل کند که خرمی ولهو کند و با خداوندان عمل مخالطة کند و فرزندی فزون شود از زنان بزرک فایده کیرد
[illegible]	ادب زیادت شود و خرم روی باشد و حریصی پدید آید با بعضی زنان غریب	حالش نیکو بود و خرمی رسد از جهت زنان و لهو کند با غلام و کنیزک

بد حال

دلهو و زینت وطعام وشراب واکر راجع بود منغص بود و دل تنکی بود از جهت طعام

تربیع	مقابله	در وتدها
از زنان خیرها بینند و مراد و غم بسبب ایشان و جنک و فرقت بامر الله	نزدیک انکه در تربیع کفتیم	زیانی بود و خصومة کند و تخلیط و بر حبس دلیل بود اکر راجع بود غمکین شود از ان جهة که وجهی بدان بود واکر خوست زحل بود علتها
با زنان خصومت ومنازعت کند و در دین واعتقاد وتباهی ارد	دلیل کند بر دشمنی و ستیز وجدایی کردن از زنان وضجر بودن بامر الله	یازدهم پنجم از جهت زنان و فرزندان و دوستان اندوه رسد و دلتنکی او بود و بهتران کارها بر مایل اید و دوستان با او دشمنی کنند
از جهة زنان و دشمنان اندوه برد و نکبت بدو رسد از جهة مالش بها از جهة نکاح افت رسد	مانند تربیع	نهم سیم بجهتها که سودا اندوه بود و برادران منازعت کنند وکار دین با خدای بود و چیزی از مالش ضایع شود
		هشتم دوم مال تباه شود وکسلان بود وعمل وکار بهم کردد ومنازعت رود از بهر مالی
		دوازدهم ششم خلاف انچه در نیکحال کفته ایم بامر الله
از جهة فرزندان و مال ناکامی رسد و از جهت زنان و مادران	نزدیک تربیع بود	زیاده بود

به سام ارد

بلغ

سع

عطارد در خانهای نیک حال

[illegible]	مال بسیار بدست ارد و منفعت فراوان یابد واز تجارت وکارهای نیک کند وتدبیرها سوده اغاز د		وجوه وعلم وسخن کفتن ودانش فزون شود ونام نیکو برکیرد ورضای مردم جوید وبرو اعتماد کنند		
	مقارنه	**تثلیث وتسدیس**	**تربیع**	**مقابله**	**در وتدها**
[illegible]	دلیل کند بر ادب وعلم وتدبیر نیک وحساب ونجوم اموختن وغیرهم	صبور باشد وحلیم بکار اورد ورای او ثابت بود وعلم نجوم دوست دارد والله اعلم	مانند تثلیث بود	مناظره بسیار کند وهمت نماید ودر علمها نیکو آموختن بامر الله	منزل وجاه وفایده یابد وکتاب علم اموزد وسخن نیک کوید وازا و یاد کنند طالع بوس عاشر بامر الله
[illegible]	از تجارت منفعت یابد وکسب نیک بود وعز وحرمت فزون شود بامر الله	علم اموزد وحفظ نیکو شود ورای وتدبیرهای صواب کند وبا مهتران مخالطت افتد	حفظ وذهن نیکو شود ومناظره بسیار کند	مانند تربیع	**یازدهم پنجم** خیرات بسیار نماید وازجهت ان مخالطت کند واز تجارت سود یابد وخرم شود
[illegible]	داهی شود وسخن نیکو کوید	در بزرکی زیادت شود ونیکویی رسد اورا ازجهت علم وحکمت	وزیرکی زیادت کردد لیکن مخاصمت ومناظره در علم بسیار کند	تردیدات انچه در تربیع کفتیم	**نهم سیم** اکر سفر کند نیک بود وجایها بسیار بیند وازجهت دوستان وبرادران نیکویی رسد وبا حال نیکو ... بود
[illegible]	علم وادب نیکو کردد وحرمت وحشمت بیفزاید ونام نیکو کیرد بامر الله				**هشتم دوم**
[illegible]	علم وادب اموزد وجاهای نیکو شود وبها ورونق فزون کردد	حرمت وبها وادب فزون شود ونام نیکو برکیرد والله اعلم			**دوازدهم ششم** حریص بود بر مال کرد کردن ومنافع یابد از تجارت وفایده یابد از عمل
[illegible]	علم وادب زیادت کردد ورای او بسندیده بود وحال مادر نیک بود وبا قومی مخالطت کند که کمتر از و باشند بامر الله	علمهاء مختلف اموزد خاصه هندسه وغریبه	خرد فزون شود ومنطق نیکو کردد لیکن ازجهت قومی اندوه وبی کمال یابد	ظفر یابد باهر که با او منازعت ومخاصمت کند	زیاده بود

عطارد در خانهای

مس ٦	ازچند کونه زیان واندوه برد از فرزند وبنده ودشمن کردن وبباید دیدن تاکدام سهمست کزیان وغمکین

	مقارنه	تثلیث وتسدیس
ل	غم واندوه مختلف رسد وکسلان بود ومکروه غلبه کیرد ورای وتدبیر خطا کند	ازجهت پسران اندوه برد وازجهت خداوندان علم وتدبیرها بد کنند
ى	کسب وفایده کم شود ورای وتدبیر کند	ازجهت دشمنان وفرزندان ناکامی باشد بامر الله
ط	دروغ بسیار کوید ورای او ضعیف بود واندوه برد وفریب بکار دارد	مانند مقارنه
ل	غمی یا مصیبتی رسد وبیماری کرم وخشک بدید آید وحیله بکار دارد وبچیزهای بد مایل بود	
ه	با زنان وغلامان فضیحت کند واز بهر علم وعمل غمی برد	سخنهای بد شنود وتخلیط کند ودر نکاح واز این جهت اندوه برد
٦	بر یکحال نماید دروغ وفریب بکار دارد وازجهت قوم دون غمناک شود	ازجهت برادران وعلم وسفر اندوه برد وچیزی ضایع کند

بد حال

ومردم سفله وابنا زوشمار وتدبیرها وخصومت ازجهت آن بود واین بر قدر رهست فلک ومزاج ستارکان وجایکاه در بروج

تربیع	مقابله	در وتدها
از دوستان مفارقت کزیند ودشمنی نماید ودر کارش مجادله کند	حسد بسیار برد ورای بدکزیند ودر هر کاری نکبتی بدید آرد وظن ودشمن در مردم ببرد	زیانی رسد ازجهت کتابت وبیماری برد وخصومت کند واکر راجع بود مکروه رسد ازجهت نکاح خاصه کردن سابع باشد
مالی که جمع کرده بود تباه کند وعلم فراموش کند وکاری بد کزیند	ازجهت مال ودشمنان اندوه برد	**پنجم یازدهم** با دوستان دشمنی نماید وازجهت دوستان اندوه برد وازفرزندان نیز اندوه برد
ازجهت عمل برادران خصومتی کند واز رای خویش زود بکردد	خصومت بسیار کند با مردم ودشمنی نماید واندوه رسد اورا از جهت خصمی	**سیم نهم** سفری بد کند وسخنهای بد کویند اورا واز بهر دین وتجارت زیان بود واز دوستان ناکامی آید
		هشتم دوم
		[illegible]
		دوازدهم ششم بیماری بود ودلتنگی رسد ازجهت دشمنان
دلتنگی وغم رسد از جهت زنان ویا شد که درزندان بازدارند	بدل بود وسخن بیاد کفتن وخصومتی بود وبر یکحال ثبات ندارد بامر الله الجلیل الکریم	زیاده بود

قمر در خانهای

منفرد	حالش نیک بود وکارهایش تمام شود وعمل بیفزاید خرمی یابد واز تجارت وعلم اموختن وحساب وتزویج

	مقارنه	تثلیث وتسدیس
ل	دلیل کند بر بزرگی وشرف وبردباری ونازی نیک زدن وخرمی از جهت پسران وزیادة از دشت وعقار	زیادت مال وحشمت بود ودشتهارا عمارت کند
ی	مرتبت ورفعت یابد ومهتری کند ودر مال زیادت آید وحشمت فزون شود وخوش خوی بود	ریئسی کند ودانا بود بکارها ومهتری یابد از برادران ومحتشمان
خ	سفر کند وحریص بود در کارها وانتقال وکارها کردن	بر حوایج خویش مظفر شود وفایدة یابد ومنافع بود از اسباب جنگ
س	حشمت بیفزاید از جهت مهتران	مانند مقارنه بود
ه	ادب فزون شود وخرم روی وخندان بود وباشد کز زنی کند بامر الله	حرم وزیرک بود وبزنان وفرزندان خرم کردد بامر الله
د	ادب وذهن وعقل زیادت کردد ودانا شود ورای وتدبیرش نیک بود	مانند مقارنه بود

نیک حال

واز کسب کردن منفعت یابد واز جهة برادران ومهتران رای وصواب نهادن فایده کیرد ودر کسب فراخی بود ونام نیکو کیرد

تربیع	مقابله	در وتدها
دشت وعقار بیفزاید وبناها کند وجویها واباد انی فرماید	حال میانه بود خصومت کند واکر سفر کند مراد بتمامی بیابد	جاه وحرمت فزون شود از عقاب وتزویج وفرزند منافع یابد ونام نیکو کیرد
حالش نیکو کردد ومال زیادت وظفر وپیروزی یابد بامر الله	مسعود بود در کارها وتجارت وانبازی نیک بود بامر الله	یازدهم پنجم شرف وعز ونیکو حالی اورد ومال ودوستان بیفزاید وبفرزند خرم شود
دلیل کند بر منازعت وخصومت عمل وکار ودخل میانه بود	نزدیک تربیع بود	نهم سیم سفر کند وسعادت نماید وشرف رسد از مهتربن وپادشاهی
نام نیکو بر کیرد وخرم باشد وپیروزی وقوت یابد	نزدیک تربیع بود وباشد کز سفری کند وبسلامت اید	هشتم دوم از وجهی کز نشناسند بنیکویی رسد ومال فزون شود ومیانی روزی بود
مال وجاه فزون شود وتن وبج رفتد	خصومت ومنازعت بسیار کند خصوصا در کار پادشاهان	دوازدهم دوم از جهة دوستان خرمی رسد
سخن کفتن ودانش بیفزاید ومال وجاه فزون کردد ودانا شود ورای وتدبیرش نیک بود	نزدیک تربیع بود	زیاده بود

قمر در خانهای

[illegible]	افت و نکبت رسد و کارهایش تباه شود و نامش اندوه برد ورایش ضعیف بود و تنگی و دشواری بود	
	مقارنه	تثلیث و تسدیس
ر	از جهت معاملت و دشمنان دلتنگی اورد و درد و بیماری رسد از سردی	از جهت پسران اندوه بود و حالش میانه و ضعیف بود
ی	اندوه بردارد از جهت مهتران و از بهر مال و معیشت همچنین	از کونهای مختلف غم برد و حشمت کم کردد و از بهر دوستان غم برد
ل	درد و بیماری رسد و رنج بود و جایگاهی از وی بریده شود	دلتنگی بود از جهت برادران و دوستان و دردی و هنگی بود
ح	نکبتی و غمی رسد از جهت پادشاه و بیماری برد و نامش بکاهد	نامش فرو دارد و مال نقصان کند و رایش بد کردد
ه	بسیار رنجور شود و همت کند در کار زنان و فرزندان و سخن بد بسیار شنود	از جهت نکاح و پرستار دل تنگی بود و مالش بزیان اید
ر	از جهت علم یا نامه اندوه بسیار برد و دروغ گوید و حیله بسیار کند والله تعالی اعلم	از جهة دوستان و سفر اندوه بود و در مال زیان بود و فرزند بکاهد ه

بد حال

...رود اید و حالش از سفر نه نیک بود و از جهة برادران و مهتران ...معیشت و کسب و باشد که نکبت عظیم رسد اگر قمر در کسوفی باشد بوده

تربیع	مقابله	در وتدها
...تنگی رسد از بهر کار ... با مردم مخاصمی کند ... بیماری رسد	نزدیک تربیع بود و فساد حال اورد	مادر را نکبتی رسد و بیم بود از جهة سلطان و اندوه بود از زنانی
		یازدهم پنجم
...ز بهر مال و معاش دل ...تنگی رسد و نامش ...بود اید و فرزندش بکاهد	سفر کند و در ان مکروه رسد و باز نان حصن افتد و اندوه برد	بخلاف انچه در نیک حال گفتیم ه
		نهم سیم
...جهة دشمنان دلتنگی ...رسد و علتی در مغز اید ...مال و خرد تباه شود	نزدیک تربیع بود از جهت سفر غم برد ه	حال دین و سفر نه نیک بود و خوابها مخالف بیند
		هشتم سیم
...از جهة مال و معاش ...عمل خصومت ...بود و غم بود	از جهت اندوه رسد	کسلانی اورد و از نجاح و عقار زیان رسد
		دوازدهم ششم
...نزدیک بتثلیث ... لیکن منازعت و ... بود با زنان	نزدیک تربیع بود و از سفر غم برد	بخلاف انچه در نیک حال گفتیم
...از جهة حساب و نسبش ...مکروه رسد و منازعت ...خصومت بود بامر الله	نزدیک تربیع بود و اگر سفر کند نه نیک بود	زیاده بود

